

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فتح و آینه روشن مجاهدان سالک

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

سوره فتح و آینده روشن مجاهدان سالک / اصغر طاهرزاده، ویراستار گروه فرهنگی المیزان.
اصفهان: لب المیزان، ۱۴۰۰.

۲۸۰ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۶۹-۷

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱- تفاسیر (سوره فتح)

۲- تفاسیر شیعه - - قرن ۱۴

Qur'an - - Shiite hermeneutics - - ۲۰th centry

۲۹۷/۱۸

BP۱۰۲/۸۲۶

۷۶۳۰۰۳۰

کتابخانه ملی ایران

سوره فتح و آینده روشن مجاهدان سالک

اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس / معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

صحافی: دی

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۰۳۱ - ۳۷۸۵۴۸۱۴

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲

۲- دفتر انتشارات لب المیزان

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه
۹.....	مقدمه مؤلف
۱۵.....	جلسه اول تجلی «فتح مبین» بر قلب پیامبر ﷺ
۲۹.....	جلسه دوم فتح قدسی و آثار آن
۴۷.....	جلسه سوم جایگاه تفسیر «انفسی» نسبت به تفسیر «آفاقی»
۶۵.....	جلسه چهارم جایگاه پیامبر در نسبت‌های مختلف انسانی
۸۱.....	جلسه پنجم معنای مراقبه بر مبنای وحدت وجود
۹۷.....	جلسه ششم لوازم پایداری بر عهدی که خدا با ما بسته است
۱۰۹.....	جلسه هفتم فناء از خود و بقای به حق در صحنه‌های جهاد
۱۲۱.....	جلسه هشتم تحلیل‌های زیبا و غفلت از حضور تاریخی اسلام
۱۳۷.....	جلسه نهم خطر نفوذ مرفهین بی‌درد
۱۵۵.....	جلسه دهم اسلام و حضور قدرت در عین حکمت
۱۷۱.....	جلسه یازدهم برکات فرآیندی حضور توحیدی در تاریخ
۱۸۷.....	جلسه دوازدهم قرآن و معنای تاریخی بودن تفکر
۲۰۱.....	جلسه سیزدهم زیباترین جبهه، جبهه مقابله حق و باطل
۲۱۵.....	جلسه چهاردهم نحوه حضور خاص حضرت محمد ﷺ در این تاریخ
۲۲۷.....	جلسه پانزدهم برکات معیت با پیامبر خدا ﷺ
۲۴۱.....	جلسه شانزدهم در جستجوی اجر عظیم
۲۵۷.....	جلسه هفدهم در جستجوی اجر عظیم

مقدمه

باسمه تعالی

۱- با توجه به این که استاد طاهرزاده در تبیین سوره «فتح»، از یک طرف نکاتی را در رابطه با مباحث «معرفتی و توحیدی» مطرح کرده‌اند که می‌تواند برای اهل تفکر و تحقیق مفید و کارگشا باشد و از طرف دیگر موضوع مهم «حضور تاریخی اسلام» را که سوره «فتح» به خوبی نشان داده است مد نظر قرار داده‌اند؛ این دو، انگیزه‌ای شد تا صوت مباحث پس از پیاده‌شدن و ویرایش توسط استاد، به صورت کتاب در اختیار عزیزان قرار گیرد.

۲- همان‌طور که استاد در مقدمه خود فرموده‌اند در ارائه مطالب، مبانی آفاقی و انفسی آیات مد نظر خوانندگان قرار گرفته است تا یگانگی آنچه در جان انسان‌ها می‌گذرد و آنچه در جهان جاری می‌شود، فهم شود و این امر مهمی است به خصوص برای بشر جدید که به کم‌تر از یقین در مورد حقایق عالم راضی نیست.

۳- تأکید اصلی ما در آن است که امروز بشر جدید نیاز به نوعی از معارف دارد که معنای از دست‌رفته خود را بیابد و این با تدبّر و تعمق در قرآن که سخن ربّ عالم و ربّ انسان است ممکن می‌باشد و ادعای ما آن است که این کتاب از طریق قرآن، چنین امری را در مقابل خوانندگان قرار می‌دهد، مشروط بر آن که بدانیم گمشده ما چیست و برای یافتن آن تلاش کنیم و از هیچ سطری از کتاب سرسری گذر نشود.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- بحث در تدبیر در قرآن است تا ابعاد توحیدی حضور خداوند را در همه مناسبات عالم در دل کلام الهی مد نظر داشته باشیم و قرآن آینه‌ای باشد تا حضرت ربّ العالمین با ما گفت‌وگو کند، گفت‌وگویی مناسب سوره‌ای که ما به آن رجوع کرده‌ایم. در این رابطه خداوند در سوره مبارکه فتح با ما در ابعاد مختلف، گفت‌وگوهایی دارد در راستای تاریخی که با حرکت توحیدی رسول خدا ﷺ به ظهور می‌آید و زمینه‌های غیر عادی آن ظهور و مواجهه‌هایی که با حرکت توحیدی رسول خدا ﷺ از طرف جبهه‌های شرک و نفاق می‌شود و همان مواجهه‌ها و مقابله‌ها بستری برای هرچه درخشان‌تر شدن وجوه توحیدی تاریخ توحیدی اسلام می‌گردد و سعی ما آن بوده تا وجوه آفاقی و انفسی توحید را در آن صحنه متذکر شویم، اعم از آنچه در عالم و در تاریخ به وقوع پیوسته و آنچه در جان مجاهدان به ظهور آمده است.

۲- در اولین آیه سوره فتح، از فتح مبینی که برای رسول خدا ﷺ پیش می‌آید سخن می‌گوید و در ادامه متذکر صراط مستقیمی می‌شود که خداوند برای رسولش گشود تا دغدغه تبلیغات دشمنان اسلام را نسبت به زشت نشان دادن اعمال حضرت رفع کند. در کتاب روبه‌روی شما صحبت از انواع فتحی است که مقابل قلب و جان موحدین گشوده می‌شود و نیز به معنا و جایگاه غفران گناهان قبلی و بعدی رسول خدا ﷺ که قرآن متذکر آن است، می‌پردازیم که منظور از آن چه می‌باشد و بهره‌ای که مجاهدان راه حق می‌توانند از این مژده الهی بگیرند، چگونه می‌تواند باشد.

۳- موضوع ایمان بعد از ایمان که مهم‌ترین عطایی است که خداوند به مجاهدان می‌کند، پیش می‌آید و راهی که برای بصیرت بیشتر در مقابل آن‌ها در مسیر توحید گشوده می‌شود، تا معنای حضور در بهشت و نادیده انگاشتن سیئات توسط خداوند جای خود را پیدا کند و این که چرا خداوند آن را فوز عظیم نامد.

۴- از نکات مهمی که لازم بود به آن پرداخته شود موضوع «سوء ظن» به خداوند است که در آیه ۶ مطرح است و بلاهایی که بشر به جهت این سوء ظن بر سر خود آورده و ماه‌ها و سال‌های خود را تیره و تار کرده و از چشم‌اندازی که ایمان به خدا در مقابل او می‌گشاید، خود را محروم نموده است.

نیکبختی در اعتماد به خدا نهفته است و این اعتماد است که انسان را به جایگاهی بس ارزشمند می‌رساند. انسان‌ها خواهی نخواهی پیر و پیرتر می‌شوند و اگر آن‌چنان در طول زندگی با اعتماد به خدا روزگار گذرانده باشند، چون میوه‌ای که وقتی رسید درخت را با شیرینی تمام رها می‌کند، انسان‌ها نیز در راستای همان اعتماد به خدا، خدایی را ملاقات می‌کنند که آن‌ها را در بستر همان اعتمادها پرورانده است و این زیباترین ملاقات ممکن است؛ و قرآن در همان آیه خبر از آینده جریانی می‌دهد که در مقابل توحید ایستادگی می‌کند و بدترین آینده را برای خود رقم می‌زند، یعنی: «وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» خداوند برای آن‌ها جهنم را آماده می‌کند و این که جهنم، بد مسیری است.

۵- خداوند در سوره فتح ما را متوجه جایگاه رسول خدا ﷺ برای بشریت می‌کند که چگونه او «شاهد و بشیر و نذیر» است تا انسان‌ها در همه ابعاد زندگی، زندگی خود را ذیل شخصیت آن حضرت رونق بخشند و این که چگونه برای به فعلیت آوردن آن زندگی باید حضور رسول خدا ﷺ را پاس دارند و در دل یاری‌رساندن به آن حضرت، مسیر تسبیح خدا و نظر به والایی خداوند را در افق جان خود بگشایند.

۶- از نکات دقیق و قابل تأمل، ربط دادن بیعتی است که مجاهدان با رسول خدا ﷺ کردند و قرآن متذکر می‌شود که در آن صحنه، بیعت با خدا صورت گرفته است؛ امری که باید ساعت‌ها در مورد آن سخن گفت تا راز آن گشوده شود و بتوانیم خود را نیز در چنین جهانی دنبال کنیم. در جلسات چهارم و پنجم کتاب در حدّ ممکن به این موضوع و نیز بحث «وحدت شخصی وجود» که پیرو آن پیش می‌آید پرداخته شده است. امید است خوانندگان محترم با دقت کامل به این موضوع پردازند که حامل معرفتی بس جلیل‌القدر است.

۷- در بستر بیعت با رسول خدا ﷺ گویا خداوند شرایطی را فراهم می‌کند تا مؤمنین در بستر آن بیعت، شرایط انس با خودش را به مؤمنین عطا کند و این در مورد هر حرکت توحیدی صدق می‌کند که خداوند، خود را چگونه مخفی و چگونه آشکار می‌نماید. امری که انسان‌ها باید در مسیر سلوک خود آن را تجربه کنند.

۸- رابطه‌ای که بین بیعت با رسول الله ﷺ و خدا در آیه ۱۰ پیش می‌آید، همچنان که عرض شد ما را متوجه عظیم‌ترین معارف که همان توحید است می‌کند که چگونه از طرف خداوند، بین خداوند و ما هیچ حجابی نیست و او در همه جا در هر مظهري خود را به ظهور می‌آورد، به خصوص در مظهري مانند رسول خدا ﷺ، در این جا است که از یک طرف در بحث نظر خداوند به ما، موضوع «وحدت وجود» و «تشکیک در ظهور» معنا دارد و میدان گشوده‌ای که در این رابطه مقابل انسان شکل می‌گیرد و از طرف دیگر در بحث رجوع ما به خداوند، موضوع «تشکیک در وجود» معنا دارد که در هر منزلی با مرتبه‌ای از انوار الهی مأنوس هستیم و ذومراتب بودن رجوع ما به خدا معنا می‌شود.

۹- موضوع رضایت الهی از مؤمنین که در آیه ۱۸ متذکر آن می‌شود، امر فوق‌العاده مهمی است و با توجه به اطراف آن آیه می‌توان به نحوه‌ای از «بودن» در این عالم فکر کرد که خداوند خود را در آینه حرکات انسان‌های مجاهد می‌چشد و عملاً احساس جدایی که انسان ممکن است نسبت به خداوند داشته باشد، از میان می‌رود و انسان خود را در آغوش خدا احساس می‌کند. در چنین فضایی روشن می‌شود چگونه انسان‌هایی در آن تاریخ متولد می‌شوند که راهشان به خدا نزدیک و تعلقشان به خداوند صد چندان می‌شود، در احساس بودنی خاص که زیباترین احساس بودن است.

۱۰- با دقت در روحی که در سوره فتح حاکم است می‌فهمیم تاریخی که جدای از تاریخ جاهلیت است چگونه ظهور می‌کند و چرا باید شکل‌گیری آن تاریخ را به صورت فرآیندی دنبال نمود و در امروز خود، فردای خود را احساس کرد.

۱۱- در سوره فتح خداوند ما را با دو جبهه‌ای که رو در روی هم ایستاده‌اند، روبه‌رو می‌کند، یکی به نام جبهه کفر که بر شرک تأکید دارد و دیگری جبهه ایمان که بر توحید نظر کرده و در عمل، یکی در اوج خشونت و تجاوز است و دیگری در اوج آرامش و جدیت و تصمیم، تا ما از این طریق در زمانه‌ای که زندگی می‌کنیم جایگاه خود را مشخص کنیم که در کجا باید قرار بگیریم تا از بی‌ثمری نجات یابیم.

۱۲- خداوند در آیه ۲۱ سوره فتح خبر می‌دهد که اگر جبهه توحید در مقابل استکبار مقاومت کرد، به اموری دست می‌یابد که مجاهدین آن جبهه، تصور آن را هم نمی‌کردند و از این جهت معنای حضور در آینده‌ای که با ذات توحیدی انقلاب اسلامی شروع شده، امری نیست که بتوان از آن غافل بود، زیرا این عین بی‌فکری است. امید است با رجوع به بحثی که در شرح آیه مذکور در متن کتاب شده، این امر به‌خوبی روشن شود.

۱۳- ذیل آیه ۲۲ از حضور تاریخی انقلاب اسلامی و سعه‌ای که از آن پیش آمده، سخن گفته شده و این که چگونه در حال حضور گسترده جهانی خود است، تا ملت‌ها در عین روحیه‌های مختلفی که دارند، احساس کنند می‌توانند نسبتی با اسلام از طریق انقلاب اسلامی پیدا کنند تا در عین حضور در جهان جدید، از هویت قدسی خود غفلت نکنند.

۱۴- سوره فتح ما را متذکر زیباترین نحوه‌های ایمان می‌کند، آن‌جایی که در آیه ۲۶ جریان کفر، با تعصب جاهلیت به مقابله با جریان توحیدی و ایمان به خداوند اقدام می‌کند و خداوند پاداش پایداری اهل ایمان را نه تنها سکینه و آرامش بلکه تقوا قرار می‌دهد و می‌فرماید: «وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا» آن‌ها شایسته چنین پاداشی بودند تا کسانی که در جستجوی سکینه و تقوا هستند بدانند آن را در کجا باید جستجو کنند.

۱۵- آیه ۲۸ نظر به حضور خدای محمّدی ﷺ دارد و پشتیبانی خداوند با این نحوه حضور از اسلام محمّدی ﷺ، تا برترین دین یعنی اسلام افق آینده بشریت را به بهترین شکل ترسیم کند و ما با پایبندی به مسلمانی خود متوجه باشیم اکنون ما، به حضور در چنان فردایی معنای درستی می‌یابد و اگر از آن فردای تاریخی خود غافل شویم در امروز و اکنون خود به هر کاری تن می‌دهیم، زیرا با غفلت از اسلام به فردایی روشن امید نداریم. و این غیر از آینده‌ای است که تمدن غربی مقابل بشر گذاشت که به گفته آقای میشل فوکو در قرن نوزدهم متولد شد و در قرن بیستم مُرد.

۱۶- آیه ۲۹، یعنی آخرین آیه سوره فتح، حقیقتاً در نشان دادن نحوه «بودن» در آخرالزمان سنگ تمام گذاشته است، در آن حدّ که سه جلسه آخر این کتاب ما را دعوت به شرح آن آیه کرد تا معلوم شود در چه راستایی باید «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» داشت و در چه فضایی در معیت تاریخی رسول خدا ﷺ باید «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بود و چگونه در امر جستجوی فضل و رحمت الهی باید به رکوع و سجده ورود کرد تا در شخصیتی مستقر شد که آثار آن رکوع و سجود در آن شخصیت ظاهر است. چنین شخصیتی به عنوان شخصیت آرمانی مدّ نظر تورات و انجیل بوده،

همچون زراعتی که جوانه‌اش را برآورد و محکم گرداند تا به تدریج قوت گیرد، به طوری که برزیگران از نحوه رشد آن به تعجب و شگفتی آیند و از آن مهم‌تر کفار از این نحوه حضور به خشم آیند. خداوند وعده می‌دهد چنانچه در مسیری که مسیر معیت با رسول خداوند است، قرار گیریم علاوه بر مغفرتی که اعمال می‌کند تا جامعه اسلامی از تنگناهای تاریخی‌اش رهایی یابد، اجر عظیم خود را نصیب آن جامعه می‌نماید که به جهت نتایج فوق‌العاده‌ای که دارد، قابل توصیف نیست. این است آنچه می‌توانید با تدبّر و تأمل در سوره فتح در جستجوی آن باشید.

امید است با حوصله زیاد و استمرار لازم، آنچه از این سوره جلیل‌القدر در این کتاب عرض شده به کمک عزیزان آید. انتظار بنده آن است که احتمال بدهید با تدبّر در یک سوره، اسراری از زندگی برایتان گشوده شود که در ارتباط با سایر سوره‌های قرآن نیز با آن اسرار از قبل آشنا شده باشید. گفت:

صد انداختی تیر و هر صد خطاست اگر هوشمندی یک انداز و راست

۱۷- در آخرین جلسه این کتاب در موضوع «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بحث تا آن جا جلو می‌رود که در راستای «معیت» با رسول خدا ﷺ به سخن آن حضرت نظر می‌کنیم که می‌فرماید: «الْحُبُّ اساسی» محبت ورزیدن، اساس وجود من است، از آن جهت که حضرت «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بودند؛ این جا بود که به نیاز اساسی این تاریخ پرداخته شد که تاریخ‌گشودگی انسان‌ها نسبت به همدیگر است و این با «معیت» با رسول خدا ﷺ پیش می‌آید، از آن جهت که با «معیت» رسول خدا ﷺ است که انسان‌ها وسعت همدیگر را درک می‌کنند؛ و جهانی که از طریق انقلاب اسلامی در راستای حرکت نرم‌افزاری پیش آمده، راهی می‌شود تا بتوان از آن طریق هیمنه جهان استکباری را در هم شکست. این جا است که ملاحظه می‌کنید سوره فتح تا کجاها متذکر توان فتح دین اسلام در قلب انسان‌ها می‌شود، فتحی که تنها با شمشیر به نهایت نمی‌رسد بلکه با «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» در بین جامعه اسلامی و انسانی، قلب‌ها را فتح می‌کند تا جهان استکباری بی‌معنا گردد و این بزرگ‌ترین پیروزی برای ما و بزرگ‌ترین شکست برای دشمنان اسلام و انسانیت خواهد بود.

طاهرزاده

جلسه اوّل

تجلی «فتح مبین» بر قلب پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (1) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (2) وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا (3) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (4)﴾

عنایت دارید که هر کدام از آیات قرآن، یکک وجه انفسی و یکک وجه آفاقی دارند. سعی بر آن است که در این جلسات بیشتر به وجه انفسی آیات سوره مبارکه «فتح» پردازیم. وجه آفاقی یعنی آنچه در واقعیت و در خارج محقق شده است، یعنی واقعاً حضرت موسی عليه السلام عصایی داشتند و آن را انداختند و اژدها شد. ولی آیا بر جان حضرت موسی عليه السلام هم چیزی گذشته است؟ آیا آنچه در عالم خارج واقع شد نسبتی با عالم بالا و جان حضرت موسی عليه السلام داشته است یا نه؟ وجه انفسی آیات قرآن به این قسمت از ابعاد انسانی انسان نظر دارد و معارف عرفانی به این وجه، یعنی به وجه انفسی آیات نظر می کند. به همین جهت عرفا وارد وجه انفسی آیات نیز می شوند. ما در این جلسات ممکن است وجه آفاقی آیات را با نگاه علامه طباطبایی خدمت رفقا مطرح کنیم، ولی به تفصیل آن و به وجوه اجتماعی و تاریخی آیات وارد نمی شویم و بیشتر بنا بر این است که وجه انفسی آیات مد نظر قرار گیرد.

حضرت ربّ العالمین سوره فتح را این طور شروع می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»:

شرح و بحث انفسی «بسم الله الرحمن الرحيم»، تا حدی در تفسیر سوره حمد حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» انجام شد. حضرت امام در آنجا می‌فرمایند این سوره با نور حضرت «الله» که «رحمان» و «رحیم» است، شروع می‌شود. ملاحظه می‌کنید که با اسم «الله» شروع می‌شود ولی با نظر بر روی «رحمانیت» و «رحیمیت». حضرت «الله»، با طرح «بسم الله الرحمن الرحيم» در ابتدای هر سوره، می‌خواهد به اعتبار رحمت و اسعه و لطفِ خاصه‌اش با شما صحبت کند. بعد از این که «بسم الله الرحمن الرحيم» را آورد، سوره شروع می‌شود و می‌فرماید:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (1)

این سوره بعد از صلح حدیبیه نازل شد. صلح حدیبیه رخداد عجیبی بود؛ شرک و جاهلیت، میدان وسیعی از جزیره العرب را تحت سیطره خود داشت ولی با این همه مجبور شدند با پیامبر خدا ﷺ صلحی را امضا کنند که در دل آن صلح، به رسمیت شناختن اسلام مطرح بود. در حالی که جاهلیت با سوابق طولانی خود و بت‌پرستی‌اش، همه افکار جزیره العرب را تحت تأثیر قرار داده بود، شرایط طوری بود که در آن زمان هر کس هر فکری می‌کرد، بر اساس بت‌پرستی فکر می‌کرد و چیزی جز همان فرهنگ معنا نداشت. حال اسلام آمده و می‌گوید نه؛ در دل همان فرهنگ، یک فرهنگ دیگر هم که بیرون از آن فرهنگ است، قابل طرح است و این برای فرهنگ جاهلیت و تمامیت خواهی‌اش بسیار سخت بود. قبل از صلح حدیبیه، جبهه جاهلیت سه جنگ جدی با مسلمانان داشتند که عبارت باشد از جنگ بدر و جنگ احد و جنگ احزاب؛ با این انگیزه که اساساً اسلام را به رسمیت نمی‌شناختند و اکنون مجبور شده‌اند با اسلام صلح‌نامه امضا کنند و این نوعی به رسمیت‌شناختن اسلام است.

در جریان صلح حدیبیه چون پیامبر ﷺ تا نزدیکی‌های شهر مکه آمده بودند و می‌خواستند جهت اعمال حج وارد مکه شوند، مشرکین بر خلاف میل‌شان به جهت روحیه سلحشوری مسلمانان، حاضر شدند بپذیرند که در آن سال مسلمانان برگردند و سال بعد مکه را برای مسلمانان خالی کنند تا به مدت سه روز آن‌ها اعمال‌شان را انجام بدهند و برگردند. در این صلح‌نامه بصیرت مهمی نهفته بود و خوب است دقت شود چرا حضرت پروردگار می‌فرمایند این یک فتح مبین بود. آیا به این دلیل نبود که بالاخره مشرکین حرکتی را که در دل آن نفی استکبار و جاهلیت و بت‌پرستی بود، به رسمیت شناختند؟ و از این جهت آن صلح‌نامه یک صلح‌نامه عادی نبود؟

آیه نازل شد ای پیامبر: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»، ما برای تو فتحی را شکل دادیم که فتحی روشن و آشکار است، هر کس می‌فهمد از نظر حضرت ربّ العالمین آن پیروزی، پیروزی روشن و غیر قابل تردیدی است. زیرا اولاً فتح است، و ثانیاً بسیار روشن است و کسی نمی‌تواند آن را به صورت دیگری توجیه کند.

وقتی این خبر در منطقه می‌پیچد که اسلام به عنوان یک قدرت از طرف جبهه جاهلیت و بت پرستی قبول شده و از آن مهم‌تر ذهنیتی که آن‌ها از پیامبر داشتند؛ با این صلح برطرف می‌شود؛ امر مهمی صورت گرفته است، زیرا پیامبر خدا ﷺ این نگرانی را داشتند که بت پرست‌ها با آن همه تعلق عاطفی که نسبت به بت‌های خود داشتند و پیامبر به کلی بت‌ها و بت پرستی را نفی می‌کنند، ذهنیت آن‌ها نسبت به پیامبر ﷺ در عین آن که اسلام می‌آورند، منفی بماند. آیه آمد که ای پیامبر نگران ذهنیت آن‌ها نباش، ذهنیت منفی آن‌ها را نسبت به تو برطرف می‌کنیم، توحیدی به قلب‌شان می‌اندازیم که دیگر از تو ناراحت نباشند. لذا بعد از آن که در آیه اول فرمود، برای تو فتح آشکار و روشنی را رقم زدیم، در آیه دوم می‌فرماید:

«لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»

آن فتح مبین را شکل دادیم برای این که خداوند برای تو ذنب قبلی و ذنب بعدی ات را ببخشد. ذمّ حیوان را «ذنب» می‌گویند. «ذنب»، یعنی آنچه پیرو هرکاری پیش می‌آید. عموماً مربوط به کاری است که پیرو آن گرفتاری باشد، به همین جهت «ذنب» را به گناه ترجمه کرده‌اند. ولی باید از خود پرسیم این چه ذنب و گناهی است که به فتحی ربط پیدا می‌کند، مثل فتح مربوط به صلح حدیبیه؟ این چه گناهی است که خداوند با چنین فتحی آن را رفع می‌کند؟ تازه، گذشته را می‌بخشد، چرا آینده را هم در ازای این فتح می‌بخشد؟ مسلم این نمی‌تواند امنیتی باشد برای پیامبر خدا نسبت به عصیان در مقابل خداوند، که خداوند به کسی بگوید از این به بعد هر چه گناه کنی خدا می‌بخشد؛ آن‌هم گناهی که عصیان باشد در مقابل حضرت حق؛ در این جا مسلم منظور آن گناه نیست، زیرا فتح یک تاریخ، ربطی به بخشیدن گناهان گذشته و آینده ندارد، جز این که به تعبیر علامه طباطبایی این همان نگرانی پیامبر خدا ﷺ بود که ممکن بود ذهنیت مشرکینی که مسلمان شده بودند همچنان نسبت به پیامبر باقی بماند و آن ذهنیت که از گذشته از پیامبر داشتند، در آینده نیز باقی بماند. خداوند مژده می‌دهد که آن ذهنیت را می‌پوشاند، زیرا «غفران» به معنی پوشاندن است، پس فتحی به ظهور آمد که

فتح مبینی است و نوعی روشنگری در آن نهفته است و «ذنب» ماتقدم و ماتأخر را می پوشاند تا مانعی جهت تحقق توحید در جزیره العرب نباشد.

در همین رابطه با غفران ذنب ماتقدم و ماتأخر، در ادامه آیه فرمود: «وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» و خداوند علاوه بر این که آن ذنبت‌ها را می پوشاند، نعمت خود را نیز بر تو کامل می کند. این نیز چیز عجیبی است که در یک فتح تاریخی، وقتی توحید به میان آید، نه تنها آن خلأها برطرف می شود بلکه دل‌ها و دست‌ها طوری در هم می آمیزند که هیچ تنگنایی از تنگناهای رسوب کرده در جامعه باقی نمی ماند. فرمود: «وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» تمام کردن نعمت یعنی نقص‌ها را برطرف نمودن. مثل آن که برای یک دست ۵ انگشت قرار می دهد و آنچه را که نیاز است تمام کند، به اتمام می رساند. تمام کردن نعمت‌ها به این معنا است که زوایا و نقص‌هایی را که باقی مانده است بر طرف می کند.

«وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» و صراط مستقیمی را در برابر تو می گذارد. این چه نوع فتحی است که در نتیجه آن راهی گشوده می شود و رسول خدا ﷺ خود را در آن راه می یابد، آن هم راهی که عنوان «صراط مستقیم» دارد و راهی است که سالک را به مقصد می رساند. فرق «صراط» و «سیل» در این است که در «سیل»، شما به آن چیزی که دنبالش بودید می رسید، مثل آن که می خواهید رزق‌تان زیاد شود، حضرت حق سیلی را می گشاید که سیل و راه رسیدن به آن رزق بیشتر است. اما یک وقت می خواهید به جامعیت برسید، اینجا «صراط» است که مقابل شما گشوده می شود و خداوند شما را به سوی آن هدایت می کند. «صراط» آن راهی است که همه سیل‌ها به آن ختم می شود. در آخر آیه در دل این رخداد که به عنوان صلح حدیبیه مشهور شد، به رسول الله ﷺ می فرماید: کاری کرده‌ام که تو در این بستر به صراط مستقیم رسیدی. کم‌ترین نتیجه‌اش این است که جریان شرک، بساطش جمع می شود. در آیه بعد می فرماید:

«وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» (3)

و خداوند یک نوع پیروزی و نصرت به تو می دهد که پیروزی عزیز است و موجب شکست‌ناپذیری این حرکت می شود. پیروزی و نصرتی است که کسی نمی تواند در مقابل آن بایستد، این فتح، فتح ایجاد تاریخی است که استکبار دیگر نمی تواند در مقابل آن مقاومت کند.

«وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» حضرت الله نصرت و یاری عزیزى را به تو مى‌دهد. همان حضرت «الله» که:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (4)

آن خدایی که بر قلوب مؤمنین ثبات و آرامش را نازل کرد، تا ایمانی را بر ایمان آن‌ها بیفزاید و جنود و لشکر آسمان‌ها و زمین از آن خداست و او یعنی خداوند علیم و حکیم است. «سکینه»، همان آرامش و قوت روح و ثبات شخصیت است. می‌فرماید در صحنه‌ای که پیش آمد، به جهت توحیدی بودن صحنه‌ای که در دل آن قرار داشتی، نوعی ثباتِ روحی به تو و به مؤمنین داد که نتیجه آن می‌شود ایمان بعد از ایمان. «لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» تا ایمانی علاوه بر ایمان قبلی برایشان پدید آید. مؤمنین ایمانی داشتند و مطابق آن ایمان بود که رسول خدا ﷺ را همراهی کردند و پای آن فتحی که پیش آمد، ایستادند و حالا به ایمان برتری دست یافته‌اند که همان ایمان قلبی و شهودی است. می‌فرماید به دلیل مقاومتی که نمودید سکینه‌ای به شما داد تا ایمانی بر ایمان‌تان افزوده شود.

ای پیامبر همان خدایی که آن نصر عزیز را به تو داد، همان خدا بر قلب مؤمنین سکینه و ثباتِ روحی نازل کرد و نتیجه آن سکینه آن شد که «لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»، ایمانی بر ایمان‌شان افزوده شد، یعنی ایمان‌شان شدیدتر گشت. بنابر قول علامه طباطبایی: ایمان‌شان از علم به خدا به اطمینان به خدا و اطمینان قلبی سیر کرد، راز چنین عطایا از طرف خداوند آن است که فرمود:

«وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»

خداوند لشکریانی دارد در آسمان‌ها و در زمین که در صحنه‌های مواجهه جبهه توحید در مقابل جبهه استکبار، صحنه را به نفع جبهه ایمان تغییر می‌دهند. لشکریان زمینی او مثل همان بادی بود که در جنگ احزاب وزید و در نتیجه دیگ‌های غذای دشمن از محل خود سقوط کردند و لشکریان آسمانی، الفاء ربی بود که بر قلب مشرکین انداخت و مشرکین روحیه خود را باختند و برگشتند.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»

و خداوند همواره علیم و حکیم بوده است که در هر صحنه‌ای عالمانه و حکیمانه حاضر است. «علیم» است و نسبت به ماهیت هر چیز آگاهی دارد و می‌داند این عالم چگونه عالمی

است و انسان‌ها در چه طلب و انگیزه‌های هستند و «حکیم» است تا جایگاه و حکمت وجودی هر چیزی را همان‌طور معین کند که باید باشد.

وقتی خداوند شما را در تاریخی می‌آورد، بهترین نحوه بودن را به شما می‌دهد و عملاً دشمنان آن حرکت تاریخی گرفتار بدترین اعمال می‌شوند. حضرت ربّ العالمین رخداد صلح حدیبیه را با یک نگاه توحیدی ناب تحلیل و تبیین می‌کند و در این نوع تحلیل و تبیین الهی است که ما می‌توانیم نسبت خود را با آن رخداد توحیدی یا هر رخدادی که از آن جنس باشد، معلوم کنیم.

از آن جایی که هر حرکتی که در عالم واقع شود باطنی دارد؛ عرفا در عین نظر به ظاهر آن واقعیات، متوجه وجه باطنی آن‌ها هم هستند و از آنچه در مقابل آیات الهی به قلب‌شان می‌رسد گزارش می‌دهند که همان «تفسیر انفسی» آیات و سوره‌ها می‌باشد. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ، وَ الْإِشَارَةِ، وَ اللَّطَائِفِ، وَ الْحَقَائِقِ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ، وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ، وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» (عوالی اللّالی، ج ۴، ص ۱۰۵، ح ۱۵۵). کتاب خدا، بر چهار چیز استوار است: عبارت، اشارت، لطایف و حقایق. «فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ» عبارت، برای عموم مردم است؛ اشاره، برای خواص است؛ لطایف، برای اولیاست؛ و حقایق، برای پیامبران است. می‌فرمایند عبارت قرآن که همان ظاهر قرآن باشد را مردم معمولی و عوام از آن استفاده کنند، ما عموماً به کمک عبارات قرآن تفکر می‌کنیم. تمام تفاسیر قرآن، حتی میزان در عبارات قرآن تدبّر می‌کنند. علامه طباطبایی حتی مواظب‌اند در تفسیر خود تا آن‌جا که ممکن است قرآن را به کمک ظاهر آیات تفسیر کنند و قرآن از همین طریق با مردمی که به دنبال حق هستند گفت‌وگو می‌کند. مثلاً وقتی قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (حج/۳۸) خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند؛ خداوند هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد! مردم می‌فهمند که اگر مؤمن باشند خداوند مدافع آن‌ها است و نمی‌گذارد کسی آبروی آن‌ها را ببرد و بر آن‌ها مسلط شود. شرطش ایمان است و ایمان هم به همین معنا است که رعایت احکام الهی را بکنند. ولی آن‌جا که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ» خبر از آن می‌دهند که قرآن اشاراتی هم دارد ماورای آن چیزی که ظاهر الفاظ افاده می‌کنند. مانند روحانیتی که در دل آیات قرآن برای انسان پیش می‌آید و تذکراتی که مثلاً در سوره یوسف علیه السلام برای انسان پیش می‌آید و به نکاتی منتقل می‌شوید، ماوراء نکاتی که الفاظ آن سوره مطرح می‌کند. البته این برای خواص

پیش می‌آید. خواص آن‌هایی هستند که با آزادشدن نسبت به جذبات دنیا، محرم اسرار الهی گشته‌اند. چیزهایی از قرآن می‌یابند که در ساحت معانی ظاهری آیات نیست، مربوط به روح آیات و روح سوره‌ها می‌باشد. و حضرت در ادامه می‌فرماید: «وَاللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ» یعنی علاوه بر اشارات قرآن، قرآن لطایفی هم دارد که اولیای الهی آن را می‌یابند و البته ما نمی‌فهمیم آن لطایف چه چیزهایی است، همان‌طور که وقتی می‌فرماید قرآن حقایقی دارد که مربوط به انبیاء است؛ چیزی از آن سر در نمی‌آوریم. به گفته علامه طباطبایی ما هیچ ادراکی نسبت به آن وحیی که بین پیامبران ﷺ و خدا بر قرار است، نمی‌توانیم داشته باشیم.

بحث در این است که کتاب خدا اشاراتی دارد و خواص می‌توانند آن اشارات را درک کنند و سخنان عرفا را در تفسیر انفسی قرآن می‌توان از این نوع دانست. حضرت صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِعِبَادِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ»؛ حقیقت این است که خداوند در کلام خود برای بندگانش تجلی کرده است، ولی آن‌ها او را نمی‌بینند. از این روایت معلوم می‌شود خداوند به نحوی در قرآن، یعنی در کلام خود ظهور نموده است که می‌توان آن نوع ظهور الهی را دید ولی بندگان خدا او را در کلام خداوند نمی‌بینند. این نشان می‌دهد عده‌ای خدا را در کلامش می‌بینند و باید پرسید این کدام بُعد از ابعاد قرآن است که خداوند برای بندگانش در آن بُعد تجلی کرده و در چه ساحتی تجلی کرده که همه نمی‌توانند او را بنگرند؟ عنایت داشته باشید که «تجلی» غیر از «تعلیم» است. در این روایت موضوع تعلیم در میان نیست، هرچند در جای خود آنجا که می‌فرماید: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»؛ بحث تعلیم هم در میان است، ولی موضوع «تجلی» حرف دیگری است. در رابطه با مراتب و درجات قرآن داریم که حضرت صادق علیه السلام به جابر می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَبَاطِنُهُ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»؛ همانا برای قرآن ظاهری و باطنی است و برای باطن آن باطنی است تا هفت بطن.^۱ این یعنی در آنچه ظاهر عبارت می‌نمایند حقایقی هست که این ظاهر، آینه نظر به آن باطن و حقایق است که به اصطلاح به آن تأویل می‌گویند. تأویل یعنی این ظاهر را به باطن سیر دادن و به آن آغاز، توجه کردن تا آغاز آغازها، به همان معنا که فرمودند باطن آن هم باطن دارد. که

۱ - إيجاز البيان في تفسير أم القرآن، ص 128.

۲ - امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف قرآن می‌فرماید: «وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَيْقُنٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي عَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ»؛ به راستی که ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرف است، شگفتی‌های آن فنا ناپذیر و اسرار آن تمام‌نشدنی است و تاریکی‌ها بدون آن برطرف نخواهد شد. (نهج البلاغه، خطبه 18).

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «تَجَلَّى اللَّهُ لِعِبَادِهِ» خداوند برای بندگانش در قرآن تجلی می کند. اساتید می فرمایند آن تجلی بر اساس احوالات و اوقات افراد متفاوت است، بعضی ها در «وقت» خوبی هستند، قرآن برای آن ها تجلی خاصی خواهد داشت و بعضی ها در حد فهم معنای قرآن، با قرآن مواجه می شوند، برای این افراد خداوند در کلام خود تجلی نمی کند ولی آن ها به فهم خوبی می رسند.

با این مقدمات خواستم عرض کنم آیا می توانیم عرصه ای از آیات قرآن را در مقابل خود بگشاییم که آن عرصه، عرصه باطنی قرآن باشد و در آن عرصه خداوند یک نحوه تجلی برای ما داشته باشد؟ در بحث تفسیر انفسی قرآن به «تأویلات» عبدالرزاق کاشانی نظر دارم.^۳ عبدالرزاق کاشانی در ابتدای کتابش تذکر می دهد که آنچه در آن کتاب گفته شده است تفسیر قرآن نیست. ما معتقدیم این بزرگان در تاریخ خودشان ظاهر قرآن را با باطن آن همراه می دیده اند، زیرا تاریخ شان تاریخ عجیبی بوده است. این دوگانگی که امروز ما با آن روبه رو هستیم و گرفتار «ذهن» و «عین» یا «أبْزَه» و «سوْبْزَه» شده ایم، مربوط به ۲۰۰ یا ۳۰۰ ساله اخیر است. انسان ها در جهانی زندگی می کردند که عالم جسم و عالم مثال و عالم عقل را روبه وی خود می یافتند، زیرا عقل، همان حقیقت است که در عالم محسوسات به صورت عالم حس ظاهر شده و همان حقیقت هست که در عالم مثال به صورت اجسام مثالی ظاهر شده، و آن ها در همه این عوالم با حقیقت روبه رو بودند، آن هم در جلوات مختلف. آری! اگر می خواهید فیلسوفی کنید می توانید در یک تقسیم بندی عقلی و مفهومی، آن سه عالم را جدای از همدیگر بدانید ولی در نگاه انفسی ما چیزی به نام جدایی عالم مجردات و عالم ماده نمی بینیم. نسبتی که با این عالم برقرار می کنیم، نسبت به ظهور و بطون انوار الهی است که البته ظاهر، آینه باطن است و باطن، در آینه ظاهر خود را می نمایاند. عالم مثال نسبت به عالم ماده، باطن حساب می شود ولی در هر حال اوست که در هر موطنی مطابق آن موطن در صحنه می باشد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جبرائیل را می دیدند، جناب جبرائیل برای آن حضرت کاملاً قابل رؤیت بود، اما چون وجه روحانی اش غلبه داشت در جسم مثالی برای حضرت ظهور می کرد و اگر وجه روحانی اش بیشتر می شد و با وسعت بیشتری تجلی می کرد، در نتیجه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حقیقت را به نحو معانی که بر قلبشان تجلی می نمود می یافتند، همان طور که علاوه بر ظهور جبرائیل،

۳ - کتاب «تأویلات» از عبدالرزاق کاشانی است ولی اشتهاً به ابن عربی نسبت داده اند.

معانی قرآن بر قلب‌شان القاء می‌شد. البته معقول در واژه‌های دینی با معقول در مباحث فلسفی متفاوت است و ما واژه معقول را علاوه در مباحث فلسفی، در اصطلاحات عرفانی هم به کار می‌بریم. معقول در عرفان، نسیمی از حقیقت است که شما در آن یک‌جا همه ابعاد حقیقت را احساس می‌کنید و در اصطلاح عرفانی مقامات را از بالا به پایین تحت عنوان مقام «روح» و مقام «قلب» و مقام «مثال» نام می‌برند. مقام «روح»، فوق مقام مثال است، در مقام «روح»، حقیقت به جامعیت حاضر است و با توجه به این امر در وصف حضرت مهدی ﷺ می‌گویید:

ای جمال تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی‌قیل و قال
 زیرا جایگاه آن حضرت در هستی، جایگاه «روح» است و کم‌ترین آثار آن مقام، آن است که چون دست‌شان را بر سر افراد می‌گذارند، به همه علوم ممکن عالم می‌شوند، علومی که در مقایسه با علوم امروز دو علم از ۲۷ علمی است که در زمان حضرت مهدی ﷺ ظاهر می‌گردد.^۴ این سخنان، سخنان درستی است که با زبان ریاضی و عدد و رقم و کمیت‌ها برای ما شرح می‌دهند، چون ما بیش از این نمی‌توانیم تصور کنیم و گرنه حقیقت آن علوم، فوق این نوع کثرت‌ها می‌باشد.

خداوند خطاب به رسول خود ﷺ فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»، سخن در این است که در یک نگاه انفسی از خود پیرسیم وقتی این آیه در افق جهان پیامبر ﷺ ظاهر شد و در جان آن حضرت تجلی کرد، چه احوالاتی برای حضرت پیش آمد؟ جناب آقای عبدالرزاق کاشانی در رابطه با واژه «فتح»، سه نوع معنا از فتح را در آیات قرآن مد نظر قرار می‌دهد؛ یکی فتح «قریب» و دیگر فتح «مبین» و سوم فتح «مطلق». سوره صف متذکر فتح «قریب» است و می‌فرماید «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» (صف/۱۳) که با نصرت الهی آن فتح به ظهور می‌آید و احوالات مؤمنین در معنویتی خاص قرار می‌گیرد. به همان صورت که در سوره فتح آیه ۱۸ می‌فرماید: «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» مسلم فتح، نوعی گشوده شدن جان است نسبت به حقایق. آیه ۴۰ سوره اعراف می‌فرماید: «لَا تَفْتَحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» برای کسانی که در مقابل آیات الهی استکبار می‌ورزند، آسمان‌ها را نمی‌گشاییم، به همان معنایی که راه نظر به حقایق غیبی را برای آن‌ها نمی‌گشایند.

۴ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: علم ۲۷ شاخه دارد که تنها دو شاخه از آن تا زمان ظهور برای بشر آشکار خواهد شد

و ۲۵ شاخه‌ی دیگر در در زمان دولت آرمانی امام موعود آشکار می‌شود.

جناب عبدالرزاق کاشانی می‌فرماید «فتح قریب»، فتح باب قلب است جهت سیر از نفس به قلب. همان‌طور که عرض شد ما علاوه بر جسم، یک نفس داریم که باطنِ جسم است، و یک قلب داریم که باطنِ نفس است و یک روح داریم که باطنِ قلب می‌باشد و یک سر داریم که باطنِ باطن ما است. کافی است به خود توجه کنید و باطن خود را بیابید. شما همگی به وجود عالم ماده آگاه هستید و این می‌تواند یک وجهی از آگاهی باشد که مربوط به نفس است، نفس یک طرفش به عالم ماده یا ارض است و یک وجه‌اش به عالم قلب نظر دارد. اگر برای نفس فتحی پیش بیاید، وجه قلبی‌اش به ظهور می‌آید و این سیر از نفس به قلب است، یعنی سیر از کثراتِ عالم ماده که عموماً وجه ظلمانی عالم وجودند، به وجه نورانی عالم. این که در همین عالم به وجه نورانی آن سیر کنید، برای شما فتح قریب حاصل می‌شود که سیر از وجه نفسی به وجه قلبی است و نایل شدن به مکاشفات غیبی. مثل آن که در سفر به مناطق جنگی و حاضر شدن در کاروان راهیان نور، حقایقی را می‌یابید و قلب‌تان نسبت به آن حقایق منکشف می‌شود. گاهی طوری قلب منکشف می‌شود که انسان از میل به گناه متنفر می‌گردد. زیرا در یک ساحت دیگری که مافوق ساحت عالم کثرات است، خود را حاضر می‌یابد و این نوعی فتح است که برای انسان پیش می‌آید؛ حتی ممکن است برای بعضی‌ها در سفر راهیان نور، در تجلی‌گاه انوار شهدا، فتح مطلق یعنی فوق فتح مبین پیش آید. همان‌طور که فرمود برای مستکبران «لَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» هیچ فتحی گشوده نمی‌شود؛ پس برای انسان‌هایی که عبودیتِ پروردگارشان را به عهده دارند حقایقی گشوده می‌شود، حال گاهی آن فتح، فتح قریب است و همان‌طور که از اسمش پیداست مربوط به امور نزدیک به نفس انسان است و ظلمات عالم که حجاب حقیقت‌اند از آن طریق رفع می‌شوند و در آن حالت انسان دیگر هیچ اصالتی برای امور مادی قائل نخواهد بود و انوار ملکوتی و تجلیات صفات و معارف یقینی برایش حاصل می‌شود.

آن‌جا که فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» به فتحی وعده داد که فتح «روحی» است. انسان از کشف قلبی به کشف جامع روحی می‌رسد، روح از جهاتی در مقام جامعیت است و در آن حال حقیقت با جامعیت خاصی سراغ انسان می‌آید به همین جهت گفته‌اند «فتح مبین»، مربوط به مقام رسول الله ﷺ است. در سوره صف فرمود: «وَأُخْرَى تُحْيِيْنَهَا نَضْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۳) این فتح را به مؤمنین بشارت داد و فرمود: «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» در صورتی که در «فتح مبین» خطاب به پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»، «فتح

مبین» یعنی سیر از انوار قلبی به حقیقت روح و انوار روحی. در موطن کشف قلبی، کثرات برای انسان در وجه نوری‌شان به ظهور می‌آیند، به همان معنایی که در آزادی خرمشهر نور خدا را می‌بینید و در همین رابطه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آن سالک واصل فرمود: بوسه می‌زنم بر دست و بازوی رزمندگان که محل بوسه ملائکه الله است. انسان در کشف قلبی در کثرات عالم، وجه تعینات غیبی آن‌ها را می‌بیند که همان مقام تجلیات صفات الهی است بر قلبش. در فتح مبین که مربوط به مقام روح است، یعنی مقام فوق قلب، خداوند به لطفش بصیرتی به انسان می‌دهد که همه چیز را در دل حضور توحیدی الهی در عین کثرت در وحدت و در عین جامعیت می‌یابد و تمام عالم به تجلی وحدانی به ظهور می‌آید. یک فتح دیگر هم قرآن به آن اشاره کرده که به آن «فتح مطلق» گفته می‌شود، مثل آن که فرمود: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (نصر/۱۷) «والفتح» در آیه مذکور با الف و لام آمده است و از این جهت آن را «فتح مطلق» می‌گویند. خطاب به پیامبر خدا می‌فرماید: وقتی نصر الهی و فتح بیاید، همه مردم را می‌بینی که فوج، فوج در دل اراده الهی داخل می‌شوند، به این معنا که در این فتح، تمام کثرات، مطلقاً حالت فنا به خود می‌گیرند که همان فنای همه کثرات در اراده الهی است، این یعنی فنای فی الله و بقای بالله، در این حالت هر کس به حق موجود است. جناب عبدالرزاق کاشانی در توصیف این فتح می‌فرماید: فتح باب الوحدة به فنای مطلق و استغراق در عین جمع، آری! استغراق در عین جمع به شهود ذاتی. شهود ذاتی، یعنی مقامی که رابطه وجودی انسان با خدا در فنای سالک به حضور خداوند شکل می‌گیرد و دیگر وجودی از سالک نمی‌ماند، مگر آن که به وجود حق موجود می‌شود و آن ظهور به انوار احدی است، زیرا آن فتح، «فتح مطلق» است و به همین جهت به «الفتح» تعبیر شده است.

بعد از آن که به رسول خود مژده فتح مبین را داد حال می‌فرماید:

«لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» با آن فتح مبینی که برایت پیش آمد و گشودگی مربوط به آن، خداوند «ذنب» گذشته و آینده‌ات را می‌پوشاند، بحث غفران ذنب را پیش کشید. «غفران ذنب» یعنی پوشاندن آنچه که پیرو اعمال انسان برای انسان پیش می‌آید. کلاهخودی را که در جنگ بر سر می‌گذارند «مغفر» می‌گویند، برای این که می‌خواهند سر خود را به کمک آن از تیررس ضربه‌های دشمن بپوشانند. می‌فرماید: ای پیامبر! ما این فتح مبین و این گشودگی انوار غیبی را به تو دادیم، تا سیری برایت باشد از هیئات مُظلمه به هیئات نورانیه. بالاخره پیامبر خدا ﷺ در یک مرحله‌ای می‌دیدند که دشمن حمله کرده و یا در مقابل

رسالت پیامبر مقاومت می کنند و باید به کمک نور الهی مانعی که دشمن ایجاد می کند دفع شود. خداوند می فرماید چیزی در این فتح مبین به تو داده شد که آنچه به عنوان روحی شیطانی به صورت هیئات ظلمانی، مانع حضور هر چه بیشتر دین اسلام در عالم می شد؛ دیگر برطرف شد، همه چیز نور شد. «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ» یعنی سیر از هیئات ظلمانی یا هیئات مُظلمه به هیئات نورانی. در این حالت هر چه در عالم هست، حتی حمله دشمن یا تحریم دشمنان، برای آن حضرت نور می شود و سکویی می گردد برای پرواز به سوی تاریخی بلندتر.

فرمود: «لِيُغْفِرَ لَكَ»، خدا به نور توحید، برای تو می پوشاند «مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ»، آن چیزهایی را که قبلاً دنبال می کرد و مانع حضورت در عالم بود؛ و دیگر هیچ مانعی از موانع گذشته در مقابلت نیست، جز آن که وجه نوری پیدا کرده و عامل رشد حرکت می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ هایی که با دشمنان خدا داشتند نیامده بودند تا آن ها را ببینند، آمده بودند که فتح خدا را بنگرند. کافران حجاب بودند، باید آنان را دفع کرد تا نور خدا به ظهور آید.

فرمود نه تنها ذنب «ما تَقَدَّمَ» تو را پوشانیدیم، بلکه ذنب «ما تَأَخَّرَ» را هم خداوند پوشاند، تا موانعی در ادامه کار حضرت پیش نیاید و حجاب های بعدی نیز رفع شوند. به گفته جناب عبدالرزاق کاشانی آن حجاب هایی که با «فتح قریب» نفی نشده و قلب در آن حالت در «تلوین» و دگرگونی بود، با استقرار در مقام روح و کشف اسرار، آن حجاب ها دفع می شوند و در این فتح، اسرار به مشاهده می آیند. به پیامبر خود مژده می هد که حجاب های پیش رویش را هم زدود. می فرماید ای پیامبر! فتح مبینی به تو می دهیم تا ذنب هایی که با فتح قریب رفع نشده و قلب بدین لحاظ در تلوّن بود، با فتح مبین رفع می شود. تَلَوْنِ قَلْبٍ، حالتی است که انسان بعضی مواقع در حالت خوشی و صفا قرار دارد و نوعی شکوفایی روحانی برایش پیش می آید ولی چیزی نمی گذرد که آن حالت دگرگون می شود. این خاصیت قلب و مقام قلب است، و به همین جهت اسم آن را قلب گذاشته اند که دائماً در حال تغییر و دگرگونی است.

پیامبر را از مقام قلب به مقام روح می رساند تا حالات روحانی و معنوی حضرت برای شان پایدار بماند و از آن مهم تر در این حالت برای سالک إلی الله اسرار گشوده می شود و حقایق به صورت جامع برای حضرت تجلی می کنند و در هر رخدادی متوجه اسرار آن رخداد می گردند. نمونه آن در کربلاست که در آن صحنه چه اسراری برای حضرت اباعبدالله علیه السلام گشوده شد که حضرت مقداری از آن اسرار را به یاران شان متذکر می شوند و هر چه زمان

بگذرد اسرار آن رخداد بیشتر روشن می‌گردد. کربلایی که امروزه شما جوانان با آن روبه‌رو هستید، نسبت به کربلایی که در زمان جوانی ما به ظهور آمده، ده‌ها برابر عمیق‌تر و روشن‌تر است، با آن که ما هم اهل مسجد و هیئت بودیم، با این همه امروزه درک عمیق‌تری از کربلا به ظهور آمده است، این یعنی آن نور توحید در این تاریخ از مقام قلب به مقام روح در حال سیر کردن است و آینده شما را نورانی‌تر می‌کند. خداوند در ادامه می‌فرماید:

«وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» ای پیامبر! با فتح مبین، مغفرت، در حد اتمام نعمت صفاتی و مشاهدات جمالیه و جلالیه به کمال مقام قلب می‌رسد و هدایت تو به طریق وحدت ذاتی و خرق حُجب نوری خواهد بود. پس دو چیز به تو عطا شد؛ یکی «يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» و تمام کردن نعمت‌اش را و در نتیجه دیگر هیچ یک از آن نعمت‌های شهودی که باید آن حضرت می‌یافتند، با هیچ کمبودی همراه نخواهند بود، که همان مغفرت در حد نعمت صفاتی و مشاهدات جمالیه و جلالیه بود در مسیر صعود مقام قلب به مقام روح. ملاحظه کردید که در دفاع مقدس هم، صفات جلالی حق از یک جهت ظاهر بود و صفات جمالی حق از جهت دیگر. خداوند با نور اسم جلال خود هیتی به رزمندگان داده بود تا رعب آن هیئت، دشمن را زمین گیر کند و با نور اسم جمال، خود رزمندگان، زیبایی‌هایی را نسبت به انواع ایثارها و جانفشانی‌ها به ظهور آوردند که قابل توصیف نیست. حقیقتاً خداوند برای حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فتح مبینی را عطا کرد که حاصل آن فتح، نحوه‌های حضور ایشان در جلو بردن صحنه‌های دفاع مقدس بود.

عرض شد دو چیز را خداوند در راستای فتح مبین به پیامبر ﷺ عطا فرمود؛ یکی اتمام نعمت بود به همان معنایی که عرض شد و تجلی مشاهدات جمالی و جلالی، و دیگر هدایت رسول خدا بود به وحدت ذاتی و خرق حُجب نورانی. ایشان در کشف قلبی، حقیقت را می‌بیند، اما نه در جامعیت. پیامبر خدا ﷺ آن موطن را تجربه کردند و از آن جایی که یک سالکِ اِلَى الله که بنا است به مقام فنا برسد، باید تمام منازل را طی کند، آن مقام را نیز تجربه کردند. لذا چه آن سالک، سالکِ مجذوب باشد و چه مجذوبِ سالک، باید در همه عوالم حاضر شود. سالکِ مجذوب، منزل به منزل جلو می‌رود ولی مجذوبِ سالک، از همان ابتدا در منازل آخر حاضر است ولی با این حال باید همه آن منازل را تجربه کند تا سلوکش سلوکِ کاملی باشد.

حال سالکی همچون پیامبر خدا ﷺ از یک طرف شهودات ملکوتی را به کثرت جلوات مخلوقات تجربه می‌کنند، و از طرف دیگر در مسیر رسیدن به شهودِ وحدت ذاتی و خرق

حجب نورانی، حاضر می‌شوند که همان «صراط مستقیم» است. همه سُبُل‌ها مثل سیبیل رسیدن به خالقیت خدا و یا رزاقیت خداوند، به «صراط» ختم می‌شود در حالی که «صراط» یکی است و در آن جا کثرت معنا ندارد، به همان معنایی که در وحدت ذاتی حضرت حق همه کثراتِ اسمایی مقهور آن وحدت ذاتی می‌باشند.

در فتح مبین، سیر انسان تا آن جا جلو می‌رود که سالک، همه حقیقت را یک‌جا می‌یابد، مثل آن که شما با نور بی‌رنگ روبه‌رو می‌شوید که جامع همه هفت نور طیف نوری می‌باشد. عطای ذاتی، که در صراط مستقیم به سراغ انسان می‌آید، موجب می‌شود تا انسان ذات خود را تماماً در معرض تجلی ذاتی حضرت حق می‌یابد و احساس می‌کند. در آن حال دیگر هیچ چیز جز نور وحدت ذاتی حق در میان نیست. آری! یک وقت وجودِ درخت به صفت حیات خدا سراغ شما می‌آید ولی یک وقت بحث عطای ذاتی و تجلی ذاتی در میان است. با تجلی ذاتی فقط «بودن» انسان در نسبت با «بودن» حق مطرح است.

می‌فرماید ای پیامبر! «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (2) وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (3)» تو را به سوی صراط مستقیم هدایت کردیم و خداوند تو را یاری کرد به نصری عزیز.

ذهن خود را از تفسیر این آیه آزاد کنید و در معرض نظر به نصرت الهی در نگاه تأویلی، ملاحظه کنید با چه نوع از تجلی روبه‌رو می‌شوید. نصرت الهی در این رابطه نوعی انکشاف است و این که به پیامبر خود می‌فرماید: «يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» وعده می‌دهد علاوه بر آنچه گذشت، نصرتی خدا به تو می‌دهد که نصرتی است عزیز و انکشافی است نافذ، انکشافی که هیچ مانعی جلو دارش نیست. به گفته مرحوم عبدالرزاق کاشانی آن نصر، نصری است که با تأییدات حقّانی بعد از فنا، سراغ رسول خدا ﷺ می‌آید و حضرت فانی از خود و باقی به حق می‌گردند و آن حضوری است که انسان به حضور حق در عالم حاضر می‌شود. عمده صفت «عزیز بودن» برای این «نصر» می‌باشد. معنی ظاهری واژه «عزیز» یعنی غیر قابل دسترس بودن است. این نشان می‌دهد پیامبر خدا ﷺ در هویتی و در بقایی حاضر می‌شوند و خداوند حاضرشان می‌کند که تمام عالم در مقابل‌شان هیچ خواهد شد. إن شاء الله با حضور در تاریخی که با سیره محمدی ﷺ به ظهور آمد، آن نصر عزیز نصیب همه عزیزان بشود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه دوم

فتح قدسی و آثار آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (1) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (2) وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا (3) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدَّهُمْ إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (4) لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (5)﴾

حقیقت وسیع تر از آن است که بتوان با محدودیت‌های فهم خود آن را شکار کرد. بحمدالله ماه مبارک رمضان در حال طلوع است و خوب است که دوستان در راستای نظر به تفسیر انفسی قرآن، این طلوع را حس کنند. ملاحظه کردید که خود پیامبر ﷺ قبل از آمدن ماه رمضان از آن ماه خبر می‌دهند و می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ» این خبر یک نوع کشف است. حسی را حضرت در خود می‌یابند و در حس خود رمضان را پیدا می‌کنند. یکی از اشکالاتی که پیش آمده و عرفا آمده‌اند تا متذکر آن اشکال شوند، این است که وقتی دین آمد، در همان افق اولیه‌ای که گشود، همه می‌فهمیدند دینداری به چه معنا است. ولی کم کم این دینداری تبدیل به رسم و عادت شد و انسان‌ها فکر کردند اگر همان رسم‌ها را رعایت کنند، دیندار هستند. عرفا که متوجه این ضعف شدند سعی نمودند

دینداری را به بستر اصلی اش برگردانند تا انسان‌ها در کنار رعایت آداب دینی، حس حضور در محضر حضرت حق را در خود بیابند.

در این زمانه نیز مسئله به همین گونه است که اگر می‌خواهیم نورانیت دین خود را در این ظلمات دوران دریابیم، باید همان حس حضوری را که برای اولیای الهی پیش می‌آمده است دنبال کنیم. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَانِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ» این یعنی یک نوع گشودگی به سوی بهشت پیش آمده و بهشت اکنون با انسان روبه‌رو شده است. به نظر می‌رسد جناب حافظ هم در کشف محمدی آن حضرت را همراهی می‌کند آنجا که می‌گوید:

هلال ماه زبام افق نمایان شد کلید می‌کده گم گشته بود پیدا شد

دین خدا همان می‌کده انس با حضرت محبوب است. تذکر بنده این جاست که متوجه باشیم با حضور اسلام در این تاریخ، افقی گشوده شده است، مواظب آن حضور باشیم و احساس حضور در آن افق را در محدوده عبادات رسمی، تقلیل ندهیم، بلکه عبادات مان را به امید گشوده ماندن آن افق، دنبال می‌کنیم تا به حجاب نرود. جا دارد به این سخن عرفا فکر کنیم که می‌فرمایند: «در روزه ماه رمضان، طریقت، همراه با شریعت ما را به حقیقت می‌رساند». تأکید بنده بر به ظهور آوردن آن حسی است که انسان می‌تواند حضور زمان‌های قدسی و یا مکان‌های قدسی را حس کند.^۱

حس گشوده شدن افق، که در پی آن حس، کلید می‌کده‌ای که در این دوران گم شده است، پیدا می‌شود. «می‌کده»، درک معانی قدسی و انس با حضرت محبوب است. دستورات دین خدا برای همین است تا افق گشوده شده به حجاب نرود. با این انگیزه است که جوع و گرسنگی نتیجه می‌دهد و موجب رفع حجاب می‌شود. وقتی رفع حجاب شد می‌توان با حقیقت رفاقت کرد و «انس» پیدا نمود و از رعایت آداب به ادب حضور رسید. زیرا انسان موقعی ادب می‌کند که امر عظیمی را در مقابل خود بیابد.

در این باره اگر بخواهیم باز صحبت کنیم به جناب حافظ برمی‌گردیم که وقتی به عید فطر می‌رسد می‌گوید:

۱ - در خاطرات علامه طباطبایی داریم که ایشان در مزار جناب حافظ حاضر شدند و پس از قرائت فاتحه فرمودند: «یقیناً جناب حافظ شیعه بوده است.» این حس و احساس است که زندگی را قدسی و موجب سکنا گزیدن در زمین می‌کند و زندگی را حالت معنوی می‌بخشد.

روز عید است و من مانده بر آن تدبیرم که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم حرف این نیست که فردا به ما ساغر انس می دهند؛ بلکه می گویم این راه باید طی شود، راهی که حاصل آن گرفتن «ساغر» است و احساس شور انس با حضرت محبوب و استقرار در حضور او. میکده‌ها گشوده می شوند تا ما نسبت مان را با حقیقت شکل دهیم. مطمئن باشید این خبر که رسول خدا ﷺ می فرمایند: «إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَانِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ» خبری مهم و سنتی راهگشاست. تعبیر فتوح و گشودگی تعبیر بسیار مهمی است، از آن جهت که در مسیر شریعت الهی در جایی قرار می گیریم که نظر به حقیقت در مقابل انسان گشوده می شود و انسان خود را در جهان کیفیت‌ها می یابد. برخی از عرفا که در زندان بودند و یا بعضی از اُسرای عزیز ما، آمدن ماه رمضان را می فهمیدند، نمونه اش قصه غصه خوردن و اشک ریختن حضرت سجاد علیه السلام است آنگاه که ماه رمضان در حال رفتن است. حضرت در خطاب به ماه رمضان عرضه می دارند: «تو رفیق خوبی بودی، به ما بسیار کمک کردی.» تأکید بنده در مقدمه این بحث به همین اندازه باشد که متوجه شویم چه نسبتی باید با قرآن و تذکرات کلام الهی برقرار کنیم تا جهانی کیفی مقابل ما گشوده شود؟

در حدیث معراج هست که پیامبر خدا ﷺ از حضرت ربّ العالمین سؤال می کنند: «يَا رَبِّ مَا مِيرَاثُ الْجُوعِ؟» آنچه در بستر حضور در سنت‌های دینی از طریق گرسنگی نصیب انسان می شود چیست؟ «قَالَ: الْحِكْمَةُ»، حضرت ربّ العالمین می فرمایند: حاصل آن جوع و گرسنگی، حکمت می باشد که إن شاء الله در آیات ۴ و ۷ این سوره به حکمت و جایگاه آن نظر خواهیم کرد.

همین اندازه عرض کنم که در معنای حکمت باید متوجه نحوه‌ای از حضور در عالم شویم که ماورای علم و اطلاع است. حتماً افرادی را دیده‌اید که انسان‌های بسیار خوبی هستند، اما نمی توانند خوبی‌های‌شان را درست سامان دهند و در جای خود از آن‌ها استفاده کنند. ما در دنیا آدم‌های خوب غیر حکیم داشته‌ایم که نتوانسته‌اند چندان برای خود و دیگران مفید باشند. «جوع»، فرآیندی از شخصیت را به ما می دهد که حضور ما در امورات زندگی همه‌جانبه می شود. آری! آن جوعی که مزاج ما را به هم بزند و بدون دقت همه‌جانبه گرسنگی بکشیم، به گونه‌ای که نظام بدن ما را به هم بزند را قبول نداریم. ما جوعی را قبول داریم که بین سحر و افطار سراغ ما می آید و در جای خود احساس کنیم جهانی در مقابل ما گشوده می شود. در این حالت سختی‌های آن تکامل‌زا می باشد و نه تکامل‌سوز. در حدیث معراج، در فواید جوع دارد:

«وَ حِفْظُ الْقَلْبِ» قلب را که ذاتاً در دگرگونی و تغییر است، به استحکام و آرامش می‌رساند. شیطان تلاش می‌کند قلب ما را از طریق وسوسه در اختیار بگیرد، جوع، مانع تأثیر وسوسه‌های شیطان می‌شود و تأثیر نظر به آیات قرآن در ما زیادتیر می‌گردد.

خداوند در ادامه در فواید جوع می‌فرماید: «وَ التَّقَرُّبُ إِلَيَّ» با جوع، انسان به من نزدیک می‌شود. تا ما به خدا نزدیک نشویم او یک خدا است و ما یک بنده، ولی وقتی می‌رویم جلوتر، یک مرتبه همه عالم می‌شود خدا، در آن حد که از خود می‌پرسید پس خدا کو؟! در همین رابطه جناب حافظ فرمود: «چه عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها». سالک به جایی می‌رسد که در دل روزه، به خصوص روزه ماه رمضان، به جایی می‌رسد که او از پیامبر خدا ﷺ سراغ خدا را می‌گیرد. قرآن می‌فرماید ای پیامبر: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» (بقره/۱۸۶)، چون سیر بندگان من به جایی رسید که از تو سراغ مرا گرفتند: «فَلِأَنِّي قَرِيبٌ» من نزدیک هستم. چه شد که انسان در مسیر روزه داری خدا را گم می‌کند؟ کدام خدا در اثر روزه‌داری گم می‌شود؟ خدایی که به عنوان یک مفهوم در باور خود داشتند و او را اُبژه کرده بودند، آن خدا رفت و آماده شدند تا خدایی را احساس کنند که در آغوش او هستند. به همین جهت اگر پیامبر خدا ﷺ در جواب سؤال کننده گفته بودند خدا نزدیک است، عملاً در این رابطه آن حضرت واسطه می‌شدند بین آن فرد و خدا، در حالی که در نسبت وجودی، بین ما و خدا واسطه‌ای نیست و از طریق جوع و گرسنگی، این واقعیت را احساس می‌کنیم که رابطه‌ای وجودی بین ما و خدا برقرار است و از این طریق می‌توان گفت روزه، تکوین انسان را برای انسان آشکار می‌کند، تا انسان احساس کند از نظر وجودی چه نسبتی با خدا دارد.

حتماً تجربه کرده‌اید که در روزهای آخر ماه رمضان و تا حدی بعد از ماه رمضان، اراده بدی کردن به سراغ‌تان نمی‌آید تا تصمیم بگیرید بدی کنید، به طوری که راه گشوده جهت انس با خداوند را به خوبی احساس می‌کنید. آری! بالاخره تصور اعمالی که در زندگی قبل از ماه مبارک داشتیم سراغ‌مان می‌آید و درگیری ما با خودمان شروع می‌شود تا بالاخره برآیند آن درگیری بین حضور در گذشته معمولی خود و این راه گشوده، ما را به جایی می‌رساند که نه صرفاً گذشته است و نه آن حالت ناب ماه رضانی است.

این که روزه‌دار پس از مدتی سراغ پیامبر ﷺ می‌آید و خداوند در پیش‌بینی خود می‌فرماید ای پیامبر: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» (بقره/۱۸۶) چون به سوی تو آمدند و از تو سراغ مرا گرفتند، چون خدایی که بین انسان و خدا به صورت دوگانه بود، از تصور روزه‌دار می‌رود و بین

خودش و خدا احساس دوگانگی نمی‌کند و فکر می‌کند خدا را از دست داده، زیرا تصورش این بود که به خدایی باید باور داشته باشد که علت وجود اوست و همه عالم معلول آن خدا هستند؛ در حالی که در دین خدا این حرف‌ها نیست. به گفته حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پیامبران واژه علت را برای خدا به کار نمی‌بردند. حضرت امام در تفسیر سوره حمد این تذکر را مطرح کردند. آری! اگر می‌خواهید به شبهه‌ای پاسخ دهید که طرف منکر خداوند است، باید بتوانید ثابت کنید خداوند علت این عالم است. اما وقتی می‌خواهید با خدا انس بگیرید، خدایی می‌خواهید که در جان خود او را احساس کنید. با روزه‌داری این خدا ظهور می‌کند و ممکن است انسان در ابتدای امر گمان کند خدا را از دست داده است، این شبیه آن چیزی است که در مسیر عرفان پیش می‌آید و به همین جهت گفته‌اند هر کس نباید وارد عرفان شود، زیرا با همین مشکل روبه‌رو می‌گردد که از یک طرف خدای خود را از دست می‌دهد و از طرف دیگر معلوم نیست طاقت یافتن آن خدایی را داشته باشد که تمام وجود او را در بر گرفته است. جناب عطار در همین رابطه از احوالات خود گزارش می‌دهند که:

دی زاهد دین بودم، سجاده نشین بودم	ز ارباب یقین بودم، سر دفتر دانایی
ترسا بچه‌ایم افکند از زهد به ترسایی	اکنون من و زُناری در دیر به تنهایی
امروز دگر هستم، دُردی کشم و مستم	در بتکده بنشستم، دین داده به ترسایی
نه محرم ایمانم، نه کفر همی دانم	نه اینم و نه آنم، تن داده به رسوایی
دوش از غم فکر و دین، یعنی که نه آن نه این	بنشسته بدم غمگین، شوریده و سودایی
ناگه ز درون جان، در داد ندا جانان	کای عاشق سرگردان تا چند ز رعنائی
پس گفت در این معنی، نه کفر نه دین، اولی	بر شو تو ازین دعوی گر سوخته مایی

این مقدمه از این جهت برای بحث قرآنی ما مفید بود که سعی داریم با نگاه انفسی به آیات نظر کنیم و این با وزیدن القائن ربّانی برای انسان پیش می‌آید. در روایت از رسول خدا ﷺ داریم که فرموده‌اند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا» در روز گاران‌تان نفعاتی به سراغ شما می‌آید، خود را در معرض آن نفعات قرار دهید. در آن صورت جان انسان‌ها خود را در جهانی احساس می‌کنند که تنها خدا در صحنه است، به همان معنایی که خداوند با آن نفعات از درونِ جانِ جناب عطار به او القاء فرمود: «تو سوخته مایی»، یعنی دیگر دوگانگی بین وجود انسان و خدا نیست و انسان خود را در قبضه حضور ربّ العالمین احساس

می‌کند، که البته چیز ساده‌ای هم نیست. آری! «چه عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها» اعتقاد بنده آن است که گویی این نسل به این نوع دینداری نیاز دارد. این دینداری یک نوع دینداری خاصی است که باید در مورد آن بسیار صحبت کرد.

ملاحظه کردید در سوره مبارکه فتح، حضرت ربّ العالمین در ازای یک واقعه و رخدادی که پیش آمد به نام صلح حدیبیه، به پیامبر خود ﷺ فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» به واقع در عالم ارض فتحی واقع شد و همه مناسبات نظام استکباری جاهلیت به هم ریخت. نظام استکباری از آن به بعد نتوانست در تاریخی که برای خود ساخته بود بماند، زیرا مجبور شد پیامبر خدا ﷺ را به رسمیت بشناسد. حال اگر نظام بت پرستی، پیامبر خدا ﷺ را به رسمیت بشناسد که مأموریت او نفی بت پرستی است، چه چیزی برای جریان بت پرستی باقی می‌ماند؟ و از آن مهم‌تر به تعبیر علامه طباطبایی وقتی آیه آمد که: «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» رسول خدا ﷺ متوجه شدند شوکت قریش از آنان گرفته می‌شود و در نتیجه گناهایی که رسول خدا ﷺ در نظر مشرکین داشتند را می‌پوشاند و آن جناب را از شر قریش ایمنی می‌دهد و این که می‌گوید گناهایی که بعد هم کرده‌ای می‌پوشانیم، همان خون‌هایی است که بعد از هجرت، با حمله‌ای که سران قریش به مسلمانان کردند از آن‌ها ریخته شد که البته با ضعف بنیه قریش آثار آن کینه‌ها از بین رفت.

این ظاهر قضیه بود که عرض شد و باطن قضیه را عنایت کردید که عرض شد یک «فتح قریب» داریم، و یک «فتح مبین» و یک «فتح مطلق». در تفسیر انفسی صحبت این بود که «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» رسول خدا ﷺ در ازای فتح مبین در صراط حقیقت و حدانی حضرت حق مستقر می‌شوند که جایگاه بسیار مهمی است، از آن جهت که نور احدی برای حضرت تجلی کرد و همه عالم آینه ظهور نور احدی حق شد و فنای همه کثرات در وحدت احدی به ظهور آمد.

در خطاب به پیامبر خود ﷺ فرمود: «وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» ظاهر این آیه مژده یک پیروزی شکست‌ناپذیری است مبنی بر آن که جباران نمی‌توانند در مقابل آن پیروزی مقاومت کنند و خداوند به پیامبرش می‌فرماید چنین پیروزی را به تو دادیم. در نگاه انفسی می‌باید که حضرت حق با اسم «عزیز» به سراغ پیامبر خدا ﷺ و هر سالکی که در این راه است می‌آید و انانیت او را به کلی از بین می‌برد تا خدا باشد و خدا و هیچ چیز برای سالک نمی‌گذارد، همین‌طور که اگر سراغ جباران رفت هیچ چیز برای آن‌ها نمی‌ماند و همه قدرت آن‌ها را در

هم می‌پیچد. اگر در نفس انسان نور عزت حضرت حق تأییدن بگیرد، منیت و انانیت برای او باقی نمی‌ماند، به همین دلیل گفته شده با تجلی نور عزیز، فنای حَقَّانی سراغ سالک می‌آید تا بعد از آن فنا، خود را با تأییدات حَقَّانی احساس کند.

موضوع فوق را می‌توان در سه ساحت دنبال کرد. یکی این که وقتی واقعه‌ای در زمین حادث شد، در جان انسان‌ها هم خبری می‌شود. تفسیر آفاقی آن این است که می‌توان آن واقعه را در عالم تحلیل کرد. تفسیر انفسی‌اش این است که چون در جان انسان‌ها هم خبری می‌شود؛ نقش آن واقعه را در جان انسان‌ها دنبال کنیم، مثل احوالات رزمندگان در دفاع مقدس. علاوه بر آن دو نگاه به جایگاه آن واقعه، آن واقعه تفسیر ملکوتی هم دارد، به این معنا که عوالم وجود هم از آن واقعه متأثر می‌شوند، به همان معنایی که خداوند در سوره مبارکه جن می‌فرماید: «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا» (1) ای پیامبر! بگو: به من وحی شده است که جمعی از جنیان به سخنانم گوش فرا داده‌اند، سپس گفته‌اند: ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم. ملاحظه می‌کنید که خداوند در سوره جن به پیامبر خبر می‌دهد که وقتی حضرت در حال قرآن خواندن بودند عده‌ای از جنیان از کنار حضرت رد شدند و گفتند این چیز عجیبی است، چه شده است؟ گفتند ما نمی‌دانیم چه شده: «وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَسْرُّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا» (10) نمی‌دانیم آیا شری به آن‌هایی که در زمین هستند وارد شده یا این که از طرف پروردگارشان رشد و کمالی برای آن‌ها تقدیر شده است؟ «وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مَلْتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهْبًا» (8) ما قبلاً آسمان را لمس می‌کردیم ولی اکنون که به آسمان می‌رویم آن را سراسر پر از نگهبانانی می‌بینیم که با شهاب‌های خود ما را می‌رانند؛ زیرا جنیان قبلاً می‌توانستند به آسمان بروند و استراق سمع کنند و چون خبرهایی که در آسمان رخ می‌داد زمانی طول می‌کشید تا به زمین برسد، جنیان می‌توانستند با استراق سمع، آن خبرها را پیش از وقوع آن واقعه‌ها برای جادوگران بیاورند تا آن‌ها آینده را پیش‌بینی کنند. طبق این قاعده است که جنیان می‌گویند هم‌اکنون که ما به آسمان می‌رویم تا خبرها را لمس کنیم با ما برخورد می‌شود. منظور بنده تفسیر این آیات نیست. خواستم عرض کنم که چرا جنیان با آمدن دین اسلام متوجه شده‌اند وقتی به آسمان می‌روند جهت گرفتن خبر، می‌یابند آسمان پر از نگهبانان (حارس) و شهاب‌ها شده که همان دفاعی است که توسط ملائکه جهت عقب راندن جنیان صورت می‌گیرد. اگر بخواهم در شرح این آیات به اجمال ردّ شویم، می‌توان عقل را در مقابل وهم مثال زد. همان‌گونه که عقل، وهم را می‌زند، آسمان غیب با

آمدن رسول خدا ﷺ آن قدر توانایی یافته که دیگر امکان حضور شیاطین در آن جا وجود ندارد، این که چرا وقتی پیامبر ﷺ آمدند چنین شرایطی پیش می آید، بحث اکنون ما نیست. بحث در این است که جنیان می گویند: «وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ» ما می رفتیم در محلی که در آن جا خبرها را می توانستیم بشنویم، می نشستیم برای گرفتن خبر: «فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا(9)» در صورتی که در حال حاضر وقتی جهت خبرگیری می رویم ما را رصد می کنند و می زنند.

منظور این بود که روشن شود وقتی فتحی در عالم رخ می دهد در سه مقام حضور آن فتح قدسی نقش آفرینی می کند؛ لذا هم ابوسفیان سرشکسته می شود و هم در جان پیامبر خدا ﷺ گشودگی خاصی شکل می گیرد و هم جهان هستی شرایط خاصی پیدا می کند، زیرا توحید در آن مرحله از تاریخ به نحو خاصی ظهور کرده و تاریخ دیگری شروع شده و جان همه انسان های مستعد، به خصوص جان پیامبر خدا ﷺ، به نورانیت خاصی می رسد که به آن فتح قلوب مؤمنین می گویند. برای پیامبر خدا فتح مبین رخ می دهد، به همان معنای ظهور انوار سیر از قلب به سوی روح.

هر فتح قدسی توحیدی که در عالم به ظهور آید، در همه عوالم تغییراتی مناسب آن فتح قدسی صورت می گیرد و زمین و ملکوت عالم، همه آماده گشوده شدن آن فتح قدسی می شوند. اگر تا دیروز شیاطین می توانستند بروند و برای جادوگران خبر بیاورند؛ دیگر نمی توانند آن کار را بکنند و عملاً نقشه های انسان های فاسد در هر لباسی که باشند، عقیم و خنثی می شود. به زبان امروزی دیگر شیاطین نمی توانند نقشه های خود را عملیاتی کنند و نتیجه بگیرند، تلاش فراوان می کنند تا نقشه های شان عملی شود، اما نمی توانند و باید متوجه شد علت خنثی شدن نقش آن ها حضور روح محمدی ﷺ است که در عالم ظاهر شده است. هزاران رسانه به وجود می آورند تا به کمک شیاطین، ذهن انسان ها را در اختیار بگیرند، ولی درست در موقع رسیدن به نتیجه نهایی ناکام می شوند. طبق آیات سوره جن معلوم می شود از زمانی که پیامبر خدا ﷺ مبعوث شدند و تاریخ جدیدی شروع شده جادوگرانی که به کمک شیاطین غوغا می کردند و نقش آفرینی ها داشتند، دیگر آن توانایی ها را ندارند و اساساً هر جا اسلام باشد توطئه های شیاطین و جادوگران خنثی است.

در راستای فتح مبین که برای پیامبر خدا ﷺ پیش آمد و به حضرت فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»، در رابطه با مؤمنین فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا

إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ» یعنی همان خدایی که فتح مبین را بر قلب پیامبر گشود، سکینه و ثبات روحی را بر قلب مؤمنین نازل کرد، تا ایمانی بر ایمان‌شان افزوده شود. نزول سکینه و آرامش با حضور در جبهه توحید که مقابل استکبار است، عطایی است که خداوند به مؤمنین می‌دهد و عملاً در این رابطه ربعی که عموماً دشمنان اسلام به کمک شیاطین و اسلحه‌هایشان در جان انسان‌ها القا می‌کنند، خنثی می‌شود. آقای بوش برای ترساندن مردم ایران می‌گفت همه گزینه‌ها حتی حمله به ایران روی میز است، ولی مردم در عید نوروز آن سال به اقرار روزنامه‌های آمریکایی، مشغول دید و بازدید و شادی بودند. این نوعی از عطای سکینه و آرامش است به مردم، وقتی در جبهه مقابله با استکبار باشند.

وجه باطنی و انفسی سکینه همان نور قلبی است که موجب آن آرامش شد و انسان را به نور «عین الیقینی» منور می‌کند، تا نور حق برایش گشوده شود، در آن حدّ که در قلب خود می‌یابد: «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». لذا فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» و این یک مژده بزرگ است، از آن جهت که ایمان انسان به همان معنایی که ایمان می‌باشد، شدت می‌یابد و توحید او شدیدتر می‌شود تا هرچه بیشتر عالم را محل ظهور انوار و اسماء الهی بنگرند. در قرآن شاهد بسیار داریم از این که مؤمنین با روبه‌رو شدن با سختی‌هایی که در بستر مقابله با استکبار برایشان پیش می‌آید، متوجه حضور بیشتر خداوند و شدیدتر شدن ایمان‌شان می‌شوند. قرآن در آیه ۲۲ سوره احزاب نمونه بسیار روشنی را از افزایش ایمان و تسلیم حق بودن متذکر می‌شود، وقتی جبهه کفر و استکبار مسلمانان را در مدینه محاصره کردند: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا». چون جبهه متحد احزاب را در مقابل خود دیدند، گفتند این وعده الهی است و خدا و رسول‌اش راست گفتند و چیزی نشد مگر آن که ایمان‌شان نسبت به راهی که انتخاب کرده بودند، افزون شد. «إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» آن‌ها به جای آن که مرعوب جبهه استکبار آن زمان شوند، عملاً بر مقاومت خود تا پیروزی بر جبهه استکبار پایمردی کردند. در این جا هم این فتح باعث می‌شود بفهمند چقدر خدا در جهان و در نزد انسان‌ها حاضر است، یعنی قلب و وجدانیات و ذوقیات و عینیات‌شان همگی قدسی می‌شود. حضرت علی علیه السلام در همین بستر از نگاه به عالم می‌فرمایند «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ

رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ» ۲ ندیدم چیزی را مگر آن که قبل از آن چیز و با آن چیز و بعد از آن چیز، «الله» را دیدم. آری! «خواست با ما بد کند احسان نمود» دشمنان اسلام خواستند آبروی اسلام را با آوردن داعشی‌ها ببرند و اسلام را زشت جلوه دهند، همین امر موجب شد که یک اسلام دیگر که غیر از اسلام وهابی بود و آن اسلام، اسلام شیعه است، مدّ نظرها قرار گیرد. ما گاهی خودمان هم متوجه نیستیم که قلب شیعه چشم دارد، رؤیت‌های قدسی دارد. می‌پرسند عرفا چگونه می‌بینند؟ با این مثال که عرض شد چه چیزی مقابل شما می‌آید؟ جز این که نوری جلوی شما آمد تا حقیقت را مدّ نظر قرار دهید و ببینید چگونه دشمنان اسلام در نقشه‌های خود ناکام می‌مانند؟ این غیر از تحلیل سیاسی است، این نوعی روبه‌روشدن با حقیقت است. رؤیت عرفانی، رؤیتی است غیر از رؤیتی که با نور خورشید انجام می‌گیرد. انسان خودش را و همه عالم را به طور حضوری در قبضه حضرت حق می‌یابد، ایمانش ایمانی است که هر فعلی را مظهر ظهور حضرت حق می‌بیند و می‌یابد که واقعاً «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» برای حضرت حق در آسمان‌ها و زمین لشکریانی است که بستر حضور خداوند در عالم می‌باشند و همه مناسبات عالم، مظهر حضور حضرت حق است و همواره خداوند است که عالمانه و حکیمانه در صحنه است.

هر وقت با چنین آیه‌هایی مثل آیه فوق روبه‌رو شدید، بدانید مژده‌ای در کار است. همین آیه را با آیه هفتم همین سوره مقایسه کنید و تفاوت آن دو را ببینید. تفاوت آن آیه با این آیه در این است که آخر این آیه می‌فرماید: خداوند علیم و حکیم است که این حکایت از نوعی رحمت و لطف دارد. ولی آخر آیه هفتم بعد از آن که بحث عذاب منافقین و مشرکین را مطرح می‌کند، می‌فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» که حکایت از نوعی برخورد اقتدارآمیز، در عین حکیمانه‌بودن دارد و نوعی تهدید است. در صورتی که در آیه چهارم خبر از جنود آسمان‌ها و زمین می‌دهد، در راستای نظر به اهل ایمان و می‌فرماید این که به شما ایمانی بعد از ایمان اولیه داد، در راستای وجود و حضور لشکریان آسمانی و زمینی خداوند و صفات علیم حکیم بودن او است. وقتی خداوند با نور علیم خود به میدان آمد، برای انسان‌ها حقایق را می‌گشاید و در نتیجه آن‌ها به آنچه باید عالم شوند، عالم می‌شوند. می‌فرماید ای پیامبر همان خدایی که تو را به صراط مستقیم هدایت کرد و کمک‌ها و پیروزی‌هایی به تو داد، بدون هیچ مانعی، به مؤمنین

نیز سکنه و ثبات خاصی داد تا ایمانی بر ایمان‌شان افزوده شود و بتوانند هر چه بهتر در صحنه‌های مقابله با استکبار حاضر شوند و این در بستر نظامی صورت می‌گیرد که لشکریان آسمانی و زمینی خداوند در صحنه‌اند و مظاهر الهی در این راستا نقش آفرینی می‌کنند و لذا شما تنها نیستید، ملائکه الله در کنار شما هستند و حضور آن‌ها بر اساس برنامه خدای علیم و حکیم است، تا شما را با انوار قدسی و مددهای روحانی‌شان یاری کنند که این مربوط به جنود سماوات است و در مورد جنود ارض گفته‌اند منظور قوای زمینی یعنی قوای بشری است که حاصل آن غلبه بر دشمن از یک طرف و گشودگی روحانی و معنوی از طرف دیگر می‌باشد.

فرمود: «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» و خدا این گونه بوده و هست که عالمانه و حکیمانه عمل می‌کند، چرا روی او حساب نمی‌کردید؟ این آیات مثل آن است که شیخ اصلی در مورد امری که واقع شد و از نظر ما بعید بود، می‌گوید دیدید قضیه از این قرار بود؟ در همین رابطه وقتی می‌فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» می‌خواهد ما را متوجه این موضوع کند که متوجه باشید در همه امور این خداوند است که عالمانه و حکیمانه در صحنه است. عمده جمع علیم و حکیم بودن است. رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در صحبت با اعضای مجلس خبرگان فرمودند به بصیرتی نیاز داریم و باید به دنبالش باشیم تا به کمک آن بصیرت همه جوانب را در نظر بگیریم و به نور خدای علیم و حکیم در صحنه باشیم. وای به حال‌مان که علیم باشیم ولی حکیم نباشیم، زیرا در آن صورت از علم خود در جایی که باید استفاده کنیم، استفاده نمی‌کنیم. اگر خداوند سراغ ما بیاید، علیمی که حکیم است، سراغ ما می‌آید. شیطان عالم بود ولی حکیم نبود. مشهور است که برای ملائکه الله مجلس داشت. باید در رجوع به خداوند، در استقرار خدایی که علیم و حکیم است، خود را حفظ کنیم. در ادامه می‌فرماید:

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا.

بر قلب مؤمنین سکنه و ثبات روحی نازل کرد تا زنان و مردان را وارد بهشت جاودانه‌ای کند که در زیر آن نهرها هست و نیز در اثر آن سکنه و ثبات روحی، گناهان آن‌ها را با ازدیاد ایمان، بپوشاند و این چنین حیاتی در نزد خداوند، رستگاری بزرگی است.

این به جهت روحیه مقاومتی بود که با اطمینان به نصرت الهی از خود نشان داده‌اند و مشرکین را در مقابل خود منفعل کردند و در نتیجه مشرکین مجبور شدند اسلام را به نحوی به رسمیت بشناسند و این مؤمنین شایسته بهشت و چشم‌پوشی از گناهان‌شان شدند. آری!

گو شوم شنید قصه ایمان و مست شد کو سهم چشم، دیدن محبوبم آرزوست
در مسیر مقاومت در بستر ایمان به توحید الهی، آنچه برای مؤمنین پیش می آید چهره های
متفاوت و متنوعی دارد که بهشت جسمانی، ابتدای آن است و واقعیت دارد و انسان های مؤمن
با حضور در آن بهشت متوجه جهان گمشده خود می شوند، چیزی که شهدا متوجه آن بودند و
با نظر به انقلاب اسلامی خود را در آن جهان که بهشت نقد آن ها بود، یافتند. انسان های وارسته
در همین دنیا طوری در عالم زندگی می کنند که احساس می کنند بین آن ها و خداوند جدایی
نیست، عالم را دامنه گشوده خدا می یابند برای زندگی.

فرمود: در آن بهشت «خَالِدِينَ فِيهَا» به صورتی پایدار و جاودانه هستند، زیرا با ایمان به
حضور خدا، خود را در آغوش خدا افکندند و از تهدیدهای دنیای شرک و استکبار هراسی به
خود راه ندادند و خداوند آن ها را تحویل گرفت و معلوم است حاضر شدن در عالم الهی،
حاضر شدن در عالمی است که پایدار می باشد. انسان هایی که وارد این فتح و پیروزی می شوند
و خود را زیر پا می گذارند، و نتیجه کار آن ها آن می شود که خداوند در باره آن ها فرمود:
«وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» گناهان شان را بپوشاند، زیرا این آدم ها، به کمک آن فتح و پیروزی و
سکینه و ایمان، آدم های دیگری شده اند. معلوم است که در عالم دیگری وارد شده اند. لذا
قرآن می فرماید: «وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا» آن نوع ورود، پیروزی عظیمی بود که
نصیب آن ها شد، چیزی که اهل دنیا هرگز به آن دست نمی یابند، هر چند دهها قصر در دهها
کشور خوش آب و هوا داشته باشند. ولی در همین دنیا در راستای آن سکینه قلبی و آن ایمان
شدید شده، مؤمنین را وارد بهشت می کنند و به فوز عظیمی می رسانند که البته بعد از مرگ با
شفافیت بیشتر خود را در آن شرایط احساس می کنند. فرمود: «خَالِدِينَ فِيهَا»، یعنی همواره در
آن شرایط باقی خواهند ماند. به همان صورتی که آن بهشت و آرامش، در همین دنیا بر جان
مؤمنین جاری بود ولی در قیامت با شدت بیشتر آن احوالات ظهور می کند.

آن هایی که در جبهه توحید در مقابل کفر و استکبار قرار گرفتند، جنّات را به صورت افعال
الهی می یابند، به توحیدی می رسند که می بینند همه این صحنه ها صحنه حضور خداوند بوده
است. در جنّات که إن شاء الله وارد می شوید، صورت هایی را می بینید که اثر فعل عبد است، عبد
به اعتبار تسلیم در مقابل اراده الهی، با فعل الهی روبه رو می شود، به همان معنایی که قرآن
می فرماید: «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (واقعه/۲۴) پاداشی است برای آنچه می کردند. از آن جهت که
در اعمال خود همواره مظهر اراده الهی بودند. جالب است که در آیه پنجم همین سوره فرمود:

«جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بزرگان در تأویل این آیات می‌فرمایند: چون ذیلِ عمل صالح، توحید است و به همین جهت در زیر جَنَّات که صورت اعمال صالح است، انهار قرار دارد که صورتِ توحید است، به همین دلیل آن انهار در زیر جَنَّات جاری هستند و نه در کنار آن‌ها. همان‌طور که اعمال شما و حضور شما در این جلسه بر مبنای ایمان توحیدی شما بود، یعنی توحیدِ ذیلِ شخصیت شما، شما را به این نوع اعمال کشاند و ذیل حرکت شما نور توحید بود و در قیامت، آن اعمال و آن عقاید به آن صورت ظاهر می‌شوند. جَنَّات، صورت عملِ توحیدی می‌شود، و عقاید توحیدی به صورت آب ظاهر می‌شود، ولی جَنَّات و آبی که ریشه در عمق جان انسان دارد.

جناب عبدالرزاق کاشانی، «انهار» را «علم التوکل و الرضا و المعرفة و العلوم الاحوال» می‌داند یعنی صورت توکل و رضا و معارف الهی، به شکل «انهار» در می‌آیند. و جَنَّات را جَنَّات صفات می‌گوید، به اعتبار آن توحیدی که به ظهور آمده و انسان در آن عالم با جَنَّات صفات و افعال الهی روبه‌روست و چون آن بهشت حاصل ایمان و عمل صالح انسان است و جزو شخصیت انسان است، به همین جهت فرمود: «خَالِدِينَ فِيهَا» در بهشتی که برایشان مقدر فرمود پایدار می‌مانند، زیرا متوجه شده‌اند مأوای حقیقی آن‌ها همان شرایطی است که خداوند تقدیر کرده است.

علت ریزش‌هایی که برای بعضی‌ها در ادامه حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، پیش می‌آید آن است که در فتحی که فتح حضور خدا در این تاریخ بود شرکت نکردند و گرنه آن‌ها در جان خود آن سکینه و ایمانی که بستر ایمانی شدیدتر از ایمان قبلی بود را احساس می‌کردند. اگر کسی در فتح خرمشهر سهیم بود، به هر معنایی که سهیم می‌توانست باشد، حتماً آن ایمان بعدی که ایمان احساس حضور خدا در این تاریخ است، به سراغش می‌آمد و دیگر این انقلاب را رها نمی‌کرد. ملاحظه کردید که خداوند در ادامه آیه ۵ فرمود: «وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» آن‌ها از صفات نفس‌آماره پاک می‌شوند و از موانعی که حجاب انس با حضرت محبوب می‌شد، آزاد می‌گردند، مثل دعا‌های شب‌های جمعه مسجد دارخوئین در لشکر امام حسین علیه السلام و آن سحر خیزی‌ها و مناجات‌ها که تنها نصیب مجاهدان می‌شد. آری! «وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا» حقیقتاً آن حضور، رستگاری عظیمی است که بالاتر از آن جایگاه و مقامی نیست، لذا فرموده اند آن مقام، مقام مقربین است و رسیدن به توحید ذاتی و

فانی شدن از خود و باقی شدن به حق است و در نتیجه در هر صحنه‌ای اول خدا را در افق جان خود می‌یابند و به نور خدا به آن صحنه و آن مخلوق نظر می‌کنند.

یک وقت است که سالک با نظر به مخلوق، متوجه حضور خداوند می‌شود، ولی یک وقت با نظر به خداوند متوجه مخلوق می‌گردد؛ «فوز عظیم» به این معناست که اول خدا و آخر خدا. مثل آن که سالک با نظر به آینه‌ای که در منظر خود دارد، مانند نظر به سیره مولایمان علی علیه السلام، نظر به انوار الهی می‌اندازد، ولی یک وقت خود امیرالمومنین علیه السلام در صحنه‌اند و این که آن حضرت ابتدا نظر به حضرت محبوب دارند و در حضور حضرت حق، به مخلوقات نظر می‌کنند و هر چیزی را به نور خدا می‌بینند و گزارش می‌دهند لذا می‌فرمایند: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ» ندیدم چیزی را مگر آن که قبل از آن چیز و با آن چیز و بعد از آن چیز، «الله» را دیدم. این فوز عظیم است، زیرا بالاتر از این مقام که مقام شروع با حضرت حق است، معنا ندارد. در این مورد خوب است توحید ذاتی را دنبال بفرمایید و البته این بدان معنا نیست که ذات حضرت حق قابل رؤیت است، هیچ عارفی مدعی رؤیت ذات نیست. همیشه خداوند در آینه‌ها و در مجالی مخلوقات قابل رؤیت است، به همان معنایی که حضرت علی علیه السلام فرمودند که هیچ چیزی را ندیده‌اند مگر آن که قبل از آن و با آن و بعد از آن خدا را در دل آن مخلوقات دیده‌اند و منظور از توحید ذاتی، نظر به ذاتی است که با وجود مخلوقات به ظهور می‌آید، همان‌طور که در آینه آن مخلوقات، اسماء الهی ظاهر می‌شوند. آری! یک وقت فتح را می‌بینند و به خدا نسبت می‌دهید ولی یک وقت خدا را در آینه آن رخداد می‌یابید و فتح را در دل حضور خداوند به عنوان ظهور انوار الهی مد نظر دارید که این از یک جهت به معنی آن است که از خدا به خدا می‌رسید.

باید از خود بپرسید در صلح حدیبیه چه گشایشی واقع شده که خداوند آن را به عنوان «فوز عظیم» توصیف فرمود و مؤمنین از آن طریق به درجاتی از ایمان رسیده‌اند که حاصل آن پایه گذاری اسلامی بود که بشریت به آن نیاز داشت. پس از آن که روشن فرمود وقتی مؤمنین صادقانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کنند تا کجاها اوج می‌گیرند، ما را متوجه جبهه مقابل این جبهه می‌کند، اعم از آن که منافق باشند یا مشترک و بلاهایی که خودشان بر سر خودشان آوردند را مطرح می‌کند. می‌فرماید:

«وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتُ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» (۶)

در راستای مقابله با جبهه توحید، خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب می‌کند، از آن جهت که به خدا گمان بد داشتند بدین معنا که خداوند قادر نیست به رسول الله ﷺ در راهی که به سوی مکه قدم برداشته‌اند مدد برساند، بر سر آن‌ها گردونه بلا خواهد چرخید و خداوند بر آن‌ها خشم کرد و لعنت‌شان نمود و جهنم را برای‌شان آماده کرد که بازگشت‌گاه بدی است.

این طور نیست که شما را خداوند بر دشمنان چیره کند و دیگر کاری به کار دشمنان جبهه توحید نداشته باشد، بلکه آن‌ها را گرفتار انواع فشارها و بحران‌ها می‌کند. مانند منافقینی که استعداد های خود را ضایع کردند در حالی که می‌توانستند در جبهه توحید قرار گیرند، ولی با افعال خود صفای خود را مکدر نمودند و از بین بردند، چون به ظاهر کنار مؤمنین بودند اما راه ایمان را طی نکردند و حالا ناراحتند چرا مسلمانانی که پیامبر خدا ﷺ را همراهی کردند، پیروز شدند، ناراحت‌اند چون همه نقشه‌های‌شان با آن همه نفوذی که داشتند، به نتیجه نرسید و در نتیجه در این دنیا یک‌طور عذاب می‌کشند و در قیامت و ابدیت‌شان هم عذاب، تا عمق جان‌شان نفوذ می‌کند. بر خلاف منافقین، مشرکین با جبهه توحید به صورت علنی مقابله می‌کنند و آن‌ها هم عذاب مخصوص خود را دارند، آن‌ها به تعبیر جناب عبدالرزاق کاشانی: «المردودین المطرودی عن جناب الحق من الأشقیاء الدین لا یمکنهم موافقه المؤمنین ظاهرا». آن‌ها از آستانه حضور در محضر حق طرد شده‌اند، آن‌ها اشقیایی هستند که امکان موافقت با مؤمنین را از دست داده‌اند و برعکس منافقین، علناً مقابله می‌کنند و شکست آن‌ها هم علنی خواهد بود.

منافقین و مشرکین در یک امر مشترکند و آن این که نسبت به خداوند سوء ظن دارند و این سوء ظن ظلمتی در جان‌شان ایجاد کرده که به هیچ‌وجه متوجه آینده نظام توحیدی نیستند و به صورت‌های مختلف، علنی و غیر علنی برای حضور آینده نظام توحیدی مانع‌تراشی می‌کنند و همواره هم با ناکامی‌های خود روبه‌رو می‌شوند زیرا آن‌ها «الظَّالِّینَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ» هستند. گرفتار ظلمتی هستند که موجب به میان آمدن انواع حجاب‌ها برای‌شان می‌شود. لذا خداوند در مورد آن‌ها فرمود: «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» برای آن‌ها گردونه‌ای از بلا جاری می‌شود، اعم از خیانت و آوارگی در دنیا و پناه‌بردن به دشمنان اسلام و تحقیری که گمان نمی‌کردند، زیرا «وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» و خداوند به آن‌ها غضب کرده، زیرا خود را در جایی قرار دادند که موجب غضب الهی است و معلوم است در چنین جایگاهی جز آوارگی و تحقیر برای آن‌ها نمی‌ماند.

«وَلَعْنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» و لعنت خدا بر آنها است تا از هرگونه رحمتی محروم باشند و نهایت کارشان به جهنمی ختم شود که مسیر دردناکی است، زیرا در مقابل جبهه‌ای ایستادند که متذکر توحید الهی بود و استکبار را نفی می‌نمود.

نمونه «دَائِرَةُ السَّوْءِ» بلایی است که موشک‌های حماس و حوثی‌های یمن بر سر دشمنان‌شان می‌آورند و چون غضب الهی بر اسرائیل و آل سعود جاری است، هر اندازه آنها برای نجات خود تلاش می‌کنند، بر خلاف نقشه‌های‌شان، جز شکست و بی‌آیندگی نصیب آنها نیست. زیرا بنا به آیه بعدی:

«وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (۷)

و برای خداوند در آسمان‌ها و زمین لشکریانی هست و خداوند عزیز و حکیم است. آیه فوق به یک معنا تکرار آیه ۴ است و به معنای دیگر تکرار آن آیه نیست که البته قبلاً تا حدی در رابطه با تفاوت این دو آیه بحث شد، زیرا در انتهای آیه اول فرمود: «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» بدان جهت که ذیل الطافی بود که بر مؤمنین نازل کرده و خواست بفرماید آن الطاف در بستر حضور علم و حکمت الهی محقق شده؛ ولی در این آیه می‌فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا». ذیل غضب الهی مطرح فرموده و توجه‌ها را به برخورد قدرتمندانه خداوند با مشرکین و منافقین جلب کرده و این که این برخورد تند، به‌جا و حکیمانه است. اسم «عزیز» را آورد تا توجه‌ها را به قهر الهی بیندازد. زیرا «علیم» در آیه ۴ از باب لطف بود و «عزیز» در این آیه از باب قهر. خداوند با اسم «عزیز» خود در مقابل گردن‌کشان می‌ایستد و گردن‌شان را می‌شکند و روی حساب و در جای خود آن کار را انجام می‌دهد. به همین جهت باید کارها را به دست خدا بدهیم تا در مقابله با دشمنان خدا گرفتار افراط و تفریط نشویم و این یعنی بر اساس شریعت الهی در تمام ابعاد زندگی مطابق رعایت شریعت الهی قدم بگذاریم. اگر قلب خود را به حضرت ربّ العالمین دادیم و مواظب بودیم کینه‌های ما کار را در دست نگیرند، حکیمانه عمل می‌کنیم.

منافقین و مشرکین به تعبیر جناب عبدالرزاق کاشانی برای خودشان حجاب‌هایی درست کرده بودند که مانع توجه به حضور خدا در مناسبات می‌شد و انسان با توحید، اعم از توحید افعالی و توحید صفاتی و ذاتی از این سوءظن نجات می‌یابد و دست به اقداماتی نمی‌زند که زندگی خود را نابود کند.

کسی که در مقابل حقیقت ایستاد، هر کس که می‌خواهد باشد، چه آن کس که داخل ایران است و چه آمریکا و صهیونیست‌ها، بخواهند و یا نخواهند گرفتار گردونه‌های بلا می‌شوند و ما این را با اطمینانی که به آیات قرآن داریم، پذیرفته ایم. حال چه ظاهر شود و چه ظاهر نشود. عمده غفلتی است که عده‌ای از داخلی‌ها دارند و متوجه نقش ولایت فقیه و نظام اسلامی نیستند و در نتیجه هر روز یک رسوایی جدیدی به بار می‌آورند، زیرا نمی‌فهمند این فتح که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده در حدّ اخراج شاه نبود، فتحی است تاریخی و هر اندازه هم که منافقین و مشرکین دست در دست همدیگر بدهند برای از بین بردن آن با گردونه‌ای از بلا و سختی روبه‌رو می‌شوند. مگر فتنه سال ۸۸ نبود که برای عاملان آن به «دائرة السوء» تبدیل شد و نقشه‌های دشمنان داخلی و خارجی را در هم پیچید؟ ملاحظه کردید که خداوند چه بلایی بر سر آن‌ها آورد و اتفاقاً آینده نظام اسلامی را تضمین نمود با لعنت الهی که موجب دوری از رحمت پروردگارشان شدند و برخورداردی که با انواع عذاب‌ها با آن‌ها می‌کند اعم از تحقیر و سرگردانی و ناامیدی نسبت به آینده.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه سوم

جایگاه تفسیر «انفسی» نسبت به تفسیر «آفاقی»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (4) لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكْفَرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (5) وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (6) وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (7) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا﴾ (8) لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزَّرُوهُ وَ تُوقَّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا﴾ (9) إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْ يَسْئُوتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (10)

هر فتحی که در عالم محقق شود علاوه بر وجوه ظاهری، دارای وجوه باطنی است، به حکم این آیه که می فرماید: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر/ ۲۱) هیچ چیزی در این عالم، یعنی در دنیا نیست مگر آن که اصل و خزینه آن نزد ما است و ما نازل نکردیم آن چیز را مگر به اندازه‌ای معلوم و محدود. پس هر چیزی که در این دنیا به صورت معلوم و محدود محقق شود، وجوهی متعالی و عنداللهی دارد که نزد خداوند است. این آیه به ما کمک می کند تا متوجه باشیم با هر آنچه در زمین روبه رو می شویم به دنبال وجه باطنی آن

هم باشیم. البته وقتی گفته می‌شود هرچیز، منظور چیزی است که از طرف خدا خلق شده باشد، بنابراین شامل اعتباریات بشر مثل میز و صندلی و دیوار نمی‌شود. آری! هر چیزی که به یک معنا مخلوق خداوند است، طبق آیه فوق، وجوه باطنی دارد و این غیر از وجه انفسی آن است که هرچه بر عالم می‌گذرد جایی در جان انسان‌ها نیز دارد. آیه ۴۴ سوره نحل در این رابطه می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کردیم به یک نحو بر جان مردم هم ما نازل کردیم. ذکر، یعنی قرآن را بر تو نازل کردیم تا تبیین کنی برای مردم آنچه بر آن‌ها نازل شده، امید است در آن فکر کنند. این آیه نشان می‌دهد حتی آنچه بر جان پیامبر خدا ﷺ نازل شده یعنی قرآن، به صورت نازل شده و اجمالی‌اش بر جان مردم نیز نازل شده و پیامبر ﷺ مأمورند تا آنچه بر جان مردم نازل شده است را تبیین کنند.

با توجه به آنچه عرض شد وقتی واقعه‌ای و یا تقدیری در عالم محقق شد ما آثار آن را در دو موطن می‌توانیم جستجو کنیم. یکی در عالم خارج، مثل نزول آیات در الفاظ قرآن و دیگر در جان پیامبر خدا ﷺ و در جان انسان‌ها که این حالت مربوط به تفسیر انفسی آیات می‌شود و پیامی که آن آیات در این موطن برای انسان دارد. تلاش می‌کنیم ببینیم با نزول این آیات بر جان انسان‌ها چه پیش می‌آید و انسان‌ها در مواجهه با این آیات متوجه چه حقایقی می‌شوند.

آیه مذکور خبر از آن می‌دهد با نزول قرآن بر جان پیامبر خدا ﷺ، در جان انسان‌ها هم خبری شده و وظیفه پیامبر خداوند است تا روشن کنند آنچه را بر جان انسان‌ها گذشته است، بدون آن که ظاهر آیه را به بهانه تفسیر انفسی، از ظاهر آن خارج کنند و در رابطه با نزول آیات بر جان انسان‌ها در قرآن، تعبیر: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا» (مانده/۵۹) داریم، به این معنا که اهل ایمان اظهار می‌کنند به خدا و آنچه بر ما نازل شده است ایمان آوردیم و لازم نیست طبق آیه ۴۴ سوره نحل این نوع آیات را از ظاهر آن خارج کنیم و بگوییم منظور آن است که از طریق پیامبر ﷺ آن آیات به مردم رسیده. آری! همچنان که عرض شد، اصل آیات بر قلب مبارک رسول خدا ﷺ نازل می‌شود ولی مردم هم از آن نور بی‌بهره نیستند و در همین رابطه و با نظر به نوعی خودآگاهی اظهار می‌دارند به خدا و آنچه بر ما نازل شده، ایمان آوردیم.

بعضی‌ها حاضر نیستند ظاهر آیه را بپذیرند، تصور می‌کنند تنها بر پیامبر خدا ﷺ، قرآن و آیات الهی نازل شده، در حالی که صاحب اصلی و منبع اصلی آیات، قلب پیامبر خدا ﷺ است ولی در پرتو وجود پیامبر ﷺ، جان انسان‌ها هم از آن نور متأثر می‌شود و وجه انفسی آیات در

جان مردم هم به صورت نازله دارای نقش است. در این فضا بود که عرض می‌شود فتحی که به عنوان «فتح مبین» بر جان رسول خدا ﷺ ظهور می‌کند، مسلمانان هم از آن فتح به اعتبار تبعیت از پیامبر خدا ﷺ بی‌بهره نخواهند بود. علاوه بر این که در تاریخ، صلح حدیبیه واقع شد و مؤمنین توانستند جایی در آن تاریخ پیدا کنند و به رسمیت شناخته شوند، از درون هم سیری به سوی صراط مستقیم برایشان گشوده شد که صاحب اصلی آن سیر، رسول خدا ﷺ هستند و خداوند خطاب به پیامبر فرمودند: «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» راه مستقیمی برایت گشوده شد که تا قیام قیامت این راه گشوده است. تفاوت فرقه‌های مختلف اسلامی در بهره‌مندی متفاوت از آن است که چه اندازه از پیامبر خدا ﷺ پیروی می‌کنند. آری! هر کس و هر فرقه‌ای توحیدش عمیق‌تر باشد، بهره بیشتری می‌برد و راه گشوده‌شده به سوی خدا برای آن‌ها روشن‌تر خواهد بود.

در سیره اولیای معصوم ﷺ شواهد خوبی هست که توحید نابی را به صحنه آورده‌اند، نمونه روشن آن خطبه‌های نهج‌البلاغه می‌باشد. وقتی خداوند می‌فرماید «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (2) وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (3)» از یک طرف مسلمانان امیدوار می‌شوند که این راه به شکست نمی‌انجامد، و از طرف دیگر متوجه احوالات خاصی می‌شوند که پیرو حضور رسول خدا ﷺ در عالم، برای آن‌ها پیش می‌آید. زیرا وقتی حقیقتی در عالم ظهور کرد، درون انسان‌ها را هم در بر می‌گیرد، به همان معنایی که فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» ظاهر قضیه یک رخداد بود ولی باطن آن «لَيَزِدَّوْا إِيمَانًا مَعَهُ إِيمَانَهُمْ» در درون آن‌ها هم خبری می‌شود و آن سکینه و امیدواری، ایمانی را بر ایمان قبلی می‌افزاید. در حالی که در خارج، با رخدادی به نام صلح حدیبیه روبه‌رو شدند ولی در باطن پیامبر ﷺ نصر عزیز صورت گرفت و در جان مؤمنین ایمان خاصی به وجود آمد. در آیه چهارم سوره نکات ارزشمندی نهفته است و جای تأمل و تفکر دارد، به همین جهت افق نگاه ما را حوالت می‌دهد به این که عالم را جنود الهی در بر گرفته است و تحول خاصی پیش آمده، به همان معنایی که عرض شد چگونه جنیان دیگر مثل قبل نمی‌توانند جهت استراق‌سمع، به آسمان صعود کنند. به نظر می‌آید قسمت «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» برای ما حرف‌ها دارد مبنی بر این که اگر حرکتی الهی در عالم واقع شد تمام عوالم وجود نسبت به آن حساس هستند و در تقویت آن نقش دارند، به اعتبار آن که: «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا». خدایی در صحنه است که عالمانه و حکیمانه کارها را مدیریت می‌کند. با اسم «علیم» خود انسان را به نورانیتی می‌رساند تا متوجه واقعیات شود و با

اسم «حکیم» خود آن انسان را متوجه جایگاه اعمال و رفتارش می کند تا گرفتار افراط و تفریط نسبت به آن واقعیاتی که شناخته است، نشود.

رخدادهایی که در راستای وظایف توحیدی پیش می آید، همه لوازم بیرونی و درونی را با خود به همراه می آورد، نمونه اش دفاع مقدس بود و این که موجب شد: «لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا» تا مؤمنین و مؤمنات وارد بهشت شوند، با آن معارف خاصی که برایشان پیش می آید و سیئات و ضعف هایی که از آن ها زدوده می شود و رستگاری عظیمی نصیب آن ها می گردد.

در رخداد توحیدی با هر عنوانی که باشد، اگر انسان ورود کند خداوند او را در مأوایی وارد می کند که در آن تاریخ آن رخداد مسیر رسیدن به فوز عظیم است، فوز عظیمی که مبتنی بر معارف توحیدی و اعمال صالح می باشد و صورت قیامتی آن، باغ هایی است که نهرها زیر آن جاری است و به جان انسان متصل می باشد و در افق جان او استقرار دارند، از آن جهت که اسماء الهی بر قلب او تجلی کرده و هیچ اسمی بدون مظهر نیست و لذا او با انوار الهی به صورت های گوناگون و در مظاهر خاص آن اسماء روبه رو می شود، زیرا هیچ اسمی بدون مظهر نیست و حال که خداوند با اسماء خود بر قلب انسان تجلی کند، انسان با جنات و انهار روبه رو می شود که انعکاس جان توحیدی خود آن انسان می باشد و در همین رابطه که اسماء الهی مظهر دارند، حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نَحْنُ وَاللَّهُ اسْمَاءُ الْحُسْنَى» به خداوند قسم ماییم اسماء حسناى خداوند، به همان معنای مظهریت آن اسماء.

مشکل ما این است که هنوز در تاریخی قرار داریم که بیشتر با مفاهیم ذهنی زندگی می کنیم، نه با جلوات الهی که به صورت اسماء حسناى او در مظاهر نمایان اند، در حالی که در بهشت تنها با انوار آن اسماء روبه رو هستیم که به صورت نعمات بهشتی ظاهر می شوند. این که می فرماید: «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» نظر به محل ظهور اسماء الهی دارد که تماماً تابلوهایی هستند زنده و متصل به جان ما. به همین جهت گفته می شود بهشت، مؤمنین را در بر می گیرد. مثل امروز که همه آن هایی که با انقلاب اسلامی به طور صحیح ارتباط دارند، احساس می کنند انقلاب اسلامی بر قلب آن ها اشراق شده و آثار ظاهری آن اشراق، صحنه هایی مثل دفاع مقدس و شهید و شهادت است و زندگی توحیدی در چنین فضایی محقق

می‌شود و این غیر از آن است که در مورد توحید مطالعه کنید. آری! به عنوان مقدمه این کار لازم است ولی کافی نیست.

بنده استادانی را می‌شناسم که خودشان را در مسیر کسب علم به زحمت انداخته‌اند ولی به دنبال حق نبودند، به دنبال علم بودند، به معنای یاد گرفتن و آگاه شدن، در حالی که دانایی به تنهایی حیات نمی‌آورد، این انس با حضرت حق است که حیات می‌آورد و از آن طریق ارتباط با اسماء الهی از طریق مظاهرش ممکن می‌گردد. اگر فرمود این صحنه را، اعم از صلح حدیبیه یا جریان طبس و یا دفاع مقدس، به وجود آوردیم در راستای «لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بود، تا ما از طریق این صحنه‌ها با خدا ارتباط برقرار کنیم، از طریق مظاهری که بنیان آن توحید است به همان معنای ظهور «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و معلوم است که «وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا» زیرا انسان از یک طرف با انوار الهی و عمق توحیدی آن روبه‌رو می‌شود و از طرف دیگر با پوشاندن سیئات، موانع آن انس رفع می‌گردد تا انسان بتواند در مقام مقرِّبین جای گیرد که همان «فوز عظیم» است و بالاتر از آن مقامی نیست.

اگر حقیقتی در تاریخ به ظهور آمد تکلیف همه نسبت به آن مشخص می‌شود. تا دیروز که بحث حرکت به سوی مکه و نهایتاً صلح حدیبیه واقع نشده بود، بسیاری در جمع مسلمانان به عنوان مسلمان در مدینه زندگی می‌کردند، ولی با چنین رخدادی مثل صلح حدیبیه باید تکلیف‌شان را روشن کنند و اگر نتوانند وارد تاریخی شوند که با صلح حدیبیه پیش آمده، عملاً همان کسانی هستند که به تعبیر جناب عبدالرزاق کاشانی: «المبطلین لاستعداداتهم» استعدادهای توحیدی خود را باطل و خراب کردند با قرار گرفتن در جبهه نفاق، از آن جهت که به ظاهر مسلمان‌اند ولی نوری از حقیقت در چشم‌انداز خود ندارند. منافقان نمی‌گفتند ما منافق هستیم ولی خداوند گشایشی ایجاد می‌کند که در آن گشایش، مؤمنین خود را در جنّاتی قرار می‌دهند که: «تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» است و خود را در چنین شرایطی حس می‌کنند ولی منافقین چنین بهره‌ای ندارند، زیرا استعدادهای خود را خراب کرده‌اند و به همین جهت اگر شرایط حبّ دنیا و زیر پاگذاردن حقوق مردم برایشان پیش آمد، هیچ ابایی جهت ورود به آن امور ندارند. بحث دشمن بیرونی که جای خود دارد و آن مشکلاتی که برایشان در راستای مقابله با یک رخداد توحیدی پیش می‌آید. جالب آن است که خداوند شرایطی پیش می‌آورد تا چهره

منافقان نیز روشن شود و با محرومیت‌های معنوی که برایشان پیش می‌آید، میل شان به حبّ دنیا سوق پیدا کند.

انقلاب اسلامی در هویت توحیدی‌اش که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» دنبال می‌کنند، همان بهشتی است که خداوند در آیه ۵ این سوره مطرح می‌فرماید و مسلم ما از طریق تحریم‌هایی که جبهه استکبار بر ما تحمیل کرده، آن بهشت را در این تاریخ به ظهور می‌آوریم ولی: «يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ»؛ به جهت آن که خود را در همان فضای فرهنگ کفر و استکبار تعریف کرده‌اند که هر روز در مقابل حرکت توحیدی انقلاب با بحرانی روبه‌رو است. این افراد می‌توانستند در صحنه‌های حضور حق قرار گیرند ولی سرنوشت خود را به مشرکین گره زدند و مثل آن‌ها «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السَّوِّءِ» شدند. نتیجه‌اش این شد که: «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» و این در راستای «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عواملی است که خداوند در این عالم قرار داده است زیرا جنود الهی همواره در صحنه‌های مقابله حق با باطل، فعال‌اند و در صحنه حق گشودگی‌ها ایجاد می‌کند، به اعتبار علیماً حکیم‌بودن حضرت حق و در صحنه باطل شکست و اضمحلال به وجود می‌آورند به اعتبار «عَزِيزًا حَكِيمًا» بودن حضرت پروردگار.

اگر تا دیروز برکاتی به خاطر کارهای‌شان نصیب شان می‌شد، امروز از آن نوع زندگی هم محروم می‌شوند، زیرا برکات، مربوط به عوامل سماوی است و این‌ها به کلی رابطه خود را از طریق مقابله با توحید، از برکات عالم بالا قطع کردند. مگر نمونه آن را در حوزه علمیه قم نداشتیم؟ مثل آقای سید کاظم شریعتمداری که در کسوت یک مجتهد حاضر می‌شوند ولی کارشان به جایی می‌رسد که در نقشه کودتا علیه نظام اسلامی، به رهبری آقای قطب‌زاده شرکت می‌کنند تا امام را به گمان خود به قتل برسانند و خود ایشان جانشین حضرت امام شود. اسناد آن را می‌توانید در کتابی که آقای حمید روحانی تدوین کرده‌اند ملاحظه نمایید.^۱

چطور می‌شود که انسان این اندازه سقوط کند؟ جز این است که وقتی نظام توحیدی به صحنه آید، خطر مقابله با آن بسیار خسارت بار خواهد بود؟ به قول مولوی:

عشق داد و دل بر این عالم نهاد در برش زین پس نیاید دلبرش
عشق را بگذاشت و دم خسر گرفت لاجرم سرگین خسر شد عنبرش

ملک را بگذاشت و بر سرگین نشست لاجرم شد خرمگس سرلشکرش
 آنقدر انسان پایین می آید که سرگین دنیا برایش مطلوب می شود. این یک قاعده است،
 شما منتظر باشید باز هم از این نمونه ها و ریزش ها خواهیم داشت، همان طور که رویش های
 فوق العاده ای داریم. به گفته جناب لائوتسه: «خیلی نیاز نیست عمل کنید و خود را به آب و
 آتش بزنید، راه حق را بشناسید و با آرامش کامل در آن قرار بگیرید.» در این رابطه است که
 می گوید: «زنده باد بی عملی» اگر در سنت های الهی حاضر شویم، خود به خود نقش خود را
 درست انجام می دهیم. بسیاری از اوقات همان روحیه انتظار آثار آن حضور را نشان می دهد و
 متوجه می شویم تاریخی بیرون از تاریخ شتاب و حرص دنیای مدرن شروع شده است و
 امکانات مخصوص به خود را برای ما فراهم کرده و شما بیشتر با صبر و انتظار، بسیاری از
 کارها را جلو می برید. آیه ۷ با تذکری که به حضور جنود الهی در عالم می دهد، یک مژده
 است، مژده برای این که شما بدانید حرکاتی در راستای اراده الهی در این عالم صورت
 می گیرد که دشمنان حقیقت از ادراک آن ناتوان هستند زیرا در ساحت دیگری قرار دارند که
 همان حضور اراده خدای عزیز حکیم است. امیدوار هستیم با تأکیدی که انجام شد تا حدی
 مطلب روشن شده باشد. پس از آن که جایگاه تاریخی رخداد صلح حدیبیه را روشن فرمود و
 بر کاتی که در پی داشت حالا به جایگاه کلی نبی و نبوت برمی گردد و می فرماید:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (8)

ای پیامبر! ما تو را به عنوان شاهد و مبشر و نذیر فرستادیم تا اولاً: شاهد ایمان و اعمال مردم
 باشی و ثانیاً: بشارت دهنده اثرات مثبت ایمان و ثالثاً: متذکر تقوای آن ها گردی و متذکر
 خطراتی باشی که در اثر کفر و روی گردانی از دیانت، آن ها را تهدید می کند. تا زندگی را
 درست تحلیل نمایند.

رسول خدا ﷺ به عنوان مبشر بشریت، راهی هستند تا انسان ها بدانند در زندگی خود در
 کدام راه باید قدم بزنند تا در دنیا سرگردان نمانند و گرفتار انواع راه های پوچ و خیالاتی نشوند
 که نمونه اش «اکنکار» از آقای پال توییچل^۲ و عرفان های کیهانی آقای محمد طاهری^۳ است.

۲ - پال توییچل، مروج آثار اکنکار، مدعی رهبری معنوی جهان است، بدون آن که به نبوت انبیا و ادیان الهی معتقد

باشد. البته پیش بینی هایش برای خودش درست در نیامد.

این‌ها گمان می‌کنند خداوند رسولی نفرستاده، پس باید خودشان برای خودشان کاری بکنند. به گفته قرآن: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ» (انعام/۹۱) جایگاه و مقام خداوند را نشناختند و گمان کردند خداوند بر بشر چیزی نازل نمی‌کند. در حالی که محال است خدایی که خالق این عالم می‌باشد، عالم را در تکوین و تشریح اش رها کند. کافی است خالقیتش را دنبال کنیم تا به ربوبیت‌اش برسیم، عمده موضوع ربوبیت است.

ربوبیت خدا، مبنای نبوت رسول

نظر به ربوبیت خداوند است که موجب می‌شود تا جایگاه نبوت معلوم شود و مردم متوجه شوند خداوند به عنوان ربّ العالمین، آن‌ها را خلق نکرده و به خودشان وانگذاشته. خالقی که عالم را خلق کرده، ربّ عالم هم می‌باشد، به همین جهت آن‌جا که می‌فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه/۱۷) علامه طباطبایی می‌فرماید این آیه هم نظر به ربوبیت حضرت حق دارد و ما را دعوت می‌کند تا ربوبیت خداوند را در این مخلوق بنگریم و حضور ربّ را مدّ نظر قرار دهیم جهت حضوری که برای زندگی در دنیا به آن نیاز داریم. لذا ملاحظه می‌کنید اعضای بدن ما مثل دست و پا و چشم و گوش طوری است که بتوانیم خود را و زندگی خود را در این دنیا ادامه دهیم. حال سؤال این است که مگر می‌شود ربّ العالمین تا این اندازه نسبت به ادامه ما در این دنیا حساب همه نیازهای مادی ما را کرده باشد و در ادامه، ما را رها کند و ما ندانیم در ابعاد دیگر زندگی چه کار باید بکنیم و نسبت به حضور خود در جهان به خودمان واگذاشته شده باشیم؟ در حالی که هر کس می‌خواهد ماوراء خلقت جسمانی خود، خود را ادامه دهد، آن‌هم ادامه‌ای که اندیشه خودش کافی نیست؛ نیاز به راهنما دارد، زیرا لازمه حضور در جهان، احاطه‌ای است که انسان باید بر خود و بر جهان داشته باشد و این در حدّ انسان نیست، به همین جهت فرموده‌اند برهان ضرورت نبی با نظر به ربوبیت حضرت حق باید مطرح شود. اگر انسان کمی فکر کند حتماً متوجه نیاز خود به پیامبری می‌شود که از طرف ربّ العالمین آمده باشد، هر چند خود انسان توانایی‌های زیادی داشته باشد ولی بالاخره برنامه‌ای که انسان را در جهان قرار دهد و نسبت او را با جهان و با خودش در احاطه‌ای کلی

۳- آقای محمد طاهری بنیانگذار عرفان‌های کیهانی یا عرفان حلقه، منکر هر دین و مکتبی می‌باشد. او مدعی است که هر کس می‌تواند از شبکه شعور کیهانی برخوردار باشد. تعلیمات او موجب آثار بد روحی برای خانواده‌هایی شد که تحت تعلیمات او بودند.

روشن کند، ماوراء توان انسان می‌باشد. به نظر بنده اشکال آقای عبدالکریم سروش در بحث «رؤیای رسولان» در غفلت از این موضوع است که پیامبر را انسانی بزرگ و عارفی ارزشمند می‌داند، ولی متوجه این امر نیست که موضوع نبوت، امری است در رابطه با ربوبیت حضرت حق و این که خداوندی که ربّ العالمین است در راستای ربوبیت‌اش پیامبری را می‌فرستد تا سیر کمال انسان تا انتها ادامه یابد.^۴

عنایت داشته باشید در دنیایی که خطر مدرنیته، بشر را بیشتر از خطر ابوسفیان تهدید می‌کند و در شرایطی که قرائت قبلی ما از دین، برای عبور از حیل‌های استکبار جهانی کافی نیست، حتماً خدایی که ربّ العالمین است قرآنی که برای انسانها فرستاده، به نحوی است که بشر آخرالزمان که ظرفیت حضور دیندارانه در این زمان را به خوبی دارا می‌باشد، می‌تواند به بهترین نحو از قرآن استفاده کند و این امر در جهات اجتماعی با حضور ولیّ فقیه تأمین می‌شود. به گفته آیت الله جوادی «حفظه الله» به همان دلیل که خداوند بعد از پیامبر ﷺ، ائمه را پرورش داد، در زمان غیبت هم فقیهی را می‌پروراند که بشریت سرگردان نماند، همان‌طور که خداوند امامی را می‌پروراند که از نظر ظاهری نوجوانی بیش نیست، تا تصور نشود آن امام علم خود را از استادی گرفته است. در آن فضا باید امامی در صحنه باشد تا ادعای حاکمان جبار و ریاکار به عنوان جانشینان پیامبر خدا ﷺ رسوا شود. آیا می‌شود در زمان غیبت، ربوبیت خدا تعطیل شود؟ امامی که غایب است بالاخره نایب می‌خواهند، این نایب باید ظرفیت تجلیات انوار امام را در خود، مناسب آن زمانه داشته باشد، در این راستا خداوند او را جهت این امر می‌پروراند. این موضوعات در جای خود به خوبی بحث شده است، این جا تنها خواستم تذکری داده باشم و از این جهت هیچ کس نمی‌تواند در هنگام احتضار به فرشتگان بگوید ما نسبت به درک حقیقت جزء مستضعفین بودیم، زیرا خداوند با زبان فرشتگان می‌گوید: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» (نساء/۹۷) آیا زمین خدا گشاده و وسیع نبود تا هجرت کنید به جایی که از رجوع به ربّ العالمین محروم نباشید؟ ملاحظه کرده‌اید بعضی‌ها چه اندازه در امور فرعی زندگی تلاش می‌کنند و استعدادهای خود را شکوفا می‌نمایند ولی در یافتن حقیقت خود در جهانی که خداوند، معبود آن است کوتاهی می‌نمایند. نمونه‌اش مراتض‌ها می‌باشند، آن‌جایی

۴- در رابطه با نقد نظریه آقای دکتر سروش می‌توانید به جزوه «بررسی و نقد نظریه‌ی قبض و بسط تئوریک شریعت»

که باید به حکمت مجهز شوند و بتوانند ربّ خود را پیدا کند به بیراهه می‌روند. آن‌ها خودشان مقصّرند که استعدادهای‌شان را در مسیر صحیح به کار نگرفتند و از این جهت امثال آقای محمد طاهری با طرح عرفان کیهانی در غفلت‌اند که متوجه نیستند خداوند پیامبرانی می‌فرستد با خصوصیات «شاهد» و «مبشّر» و «نذیر»، تا اولاً: شاهد اعمال انسان‌ها باشند که چه اعمالی صحیح است و چه اعمالی کفر آلود. در قیامت ملاک درستی و نادرستی اعمال انسان‌ها با سیره و سخنان انبیا معلوم می‌شود. ثانیاً: مبشّرند نسبت به اثرات ایمان و تقوا. ثالثاً: نذیرند نسبت به انحرافات انسان‌ها و عاقبت سوء فاصله گرفتن از دستورات الهی.

این یعنی پیامبر خدا ﷺ به سوی بشریت فرستاده شد تا مردم با شخصیتی روبه‌رو باشند که ملاک درستی زندگی است تا هر قومی در طول تاریخ، مطابق شرایط تاریخی خود بتواند مسیر درست خود را بشناسد و نسبت خود را با آنچه صحیح است از آنچه صحیح نیست، معلوم کند و از سرگردانی نجات یابد.

وقتی پیامبر خدا وارد تاریخ ملت‌ها بشوند، مردم خودشان نسبت به حضور آن پیامبر در تاریخ، می‌توانند خود را دنبال کنند و این جاست که تلاش جریان مقابل پیامبران عملاً بی‌ثمر می‌ماند. آری! مردم در بسیاری از امورات زندگی خود سرگردانند و به همین جهت به هر جایی پناه می‌برند، راه حلّ عبور از این سرگردانی‌ها پیدا کردن مبشّری است که آن مبشّر متوجه راهی می‌باشد که خداوند در آن تاریخ برای انسان‌ها تعیین نموده است. مبشّر یعنی کسی که از یک طرف راه‌های عبور از سرگردانی را می‌شناسد و از طرف دیگر راه رجوع به حقیقت را نشان می‌دهد. مگر جناب سلمان و ابوذر سرگردان نبودند و با پیدا کردن پیامبر خدا ﷺ تماماً از آن سرگردانی‌ها رهایی نیافتند؟ جناب سلمان با چه تلاشی توانست خود را به سوی رسول خدا ﷺ برساند، در آن حدّ که کارش به غلامی کشیده شد و یا جناب اباذر غفاری با چه دربه‌دوری بالاخره خود را به پیامبر رساند. عظمت امثال سلمان و اباذر آن بود که اولاً: متوجه سرگردانی خود بودند. و ثانیاً: به دنبال راهی بودند که از آن سرگردانی‌ها نجات یابند، به همین جهت وقتی پیامبر خدا ﷺ را ملاقات کردند و او را متذکر راهی یافتند که به دنبال آن بودند، گویا به همه آرزوهای خود دست یافتند.

پیامبران مبشّر راهی هستند که بشریت را از سرگردانی نجات می‌دهد و این را کسانی متوجه می‌شوند که متوجه ربوبیت ربّ العالمین باشند، زیرا یقین دارند باید برای هدایتی که انسان‌ها نیاز دارند، پیامبری در این عالم باشد، لذا تلاش می‌کنند او را بیابند و از آن طرف آن

کسی که ادعای پیامبری می کند باید از طریق معجزه‌ای که حکایت می کند آن معجزه در توان بشریت نیست، رسالت خود را اثبات نماید.

مبشر و نذیر بودن پیامبر وقتی درک می شود که انسان متوجه بی ثمری بیراهه‌ها باشد و نخواهد خود را فریب دهد، وقتی فهمید با این راه‌های روشنفکرانه غرب زده به جایی نمی‌رسد، متوجه راهی می شود که بدون هرگونه فریب کاری، سعادت بشر را بشارت می‌دهد و خطر راه‌های انحرافی را متذکر می‌گردد. پیامبران در این رابطه بشیر و نذیر هستند و جایگاه ولی فقیه نیز در این رابطه قابل توجه می‌باشد. در ادامه می‌فرماید:

«لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (9)

پیامبر را به عنوان شاهد و مبشر و نذیر فرستادیم تا شما انسان‌ها به خدا و رسول او ایمان بیاورید و او را یاری کنید و تعظیم و تسبیح نمایید، در صبحگاهان و شامگاهان. ای پیامبر در بستر همین رخدادهای، معنای فرستادن تو به عنوان شاهد و بشیر و نذیر معلوم می‌شود و این امر موجب می‌گردد تا شما انسان‌ها جایگاه حضور خداوند و رسالت رسول او را دریابید و او را پاس دارید.

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْ أَوْفَىٰ أَجْرًا عَظِيمًا» (10)

این رویکردی که مؤمنین نسبت به جایگاه رسالت داشتند و در یاری تو کوتاهی نکردند و با تو بیعت نمودند، در حقیقت با خدا بیعت کردند، با خدایی که دست او بالای دست آن‌ها است و در واقع آن‌ها خود را به قدرت الهی وصل نموده‌اند، حال که بیعت با تو، بیعت با خداوند است، پس هر کس بیعت با تو را بشکند، بیعت با خدا را شکسته و عملاً به جز خودش کس دیگری ضرر نمی‌کند و آن کس که به بیعت خود وفا کند، به زودی خداوند به او پاداش عظیمی می‌دهد.

بعد از آن که مشرکین، جهت انجام اعمال حج مانع حضور مسلمانان شدند، پیامبر خدا از مسلمانان خواستند هر کس حاضر است به هر قیمتی وارد مکه شود حتی به قیمت مبارزه و شهادت، بیاید بیعت کند. مسلمانان قریب به اتفاق آمدند و در زیر درختی که آنجا بود با حضرت بیعت کردند که مشهور شد به بیعت شجره یا بیعت رضوان. در این رابطه آیه مذکور می‌فرماید: آن‌هایی که با تو بیعت کردند با خدا بیعت کردند ولی چنانچه ملاحظه می‌کنید فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» دست خدا بالای دست آن‌ها است، زیرا دست رسول خدا ﷺ در

آن صحنه مظهر حضور خداوند است و عملاً احساسی که برای آن‌ها پیش می‌آمد اُنسی بود که با خدا برایشان پیش می‌آمد و چون اُنس با خدا بود فرمود: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» اگر کسی آن بیعت را شکست عملاً به خودش ضرر رسانده است زیرا به خدایی که در جان او تجلی کرده بود پشت کرده است، پس بر ضد خودش آن عهد را شکسته است و برعکس، اگر بر آن عهد بماند عملاً در بستر اُنس با خدا مستقر شده و در نتیجه «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» به زودی برای او اجر عظیمی پیش می‌آید.

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا».

به زودی در مراجعت از حدیبیه به مدینه، اعراب مختلف اطراف مدینه از سر عذرخواهی خواهند گفت: علت همراهی نکردن ما با شما این بود که اموال و زن و فرزندانمان مشغولمان کردند و نگران عدم سرپرستی آن‌ها بودیم و لذا از خدا برای ما طلب آمرزش بفرما، ای پیامبر! چیزی را می‌گویند که در قلب به آن باور ندارند و لذا نه گرفتاری مال و اولاد آن‌ها را بازداشت، و نه اعتنائی به استغفار تو دارند، بلکه از توییخ مردم نگرانند، به آن‌ها بگو اگر خداوند برای شما ضرری را بخواهد، چه کسی در مقابل خداوند چیزی دارد که شما را حفظ کند و یا اگر خدا بخواهد به شما نفعی برساند، چه کسی است که مانع شود؟ پس ترک وظیفه دینی، شما را در دفع ضرر و جلب منفعت هیچ سودی نمی‌دهد و این بهانه‌ها را - به فرض صحت - هرگز خدا نمی‌پذیرد، بلکه خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است و علت تخلف شما را می‌داند و دروغ شما را می‌شناسد.

فرمود: چون به مدینه بر می‌گردید، «الْمُخَلَّفُونَ» یعنی کسانی که شما را همراهی نکردند، به سراغ شما می‌آیند و می‌گویند: «شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا» اموال و زندگی و زن و فرزندانمان ما را مشغول کرد. «فَاسْتَغْفِرْ لَنَا» پس برای ما استغفار کنید. ای پیامبر! «يَقُولُونَ بِآلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» این‌ها راست نمی‌گویند، اما به آن‌ها بگو غیر از خدا چه کسی می‌تواند بر شما احاطه داشته باشد که به شما ضرر برساند و یا نفع برساند؟ مگر شما به دنبال این نبودید که با همراهی نکردن پیامبر و مجاهدان، نفعی ببرید و به زندگی خود ضرر نزنید؟ ولی ملاحظه کردید که نفع و ضرر را باید در جای دیگر دنبال کرد و خداوند است که اراده می‌کند به

کسی ضرر برساند و یا نفع رساند. اگر خدا خواست به کسی ضرر برساند، هیچ کس جلودارش نیست و اگر خواست به کسی نفع برساند هیچ چیز مانع نفع رساندن او نمی شود. ملاحظه بفرمایید که چگونه خداوند در آیه فوق موضوع را در جای دیگری می برد، تا هر کس به دنبال فرار از ضرر است بداند باید طور دیگری فکر کند و در راستای شرایطی که خداوند ایجاد می کند از ضرر نجات یابد. «كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» خداوند در جریان کارهای شما هست و نمی توانید با این گونه بهانه ها کار خود را توجیه کنید. با توجه به این امر که در آیه ۸ فرمود: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» یعنی تو را فرستادیم تا ملاک های زندگی انسانی را در این تاریخ به بشر نشان دهی، تا اگر انسان ها بخواهند در مسیر سعادت خود قدم بگذارند سرگردان نباشند و مجبور باشند به هر کس و ناکسی رجوع کنند؛ زیرا انسان نیاز دارد علاوه بر امور مادی زندگی، وجوه باطنی خود را هم سر و سامان دهد و این توهستی که می توانی نمونه آن زندگی برای انسان آخرالزمانی باشی و از این جهت وجود پیامبر خدا ﷺ بشارت است به انسان هایی که به دنبال تعالی باطنی خود هستند.

در رابطه با نسبتی که انسان ها در این تاریخ می توانند با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برقرار کنند قضیه از همین نوع است که ایشان در راستای سیره محمدی می توانند شاهد و بشیر و نذیر باشند، این نحوه برخورد با ایشان برای کسانی است که به دنبال سعادت دنیایی و آخرتی و ظاهری و باطنی باشند، ولی ممکن است عده ای تنها ایشان را یک روحانی خوب بدانند و یا بعضی از فقها بگویند ایشان یک مجتهد بودند، ما هم یک مجتهدیم. غافل از این که برای سعادت همه جانبه باید در این تاریخ به دنبال کسی باشیم که در راستای «شاهد» بودن رسول خدا ﷺ، در این زمانه «شاهد» باشد و نمونه ای باشد برای معنای زندگی در این زمان و زمانه، در آن حدّ که رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در موضع گیری های خود عموماً حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را حجت می گیرند. در جریان فتنه سال ۸۸ ملاحظه کردید که دائماً می فرمودند: امام عزیز این طور عمل کردند، ما هم همین کار را می کنیم.

تاریخی شروع شده است که ذیل حضور حضرت محمد ﷺ، تاریخ حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است، به عنوان شاهد و مبشّر و نذیر. چه اندازه عقب می افتد آن فقیهی که بگوید من یک مجتهد هستم و آقای خمینی هم یک مجتهد! مگر آیت الله خامنه ای مجتهد نبودند و نیستند ولی جایگاه حضرت امام را در جایگاه شاهد و مبشّر و نذیر دیدند و می بینند.

این جا موضوع حضور انسانی است که ذیل اسلام برای امروز ما «شاهد و مبشّر و نذیر» می باشد. هر کس در درون خود جستجو کند متوجه می شود از طریق راهی که حضرت امام در این تاریخ گشوده اند، می تواند از سرگردانی نجات یابد و افقی را از آن طریق در مقابل خود ملاحظه کند که در واقع رسول خدا ﷺ در مقابل بشر آخرالزمانی گشوده و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متذکر آن افق هستند. این غیر از کاری است که یک استاد اخلاق انجام می دهد که در جای خود ارزش دارد ولی جایگاه پیامبر خدا ﷺ در این تاریخ به عنوان «شاهد و مبشّر و نذیر»، چیز دیگری است. آری! اگر همان استاد اخلاق در این زمانه ذیل حضرت امام متذکر دستورات اخلاقی شد، به مخاطبان خود کمک کرده است.

بنده خودم تجربه کرده ام که چگونه حضرت آیت الله بهاء الدینی و آیت الله بهجت ذیل حضور تاریخی حضرت امام خمینی و انقلاب اسلامی متذکر آن دستورات اخلاقی می شدند و مؤثر هم بودند، هر چند بعضی از مخاطبان ایشان متوجه نبودند آن استادان عزیز مخاطبان خود را در چه فضایی وارد می کنند که تاریخ حضور ذیل حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود.

آیت الله بهاء الدینی تا آن جا تحت تأثیر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بودند که یک روز فرمودند من در زمستان ها زیاد سردم می شد و پوستینی را در اطراف خود گرفته بودم، یک روز که آقا روح الله آمدند منزل ما، با دیدن آن صحنه فرمودند: این کارها چیست نیاز به این چیزها نباید باشد. آیت الله بهاء الدینی می فرمودند که از آن روز به بعد دیگر آن پوستین را رها کرده ام و آن احساس سرما هم از سرم رفع شد. این نوع تصرفات به جهت ارادتی بود که ایشان به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» داشتند.

استادان اخلاقی که ۳۰۰ سال پیش در صحنه بودند و مؤثر هم بودند اگر در این تاریخ و مطابق اقتضائات این تاریخ، حاضر نشوند، آن تحولی را که می توانستند در مخاطب خود ایجاد کنند، دیگر نمی توانند. بالاخره مؤمن باید شخصیتی داشته باشد که در دل حادثه ها، غیر مؤمنین از ایمان او حسرت بخورند. به گفته جناب مولوی:

مؤمن آن باشد که اندر جزر و مدّ کافر از ایمان او حسرت خورد
 آن خبرنگار می گفت من آن وقتی که با آقای خمینی در نوفل لوشاتو روبه رو شدم، احساس کردم همان حضرت مسیح است با این تفاوت که از آسمان برگشته است بین مردم. می گفت: مسیح ما به آسمان رفت و برنگشت و ما را تنها گذاشت ولی آقای خمینی همان مسیح است که برگشته است بین مردم تا مردم تنها نمانند و همین نحوه سلوک حضرت

امام «رضوان الله تعالی علیه» بود که موجب تجدید نظر مسیحیان در قرائت از دین داری شد و بیشتر از قبل به دین رجوع کردند.

عبور از سرگردانی باطنی با نظر به حضور پیامبر خدا ﷺ در تاریخ آخرالزمان و ذیل آن تاریخ در این زمانه با نظر به حضور حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باید دنبال شود و این نشان می دهد رخداد صلح حدیبیه بستری بود تا چیزی بالاتر از تحقیر مشرکین نصیب مسلمانان شود و آن پیدا شدن راهی بود جهت عبور از سرگردانی های باطنی که تاریخ جاهلیت به مردم تحمیل کرده بود و با درخشش حضور پیامبر ﷺ به عنوان شاهد و بشیر و نذیر، معلوم شد بشریت به کجا باید رجوع کند. در همین رابطه است که در آیه ۹ فرمود برای آن که انسان ها به خدا و رسول او ایمان بیاورند و رسول خدا را پاس دارند، باید در جهانی متعالی تر از جهان اهل دنیا حاضر شوند؛ اهل دنیا تمام توجه خود را به دنیا و رفاه و اشرافیت و سودجویی هر چه بیشتر و نادیده گرفتن حقوق دیگران می اندازند، در حالی که اگر نسبت خود را با رسول خدا ﷺ شکل می دادند نه تنها از آن ایمان اولیه محروم نمی شدند و جزای ریزش های انقلاب قرار نمی گرفتند، ایمانی بر ایمان شان افزوده می شد. فتحی که خداوند در هر تاریخی در مقابل مؤمنین می گشاید، ما را وارد تاریخ دیگری می کند جهت درک ایمانی برتر، نه آن که میدانی باشد تا عده ای از شرایط پیش آمده به نفع خود سوء استفاده کنند. آن هایی که راه پیامبر ﷺ را پاس داشتند و نسبت خود را با آن حضرت در بستر «تُعَزُّوهُ وَ تُوَفِّرُوهُ» شکل دادند به خوبی حس می کنند خدا وارد عالم شان شده است و به حکم «لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» با پیامبر زندگی می کنند. آری! اگر فرمود شرایطی فراهم می کند تا شما به خدا و رسولش ایمان بیاورید و رسول او را «تُعَزُّوهُ»، یاری کنید. این یاری کردن موجب شکوفایی شخصیت شما می شود و نوعی یگانگی بین خود و رسول خدا ﷺ در شما شکل می گیرد. به همان معنایی که فرمود: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّصِرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد ص/۷) هر کس اراده کرد خداوند را یاری کند خداوند او را یاری می کند. یاری خداوند به معنای هر چه بیشتر نزدیک کردن بندگان است به محبوب و معبودشان در همین راستا یاری رسول خدا ﷺ موجب می شود، عالم انسان، عالم رسول خدا ﷺ شود و عملاً جمال و جلال الهی برای انسان منکشف می گردد تا به ایمان حقیقی برسد و بیش از پیش خود را در آغوش خدا احساس کند. به نظر بنده این مردمی که به کمک سیل زدهگان رفتند عملاً خواستند حضور خدا را بیشتر احساس کنند و خداوند هم حجاب های بین خود و آن ها را برطرف می کند.

یاری دادن خدا و رسول خدا ﷺ راهی است که خداوند مقابل بندگانش قرار می‌دهد تا از جهان تنگ و تاریکی که اهل دنیا در آن قرار دارند نجات یابند و در جهان دیگری وارد شوند که شهدا در آن وارد شده‌اند و آن همان جهان انقلاب اسلامی است. به همین جهت عموماً بسیجی‌ها و خود حاج قاسم سلیمانی و طلبه‌ها به کمک سیل زدگان شتافتند. یکی از پیرمردها که زندگی‌اش گرفتار سیل شده بود وقتی منظره حضور بسیجی‌ها و طلبه‌ها را دیده بود گفته بود خدا آقای خمینی را رحمت کند، زیرا متوجه است این صحنه‌ها، صحنه‌هایی است در تاریخی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به ظهور آورده‌اند، زیرا آن طور بسیجی‌وار تلاش کردن از جنس بسیجی‌های حضرت امام است و نه کارمندان اداری. یکی از آن سیل‌زده‌ها گفته بود اگر آقای خمینی نبود همه ما نابود می‌شدیم.

خواستم عرض کنم این حضوری که جوانان در این صحنه‌ها دنبال می‌کنند بستر افزودن ایمان است بر ایمان قبلی‌شان. این همان ایمانی است که با انقلاب اسلامی برای ملت ظهور کرده است، به همان صورتی که در فتح حدیبیه ظهور کرد و آن ایمان را به مسلمانان عطا نمود.

در ظاهر بیعتی با رسول خدا ﷺ صورت گرفت بیعتی که حاضر شدند تا پای جان، آن حضرت را یاری کنند ولی خداوند متذکر می‌شود در دل آن بیعت چیز دیگری واقع شد و آن بیعت با خدا بود. فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» به تعبیر جناب عبدالرزاق کاشانی «هی نتیجه‌العهود السابق» آن بیعت نتیجه عهدی بود که انسان‌ها با خدا بسته‌اند، آن‌گاه که خداوند فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» و همه جواب دادند: «بلی شهدنا» یعنی با این بیعت برگشتند به همان عهد اصیلی که با خدا بسته بودند و عملاً به اصل خود برگشتند.

از آن جهت بیعت با رسول خدا ﷺ بیعت با خداست که پیامبر خدا فانی در حق‌اند و عملاً حق است که در ذات و صفات و افعال پیامبر ﷺ به ظهور آمده است. از این جهت خود خداوند خیر می‌دهد که دست خدا بالای دست بیعت‌کنندگان بود، در حالی که به ظاهر با دست رسول خدا ﷺ بیعت می‌کردند. ولی به گفته عبدالرزاق کاشانی: «فَكُلُّ مَا صَدَرَ عَنْهُ وَ نَسَبَ إِلَيْهِ، فَقَدْ صَدَرَ عَنِ اللَّهِ وَ نَسَبَ إِلَيْهِ» هرچه از پیامبر صادر شد عملاً از خدا صادر شده و در نتیجه بیعت با رسول خدا ﷺ موجب الفت با خدا و محبت به او می‌شود و انسان در آن حالت بیش از پیش خدایی می‌گردد و نوع دیگری با خدا ارتباط پیدا می‌کند و ایمانی که به جهت زندگی روزمره و تحت تأثیر فرهنگ جاهلیت مدرن به حاشیه رفته بود، دوباره به جامعه بر

می گردد و گشودن جبهه مقابله با کفر، گشودن جبهه الهی شدن هر چه بیشتر بشر است و هرگز نباید به سازش با کفر بیانجامد و گرنه آن ایمان که ایمان بعد از ایمان است به میان نمی آید. آن‌هایی که توصیه به سازش می کنند مزه ایمان را نچشیده‌اند تا متوجه عظمت ایمان بعد از ایمان باشند.

حضور ایمان به خدا در سنت مکتب امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، انسان را شجاع و دل‌زنده می کند هر چند هنوز ظاهر بعضی، ظاهر دینی نیست، ولی ملاحظه می کنید چگونه آمریکا را به هیچ می گیرند. آری! اگر ظاهرشان تحت تأثیر غرب است قلب‌شان ایمانی است، زیرا از طریق انقلاب اسلامی جهانی مقابل آن‌ها گشوده شده که در آن جهان، خدا را پیدا کرده‌اند، خدایی که از طریق فتح خرمشهر به ظهور آمد. بیش از آنچه عرض شد باید در مورد این که فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» فکر کرد. جالب است طوری آیه ادامه دارد که این امکان هست که عده‌ای آن عهد را بشکنند. به همین جهت فرمود: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» هر کس آن عهد را شکست به ضرر خودش است زیرا نور فطرت خود را خاموش می کند. ولی کسانی که تلاش کردند بر آن عهد باقی بمانند: «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» خیلی زود به اجر عظیمی می‌رسند. آن‌ها در فضایی قرار می‌گیرند که فضای محو شدن در اراده الهی است و معنای خود را سرباز انقلاب اسلامی می‌فهمند و نه چیزی دیگر. اینان به دنبال تحقق اراده الهی هستند و پای آن حرکت الهی تا آخر ایستاده‌اند، زیرا برکات آن را چشیده‌اند. باید مواظب بود بر عهدی که با خدا و رسولش در بستر انقلاب اسلامی بسته‌ایم، پایدار بمانیم تا مثل بعضی‌ها گرفتار حب دنیا نشویم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه چهارم

جایگاه پیامبر در نسبت‌های مختلف انسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (8) لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (9) إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا (10)﴾

عنایت داشتید که حضرت ربّ العالمین، صحنه پیروزی مسلمین در صلح حدیبیه را طوری تعریف و تحلیل می‌فرمایند که انسان به این فکر می‌رود که باید حادثه را با صورت باطنی‌اش نگاه کند. در جلسه قبل تا این جا رسیدیم که خداوند به پیامبرش فرمود: این فتح مبین چنین نتیجه‌ای را داد که معلوم می‌شود جایگاه تو «شاهد» و «مبشّر» و «نذیر» است. «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» ما از این طریق طوری تو را به صحنه آوردیم که بشریت تو را با این صفات بشناسند.

این طور فکر کنید که سیره‌ی پیامبر با این فتح، سنتی برای ارزیابی انسان‌ها می‌شود، حتی اگر بخواهند تلاش کنند تا پیامبر خدا را نبینند، ولی وقتی خدا می‌فرماید چنین شرایطی را فراهم کرده است، دیگر به عهده‌ی خود ما می‌باشد تا نسبت خود را با این آیه مشخص کنیم، از آن جهت که تاریخ ما هنوز تاریخ اسلام می‌باشد. این نکته را از این جهت عرض می‌کنم که وقتی اسلام به صحنه آمد هر فکر و گروهی تلاش داشت نسبت خود را با اسلام روشن کند،

گروهی در سیره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که سعی داشتند شدیداً با قرآن فکر کنند، که البته این نکته‌ی بسیار مهمی است که انسان به درجه‌ای برسد تا با قرآن فکر کند. آری! یک وقت شما به این درجه از آگاهی می‌رسید که قرآن حق است و سعی می‌کنید بفهمید قرآن چه می‌گوید، این هنوز به معنای فکر کردن با قرآن نیست، این به معنای آن است که شما در قرآن فکر می‌کنید ببینید چه می‌گوید. ولی آیا به این درجه از تفکر می‌توان رسید که از آن به بعد با قرآن فکر کنیم؟ مثل آن که یک وقت شما می‌گویید این آقا خوب است زیرا اهل اندیشه و اهل انصاف می‌باشد اما یک وقت در تعریف کلی که اسلام به شما داده به این نتیجه رسیده‌اید که این آدم، آدمی بزرگ و اندیشمندی است زیرا آدمی است اهل تقوا. در این حالت به اعتبار تقوایش او را بزرگ می‌دانید، زیرا خداوند فرموده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) و این جا شما با قرآن دارید فکر می‌کنید و افراد را ارزیابی می‌نمایید. اجازه نمی‌دهید حواشی‌های سراغ فکر شما بیاید و فکر شما را مشغول کند، بلکه با این آیه فکر می‌کنید و نظر می‌دهید. یکی از شاخصه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و شخصیت‌های ذیل آن حضرت این است که با قرآن فکر می‌کنند. معلوم است در ابتدا در قرآن تدبّر می‌کردند، اما رسیدند به جایی که دیگر با قرآن فکر می‌کنند و مبنای تفکر خود را مطالبی در نظر می‌گیرند که قرآن گفته است، مثل آن که بدیهیات را مبنای تفکر خود می‌گیریم. با توجه به این امر اگر با این آیه فکر کنید که قرآن در خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملاک شاهد و بشیر و نذیر بودن بشر می‌باشند و از آن جهت که پیامبر شاهد و بشیر و نذیر هستند، معنای شاهد و نذیر بودن در عالم را می‌فهمیم. خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملاک این صفات هستند، نه آن که ملاکی داریم و رسول خدا صلی الله علیه و آله را با آن ملاک می‌سنجیم که چه اندازه شاهد و بشیر و نذیر می‌باشند. تفاوت حضرت علی علیه السلام با بعضی از خلفا در نسبت با قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله در همین رویکرد بود که آیا آن‌ها با قرآن هم فکر می‌کردند و ملاک تفکر را خود قرآن قرار داده بودند؟

باید توجه کرد چگونه نسبت مان را با آیه‌ی فوق برقرار کنیم؟ جریان به اصطلاح روشنفکری دینی، دقیقاً در این مرحله می‌باشد که با قرآن فکر نمی‌کند. قرآن می‌خواند اما نه به این معنا که با قرآن فکر کند. آن‌ها در باره‌ی قرآن فکر می‌کنند، اما چون بنا ندارند قرآن را ملاک تفکر قرار دهند، نمی‌توانند ملاک ارزیابی امور را قرآن قرار دهند بلکه بعضاً با داده‌ها و

نتایج علوم تجربی، قرآن را ارزیابی می‌کنند، در حالی که باید برعکس باشد و ملاک ارزیابی همه چیز، قرآن قرار گیرد.

نگاه رهبر معظم انقلاب را به قرآن در نظر بگیرید که چگونه بر اساس آنچه قرآن می‌فرماید در مقابل استکبار موضع‌گیری می‌کنند. وقتی مطمئن هستند به اعتبار هويت توحیدی در مقابل استکبار قرار داریم، دیگر دل‌شان نمی‌لرزد که نکند شکست بخوریم. اگر برای نسلی پیش آید که با قرآن فکر کند، دیگر برای آن نسل ترس‌ها و دلهره‌ها و شکست‌ها جایی ندارند. در آن حدّ که شکستِ ظاهری هم پیروزی می‌شود، چیزی که در کربلا ملاحظه می‌کنید. کربلا را تنها با سیره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان تحلیل و تعریف کرد، از آن جهت که حضرت علاوه بر تدبّر در قرآن، با قرآن فکر می‌کردند و گرنه با تحلیل‌های عرفی اگر بخواهیم کربلا را تحلیل کنیم این سؤال پیش می‌آید که چرا آن‌ها خود را به کشتن دادند؟ خوب است در نزد خود بررسی کنید که آیا می‌توانید با قرآن فکر کنید؟ آیا می‌توانید در این منزل از منازل سلوک قرار بگیرید که با قرآن فکر کنید؟ در ادامه فرمود:

«لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً» (۹)

می‌خواهیم عالمی را برای شما مجاهدان بگشاییم که نتیجه‌اش ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا باشد. ایمان به رسول خدا یعنی خودِ رسول خدا صلی الله علیه و آله برای روشن شدن حق و باطل بودن امور، ملاک قرار گیرند و بنیان وجود شما پذیرفته باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاک حق و باطل هستند و در دل چنین ایمانی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انسان پیش می‌آید، نوعی یگانگی بین آن حضرت و انسان شکل می‌گیرد؛ و «تُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ» او را یاری می‌کنند و بزرگ می‌دارند و در هر صبح و شامی تسبیح می‌کنند او را از هر گونه نقصی که بخواهند به آن حضرت نسبت دهند.

وقتی بتوانیم با قرآن فکر کنیم و در این رابطه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاوریم، دیگر به صرف آن که کاری را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام دهند یا سخنی را بفرمایند، تصدیق می‌کنیم و مبنای تفکر خود قرار می‌دهیم و هرگز به این فکر نیستیم که آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن کار را درست انجام دادند یا درست انجام نداده‌اند. این نوع برخورد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که قول و فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاک تفکر قرار ندهیم، خبر از آن می‌دهد که هنوز در ایمان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد نشده‌ایم، بلکه در نوعی تحلیل کردن اعمال و گفتار پیامبر هستیم، نه این که با پیامبر همه چیز را تحلیل کنیم.

هر کس باید جای خود را مشخص کند. کسانی توانسته‌اند به جایی برسند که با آیات خدا فکر کرده‌اند، در نتیجه افقی ماورای حجاب فکر، در مقابلشان گشوده شده است. وقتی افراد توانستند با سیره پیامبر ﷺ و آیات قرآن فکر کنند، وقتی هم که با پیامبر ﷺ بیعت کردند، در واقع با حقیقتی روبه‌رو هستند که همان حضور خداوند است و با نظر به چنین واقعیتی می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»

ای پیامبر! آن‌هایی که با تو بیعت کردند، حقیقت آن است که با خدا بیعت کردند و دست خدا بالای دست آن‌ها بود و نه دست پیامبر خدا ﷺ.

قرآن خودش کاری می‌کند که ما نتوانیم فقط به ظاهر آیات متوقف شویم، در آن حدّ که متوقف شدن در ظاهر آیات کار را مشکل می‌کند. مثل این که طبق آیه‌ی فوق مؤمنین با پیامبر بیعت کردند ولی قرآن با نظر به آن صحنه ما را با واقعیت دیگری که در باطن آن واقعیت است روبه‌رو می‌کند، مبنی بر آن که آن بیعت با خدا بوده و واقعاً طبق این آیه خدا در صحنه بوده است و مردمی که با پیامبر بیعت کرده‌اند در جان خود این احساس را داشته‌اند که با خدا بیعت کرده‌اند، هر چند ندانند آن حالت، حالت بیعت با خدا بوده است. عجیب است کسانی که اصرار دارند باید از ظاهر آیات عدول نکنیم، وقتی به این آیات می‌رسند، خودشان از ظاهر آیه عدول می‌کنند و می‌گویند بیعت با رسول خدا ﷺ به اعتباری بیعت با خداوند است، در حالی که باید متوجه باشیم اگر آیات اجازه می‌دهند که ظاهر آیه را حفظ کنیم، باید این کار را بکنیم تا متوجه‌ی مراتب بالاتر از آیات قرآن هم باشیم. آیا همین آیه‌ی مورد بحث، این راه را در مقابل ما نمی‌گشاید، تا از ظاهر صحنه به باطن آن منتقل شویم؟

جریان صلح حدیبیه از این قرار بود که مشرکین مکه اجازه ندادند پیامبر خدا ﷺ همراه با یاران‌شان برای حج وارد مکه شوند، در نهایت گفتند شما یک نماینده بفرستید، ما هم یک نماینده می‌فرستیم تا با همدیگر صحبت کنند. پیامبر خدا ﷺ عثمان را فرستادند. علتش هم این بود که عثمان، اموی بود و آن‌ها اموی‌ها را بیشتر قبول داشتند. اتفاقاً آن‌ها عثمان را به یک معنا بازداشت کردند. پیامبر خدا ﷺ هم با خود اسلحه و ابزار نظامی نیاورده بودند، زیرا برای حرکت نظامی نیامده بودند. فقط اصطلاحاً یک شمشیر در غلاف با خود آورده بودند که این هم رسم عرب است. وقتی پیامبر ﷺ متوجه شدند به جای این که با نماینده آن حضرت صحبت کنند، او را زندانی کردند. ایشان تصمیم گرفتند با آن‌ها وارد مبارزه شوند. از اصحاب خواستند

هر کس مایل است وارد آن کارزار شود بیاید و در زیر آن درخت با حضرت بیعت کند که اگر سلحشورانه و با عزت نماینده‌ی ما را آزاد نکردند ما به آن‌ها اعلان جنگ می‌کنیم، هر چه می‌خواهد بشود. با این که صحنه‌ی خطرناکی بود، از آن جهت که عده‌ای بیرون از شهر بدون اسلحه مناسب با کسانی وارد جنگ می‌شدند که همه‌ی امکانات در اختیارشان بود، باید سلحشوری و بی‌باکی و فداکاری خاصی در صحنه باشد که تن به آن بیعت بدهند؛ همه با پیامبر خدا ﷺ بیعت کردند، مگر یک نفر. این هم خیلی عجیب است که این اندازه فضا آزاد است که اگر کسی خواست بیعت نکند مجاز باشد. به هر حال همه بیعت کردند. بیعتی بود مبنی بر این که به دستور اسلام وارد جنگ با مشرکین مکه می‌شوند به هر قیمتی که باشد. با توجه به این شرایط آیه آمد که ای پیامبر! آن‌هایی که با تو بیعت کردند حقیقت آن بیعت این است که با خدا بیعت کردند. به این معنا که در مقابل جان خود متوجه‌ی حضور خدا شدند و همین امر موجب شد آن‌ها هیچ ترسی به خود راه ندهند.

تا این جا را همه قبول داریم که خدا همه جا هست. اما این چه نحوه بودنی از خداوند است که وقتی با پیامبر بیعت می‌کنند با خدا بیعت کرده‌اند. این نحوه بودن برای خدا، نحوه دیگری از بودن خداوند است که به ظهور می‌آید، نوعی تعیین جلوه خداوند است در جمال محمد ﷺ، و طبق این آیه، بیعت کنندگان عملاً در آینه‌ی جمال پیامبر خدا ﷺ با خدا مأنوس می‌شوند و چنین احساسی به آن‌ها دست می‌دهد، شبیه همین حالت برای رزمندگان دفاع مقدس و مدافعان حرم پیش می‌آید.

البته این که گفته می‌شود با خدا بیعت کردند، منظور با ذات حضرت حق نیست، بلکه منظور نظر به نور خداوند است که در جمال رسول خدا ﷺ به ظهور آمده و آن‌ها ماورای ظاهر رسول خدا ﷺ، جان‌شان با انوار الهی مأنوس می‌شد، همان‌طور که حضرت حق با انوار اسماء حسنائش در مظاهر جلوه می‌کند. وقتی شما یک گل را می‌بینید مگر معتقد نیستید خداوند با اسماء حسنائش با شما روبه‌رو می‌شود؟ مثل اسم «حی» و اسم «لطیف» و اسم «جمیل». این یعنی حضور خداوند با صفتی خاص، یعنی خود خدا در صحنه است ولی به صفت «حی». پس همیشه خدا در صحنه می‌باشد. آری! اگر مثلاً اسم «حی» به صحنه آمد و «ذات» به صفت خاص ظهور کرد، بقیه‌ی اسماء در حجاب آن اسم قرار می‌گیرند و حضرت حق با مظهر خاصی ظهور می‌کند، در عین آن که حضورش مطلق است. همان‌طور که وقتی خداوند با اسم «غفار» به صحنه آمد و صفت پوشندگی‌اش ظهور کرد، همان پوشندگی که ظهور کرد، همان

خداوند است به صفت خاص پوشندگی و غفّاریت و لذا خودش، خودش را می پوشاند و از آن طرف خودش پوشندگی و غفّاریتش را نشان می دهد. پس باز خودش در صحنه است، حتی به اسم غفّار که پوشنده است. در نسبت با شافی بودن او هم می گویند خدا شفا داد، اما منظورتان همان خدای جامع همه‌ی اسماء می باشد در عین مظهریت شافی.

آیه فوق می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» یعنی آنچه در مظهریت بیعت با رسول خدا ﷺ در صحنه است، حضرت «الله» است. نتیجه این می شود که شما از ظاهر آیه به این معرفت می رسید که همیشه در هر مظهری از مظاهر با خداوند ارتباط دارید. متها وقتی در شرایطی باشیم که حجاب های بین ما و خدا رقیق شده باشد، آن ارتباط را احساس می کنیم، این چیزی است که از طریق بیعت با رسول خدا ﷺ برای آن افراد پیش آمد و عملاً آن ها در حوزه ی عهدی خاص با خداوند قرار گرفتند، به طوری که خود را در محضر خدا می یافتند و این نوع حضور را تجربه کردند. البته این غیر از آگاهی و باور به «وجود» خداوند است و کتاب «آن گاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» متذکر آن است که چرا آگاهی به وجود خداوند کافی نیست؛ باید از طریق مظاهر الهی با خداوند انس پیدا کرد و به عبارت دیگر با عبادات خود در آن انس، زندگی را معنا نمود.

باور به «واجب الوجود»، غیر از نظر به حضور خداوند در اسماء حسنائش است. واجب الوجود، مفهوم خداوند است که برای اثبات وجود خداوند باید خداوند را به عنوان «واجب الوجود» اثبات کنید. ولی پیامبران آمدند تا خدا را به صحنه بیاورند و ما را با خدا مرتبط کنند، به همین جهت قرآن خود را به صورتی که در فلسفه و کلام دارید، مشغول اثبات خداوند نمی کند زیرا مسئله ی بشر، انس با خداوند است تا انسان خود را درست احساس کند. به گفته ی علامه ی طباطبائی آنچه در قرآن هست تذکر به ربوبیت خداوند می باشد و توجه به حضور خدایی که با ربوبیت خود بنا دارد انسان ها را آینه ی کمال الهی بگرداند. در چنین بستری است که ما با خدا مانوس می شویم و جلو می رویم و این با نظر به مظاهر ممکن است و عالی ترین مظاهر الهی، اولیای معصوم علیهم السلام هستند و در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَاللَّهُ أَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۱ سوگند به خداوند ماییم آن اسماء حسنائی که شما دعوت شده اید خداوند را با آن اسماء حسنا بخوانید، زیرا خداوند در آیه ی ۱۸۰ سوره ی اعراف

می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» برای خداوند اسماهای حسنی هستند، پس او را به آن اسماهای حسنا بخوانید. یعنی با نظر به مظاهر اسماهای حسنی الهی او را بخوانید و با او مأنوس شوید و حضرت صادق علیه السلام در این رابطه متذکر نکته‌ی مهمی می‌شوند که اولاً: خواندن خداوند به اسماهای حسنی، مظاهر می‌خواهد. ثانیاً: می‌فرمایند آن مظاهر ما هستیم، زیرا در آینه‌ی وجود آن اولیای الهی انسان متوجه‌ی حضور خداوند می‌شود، بدون آن که گرفتار حجاب‌های ذهنی‌اش گردد. نمونه‌ی آن را در زیارت کربلا تجربه کرده‌اید که ارتباط با خدا، راه می‌خواهد و بدون نظر به مظاهر الهی، ارتباطی حاصل نمی‌شود، به شرطی که آگاهی از خدا را به جای ارتباط با خدا نگیریم. ملاحظه کرده‌اید چگونه حضرت باقر علیه السلام در «دعای سحر» عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ نُورِكَ» حال اگر نور خداوند را در مظاهر نبیند نمی‌تواند از این دعا استفاده کند. نور خدا یعنی میل کودک به شیر مادر برای آن که زنده بماند و بعد در ادامه از خداوند طلبِ نظر به نوری را می‌کنند که «أَنْوَرُ» باشد و آن یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام تا آن جایی که همه‌ی عالم را حضور نور انور الهی می‌یابید. به همین جهت در ادامه اظهار می‌دارید: «وَكُلُّ نُورِكَ نَيْرٌ» همه‌جا تو به صورت کامل هستی. آری! اگر دل را سرزنده نگه داریم، همه‌ی عالم صورت متعالی انور حضرت ربّ العالمین به حضور اولیای الهی علیهم السلام می‌باشد.

فرمود: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» این یعنی حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عالم به عنوان مظهری تامّ و تمام از خداوند، تا بشر از هدایت الهی محروم نماند. مظهری بالاتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بتوان با حضرت «الله» مأنوس شویم نداریم، بالاتر از اسم «الله»، ذات خداوند است پروردگار ما حضرت «الله» می‌باشد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسول آن «الله» می‌باشند. ذات خداوند که قابل دسترسی نیست، ربّ ما حضرت «الله» است که جامع جمیع اسماهای الهی می‌باشد و خداوند به پیامبرش فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ» (یوسف/۱۰۸) بگو من راهم، راهی است که به «الله» دعوت می‌کنم و رسول خدا مظهر اسم «الله» می‌باشند و در آینه‌ی وجود آن حضرت می‌توانید تمام اسمای حسنی الهی را بیابید.

وقتی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» می‌خواهد متذکر شود که متوجه باشید وقتی با پیامبر خدا بیعت کردید با چه چیزی روبه‌رو می‌شوید و در افق جان خود چه چیزی را یافتید؟ ممکن است در ابتدای امر متوجه نشده باشند آن حالت چه بوده و گمان می‌کردند خدا را باید در جای دیگر جستجو کنند در حالی که با خدا بیعت کردند و به بهترین

نحو خداوند را احساس نمودند و رسول خدا ﷺ در همین رویکرد است که می فرمایند: «مَنْ رَأَى، فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» هر کس مرا ببیند یقیناً خدا را دیده. زیرا مظهریت رسول خدا ﷺ برای رؤیت حق به اسماء الهی، مظهریت تام و تمام است، مگر آن کسی که از رسول خدا ﷺ تنها به دنبال ظاهر آن حضرت باشد. شما وقتی مشرف به حرم اولیای الهی می شوید، چه می یابید که عرضه می دارید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ». آیا جز آن است که فضا، فضای حضور رسول خدا ﷺ است؟ این نگاه، نگاهی است که جان آشنا با نور رسول خدا ﷺ با خود به همراه دارد و همه جا جلوه ای از حضور او را احساس می کند، حتی در سلام نماز. ولی وقتی موضوع را در محدوده فکر بردید آن نگاه به حاشیه می رود، در صورتی که وقتی متوجه حضور خداوند در مظهریت کاملی مثل اولیای معصوم شدید، در هر صحنه ای اظهار می دارید: «الله اکبر» به اعتبار آن که با کبریایی حضرت الله روبرو شدید. وقتی به زیارت اولیای معصوم ﷺ می روید توصیه می شود ذکر «الله اکبر» و «سبحان الله» و «الحمد لله» بگویید تا در تمام این مظاهر متوجهی حضور کبریایی و تسبیح و حمد خدا باشید. عرض بنده آن است که ملاحظه کنید در آیه ی کریمه ی «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» چه معارف بلندی نهفته است و چگونه می توان در وادی های مختلف با خدا مرتبط بود. خداوند پیامبر ﷺ را به صحنه آورده است تا ما با خدا رابطه برقرار کنیم، آن هم رابطه ای وجودی. در همین رابطه اگر دید شما دید خداشناس شد وقتی ملاحظه می کنید که خداوند حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» را هم به صحنه آورد، می فهمید خداوند خواست در بستر حضور رسول خدا ﷺ ایشان هم مظهری از انوار الهی در این تاریخ باشند تا بتوانیم راحت تر حضور خدا را در مظهریت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» احساس کنیم، در حالی که اگر با پیامبر خدا ﷺ بیعت نکرده باشید، محال بود که در تاریخ ظهور خدا با حضرت روح الله، بتوانید آن خدا را بیابید. زیرا بالاخره:

دیده آن باشد که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

کسی که عملاً از طریق بیعت با پیامبر خدا ﷺ توانسته است با خدا بیعت کند، در نسبت با حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» هم احساس می کند همان خداوند است که مطابق این تاریخ به ظهور آمده است. زیرا وقتی هم با پیامبر خدا ﷺ بیعت کردید با خدا بیعت کرده اید، به این معنا که خداوند در آن تاریخ و بر اساس ظرفیت آن تاریخ به ظهور آمده است، در این تاریخ هم قضیه از همین قرار است. در همین رابطه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: تمام اختیاراتی که رسول الله ﷺ دارند، ولی فقیه هم دارد. این به اعتبار ظهور شریعت است و نه

آن که بخواهند مقام ولیّ فقیه را در حدّ رسول الله ﷺ مطرح کنند. زیرا با طرح دستورات شریعت توسط ولیّ فقیه، شما با رعایت آن دستورات، با خدا مرتبط شده‌اید. اگر کسی نمی‌تواند خدا را در بیعت با حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» حس کند، او خدا را آن‌طور که شایسته است حس نکرده است. این یک موضوع سیاسی نیست، یک موضوع معرفتی است و در این رابطه انسان به ایمان برتری نزدیک می‌شود.

وقتی در ادامه می‌فرماید: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» می‌فهمیم نسبتی خاص بین خدا و بیعت کنندگان پیدا شده است. زیرا در بیعت با خدا، به همان معنایی که از طریق بیعت با رسول خدا ﷺ صورت گرفت، موضوع «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» را به میان آورد تا خبر دهد تنها موضوع اُنس با خدا در میان نیست بلکه موضوع در برگرفته شدن‌شان از طریق خداوند در میان است و این که در صورت باقی‌ماندن در آن فضا، تمام شخصیت آن‌ها در حیطه‌ی مدیریت حضرت «الله» قرار می‌گیرد. آری! یک وقت است شما از طریق تعینات الهی با خدا رابطه برقرار می‌کنید و نسبت‌تان با خدا در تعینات الهی محقق می‌شود و به نحوی خدا را حس می‌کنید؛ اما یک وقت تنها احساس حضور خدا در میان نیست، بلکه احساس حضور خداوند است نسبت به خودتان به صورت خاص که آن سیطره‌ی حضور خداوند است بر شما و نیز در آغوش خدا قرار گرفتن است، آن‌جا که فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ». متذکر چنین امری می‌باشد. یک وقت می‌یابید: «خرمشهر را خدا آزاد کرد» و حضور خدا را در صحنه به لطف الهی احساس می‌کنید. ولی یک وقت در عملیات «فتح المبین» نحوه‌ی دیگری از حضور خداوند در صحنه است و حضرت امام با نظر به آن صحنه می‌فرماید:

«اینجانب از دور، دست و بازوی قدرتمند شما را که دست خداوند بالای آن است می‌بوسم و بر این بوسه افتخار می‌کنم. يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً.»

این همان نظر به نحوه‌ی حضور خداوند است به صورت «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» به همان معنایی که امام می‌فرماید: «از دور دست و بازوی قدرتمند شما را، که دست خداوند بالای آن است، می‌بوسم.» در آخر همین آیه در رابطه با آن‌هایی که بر آن عهد خود باقی مانده‌اند و در مسیر زندگی آن عهد را نشکستند، می‌فرماید: «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» به زودی برای چنین فردی اجر عظیمی شکل می‌گیرد. که باید دید آن اجر عظیم چه چیزی است که شرط آن پایدارماندن بر آن عهدی است که با خداوند و با رسول او بسته‌اند.

خداوند چنین صحنه‌ای را فراهم می‌کند تا مؤمنین با رسول خدا ﷺ بیعت کنند و عملاً شرایط اُنس با خدا را در خود احساس نمایند و به همین جهت بیعت با رسول خدا را به عنوان «يُيَايِعُونَ اللَّهَ» تعریف فرمود تا آن جایی که حتی خداوند آن‌ها را فرا می‌گیرد و در این رابطه فرمود: «يَدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» ولی این بدین معنا نیست که این عطای بزرگ به هر دلیلی پایدار می‌ماند و مؤمنین نسبت به برخورداری از آن در امنیت باشند، لذا فرمود: «فَكُنْ نَكْتًا فَإِنَّا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» یعنی امکان نقض آن عهد در مقابل شما هست که در زمره‌ی ریزش‌ها قرار گیرید. آری! چنانچه کسی آن عهد را شکست، به خود ضرر زده و از عالم انس با خدا و احساس در آغوش خدا بودن محروم می‌شود و آن نور را از دست می‌دهد. همه‌ی آن‌هایی که بیعت کردند در چنین حضوری قرار گرفته‌اند. «وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» اگر کسی بر آن عهد وفا کند کار کمی انجام نداده است، زیرا لازمه‌ی مقاومت بر آن عهد، عبور از همه عادات گذشته‌ای است که او را به خود مشغول کرده بودند. و اگر بتواند در مقابل بحران‌هایی که پیش می‌آید، همچنان بر آن عهد پایدار بماند، زمانی نمی‌گذرد که اجر عظیمی به او داده می‌شود و وارد عالمی می‌شود که فکرش را هم نمی‌کرد. یعنی به انوار تجلیات صفات الهی منور می‌گردد و در همه جا با نور حق روبه‌رو می‌شود که همان «لقاء الله» است. به همین جهت به آن بیعت، بیعت رضوان گفته‌اند، زیرا رضا، عبارت است از فنای اراده انسان در اراده حق که این کمال فنای صفات است. فنای صفات وقتی کامل شود سالک در هر اسمی و صفتی با نور ذات و جامعیت آن روبه‌رو می‌شود، این در وقتی است که انسان مردانه و جانانه بر عهد خود با خداوند و رسولش پایدار بماند و هیچ طوفانی او را از جای خود جابه‌جا نکند.

نمونه‌ی رسیدن به تجلیات صفات الهی و کمال فناء صفات را در جبهه‌های دفاع مقدس می‌توانستید ملاحظه کنید و این که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متذکر شدند. چه می‌شود که عده‌ای در ابتدا انسان‌هایی عادی بودند ولی وارد میدانی می‌شوند که به یک معنا ره صد ساله را یک شبه طی می‌کنند؟ به گفته‌ی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»:

گرچه تمام این امور بر خلاف عادت به صورتی معجزه آسا تحقق یافت، لکن آنچه انسان را در مقابل رزمندگان جبهه‌ها و پشتیبانان آنان... به خضوع و اداری می‌کند، بُعد معنوی آن است که با هیچ معیاری نمی‌توان سنجید و با هیچ میزانی نمی‌توان عظمت آن را دریافت. ما عقب‌ماندگان و حیرت‌زده‌گان، و آن سالکان و چله‌نشینان و آن عالمان و نکته‌سنجان و آن

متفکران و اسلام‌شناسان و آن روشنفکران و قلمداران و آن فیلسوفان و جهان‌بینان و آن جامعه‌شناسان و انسان‌یابان و آن همه و همه، با چه معیار این معما را حل و این مسأله را تحلیل می‌کنند که از جامعه مسمومی که در هر گوشه آن عفونت رژیم ستم‌شاهی فضا را مسموم نموده بود، بازار و مغازه‌های مسموم، خیابان‌ها و گردش‌گاه‌های مسموم، مطبوعات و رسانه‌های گروهی اش مفتضح و مسموم، از کودکان تا دانشگاهش مسموم، و نونهالان و تازه‌جوانان ما در یک چنین محیطی به جوانی و رشد رسیده بودند که به حسب موازین و عادت باید سرشار از مسمومیت و فساد اخلاق و عقیدت باشند، که اگر معلم و مربی اخلاق و مهذب نفوس بخواهد تنها یکی از آن‌ها را با صرف سال‌های طولانی متحول گرداند میسر نگردد، چگونه در ظرف سال‌های معدود از بطن این جامعه و انقلاب - که خود نیز اگر معیارهای عادی را حساب کنیم باید کمک به فساد کند - یک همچو جوانان سرشار از معرفت الله و سراپا عاشق لقاء الله و با تمام وجود داوطلب برای شهادت، جان‌نثار برای اسلام که پیران هشتاد ساله و سالکان کهنسال به جلوه‌ای از آن نرسیده‌اند، بسازد؟ جز دست غیبی و دستگیری الهی و تصرف ربوبی، با چه میزان و معیار می‌توان تحلیل این معما کرد؟ این جانب هر وقت با یکی از این چهره‌ها روبه‌رو می‌شوم و عشق او را به شهادت در بیان و چهره‌ی نورانی‌اش مشاهده می‌کنم احساس شرمساری و حقارت می‌کنم. و هر وقت در تلویزیون، مجالس و محافل این عزیزان که خود را برای حمله به دشمن خدا مهیا می‌کنند، و مناجات و راز و نیازهای این عاشقان خدا و فانیان راه حق را در آستانه هجوم به دشمن می‌نگرم که با مرگ دست به گریبان هستند و از شوق و عشق در پوست نمی‌گنجند، خود را ملامت می‌کنم و بر حال خویش تأسف می‌خورم. اکنون ملت ما دریافته است که: «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا». مجالس حال و دعای اینان شب عاشوراها را اصحاب سید الشهداء علیهم‌السلام را در دل زنده می‌کند. جوانان عزیزم و فرماندهان محترم، شما توقع نداشته باشید که من بتوانم از عهده‌ی ثنای شما و شکر عمل شما برآیم. شما را همان بس که محبوب خدای تعالی هستید، و خدای شما فرموده که شما را که چون سدی محکم و بنیانی مرصوص در مقابل دشمنان خدا و برای رضای او ایستاده‌اید، دوست می‌دارد. و این است جزای شما و این است عاقبت عمل شما».

به این نکته فکر بفرمایید که چه کسانی آمدند و جبهه‌ها را اداره کردند، مثل خرازی‌ها و باکری‌ها یعنی جوانان ۲۰ تا ۳۰ ساله که در اطراف‌شان قبل از انقلاب فضای بسیار مسمومی

وجود داشت از هر جهت که فکر کنید مسموم بود، حال به گفته‌ی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به حسب موازین و عادات باید این جوانان که در جبهه حاضر شدند و به آن درجه از سلوک رسیدند، همه گرفتار آن فضا باشند در آن حدّ که اگر مرّی اخلاق و مهذب نفوس بخواهد تنها یکی از آن‌ها را با صرف سال‌های طولانی متحول گرداند، میسر نمی‌گردد. حالا سؤال حضرت امام این است که:

«چگونه در طی سال‌های محدود از بطن این جامعه و انقلاب که خود نیز اگر معیارهای عادی را حساب کنیم باید به فساد کمک کند، یک همچو جوانان سرشار از معرفت و سرا پا عاشق لقاءالله، با تمام وجود داوطلب برای شهادت و جان‌نثار برای اسلام که پیران هشتاد ساله و سالکان کهنسال که به جلوه‌ای از آن نرسیدند، بسازد؟»

این متن برای بنده بسیار مهم است که واقعاً حضرت امام متوجه‌ی چه امری هستند که آن امر را بالاتر از آن می‌دانند که اگر استاد اخلاق مبرزی هم در کنار این جوانان قرار می‌گرفت نمی‌توانست یکی از این جوان‌ها را اصلاح کند، چه اراده‌ای در این تاریخ به ظهور آمده که ذیل آن اراده الهی، آدم‌هایی ساخته شده‌اند با چنین خصوصیتی که سراپا عاشق لقاءالله هستند؟ و عجیب‌تر آن‌ها که به گفته خود حضرت امام عملاً پیران هشتاد ساله و سالکان کهنسال و خود حضرت امام حسرت آن‌ها را می‌خورند. می‌فرمایند: «جز دست‌گیری و دستگیری الهی و تصرف ربوبی، با چه میزان و معیار می‌توان تحلیل این معما را کرد؟ می‌فرمایند: اینجانب هر وقت با یکی از این چهره‌ها روبه‌رو می‌شوم و عشق شهادت در بیان و چهره‌ی نورانی‌اش مشاهده می‌کنم، احساس شرمساری و حقارت می‌کنم...»

با توجه به امر فوق و راز پایداری که بسیجیان خالص از خود نشان داده‌اند، می‌خواهم عرض کنم وعده‌ی خدا که فرمود: «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» معنای خاصی می‌دهد. آنچه لازم است خدمت عزیزان در رابطه با نظر به حضور تاریخی رزمندگان عرض کنم و این‌که چگونه وقتی انسان در تاریخ خود حاضر شد، ره صد ساله را یک شبه طی می‌کند، این است که ما عموماً در بحث‌های اخلاقی و عرفانی، آن‌طور که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ حاضر شده‌اند، حاضر نشده‌ایم، مباحثی که در رابطه با اخلاق و عرفان مطرح می‌شود نظر به مسائل دویست سال پیش ما دارد. دویست سال پیش به کمک آیات و روایات نظر به مسائل خود می‌کردیم و زندگی دینی خود را رونق می‌بخشیدیم، در حالی که امروزه ما در جای دیگری هستیم. آیه مذکور از بیعتی سخن می‌گوید که بر مبنای ایستادگی بر دینداری بوده

است به هر قیمتی. این بیعت، برای مبارزه و جان‌فشانی بود و مقاومت در مقابل سختی‌هایی که دشمنان ایجاد می‌کردند، در دل این بیعت آن اجر عظیم به ظهور می‌آمد و معلوم است وقتی خداوند چیزی را اجر عظیم بداند، مسلّم آن چیز، قابل توصیف نیست مگر برای کسی که آن را چشیده است؛ چه احوالاتی بر آن‌ها می‌گذرد که به خاطر انقلاب اسلامی حاضرند وارد آتش شوند تا جواب شیفستگی خود را بدهند؟ قصه‌ی شیفستگی گفتنی نیست، بر ابراهیم ادهم چه می‌گذشته که برای رسیدن به کعبه سر از پا نمی‌شناخت و از بیابان «ربع الخالی» که بیابانی بی‌آب و علف در صحرای عربستان است، پا در سفر می‌گذارد با نیتی که هیچ چیز جز خدا برایش در میان نباشد. خودش می‌گوید گاهی شیطان سراغم می‌آمد که در این بیابان چه می‌خوری و کجا می‌خوابی؟ به خود آمدم و متوجه شدم، پول مختصری در جیب دارم و شیطان می‌خواهد توجه مرا به آن پول بیندازد و به همان اندازه از خدا غافلم کند. خود را از شرّ آن پول راحت کردم و دیدم شیطان رفت. ابراهیم ادهم‌ها می‌خواستند هیچ چیز جز خدا در میان نباشد تا منکشف به حضور همه‌جانبه‌ی خداوند شوند و شدند. نیروهای جبهه دفاع مقدس صدها مرتبه جلوتر از ابراهیم ادهم‌ها، در مقامی حاضر شدند که هیچ نیروی جز خدا برای آن‌ها جای و جایگاهی نداشت لذا آن‌همه تانک و توپ و هواپیمای دشمن را جهت تحقق اهداف الهی خود به چیزی نمی‌گرفتند.

پیامبران در مقابل مردم، جهانی را می‌گشایند تا تمدن جاهلیت دوران را با همه‌ی ساز و کارهایش به چیزی نگیرند و همین امر موجب شد جاهلیت ابوسفیانی همچون یخ در مقابل خورشید توحید محمدی ﷺ آرام آرام ذوب شود. گمان نکنید جاهلیت آن دوران مربوط به یک عده بت پرست بیابان گرد بود، آن‌ها برای خود نظم و انضباط خاصی داشتند که تنها مقابل راه کارهای اسلام پوچ و بی‌معنا جلوه می‌کرد. عنایت دارید حضرت ابراهیم علیه السلام آنجا بوده‌اند و همین خانه‌ی کعبه را بنیان‌گذاری کردند و از اطراف و اکناف به سوی مکه می‌آمدند، مشکل جاهلیت مقابل پیامبر در بت پرستی و استکبار بود که زمینه‌ی افول و سقوط‌شان را فراهم کرد و گرنه در جای خود تمدنی به حساب می‌آمد. آری! وقتی فتحی در تاریخ با حضور پیامبر خدا یا ولّی از اولیای الهی انجام بگیرد، خداوند ظهور می‌کند و مجاهدان به مدد‌های الهی، آن تمدن را از صحنه بیرون می‌نمایند تا آن‌جا که «فَسَيُوتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» نظامی الهی را جایگزین آن نظام جاهلیت و استکباری می‌کنند.

إن شاء الله تا حالا ربط بین «يُيَايَعُونَ اللَّهَ» با «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» روشن شده باشد. امید دارم بر روی ربط این دو موضوع تفکر شود. این افراد اگر به خدا و رسول ایمان نداشتند و پیامبر ﷺ را تا رسیدن به پشت شهر مکه همراهی نمی کردند، پس بحثِ باور به خدا مطرح نیست، بلکه در راستای همان باور و ایمانی که داشتند، چیزی که ارزش عظیمی دارد را به آن‌ها وعده می دهد که برای اهل ایمان مهم است و مسلم دنیا و امور دنیوی نمی تواند باشد، باید امری باشد که انسان مؤمن احساس کند در قرب به خدا و توجه خدا به او باید امری اتفاق بیفتد که شاید واژه‌ی «در برگرفتنی» تا حدی روشن کند چگونه انسان با خداوند در هم‌هی عوالم حاضر می شود و احساس چنان حضوری برایش پیش می آید که گویا خدا او را پسندیده تا با او در صحنه باشد، آن‌طور که نمونه‌ی کامل این امر را در پیامبر خدا و ائمه علیهم السلام می توان مد نظر داشت.

آری! «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» پس آنچه باطن آن‌ها را و اعمال آن‌ها را در برگرفته است، دست خداوند است و انسان تا به این جا نرسد مزه‌ی دفاع از حق در مقابل باطل را نچشیده است.

در آخر با توجه به آیاتی که گذشت، اولاً: می توان متوجه شد خداوند در صحنه‌های مقابله با جبهه‌ی استکبار که مانع حضور ایمان در جامعه‌ی بشری می شود و به واسطه‌ی عهدی که انسان‌ها با خداوند در این راستا می بندند، چه برکات خاصی به مؤمنین عطا می کند. ثانیاً: این‌طور نیست که این عهد شکستی نباشد و مجاهدان با آن همه نتایجی که به جهت مجاهدات‌شان نصیب خود کردند، باز گرفتار نفس اماره‌ی خود نشوند و به جاهلیت گذشته برنگردند. نمی دانم آن‌هایی که برای تحقق انقلاب اسلامی تلاش کردند و در جبهه‌های دفاع مقدس جانفشانی نمودند ولی بر عهد خود پایدار نماندند و صبر نکردند، فهمیدند چه چیزی را از دست دادند؟ به جای این که بر عهد انقلاب اسلامی که عهد توحید در مقابل کفر است، بمانند تا همه‌ی آسمان‌ها در مقابل‌شان گشوده شود، یک‌مرتبه گرفتار اشرافیت شدند. خدا کند رفقا متوجه شوند پایداری بر عهدی که با امام و مقام معظم رهبری بستند چه برکاتی برای‌شان داشته و دارد. نگران باشید که ندانید بر شما چه می گذرد و تلاش برای نگهداری خود با رعایت دستورات الهی و با ایثار و تأمل بر معارف اصیل، ننمایید. اگر همچنان پایدار بمانید، آرام آرام می‌باید در چه جهانی زندگی می کنید و جایگاه تحریم‌های دشمن را، جایگاه هر چه بیشتر حاضر شدن در جهان عبور از جهان استکباری می‌فهمید و تلاش‌های شیطان را برای

منصرف کردن تان به چیزی نمی‌گیرید و هزینه‌ی مذهبی بودن و انقلابی بودن را که در جامعه‌ی طاغوت زده، هزینه‌ی کمی نیست، به جان می‌خرید و آن‌هایی که شب و روز با انواع تبلیغات تلاش می‌کنند به گمان خود نظام اسلامی را از درون، استحاله کنند مایوس می‌کنید. بیچاره‌ها فکر می‌کنند اگر عده‌ای «نکثِ عهد» کردند و عهد خود با نظام اسلامی را شکستند، به نظام ضربه می‌خورد. غافل از این که حضرت حق پیش‌بینی آن را کرده است و می‌فرماید: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» اگر کسی آن عهد را شکست به خودش، آری! تنها به خودش ضرر زده و نه به نظامی که با بنیادهای توحیدیِ سَالِكِ واصلی به نام حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ به ظهور آمده است.

از همه محروم‌تر خفاش بود که عدوی آفتاب فاش بود خفاش‌های این دوران از آفتابِ توحیدی انقلاب اسلامی می‌ترسند، زیرا تحمل این همه حضور نور را ندارند، به لانه‌های تاریک خود پناه می‌برند و گمان می‌کنند زمین و آسمان، همان لانه‌ی تاریک است. زیرا استکبار «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» پس از آن اندک نوری هم که داشتند محروم شدند.

خوشا به حال آن‌ها که بر عهدشان با امام و شهدا پایدار ماندند و هم اکنون نور خدا سراسر وجودشان را در بر گرفته است و حرکات و سکنات و گفتارشان نشان می‌دهد در چه جهانی زندگی می‌کنند، جهانی که حتی امام شهدا حسرت آن جهان را می‌خورد تا بالاخره به آن‌ها پیوست. «طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا بَ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

جلسه پنجم

معنای مراقبه بر مبنای وحدت وجود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (10)

معنای ظاهری آیه مشخص است و تا حدی هم در جلسه گذشته از وجوه انفسی آن رخداده معنوی برای مؤمنینی که با رسول خدا ﷺ بیعت کردند پیش آمد، نکاتی گفته شد. همان طور که عرض شد باید مواظب بود به آیات الهی به عنوان حقایق محقق شده در عالم نظر کنیم. بعضی آیات حالت توصیه‌ای دارند و به اصطلاح آیات تشریحی هستند ولی هیچ تشریحی در نظام عالم بدون تکوین نیست. لذا حتی وقتی به ما نسبت به عبادات تشریحی دستور داده می‌شود، مثل آن که می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ» اگر به روایات مربوط به «اسرار الصلاة» رجوع فرمایید، ملاحظه می‌کنید چگونه همین حضور و همین رکوع و سجود، ریشه در ذات انسان دارد که به اقتضای آن ذات این نماز با این خصوصیات تشریح شده است. وضو با نسبتی که ما با نزدیکی به شجره‌ی ممنوعه برایمان پیش آمد، تشریح شده، چون دست ما به آن شجره نزدیک شد، باید با آب مطلق شسته شود تا شخصیت ما از آن نزدیکی به شجره پاک گردد. یا چرا باید مسح بکشیم و راز رکوع و سجود و قیام چیست؟ همه‌ی آن‌ها ریشه در تکوین انسان و نسبت او با عوالم بالا دارد که در این مورد می‌توانید به کتاب‌هایی مثل «رازهای نماز» از

آیت الله جوادی آملی و یا «اسرار الصلاة» از آیت الله ملکی تبریزی و کتاب آداب الصلاة امام خمینی رجوع فرمایید.

این که خداوند به پیامبر خود ﷺ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» بدین معنا است که این بیعت یک امر اعتباری نیست، بلکه وقتی آن افراد با پیامبر خدا بیعت کردند، امری در عالم واقع شد که تجلی نور خدا بود بر وجه غیبی بیعت کنندگان. و علاوه بر آن فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» عالم طوری در مقابل آنها گشوده شد که متوجهی نظام طولی عالم شدند و دست خدا را بالاتر از دست خود به عنوان یک واقعیت در این عالم یافتند. با توجه به این قاعده که در نظام طولی آنچه در مرتبه بالا هست، تمام آنچه در مرتبه پایین مادون هست را به نحو کامل تر و تمام تر دارد و اگر مرتبه پایین مادون بتواند حضور خود را در مرتبه پایین مافوق خود احساس کند، به حضور مرتبه مافوق، خود را در آن عالم احساس می کند حالا خداوند در آیه مذکور خبر از چنین رخدادی در نسبت خود با بیعت کنندگان داد و این صرف یک خبر نیست، بلکه خبر از یک رخدادی است که واقع شده است. همچنان که عرض شد از یک طرف به رسول الله ﷺ می فرماید هر کس با تو بیعت کرد: «إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» عملاً با خدا بیعت کرده است و در نتیجه انسان از طریق بیعت با رسول خدا ﷺ احساسی که به او دست می دهد عبارت از آن است که در جمال محمد ﷺ حقیقتاً احساس می کند با خدا بیعت کرده و خداوند را در مظهر کاملی به نام حضرت محمد ﷺ در میان می یابد. سپس آنچه بیعت کنندگان در ادامه آن بیعت احساس می کنند آن چیزی است که خداوند در آیه «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» از آن خبر داد یعنی آنچه در عالم تکوین برای آنها گشوده شد مبتنی بر آن که آن بیعت خود را که با خدا بود، به صورتی یافتند که بیعت آنها با خدا برای شان با حضور در نزد خداوند که فوق دست آنها بود، برای آنها گشوده شد و در عالمی قرار گرفتند که آن عالم، عالم برتری است نسبت به عالمی که در ابتدا در حد اُنس با خدا بود، بلکه مقام غرق در حضور خداوند بودن خود را یافتند؛ به همان معنایی که «چون که صد آید نود هم پیش ما است» و آن حالتی است که انسان تحت عنوان «وحدت وجود» برایش پیش می آید، به طوری که با نظر به شدت حضور خدا در عالم، همه‌ی عالم وجود را، غرق حضور خدا می یابد.

می فرماید: قبل از این که ای پیامبر با تو بیعت کرده باشند، با خدا بیعت کردند، به این معنا که اساساً آن که در صحنه است خدا است، چون می فرماید آنهایی که با تو بیعت کردند، حقیقتاً با خدا بیعت کردند و تازه نحوه‌ی ارتباط آنها با خدا هم به این شکل بود که «يَدُ اللَّهِ

فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، دست خدا برتر از دست آن‌ها بود و خداوند با حضور بیشتر در صحنه بوده، به همان معنای ظهور حضرت «الله» با شدت بیشتر از طریق دست آن‌ها، یعنی با شدت بیشتر از خود آن‌ها، خداوند در میان آمد و آنچه ماند، خدا بود.

«وحدت شخصی وجود» به این معنا است که کثرات در مقام احدی فانی‌اند و هر جا هر چیزی در میان است، خدا با حضوری شدیدتر از آن چیز، در صحنه است و مخلوقات، مظاهر ظهور انوار او هستند، در حضور بیکرانه‌ی خداوند؛ مثل علم شما به چیزی که آن چیز در نزد شما، محو حضوری است که شما دارید و آن علم در شما غرق است. البته با طرح بحث «وحدت وجود»، هزاران سؤال برای شما ممکن است پیش آید، اما هزاران گشایش هم برای شما محقق می‌شود. پس چرا از موضوعی چنین با اهمیت عقب نشینی کنیم؟ «وحدت وجود» یعنی این که جز حضرت حق، در هر صحنه‌ای که در نظر بگیرید و مدّ نظر قرار دهید، نیست. عقل شما هم که تا این جا شما را یاری می‌کند که مگر می‌شود یک جا خدا حاضر نباشد؟ و گرنه اگر جایی باشد که خداوند آن جا نباشد، پس نباید خدایی در عالم، وجود داشته باشد، زیرا خدایی که در یک موطن و مظهری حاضر نباشد، حضورش مطلق نیست و خدایی که حضورش مطلق نباشد، خدا نیست. در حالی که به ادله‌ی مختلف، خداوند به عنوان وجود مطلق، که وجود همه‌ی مخلوقات به او ختم می‌شود، در صحنه است، و این یعنی چون حضورش مطلق است باید وحدتش، وحدت شخصی باشد و جز او در صحنه‌ی عالم نباشد، مگر آن که هر چیز که هست مظاهر ظهور و حضور او محسوب شود. پس در وجودش مطلق است و همه‌جا به صورت مطلق حاضر است، هر چند در نسبت با ما ظهورات مختلف دارد.

اعتقاد به «وحدت وجود» یک امر عقلی است. کسانی که اشکال می‌کنند به اصل قضیه نمی‌توانند اشکال کنند، برای این‌ها لوازم پذیرفتن «وحدت وجود» حل نشده است، زیرا وقتی می‌گوییم حضور خدا مطلق است، گمان می‌کنند پس هر جا هر چیزی هست، آن چیز باید خدا باشد، که این به جهت نداشتن معرفت کافی نسبت به خداوند است. در حالی که به جای نفی «وحدت وجود» که عملاً اگر کسی در مورد نفی وحدت وجود، فکر کند، نفی وجود خداوند کرده است، باید آن اشکالی که برایش پیش آمده است را حل کند و متوجه باشد لازمه‌ی حضور مطلق خداوند در عالم، این نیست که همه چیز خدا باشد، بلکه خداوند با انوار اسماء حسنا‌ی اش در جلوه‌ی مخلوقات به ظهور می‌آید. پس همه‌جا خداوند حضور مطلق دارد، ولی ظهورش متفاوت است. یک جا به نور اسم «حیّ» به ظهور می‌آید و اسم حیّ در درخت ظاهر

می‌شود؛ هرچند محدودیت درخت مربوط به خود درخت است ولی حیات درخت جلوه‌ای از نور حیّ مطلق است و بقیه‌ی مخلوقات هم کیفیت کمال‌شان مربوط به ظهور انوار اسماء الهی است و محدودیت‌شان هم مربوط به خودشان است که به اصطلاح می‌گویند امکان آن‌ها مربوط به ذات خود آن‌ها می‌باشد.

بعضی این طور توجیه می‌کنند که خداوند مثلاً در این جا نیست، ولی علمش این جا هست. لازمه‌ی این حرف این است که علم خدا از خود جدا باشد، این یعنی تفکیک بین ذات و صفات خداوند، به این معنا که می‌شود مثلاً خداوند در ذات خود علم نداشته باشد، یعنی ذات خداوند در آن جایی که علمش هست، نباشد. در این حالت این چه خدایی است که ذاتش چیزی غیر از کمالاتش است؟ در حالی که وقتی روشن شد خداوند عین وجود است و وجود همه‌ی مخلوقات از او است، ولی وجود او از خودش می‌باشد، به همان دلیل که عین وجود است، عین همه‌ی کمالاتی که به مخلوقات می‌دهد هست، زیرا آن کمالات جز جلوه‌های وجود نیستند.

با توجه به نکات فوق وقتی با آیه‌ای روبه‌رو می‌شوید، نگذارید آن آیه به راحتی از دست‌تان برود. لذا وقتی فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، می‌خواهد متذکر شود اولاً: ای پیامبر نه تنها آن وقتی که با تو بیعت کردند، خدا در صحنه بود و با خدا بیعت کردند. ثانیاً: خود آن‌ها و دستی هم که با آن بیعت کردند، در قبضه‌ی حضور حق بود و از آن جهت که در نظام وجودی عالم، مرتبه‌ی مادون محو مرتبه‌ی مافوقش است، در آن جا هم دست آن‌ها محو حضور حضرت حق بود که فوق آن‌ها بود و عبودیت ما محو ربوبیت او است.

موضوع عبودیت ما که محو ربوبیت حضرت حق قرار می‌گیرد چیزی است که برای ما در قرائت سوره‌ی حمد در نماز پیش می‌آید. زیرا خداوند سوره‌ی حمد را نازل کرد و خود خداوند می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به این معنا که آن وقت هم که نماز می‌خوانید، حضور حضرت حق به ظهور عبد در میان است، مثل وقتی که با رسول خدا ﷺ بیعت کردید و عملاً خدا بود که به یک معنا در مظهریت عبد خود ظهور کرد بدون آن که پیامبر خدا ﷺ به جای ذات خداوند قرار گیرد و علاوه بر آن که در آن صحنه با خدا بیعت کردید، بلکه در قبضه‌ی حضور او و غرق حضور او در صحنه بودید تا همه جا خدا باشد.

در مورد «وحدت وجود» باید متوجه‌ی تشکیک در ظهور باشیم، به این معنا که خداوند در همه جا حاضر است ولی در همه جا به صورت مطلق ظهور ندارد، بلکه ظهور او دارای شدت و

ضعف می‌باشد. در بعضی مظاهر شدت ظهورش بیشتر است، مثل ظهور او در جمال پیامبر خدا ﷺ و اولیای الهی علیهم‌السلام، و در بعضی از مظاهر شدت ظهور انوار او کم‌تر است مثل عالم ناسوت در مقایسه با عالم ملکوت. وقتی ما گرسنه‌ایم، خدا به نور اسم رزاق در طعمی که با آن روبه‌رو هستیم، ظهور می‌کند و به نحوی رزق خود را به ما می‌رساند. پس «تشکیک در ظهور» با «وحدت وجود» همخوانی دارد، و آنچه با «وحدت وجود» همخوانی ندارد، تشکیک در وجود است که می‌گوید وجود در مراتب خود شدت و ضعف دارد و مرتبه‌ی مادون وجود نسبت به مرتبه‌ی بالاترش، شدت کمتری دارد. حال اگر خدا را وجود مطلق بگیریم، پس در مرتبه‌ی مادون عملاً جایی برای خدا نمی‌ماند. به همین جهت جناب صدر المتألهین هم که بحث «تشکیک در وجود» را مطرح فرموده‌اند، آن را به عنوان موضوعی تعلیمی می‌دانند و امری است نسبت به مرتبه‌ی وجودی ما که نفس ما در راستای نزدیکی و دوری از خدا در کدام مرتبه قرار دارد و گرنه خود جناب صدر المتألهین هم در کتاب بسیار خوب «ایقاظ الأنام» می‌فرمایند همان تشکیک در ظهور را قبول دارند. بله، وقتی می‌خواهند درس بدهند از طریق تشکیک در وجود می‌توانیم راز اصیل بودن وجود را نسبت به عدم اصالت ماهیات بیان کنیم.

نتیجه‌ی بحث این شد که در واقعیت، فقط خدا در صحنه است با ظهورات مختلف، و باید در نگاه توحیدی خود متوجه باشیم آن ظهورات، حجاب ما نسبت به حضور حضرت حق نباشند و به جای رجوع به حضرت حق که حضورش تمام وجود ما را در بر گرفته، به جای دیگری دل نبندیم. جناب مولوی این‌طور می‌فرمایند:

ای فسرده عاشق ننگین نمـد کوز بیم جان ز جانان می‌رمد؟
جوی دیدی کوزه اندر جوی ریز آب را از جوی کی باشد گریز
آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو او شود
آب کوزه وقتی غرق آب جوی شد، حسّ می‌کند او جوی شده و جوی او شده است.
حسّ بودن به وسعت جوی را در خود می‌یابد. فرق فنای فی الله با نفله شدن در همین جا است.
آنچه از او از بین رفت در کوزه بودن بود و محدودیت‌ها از بین رفت و نه آب بودنش.
حضرت حق در رابطه با فنای فی الله می‌فرمایند: وقتی بنده‌ی من در مسیر قرب من جلو آمد و باز جلو آمد، طوری او را در بر می‌گیرم که: «كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ»
من گوش او می‌شوم که به آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که به آن می‌بیند. یعنی آن بنده، به

وسعت حضور خدا در عالم حاضر می شود و به همان نحوه ای که خدا می شنود و می بیند، بنده ای او در عالم حاضر می گردد. زیرا در انتخاب خود سعی داشت متوجهی حضور مطلق خداوند از یک طرف و ظهور متفاوت او در مظاهر، از طرف دیگر باشد و در این راستا در انتخاب های خود نظر به خداوند داشت. ما با انتخاب های مان خودمان می شویم. کودکانی که به دنیا می آیند، قبل از انتخاب های شان همه از نظر انسان بودن یک نوع هستند، مثل گوسفندان که همواره همان گوسفندهای اولیه اند، چون با انتخاب خاص، خود را ادامه نمی دهند. گوسفند خانه ای ما با گوسفند خانه شما، فردای قیامت دو گوسفند نیستند. اما انسان ها در قیامت هر کدام خودشان هستند، زیرا هر کس با انتخاب های خود، خود را و شخصیت خود را شکل می دهد. اگر انتخاب های انسان الهی شد، به این معنا است که در گستره ای اراده ای الهی انتخاب هایش را انجام می دهد و به همان اندازه به حضور الهی در عالم حاضر می شود و در قرب الهی جای می گیرد. با شدت یافتن آن انتخاب است که حضور خدا بر شخصیت انسان غلبه می کند و انسان با چشم خدا می بیند و با گوش خدا می شنود، به همان معنایی که به نور الهی خود را در عالم احساس می کند و جهان کیفیت ها برایش گشوده می شود که از آن جهت هیچ حجابی بین او و مخلوقات نمی باشد. مقام رسول خدا ﷺ تا این جا جلو می آید که وقتی اراده می کنند تیری به سوی دشمن بیاندازند، چون بر اساس اراده ای الهی تیر می اندازند، حضرت حق در خطاب به آن حضرت می فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال/۱۷). در نظر بگیرید رسول خدا ﷺ در چه حسن و حال و حضوری بودند، آنگاه که در آن فضا به سوی دشمن تیر می انداختند که خداوند در وصف آن حالت می فرماید: تو نبودی که تیر می انداختی آنگاه که تیر می انداختی. گویا به حضور خدا که در همه ای عوالم حاضر است، آن حضرت در چنین حضوری خود را احساس می کردند. این است معنای فنای فی الله و بقای بالله.

آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو او شود در آب جوی محو می شود و خود را جوی احساس می کند، به اعتبار آن که از جانان خود فرار نکرده و مناسب حضور جانان در عالم، انتخاب های خود را شکل داده، تا خدا در صحنه بماند.

فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» آن قدر خوب انتخاب کردند و با از خود گذشتگی تمام، نظر به رسول خدا ﷺ نمودند که عملاً خود را به دست خدا دادند و در این راستا خداوند در مظهریت رسول خدا ﷺ برای آن ها ظهور کرد و آیه ای مورد بحث دارد چنین

رخدادی را گزارش می‌دهد. مثل کار عرفا که عموماً آن‌ها آنچه برایشان جاری می‌شود را گزارش می‌دهند، و این کاری است که به خدا تأسی کرده‌اند و در این جا هم خداوند گزارش صحنه را می‌دهد که صحنه چه صحنه‌ای بود وقتی آمدند با پیامبر خدا بیعت کردند، از آن جهت که پیامبری در میان نبود، مسیر فَنای فی الله بود و استقرار وجود بیعت کنندگان در عالمی بی‌نهایت و با احساس حضور خود در عالم، احساس می‌کردند خداوند در صحنه بوده و به مشیت الهی خرمشهر آزاد شد.

«محو گردد در وی و جو، او شود». مؤمنین در بیعت با رسول خدا ﷺ حس حضور در بی‌نهایت حضور خدا را دارا می‌باشند ولی در نسبت با پیامبر خدا و با علاقه و دل سپردن به او و بیعت با او، چه چیزی پیش آمد که حضرت حق فرمود: «إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» اینان با خدا بیعت کردند آنجایی که به پیامبر ﷺ گفتند یاری‌ات می‌کنیم به قیمت جان خود. در این فنا اگر ادراکات انسان الهی نشود، خداوند در جای خود نمی‌فرمود: «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ» و این جا هم وقتی ادراکات آن‌ها الهی شد تا آن جا جلو می‌روند که در موردشان فرمود: «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» در واقع آن‌ها در دست خدا قرار می‌گیرند با این احساس که در قبضه‌ی خداوندی هستند که همه‌ی عالم در قبضه‌ی او است و با او در این عالم حاضرند تا آرام‌آرام به اجر عظیمی که قابل توصیف نیست، برسند. لذا فرمود: «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» پس چیزی نمی‌گذرد که به آن کسی که بر این بیعت پایدار بماند، اجر عظیمی عطا می‌شود. مسلم اگر اجر عظیم به سراغ کسی آمد، آرام‌آرام حجاب‌های بین او و حضرت معبود رفع می‌شود، مثل آن که آرام‌آرام نسبت به رذیله‌ی حَبْ دنیا آزاد می‌گردد. وقتی خداوند در وصف چیزی بفرماید اجر عظیم، تصور کنید چه چیزی نصیب انسان می‌شود. مسلم وقتی از نظر خداوند دنیا متاع قلیل است، پس اجر عظیم نمی‌تواند امور دنیایی باشد. هر چه هست چیزی است که نصیب مجاهدان راستین شده، مانند حضرت علی عليه السلام و پیرو آن آنچه به امثال سلمان و ابوذر و مقدادها داده شده و در جبهه‌ی دفاع مقدس ما در احوالات شخصیت‌هایی مثل شهید صیاد شیرازی‌ها و خرازی‌ها و حاج قاسم‌ها و آوینی‌ها یافتیم.

به این جهت در آیه‌ی فوق از عطایی که نصیب بیعت کنندگان می‌کند به «اجر عظیم» نام برد که ما را متوجه کند اجر عظیم چیزی است بالاتر از آنچه شما در عرف خود بزرگ می‌دانید. با توجه به این امر باید دقت کرد بر خلاف ظاهر بعضی از مجاهدان که در دل روحیه ایمانی خود، استکبارستیزند، خبرهای است. این جا بود که عرض کردم مسلم اجر عظیم یک

نوع لقاء الهی می‌تواند باشد تا بیعت کنندگان ماورای آن احساس اولیه که متوجه شدند در بیعت با رسول خدا ﷺ با خدا بیعت کردند، حال در هر صحنه‌ای با خداوند مأنوس می‌باشند و این همان درک آرام آرام وحدت وجود است که هر قدر سالک جلو برود با عمق بیشتری در آن حاضر می‌شود و جناب خواجه عبدالله انصاری در منزل «جمع» که نود و نهمین منزل از منازل صدگانه سلوک است، از آن سخن می‌گوید و می‌فرماید: «وَأَمَّا جَمْعُ الْوُجُودِ: فَهُوَ تَلَاشِي نَهَايَةِ الْاِتِّصَالِ فِي عَيْنِ الْوُجُودِ مَحَقًّا.» و جمعُ الوجود عبارت است از تلاشی و فناء نهایت اتصال در عین وجود به صورت محقق شدن آن علوم در عین وجود. و سپس می‌فرماید: «وَالْجَمْعُ غَايَةُ مَقَامَاتِ السَّالِكِينَ، وَ هُوَ طَرْفُ بَحْرِ التَّوْحِيدِ.» مقام جمع، غایت مقامات سالکین است و آن کرانه دریای توحید می‌باشد.

مقام جمع مقامی است که وحدت شخصی وجود در آن جریان می‌یابد و تمام ریاضت‌ها برای همین است که برای سالک جز خدا نماند و هیچ مانع و حجابی در میان نباشد. با مژده‌ی «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»، لقاء الله با عرض عریضی که دارد محقق می‌شود. آیت الله ملکی تبریزی در کتاب «لقاء الله» نکاتی را در حدّ آمادگی خوانندگان مطرح کرده‌اند که در این رابطه نکات خوبی است.

حضرت ربّ العالمین در رابطه با لقاء الله می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ» (عنکبوت/۵) ملاحظه کنید که آن را به عنوان یک وعده مطرح می‌کنند، مثل همین که می‌فرمایند: «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» یعنی اگر به صحنه آمدی و در کنار پیامبر خدا ﷺ قرار گرفتی، امیدوار امور بزرگی باش. وقتی فرمود: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ» یعنی اگر کسی خود را یافت که با عبادات خالصانه‌ی خود باید به لقاء الله امید داشته باشد، بداند: «فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» به وقتش به آن می‌رسد. «أَجَلَ اللَّهِ» آن وعده‌ی الهی است که در فرصت مناسب محقق می‌شود. زیرا: «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» خداوند نسبت به آنچه انسان‌ها تقاضا و طلب دارند، شنوا است و به نیت خالصانه‌ی آنها آگاه می‌باشد. سمیع است یعنی بی‌توجه به تقاضای طالبان راه حقیقت، نمی‌باشد. «سمیع بودن» نوعی دل‌دادن و گوش سپردن است. می‌فرماید خداوند به بنده‌اش گوش می‌سپارد و نسبت به دغدغه‌های او آگاه است که چگونه با او رفتار کند. ولی: «فَسَيُؤْتِيهِ» یعنی قدم به قدم تا هر لطفی که به او داده می‌شود زمینه‌گرد برای لطف بعدی. عمده آن است که ما رجوع خودمان را نسبت به انس با خدا درست کنیم و گرنه او که فرموده است: «فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» حتماً آن وعده‌ای که داده است، در زمان

خودش می آید. باید بدانیم بعد از هر مراقبه‌ای با وجهی از آن وعده روبه‌رو می‌شویم. حضرت آیت الله حسن زاده که همیشه دستگیری می‌کنند، شعر خوبی در همین رابطه دارند. می‌خواهند بفرمایند تو شروع کن حتماً به جایی می‌رسی ولی آهسته، آهسته. بنده بعضی از ابیات آن شعر را خدمتتان عرضه می‌کنم. می‌فرمایند:

رباید دلبر از تو دل، ولی آهسته آهسته مراد تو شود حاصل، ولی آهسته آهسته
 فرمود: «فَسَيُؤْتِيهِ» آهسته آهسته به آن حضور می‌رسید، زیرا هنوز قضیه را فکری می‌دانیم
 و به دنبال لقاء الهی به عنوان یک پدیده‌ی خارجی هستیم، مثل دیدن خورشید، هنوز آماده
 نشده‌ایم که با تمام وجود خود احساس حضور خدا را در عالم و از جمله در خود بکنیم. باید
 آب کوزه‌ی وجود خود را به وسعت جوی هستی بیاییم و به دنبال کوزه بودن خود نباشیم؛ نه
 آن که کوزه‌بودن خود را بگیریم و از آن حضور، که حضور با خداوند است در عالم، محروم
 شویم. انسان در آن حالت طوری دریا بودن خود را حس می‌کند که خود را گم می‌کند، ولی
 این حالت آرام آرام پیش می‌آید. استاد در ادامه می‌فرمایند:

سخن دارم ز استادم، نخواهد رفت از یادم که گفتا حل شود مشکل، ولی آهسته آهسته
 تحمل کن که سنگ بی‌بهای در دل کوهی شود لعلی بسی قابل، ولی آهسته آهسته
 مزن از ناامیدی دم که آن طفل دبستانی شود دانشوری کامل، ولی آهسته آهسته
 به نور دانش و تقوا شود گم‌گشته کآنی را به حق آوردن از باطل، ولی آهسته آهسته
 گمگشته‌ای که گرفتار باطل است را خداوند آهسته آهسته به سوی حق می‌آورد. باید
 حوصله کرد.

همای عشق، ما را برده با خود در بر دلبر از این منزل به آن منزل، ولی آهسته آهسته
 استاد حسن زاده بعد از این اشعار این‌گونه می‌فرمودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مِرَاقِبَةُ الْحَقِّ
 سُبْحَانَهُ تَعَالَى عَلَى الدَّوَامِ الْأَوْقَاتِ» افضل اعمال مراقبه‌ی حضرت حق است در تمام حالات،
 که همان کشیک نفس کشیدن است.

عرض بنده همین است که کشیک نفس کشیدن نوعی احساس استقرار وجود خودمان است
 در وجود بیکرانه‌ی عالم هستی که همه با حضور مطلق حضرت حق معنا دارند و احساس
 می‌شوند و تا این حالت پیش نیاید و مورد توجه قرار نگیرد، کشیک نفس کشیدن برای انسان
 بی‌معنا است؛ غافل از این که آبی هستیم در دریای وجود و وجه وجودی ما محو وجود

بی کرانه‌ای است که حیّ سمیع بصیرِ علیم است. کشیکِ نفس و مراقبه‌داشتن با چنین حضوری محقق می‌شود. مراقبه مثل مطالعه نیست که بخواهیم چیزی بدانیم، بحث در آن حالتِ احساسِ حضور و وجودِ خود است در وجود بیکرانه‌ی حضرت حق. حسیّ است متعالی که انسان در جای خود و برای خود محفوظ می‌دارد تا استقرار خود در وجود حق را محفوظ دارد.

با بیعت با خدا و احساس حضور مطلق او که فوق دست بیعت‌کنندگان است، گویا ارتباطی خاص بین انسان و خداوند برقرار می‌شود که خود را در آغوش خدا احساس می‌کند؛ حال باید آن را با مراقبه حفظ کند تا به لقای که همان تجلیات انوار الهی بر قلب سالک است، برسد و باید مواظب باشد کثرات بر روح و قلبش تسلط پیدا نکند تا معنی قربی که جدایی در آن نیست و او را در خود احساس می‌کند برایش پیش بیاید، همان حالتی که در روزهای انتهایی ماه رمضان احساس می‌شود که انسان فکر می‌کند خدا را گم کرده و به سراغ رسول خدا ﷺ می‌رود و از آن حضرت سراغ خدا را می‌گیرد و خداوند می‌فرماید: «فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» (بقره/۱۸۶) یعنی من آن قدر به تو نزدیکم که نباید به دنبال من در جای دیگری غیر از جان خود بگردی. دیگر تو ما شده‌ای.

جناب مولوی در رابطه با فنای فی الله داستان خوبی را جهت گشودن راز فناء در مثنوی آورده که دارای نکات ظریفی می‌باشد. می‌فرماید:

شیر و گرگ و روبهی بهر شکار
رفته بودند در طلب در مرغ‌زار
یک گاو و یک خرگوش و یک بز هر کدام در زیر سایه‌ی هیبت آن شیر به دست آمد و در واقع همه‌ی شکارها به نحوی به شیر ختم می‌شد. جناب شیر به گرگ نظر کرد و گفت: شکارها را تقسیم کن. گرگ بیچاره خواست به نظر خودش کاری عقلانی انجام دهد، گفت: قربان، این گاو که بزرگ است برای شما، این بز هم که متوسط است از آن من که میانه و متوسط هستم، و این خرگوش هم برای روباه. شیر عصبانی شد و پنجه زد گرگ را درید.

شیر گفت ای گرگ چون گفتمی بگو؟
چون که من باشم، تو گویی ما و تو؟
گفت پیش آ، کس خری چون تو ندید
پیشش آمد پنجه زد او را درید
بعد از آن شیر نظر به روباه کرد که شکارها را تقسیم کند. روباه گفت قربان صبح که ناشتا هستی و معده‌ی شما سر حال است، گاو را نوش جان کنید. ظهر هم بز را بخورید، و شب هم خرگوش را.

گفت ای روبه تو عدل افروختی
 از که تو آموختی، این، ای بزرگ
 گفت چون در عشق ما گشتی گرو
 روبها چون جملگی ما را شدی
 ما تو را و جمله اشکاران تو را
 پای بر گردون هفتم نه، بر آ
 همه ما عموماً نسبت به خالق هستی در جایگاه گرگ هستیم و جایگاه شاه جهان حضرت
 حق را نمی بینیم به همان صورتی که شیطان بیچاره در محضر خدا بحث «من» و «او» را به میان
 آورد که «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف/۱۲) و نتیجه آن شد که شیطان گفت «أَنَا خَيْرٌ
 مِنْهُ». چون در محضر حضرت حق، خود را ندید.

در مسیر رجوع به حضرت حق بالاخره باید به جایی برسیم که تنها «اوست که او است» و
 مراقبه در این مقام یعنی درک چنین حضوری، یعنی در موقعیتی که با او در صحنه می باشیم
 متذکر این امر باشیم. حال رسول الله ﷺ در عمل تیراندازی به دشمن آن چنان می شود که
 خداوند قصه ی حضور آن حضرت را در محضر پروردگارش برای پیامبر گرامی اش این طور
 گزارش می دهد که: «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، «إِذْ رَمَيْتَ» نمی گوید خداوند است
 که به سوی دشمن تیر انداخت و ای پیامبر تو هیچ کاره ای، بلکه می فرماید وقتی تو در
 صحنه ای به حضور تو خداوند در صحنه است و این اساس سیره ی محمدیین است که در عین
 فناء از خود به بقاء الهی در صحنه می باشند و عملاً خداوند با آن ها به صحنه می آید و در نتیجه
 تاریخ، خدایی می شود. باید دنبال کنید ببینید در دل شریعت محمدی چه بودنی در این عالم
 دارید؟

مراقبه یعنی حضور همه جانبه ی خدا را در همه جا و در نزد خود احساس کردن و مورد
 توجه قرار دادن به همان معنایی که خداوند فرمود: «فَأَنِّي قَرِيبٌ»، این نحوه حضور همه جانبه را
 اصطلاحاً «وحدت وجود» می گویند. آیت الله حسن زاده به نقل از آیت الله طباطبایی در رابطه با
 مراقبه این چنین می فرمایند در یکی از شب های آخر عمر علامه در خدمت ایشان بودم، در
 بستر نشسته بودند و با چشمان نافذشان به گوشه ی اتاق نگاه می کردند، ولی یارای سخن گفتن
 نداشتند. خواستم سخن و دستوری از او بشنوم و به یادگار داشته باشم، ولی چندان امیدی به
 پاسخ شنیدن نداشتم. عرض کردم برای توجه به خدا و حضور قلب در نماز چه راهی را توصیه

می فرمایید؟ عنایت دارید که آیت الله حسن زاده‌ای دارند سؤال می کنند که همه‌ی راه‌هایی را که ما جهت حضور قلب در نماز فکر می کنیم، می شناسند، بنابراین به دنبال حضوری هستند که علامه طباطبایی آن حضور را تجربه کرده‌اند. می فرمایند: علامه طباطبایی به سوی من متوجه شد و لب‌هایش حرکت کرد و با آهنگی بسیار ضعیف که به سختی شنیده می شد، فرمود: «توجه، مراوده، توجه، مراقبه» و این جمله را متجاوز از ۱۰ مرتبه تکرار نمود، «توجه، مراوده، توجه، مراقبه».

با این دید باز به آیه‌ی مورد بحث توجه کنید که قرآن با این آیه چه چیزی جهت توجه و مراقبه و مراوده مقابل ما گذاشته وقتی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» توجه به چنین حضوری وقتی برای انسان پیش می آید، همان مراقبه است. توجه به این حضور و مراقبه از آن آیت الله حسن زاده «حفظه الله» در رابطه با مراحل مراقبه می فرمایند: «اول باید جانب خدا را در همه چیز رعایت کرد»، که در ابتدا همان توجه به انجام واجبات و ترک محرمات است و از این طریق جانب خدا را باید رعایت کرد. «دوم همیشه خود را در پیشگاه خدا احساس کنیم»، زیرا واقعی ترین واقعیات همین است که همه چیز در پیشگاه خداوند است، چرا که جز خدا در صحنه نیست، پس چرا ما از چنین حضوری غفلت کنیم؟ آری! در دستورات دینی داریم اگر هنوز به صفت شکیبابودن و حلیم بودن نرسیده‌ایم، تحلم کنیم و حلم بورزیم، یعنی خود را به شکیبایی و حلیم بودن بکشانیم تا شکبیا و حلیم شویم، از آن جهت که انسان در ذات خود حلیم است زیرا ذاتاً در هستی مستقر می‌باشد و در نظامی قرار دارد که همه چیز در قبضه‌ی حضرت حق است و شما در چنین نظامی حاضر هستید، هرچند از آن غفلت دارید و با تحلم راه رسیدن به حقیقت خودتان که استقرار در نظام متقن الهی است، بر جان‌تان گشوده می‌شود و به این جهت گفته می‌شود حلم‌ورزیدن نوعی برگشت به ذات اصیل خودمان می‌باشد و این غیر از آن نوع القایی است که در روان‌شناسی مطرح است، این نوعی حضور در مقامی است که انسان به جهت روزمرگی‌ها از آن غفلت می‌کند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در کتاب خوب «شرح حدیث جنود عقل و جهل» واژه‌ی «فطرت مخمور» را چندین بار به کار می‌برند و می‌فرمایند دستورات دینی بر مبنای «فطرت مخمور» انسان است. یعنی دستورات دینی مبتنی بر خمیرمایه‌ی خود انسان‌ها است و به همین جهت باری بر روح و روان انسان‌ها نیست، بلکه راهی است تا ما در استقرار وجودی خودمان

قرار گیریم و با توجه به این امر می‌فرمایند: «دوم آن است که سالک همیشه خود را در پیشگاه خدا ببیند، تا آرام‌آرام آنچه در ذاتش واقع است برایش منکشف شود.»

«سوم، آن اندیشه را - یعنی این که متوجه است در پیشگاه خداوند است - به احساس تبدیل کند.» تا در فضای مراقبه قرار گیرد. بعضی‌ها به اساتیدی مثل آیت الله حسن‌زاده صفت عالم می‌دهند، این افراد واقعاً عالم هستند، ولی آنچه شخصیت اصلی آن‌ها را تشکیل می‌دهد، واصل بودن آن‌ها است و این که می‌توانند راه، نشان دهند. در همین رابطه می‌فرمایند اگر در توجه و مراقبه، خود را در پیشگاه خدا احساس کردیم، آن را دنبال می‌کنیم تا آن اندیشه به احساس تبدیل شود؛ این همان راهی است که باید «دانایی» را تبدیل به «دارایی» کرد. تبدیل «دانایی» به «دارایی» همان «شهود» است. «شهود» در مراقبه، یعنی خود را در استقرار وجود یافتن. در این حالت همه‌ی عالم وجود برای انسان صورت کیفی پیدا می‌کند و در آن صورت وجه کمی آن عالم چندان برای انسان اهمیت پیدا نمی‌کند، به همان معنایی که آیت الله حسن‌زاده در کتاب «الهی نامه» می‌فرماید: «الهی دنیا را آب ببرد، حسن را خواب ببرد» اصلاً در آن حالت غیر از این نمی‌شود. این همان «هیچی» است که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در هواپیما در جواب آن خبرنگار فرمودند، وقتی او از امام پرسیده بود حالا که بعد از سال‌ها تبعید به کشور بر می‌گردند، چه حالی دارند؟ امام می‌فرماید: «هیچی».

اگر همان مراقبه ادامه یابد و «اندیشه» به «احساس» تبدیل شود، سالک در نهایت، انوار الهی را در همه جا می‌یابد و حتماً این را می‌دانید که اگر «استمرار» نباشد به «ادعا» تبدیل می‌شود. بعضی‌ها سعی نمی‌کنند آنچه را از نظر عقلی یافته‌اند به جان‌شان برسانند و به اصطلاح سعی نمی‌کنند حقایق را که از نظر عقلی فهمیده‌اند به خود بچشانند. باید در علم به الهیات در سیری که انسان به چشیدن برسد قرار گیریم. اگر در توجه و مراقبه، استمرار نباشد خطر آن که به «ادعا» تبدیل شود هست. می‌فرمایند: «ذکر، در مراقبه و استمرار شکوفا می‌شود»، بر ذکر «یا حیّ و یا قیوم» تأکید می‌فرمایند از آن جهت که حقیقتاً حضرت محبوب، «حیّ» و «قیوم» است و هر جا حیاتی هست به حیات اوست و هر جا قیامی و برافراشتگی در عالم هست، به نور قیومیت او می‌باشد یعنی این که در هر مظهري که مظهر حیّ و قیوم بودن اوست، او را مدّ نظر آوریم و در نظر به چنین جلواتی که او دارد، قلب را با او مانوس کنیم، نیاز به توجه و مراقبه قلبی دارد که قلب را گرفتار کثرات نکرده باشیم. سپس می‌فرمایند: «سُبُلَ السَّلَام» (مانده/۱۶) یک موردش مراقبه است.»

قرآن می فرماید خداوند مؤمنینی را که در امور خود به دنبال رضایت الهی می باشند، به راه‌های سلامت هدایت‌شان می کند. استاد آیت الله حسن زاده می فرماید: با مراقبه همان «سُبُلَ السَّلَام» یعنی راه‌های سلامت بر انسان گشوده می شود که دارای درجات است.

قرآن در آخر آیه ۱۵ و در آیه ۱۶ سوره‌ی مائده می فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿۱۵﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» از طرف خداوند به سوی شما نوری و کتاب روشنگری آمده. خداوند به وسیله‌ی آن هدایت می کند هر کس رضوان الهی را پیروی کند، به سوی راه‌های سلامت و به اذن خودش آن‌ها را از ظلمات به سوی نور خارج می کند و به صراط مستقیم هدایت می نماید. می فرماید قرآن، نوری است که از طرف خداوند به سوی بشر آمده و هر کس دل به آن بسپارد، نورانیت آن را به اجمال احساس می کند و کتاب مبین همان قرآنی است که حالت تفصیل به خود گرفته و طی ۲۳ سال بر قلب مبارک رسول خدا ﷺ نازل شده است.

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» به وسیله‌ی این قرآن هر کس به دنبال رضایت الهی باشد به راه‌های سلامت هدایت می شود که در آن راه‌های سلامت و سبیل السلام، و سوسه‌های شیطانی نیست و انسان با خداوند در نسبتی خاص قرار می گیرد که همان مراقبه و احساس حضور در محضر حق است در حالت شهود، در آن حدّ که دیگر خطورات منفی به کلی در جان و روح او جایی ندارند. إن شاء الله نصیب همه‌ی ما بشود.

آیت الله حسن زاده در رابطه با آزاد شدن از وسوسه‌های شیطان و تجربه‌ی حصول «سُبُلَ السَّلَام» توصیه می کردند ۷۰ مرتبه آیات «مَسْحَرَات» را بخوانید یعنی آیات ۵۴ تا آخر ۵۶ از سوره‌ی اعراف که از «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...» شروع می شود تا «... إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» تجربه شده و جواب گرفته‌اند. ممکن است همیشه آن حالت پیش نیاید اما یک مرتبه هم که پیش آید انسان متوجه می شود «سُبُلَ السَّلَام» که خداوند وعده‌ی آن را داده چه چیز عجیبی است، البته یک نمونه از «سُبُلَ السَّلَام» این است. همین که انسان در مسیر رعایت «حق الله» و «حق النفس» و «حق الناس» قرار داشته باشد، بهترین نوع ورود به «سُبُلَ السَّلَام» است.

مراقبه منجر می شود تا انسان بیابد راه‌هایی در مقابلش گشوده شده که او را از خطرات محفوظ می دارد تا آن جایی که: «و يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» علاوه بر آن که آن‌ها را از ظلمات خارج می کند به سوی نور، به صراط مستقیم

هدایت‌شان می‌کند که همان رسیدن به جامعیت در «معرفت» و «عمل» انسان است. به همین جهت فرموده‌اند مراقبه، قرب و ریدی می‌آورد که درک عمیق‌ترین احساس حضور خداوند در تمام ابعاد عالم و ابعاد وجودی انسان است، به همان معنایی که حضرت حق فرمود: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/۱۶) یا فرمودند: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید/۴) و یا فرمودند: «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال/۲۴) این حالت را قرب و ریدی می‌گویند. حال ملاحظه کنید خداوند طبق این آیات چه اندازه به ما نزدیک است؟ آیا جایی برای غیر می‌ماند؟ پس وقتی فرمود بیعت با پیامبر خدا ﷺ بیعت با خداوند است، خبر از این واقعیت می‌دهد که نحوه‌ی حضور مطلق خدا به چه معنا است. یعنی خداوند در همه‌ی مظاهر عالم به نحوی در صحنه است و انسان از طریق مراقبه به درک این واقعیت بزرگی که ما را در بر گرفته است، نایل می‌شود. در همین رابطه حرف اساتید سلوک آن است که نگذارید مانعی سراغ شما بیاید تا از آنچه هستید غافل شوید. اگر آنچه هستیم را بیاییم انتخاب‌های مان گرفتار توهمات نمی‌شود، بلکه مطابق چیزی می‌شویم که هستیم که همان حضور در محضر حضرت حق است که معبود ما می‌باشد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ششم

لوازم پایداری بر عهدی که خدا با ما بسته است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَةٌ لِّهِ أَجْرًا عَظِيمًا (10) سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (11)﴾

وقتی واقعه‌ای در آفاق به ظهور برسد، در انفس و جان انسان‌ها و در ملکوت عالم هم آن واقعه به نحوی به ظهور می‌آید. بحث در فتح مبینی بود که خداوند در سوره‌ی مبارکه‌ی فتح از آن خبر داد که در آفاق منجر به صلح حدیبیه و فروریختن هیمنه‌ی جاهلیت دوران شد و در این رابطه خداوند به پیامبر خود می‌فرماید ای پیامبر! برای تو فتح مبینی ایجاد شده بود و مسئله فتح مبین تا جایی جلو رفت که خداوند به رسول خدا ﷺ فرمود: تو را خداوند به صراط مستقیم که رهرو خود را به مقصد نهایی می‌رساند، هدایت کرد. «يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» همان خدایی که رخدادی آنچنان اساسی را در بیرون شکل داد، بر مؤمنین نیز سکنه نازل کرد که در اثر آن به ایمانی بالاتر از ایمان قبلی دست یافتند و به پیامبر خود فرمود: «وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» تو را با یاری خاص خود طوری به میدان آوردیم که هیچ جباری نمی‌تواند تو را بشکند. در رابطه با این موضوع تا حدی بحث شد. می‌فرماید حال و روحیه خاصی بر مؤمنین

داده شد. «أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» سکینه و آرامش بر قلوب مؤمنین نازل شد تا ایمانی بر ایمان‌شان افزوده شود. این نشان می‌دهد حقیقت ایمان تشکیکی است و شدت و ضعف برمی‌دارد و این نشان می‌دهد که باید ایمان را از مقوله‌ی «وجود» ببینید، زیرا «وجود» است که شدت و ضعف برمی‌دارد، ماهیت که شدت و ضعف بر نمی‌دارد.

فرمود در ازای رخدادی که واقع شد تأثیر آن بر همه عوالم وجود ظاهر گشت، چه در عالم انسانی و چه در عالم ملکوت و چه در عالم ناسوت. به همین جهت در آخر آیه ۴ فرمود: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و نظر به عالم فرشتگان و عالم ملکوت انداخت تا ما را متوجه‌ی نقش فرشتگان در این امر بنمایاند و ملاحظه کردید که حتی جنیان می‌گویند در عالم بالا چه خبر شده است که مانند قبل نمی‌توانند در آنجا استراق سمع کنند و با شهاب‌ها زده می‌شوند. در آیات ۴ تا ۷ این سوره متوجه شدیم آنچه در درون ما انسان‌ها جاری می‌شود و یا در زمین جاری می‌شود، ریشه در عالم ملکوت دارد و در این رابطه جنود الهی به صحنه آمده‌اند و با نور علیم و حکیمی که از خدا دارند، عالمانه و حکیمانه عمل می‌کنند و مؤمنین را در چنین مسیری می‌اندازند که مسیر عالمانه و حکیمانه است و شما نمونه‌ی آن را نه تنها در سیره‌ی حضرت امام خمینی و رهبر معظم انقلاب بلکه در تصمیمات سرداران و رزمندگان دفاع مقدس مشاهده می‌کردید که چگونه با ایمان شدت یافته‌ی خود بهترین عمل را انجام می‌دادند. در مقابل حضور معنوی که برای مؤمنین پیش می‌آید، حضوری سراسر زحمت و آزاردهنده برای منافقین و مشرکین پیش می‌آید که در انتها، آن مسیر به جهنم و عذاب‌های مخصوص آن ختم می‌شود، این مسیر هم با نقش آفرینی فرشتگان انجام می‌شود و قرآن از بر خورد قهرآمیز آن‌ها با منافقین و مشرکین خبر داد.

آیات فوق خبر از آن می‌دهد که اگر رخدادی قدسی در عالم رخ داد، تأثیر آن رخداد در عوالم ناسوت و ملکوت و جبروت ظاهر می‌شود و آن رخداد در آن عوالم ریشه دارد. چه در نسبتی که برای مؤمنین در رابطه با این عوالم شکل می‌گیرد و به نور علیم و حکیم بودن خدا در عالم حاضر می‌شوند و خداوند با نور آن اسماء، با آن‌ها برخورد می‌کند و چه در نسبتی که خداوند با نور عزیز و حکیم بودنش با مشرکین و منافقین برخورد می‌کند و مسیر عذاب‌آوری برای آن‌ها پیش می‌آید. این آن چیزی بود که در جلسات گذشته مورد بحث قرار گرفت تا

رفقا با دقت روی آن تأمل بفرمایند و إن شاء الله با روبه روشن شدن با حادثه‌ها بر مبنای چنین آیاتی به آن حادثه‌ها فکر کنند.

بعد از آن که در آیه ۷ فرمود: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» و نظر ما را به حضور خدا با اسم عزیز و حکیم انداخت، خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» ما تو را نمونه و مبشّر و نذیر برای بشریت قرار دادیم. وقتی رسول خدا ﷺ شاهدهی برای بشریت شدند، دیگر بشریت اگر بخواهد بی راهه نرود، راه را گم نمی‌کند زیرا بشر بالاخره مبشّر و نذیر می‌خواهد، کسی که برای انسان‌ها نمونه باشد نیاز است تا با گفتار و کردارش متذکر بهترین نحوه‌ی بودن در زندگی شود، به همین جهت در آیه‌ی بعد فرمود:

«لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» برای این که شما از طریق حضور پیامبر خدا ﷺ در این دنیا به خداوند و به رسول خدا ایمان آورید و او را یاری کنید و بزرگ دارید و هر صبح و شام تسبیح کنید؛ و این نشان می‌دهد با حضور رسول خدا ﷺ و شخصیت خاص آن حضرت، بستر ایمان به خداوند فراهم می‌شود و این غیر از باور به وجود خداوند از طریق دلایل عقلی است. رسول خدا ﷺ مظهر اُنس با خدا می‌شود و با کبر و وزیدن در مقابل آن حضرت، عملاً انسان در مسیر شیطان قرار می‌گیرد، شیطانی که بحث «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» را در مقابل آدم ساز کرد، زیرا در آینه، آدم نور حضرت حق را که با نور اسماء حسناى الهی به حضور آمده بود، ندید.

آن خداشناسی که انسان در آینه‌ی سیره‌ی رسول خدا ﷺ به آن برسد، خداشناسیِ حصولی نیست که تنها با استدلال به دست آید و ما بتوانیم نام آن را ایمان بگذاریم و در مسیر یاری خدا و رسولش قرار گیریم و او را تعظیم و تسبیح نماییم. حال بحث در آن بود که با حضور تاریخی رسول خدا ﷺ و شاهد و نذیر و بشیر بودن آن حضرت، راهی به سوی ایمان به خدا و رسول خدا و یاری آن حضرت گشوده شد ولی در آیه ۱۰ می‌خواهد چشم‌اندازی فوق‌العاده معرفت‌بخش در مقابل ما بگشاید. لذا می‌فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» آن‌هایی که به عنوان شاهد و مبشّر و نذیر با تو بیعت کردند، در راهی که وارد شدند و تو را شاهد و مبشّر و نذیر یافتند، به این جا ختم نشد، بلکه اگر به خود بیایند و متوجه‌ی احوالاتی شوند که برایشان پیش آمد، متوجه می‌شوند آن بیعتی که با تو کردند، بیعت با تو نبود، بلکه بیعت با خدا بود؛ تا مؤمنین قدمی به سوی وحدت وجود

بردارند و متوجه شوند در هر صحنه‌ای، غیر خدا در صحنه نیست. خداوند صحنه‌ی بیعت را شکل داد تا خود را از طریق خلق به صحنه بیاورد و در نتیجه مردم او را از طریق پیامبر ﷺ بشناسند و با نظر به مظهریت رسول خدا ﷺ که مظهر اسمای حسنا‌ی الهی است به تمامه، به خداوند به عنوان حضرت «الله» که جامع جمیع اسماء و صفات است، معرفتی حضوری و قلبی پیدا کنند. خداوند با آن‌ها بیعت کرد تا معلوم شود: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» است، این برترین حضور برای بنده می‌باشد در مقابل پروردگارش. در این حالت است که انسان به درجه‌ای از دریافت می‌رسد که همه نسبت‌های خود را با خدا معنا می‌کند و معنا می‌بخشد. در این حالت آیه مذکور به روشنی ما را متوجه‌ی حضور خدا به اولیت در عین آخریت و به ظاهریت، در عین باطنیت می‌کند. به همان معنایی که در جلسه‌ی قبل بحث شد که وجه متعالی وجود نازله، در مرتبه وجود بالاتر حاضر است و اگر این اتصال برای وجود نازله برقرار شود نحوه وجود برتر خود را در مرتبه عالی‌ه احساس می‌کند، در زمین هم که باشد، آسمانی است و حضور زمینی او، او را از احساس آسمانی‌اش محروم و غافل نمی‌کند. به گفته جناب مولوی در توجه به جایگاه رسول خدا ﷺ:

آن یکی نقشش نشسته در جهان و آن دگر نقشش چو مه در آسمان
پس اگر «تشکیک در وجود» مطرح است، در همان حال، تشکیک در ظهور هم مطرح می‌باشد. زیرا وجود نازله عین ربط به مرتبه عالی‌ه خود می‌باشد. تا این جا را حتماً رفقاً مستحضرنند که وجود نازله، عین ربط به وجود عالی‌ه است و چون عین ربط است، نه چیزی که به آن ربط داشته باشد، پس هر مرتبه نازله، عین ربط به مرتبه عالی‌ه وجود است و این یعنی هیچ جدایی بین خالق و مخلوق نیست تا آن جایی که نمی‌شود جایی مخلوق باشد و حضور خدا که این مخلوق عین ربط به اوست، در صحنه نباشد. آنچه می‌ماند تشکیک در وجود است که این مربوط به ما می‌باشد و این که چه اندازه ماورای حجاب‌ها، خدا را می‌یابیم. در همین رابطه وقتی می‌فرمایند:

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» می‌فهمیم با بیعت با رسول خدا ﷺ، چه میدان گشوده‌ای در مقابل آن مؤمنین گشوده شد که تمام وجود خود را غرق حضور خدا یافتند زیرا متوجه‌ی حضور خدا در مرتبه‌ی فوق و برتر خود شدند.

هنوز بحث در آن است که:

آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو او شود

هر چه هست جناب مولوی در این مثال نظر دارد به نحوه‌ی حضور آب کوزه در آب جوی که از یک جهت آب کوزه احساس حضور در بیکرانه جوی را دارد، و از جهت دیگر آب جوی، جوی بودن خود را تا حضور در آب کوزه که به آب جوی پیوسته، وسعت داده است. حس حضور جوی بودن کوزه امر مهمی است و از آن مهم‌تر که آب جوی بدون دوگانگی بین خود و آب کوزه، آن آب را در بر می‌گیرد و از آن خود می‌کند. به همان نحو که جناب خواجه عبدالله انصاری توحید حضرت حق را مطرح می‌کنند که چطور انسان آن قدر سعه پیدا می‌کند که با نفی خود در اراده الهی آنچنان در معرض اراده الهی قرار می‌گیرد که به وسعت حضرت حق، در عالم حاضر می‌شود. چنین افرادی احساس می‌کنند همه عالم از آن‌ها است و به عنای الهی از همه عالم مستغنی هستند و در نتیجه نه تنها هیچ حرصی نسبت به دنیا ندارند بلکه آن قدر که می‌خواهند ببخشند مایل نیستند داشته باشند. به تعبیر آیت الله حسن زاده؛ «الهی! همه می‌گویند بده، من می‌گویم بگیر.» آن‌هایی که با پیامبر خدا بیعت کردند بعضی ناخودآگاه و یا بعضی مانند حضرت علی علیه السلام خودآگاه، این حس را داشتند که به وسعت حضور خداوند در عالم حاضر شدند و از همه عالم مستغنی گشتند به آن معنا که خداوند از طریق آن‌ها در صحنه آمد و آن‌ها به نور الهی در عالم حاضر شدند. عجیب این جا است که این نحوه حضوری که بیعت کنندگان به دست آوردند، نحوه‌ی حضوری نبود که برای همه آن‌ها پایدار بماند. به همین جهت این فراز از آیه می‌فرماید: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» اگر کسی آن بیعت را شکست، آن چیزی را شکسته که نوعی تقابل با نفس خودش می‌باشد و آن حس حضور خود را از دست می‌دهد، از سعه‌ی حضوری که غرق حضور خدا در عالم بود خود را محروم می‌کند، تا معلوم شود همان اصحابی که می‌توانستند همواره مانند علی علیه السلام حیات ایمانی خود را ادامه دهند، چرا کارشان به آن جایی کشیده شد که طلحه و زبیر شدند به طوری که وقتی حضرت علی علیه السلام با سر جدا شده زبیر در جنگ جمل روبه‌رو شدند، فرمودند: این شمشیر چه غبارها که از چهره‌ی پیامبر نزدوده بود و چه غم‌ها که از پیامبر برده بود. این یعنی در مرحله‌ای جناب زبیر در فضای ایمانی مورد قبولی قرار داشته است. آن‌ها پیمانی را شکستند که پیمان با خودشان بود و معنایی که در آن تاریخ می‌توانستند از خود داشته باشند و وجود خود را در آن معنا در هستی استقرار ببخشند، شکستند و از آن غفلت کردند.

از عظمت آن «بیعت» و آن حضور همین بس که خداوند می‌فرماید کسی که به آن عهد باقی بماند و بر آن وفادار باشد، چیزی نمی‌گذرد که اجر عظیمی به او داده می‌شود. «فَسَيُؤْتِيهِ

«جُراً عَظِیماً» راهی بود که رهروان آن در عین شکیبایی، بی‌قراری در آن حدّ که مولایمان آن نمونه راستین بیعت گزاران، ناله‌هایش در نخلستان‌های کوفه او را آرام نمی‌کند، آن‌چنان آن «اجر عظیم» پر رمز و راز است که با چاه سخن می‌گوید و آن نحوه بودن را که حضور در تاریخ اسلام است، با چاه در میان می‌گذارند.

با توجه به احوالاتی که برای مسلمانان صدر اسلام پیش آمد، باید از خود پرسیم؛ خداوند در موقعیت تاریخی که ما در آن قرار داریم، چه نسبتی با ما برقرار کرده و ما چه نسبتی می‌توانیم مطابق این زمان با او برقرار کنیم؟ جناب بایزید بسطامی در مواجهه با حضرت محبوب می‌گوید:

شَرِبْتُ الْحُبَّ كَأْسٍ بَعْدَ كَأْسٍ فَمَا نَقَدَ الشَّرَابُ وَ مَا رُؤِيتُ

می‌محبت را قلدح قلدح نوشیدم، نه شراب تمام شد و نه من سیراب شدم.

این قصّه‌ی نظر به حقیقت دوران یا صورت محبت الهی در این تاریخ است که هر اندازه به آن بنگری و از آن کاسه بنوشی، نه تجلیات انقلاب اسلامی تمام می‌شود و به پایان می‌رسد و نه تو سیراب می‌شوی و از ادامه‌ی راه منصرف می‌گردد.

در ابتدای آن راه طلحه و زبیر هم کنار علی علیه السلام بودند و از برکات آن بیعت سرمست شدند ولی نتوانستند بر آن عهد پایدار بمانند زیرا قدر آن حضور تاریخی را درک نکردند و گرنه نه تنها به طرف اهل دنیا نمی‌رفتند، بلکه دنیا را به چیزی نمی‌گرفتند زیرا منور به رازهایی می‌شدند که فقط خداوند به خواص عطا می‌کند.

انسان با چنین هویتی که عملاً با خدا بیعت می‌کند، نسبت به موجودات گشوده می‌شود و شرح صدر پیدا می‌کند و به یک معنا در گذشته و آینده حاضر می‌شود و در تاریخی وارد می‌شود که آن را خداوند با اراده‌ای خاص به ظهور آورده و انسان به معنای واقعی مفتخر به حضور تاریخی می‌شود، زیرا حضور تاریخی داشتن نوعی حاضر شدن در عالم است، به نور حضور خدا. در نتیجه در گذشته‌ی خویش نظر به آینده‌اش دارد و همواره همانند مولایمان علی علیه السلام گذشته را به اهداف آینده‌ی خود فرا می‌افکند و به یک معنا در تاریخ قرار می‌گیرد و در آن بستر تاریخی خود را معنا می‌کند و بودن یا اگزستانس انسان به صورتی اصیل ظهور می‌کند. آن تاریخ که چنین انسانی در آن قرار می‌گیرد، تاریخ همه‌ی انسان‌هایی است که توانسته‌اند حقیقت را در آن «بیعت» احساس کنند و در این رابطه ما با یک واقعه به نام صلح حدیبیه روبه‌رو نیستیم، با تاریخی روبه‌رو هستیم که چشم‌انداز امکانات انسان را در آن مرحله

نشان می‌دهد، تا ما همواره گذشته‌ی خویش را به عنوان هستی بالفعل خود، به آینده‌ای که امکانات پیش روی ما است، متصل کنیم، تا به کمال هستی خود و وسعتی که با آن «بیعت» یافته‌ایم، دست یابیم. آیا «اجر عظیم» آن کمالی نیست که در بستر امکانات تاریخ توحیدی به سراغ انسان می‌آید و انسان را از بن‌بست و یأس نجات می‌دهد؟ که در این زمان و زمانه، آن امکان تاریخی، انقلاب اسلامی است برای عبور از دوگانگی خدا با مخلوقات؟ تا آن که انسان خود را در آغوش خدا بیابد و با عبادات و تقوا آن حضور را هر چه بیشتر از اجمال به تفصیل در آورد و قرب الی الله را به این صورت برای خود معنا کند؟

انسان می‌تواند به رابطه‌ی خود با گذشته و با فرهنگ قدسی خود توجه داشته باشد و از آن جهت که می‌فهمد در تاریخ توحیدی‌اش چه چیز رخ داده، انسانی اصیل و حقیقی باشد و یا از سرمایه‌های توحیدی غافل و در زندگی، اسیر روزمرگی گردد. توجه به گذشته توحیدی چنان حضوری به انسان در عالم می‌دهد که می‌تواند امکانات خویش را باز یابد و آن‌ها را در آینده مطرح کند و این به واقع اجر عظیمی برای چنین انسانی است. غفلت، چیزی نیست جز فراموش کردن گذشته و آینده، که این همان روزمرگی است، یعنی بی‌خانمانی و بی‌بنیادی و بی‌ریشه‌گی. در این حال چون انسان، دیگر خودش نیست، به راحتی تفسیرها و ارزش‌های اجتماعی را می‌پذیرد و از سنت و تقدیر خود فاصله می‌گیرد و نمی‌تواند به حیات خود ثبات و استواری و انسجام ببخشد، چیزی که می‌توانست در بطن جامعه، همراه با سایر انسان‌ها برای او رخ دهد. مثل آنچه در صدر اسلام برای مسلمانانی که پیامبر ﷺ را همراهی کردند و منجر به آن «بیعت» شد، رخ داد. سرنوشتی که در با هم بودن ما در شکل دادن انقلاب اسلامی و در عزم راسخ برای تحقق بخشیدن به آن برای ملت ما رقم خورد.

مردم ما می‌توانند در نظر به امکانات تاریخی امروز خود، نسبت‌های جدیدی با گذشته و تاریخ خود مثل صلح حدیبیه و آنچه پیرو آن پیش آمد؛ برقرار کنند و حیات خود را در همدلی و گفتگو با گذشته بیابند و امکان چنین همدلی و گفتگویی با حاضر شدن در تاریخی که انقلاب اسلامی به ظهور آورده، ممکن است. آیا این نحوه حضور در عالم، وجهی از اجر عظیمی که خدا وعده‌ی آن را به مجاهدان داد، نمی‌باشد؟

باز باید از خود پرسید راستی! اجر عظیمی که خداوند وعده می‌دهد چیست؟ وقتی می‌توانیم به آن فکر کنیم که بتوانیم بفهمیم عظیم‌ترین چیزی که یک انسان می‌تواند به آن برسد چه چیزی می‌تواند باشد. حتماً بهشت نیست، زیرا جناب سلمان که مسلم یکی از

بیعت کنندگانی بود که تا آخر بر عهد خود باقی ماند، دل به بهشت نبست و بهشت از او گله مند بود که توجهی به آن ندارد. ممکن است بگوییم مقام شهود است تا خدا را در همه‌ی مظاهرش بنگرد و در همه‌ی عالم با خداوند مانوس باشد. بنده این مقام را مقامی بس بلند می‌داند ولی این عظیم‌ترین جایگاهی نیست که انسان می‌تواند به آن برسد. به گفته‌ی جناب خواجه عبدالله انصاری سالک در مقام شهود، هنوز در رسمی از مخلوقیت قرار دارد، زیرا شاهد حضرت محبوب که مقامی است بس بلند، هنوز نوعی دوگانگی بین خود و معبودش احساس می‌کند و بیش از آن را می‌طلبد، زیرا وقتی پروانه به سوی آتش شمع روانه شد و ذوق گردیدن به گرد شمع تمام وجود او را گرفت و باز به گرد شمع گردید و آن گردیدن را همچنان ادامه داد، به جایی می‌رسد که دیگر طاقت ماندن در خود را از دست می‌دهد و خود را به آتش شمع می‌زند تا قوت شمع شود. داستان شهود انوار الهی، نظر به مقصد و معبود می‌باشد و دلدادگی با حضرت معبود و نظر کردن به آرزویی که بهترین آرزوهاست، ولی آیا این راه در این حالت به انتها رسیده و دیگر راهی برای ادامه نیست؟

به این آیه فکر کنید که حضرت می‌فرمایند: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت/۶۹) هر کس تلاش کند که در ما باشد، حتماً ما راه‌های رسیدن به خودمان را نشان می‌دهیم و برایش می‌گشاییم. زیرا آن شخص فقط نمی‌خواهد به سوی ما آید، بلکه تلاش می‌کند در ما قرار گیرد. نفرمود هر کس تلاش کرد «اَلَيْنَا» به سوی ما آید، آن در جای خودش ارزشمند است ولی در این آیه بحث در «فِينَا» است، می‌خواهد در ما باشد و در آغوش ما قرار گیرد. آب کوزه‌ای نیست که به سوی دریا برود تا کمبود خود را جبران کند و کوزه را پر آب کند، بلکه کوزه‌ای است که می‌خواهد از خود بگذرد و از کوزه‌بودن آزاد شود و در دریا حاضر گردد. آیا «اجر عظیم» می‌تواند چنین یافتی باشد و با چنین حضوری خود را دنبال کند تا از طریق عبادات این حضور همچنان شدید و شدیدتر گردد و در عین درک احدیت حضرت حق، صمدیت او را درک کند؟ و اگر به سوی اوست ولی در دریای وجود او و در عین غرق وجود او، به سوی او است تا اجمال حضورش هر چه بیشتر به تفصیل در آید و اگر غرق حق است، می‌خواهد غرق‌تر شود، در عین آن که این مسیر هیچ‌گاه برای عبد انتهایی ندارد و فقط رفتن است و رفتن تا به جایی برسد که با تمام وجود، معیت حق را در خود احساس کند.

در ادامه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» معیت خداوند با محسنین مقامی است که در بین عبد و ربّ، دوگانگی از بین می‌رود. اساتید می‌فرمایند این قسمت از آیه ۶۹ سوره عنکبوت مژده خداوند است به سالکان که تا کجاها می‌توانند حاضر باشند و بنده تصور می‌کنم آن شدیدترین حضور باید این حضور باشد که خداوند به عنوان اجر عظیم به بیعت کنندگان وعده داد. حال این حالت را در کنار حالت قبل قرار دهید که «اجر عظیم» حضور در تاریخی است که انسان غرق اراده خدا در تاریخ خود شود؛ و به جمع این دو حالت فکر کنید.

با توجه به آنچه عرض شد باید به خود آییم که نسبت ما با خدا چه نسبتی باید باشد که در مسیر رسیدن به «اجر عظیم» قرار گیریم و راه را به اشتباه انتخاب نکنیم؟ هنر انسان همین است که بتواند نسبت خود را با خدا کشف کند و به همین جهت در هر عبادتی باید قصد قربت در میان باشد و قربت جز کشف نسبتی که با خدا باید داشته باشیم، نیست. با توجه به همین حساسیت بود که مؤمنین حاضر شدند تحت شجره با رسول خدا ﷺ با این نیت بیعت کنند که تا ایثار آخرین قطره‌ی خون در کنار پیامبر خدا ﷺ باشند، در حالی که شرایط از همه جهات حساس بود، نه با خود اسلحه مناسب جنگ آورده بودند و نه در موقعیت مناسبی قرار داشتند، در حالی که مشرکین مگه در شهر خود توان هرگونه مبارزه‌ای را در اختیار داشتند، ولی با این که شرایط به ظاهر، شرایط شکست بود ولی آن‌ها به راحتی پیشنهاد رسول خدا ﷺ را پذیرفتند. در حالی که در عرف انسان‌های عاقل، این کار عین خودکشی بود ولی همین امر که به پیامبر خدا ﷺ و به نقش توحید در تاریخ ایمان داشتند، موجب شد تا تاریخی شکل بگیرد با چنین افرادی که جای بحث زیادی دارد، از آن جهت که چگونه انبیاء الهی متوجه‌ی ظرفیت‌هایی در این عالم هستند که غیر قابل تصور است و عملاً آن تاریخ و آن جهان در آن زمان از آن‌ها شد و معلوم شد چگونه می‌شود با تعداد کم ولی با ایمان به خدا به چنین نتایج درونی و بیرونی رسید و آیه‌ای این چنین توحیدی نازل شد که گزارش از حضور مطلق خدا را در بر دارد و اجمال حضور او را تا تفصیل می‌آورد، آن هم در جمال عبد صالحی که پیامبر خدا ﷺ است و حضرت ربّ در جمال آن عبد صالح به ظهور آمد تا انسان‌ها به کشف بهترین نسبت‌ها بین خود و خدا برسند، و از آن طرف هم خداوند خود را در حضور بندگانش بچشد، به آن معنایی که در قرآن می‌فرماید: «وَلَنبَلِّغَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ» (محمد/۳۱) و شما را آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود مجاهدین و صابرین شما کدام

هستند. این نوع علم که خداوند می فرماید «تا بدانیم»، غیر از علم ذاتی خداوند است، بلکه می خواهد خود را در آینده مخلوقاتش بنگرد و بچشد. در عرفان بحشی هست تحت عنوان «حَتَّى نَعْلَمَ» یعنی خداوند به حضور بنده اش ظاهر می شود تا خود را در جلوه‌ی بنده اش بچشد.^۱ یعنی همان نحوه حضور خداوند که جناب حافظ در وصف آن فرمود:

نظری کرد که بیند به جهان صورتِ خویش خیمه در آب و گِلِ مزرعه‌ی آدم زد
می گوید می خواست خود را در جهان بنگرد و در همین رابطه خلیفه الله را خلق کرد. زیرا خداوند می خواهد دو گونه خود را بیابد، یک وقت به خودش علم دارد به اعتبار خودش، ولی یک وقت به خودش علم دارد در تفصیل خودش. می خواهد خود را در تفصیل مخلوقات بیابد. به همین جهت انسان را خلیفه الله نامید تا در زمین، انوار الهی را به نمایش آورد و در همین راستا همه‌ی اسماء الهی را به او آموخت تا او خدا را در انوار اسماء بنمایاند و خداوند خود را در انوار اسماء بنگرد. به همین جهت عرض شد هرگز ربوبیت حضرت حق بدون «فاتحة الكتاب» نمی شود. از آن جهت که عبد با ظهور عبودیت خود در نماز، انوار خلیفه اللهی خدا را به نمایش می گذارد تا خداوند در درک حضور خود در جامعیت باشد. هم درک حضور خود در خود و هم درک حضور خود در اسماء و انوار تفصیلی اش.

در آیه ۱۴۰ سوره آل عمران می فرماید: «إِنَّ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» خداوند شکست و پیروزی را بین مؤمنین و غیر مؤمنین به چرخش در می آورد تا بداند مؤمنین چه کسانی هستند. این دانایی برای خدا، دانایی در راستای روبرو شدن با صحنه ای است که غیر از علم ذاتی خداوند به مخلوقات است و عبد، در چنین حضوری که خداوند دارد، خود را در آغوش خدا احساس می کند، زیرا خداوند این نحوه حضور عبد را که به صحنه آمده است تا مقابل کفار مجاهده کند، در خود احساس می کند ولی به ظهورش در عبد و این نوع آگاهی وقتی قابل احساس است که آن صحنه به ظهور آید و گر نه خداوند از قبل به وقوع آن واقعه و آن صحنه آگاه است، آن هم آگاهی حضوری نزد خود.

عمده آن است که ما جهت خود را به سوی چنین حضوری که خداوند دارد، بیندازیم. به گفته‌ی مولوی:

باد تندست و چراغم ابتری زو بگیـرانم چراغ دیگـری
تا که روزی کین بمیرد ناگهان پیش چشم خود نهد او شمع جان
وقتی انسان از این نسبت‌ها آزاد شد و به چراغ دیگری روی گرداند، ناگهان پیش چشم خود، شمع جان خود را آغوش حضرت حق می‌یابد، هرچند کار آسانی نیست ولی واقعی است.

یکی از نتایج فشار قبر تغییر همین نسبت‌های دنیایی است که ناگهان انسان پیش چشم خدا، شمع جانش را احساس می‌کند. شمع جان یعنی همان حس حضور خودمان در آن حقیقت بی‌نهایت یگانه. جهانی که جهان دیگری است و انسان می‌تواند قبل از مرگ آن را احساس کند.

ملاحظه کردید بعد از آن که فرمود هر کس در ما و در دل حضور ما تلاش لازم را انجام دهد «جاهدوا فینا» حتماً او را به انواع راه‌هایی که ما را بیابد هدایت می‌کنیم، و در انتها فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» خداوند به عنوان «الله» با جدیت تمام با محسنین است. تا معلوم شود آن راه‌ها انسان را به جایی می‌رساند که انسان معیت حضرت الله را با خود احساس می‌کند و در راه‌ها نمی‌ماند.

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قَلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً» (11)

بعد از برگشت از راهی که به صلح حدیبیه منتهی شد، عده‌ای از اعراب که همراهی نکردند، از سر عذرخواهی خواهند گفت، ما را اموال و زن و فرزند مشغول کرد، پس از خدا برای ما طلب آموزش کن. ای پیامبر! اینان آنچه می‌گویند از ته دل نمی‌گویند، به آن‌ها بگو اگر خداوند برای شما ضرری را بخواهد، چه کسی در مقابل خدا چیزی دارد که شما را حفظ کند و یا اگر بخواهد به شما نفعی برساند، چه کسی می‌تواند مانع شود؟

در آیه فوق و آیات بعدی متذکر جریان‌هایی می‌شود که به نحوی می‌خواهند خود را به مجاهدین بچسبانند و علت همراهی نکردن شان را مشغولیات زندگی مطرح کنند و تقاضای استغفار دارند. به پیامبر خود می‌فرماید: این‌ها از سر صدق این حرف‌ها را نمی‌زنند، در واقع به پیامبر می‌فرماید باید بین رهروان خالص و مدعیان حرّاف تفکیک قائل شد. جبهه‌ای که با حضور در آغوش خدا همواره در کنار تو خواهند ماند و جبهه‌ای که شعار همراهی می‌دهند،

ولی میدان زندگی خود را در جای دیگری تعریف کرده‌اند، یکسان نیستند. این‌ها حساب کرده بودند که شما شکست می‌خورید و به همین جهت همراهی نکردند. این‌ها «قَوْمًا بُورًا» مردمی بی‌فایده و بی‌ثمر هستند که هرگز نمی‌فهمند تاریخی که با توحید شروع شود هرگز تمام نمی‌گردد.

وقتی جبهه‌ی توحیدی مقابل استکبار شروع شد هر کس مجبور است تکلیف خود را روشن کند که اگر صادقانه در آن جبهه حاضر نشود، هر جا که باشد گرفتار انواع پوچی‌ها و بی‌ثمری‌ها می‌شود، در حالی که به جبهه توحیدی نپیوستند تا به گمان خود در امنیت خیالی خود به سر برند ولی با انواع اضطراب‌ها روبه‌رو شدند. با توجه به این امر، ای پیامبر «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (11) به آن‌ها بگو چه کسی می‌تواند در برابر خدا از خود اختیاری داشته باشد، اگر خدا برایتان زیانی خواهد یا برایتان سودی اراده کند؟ خداوند نسبت به آنچه می‌کنید، آگاه است.

تاریخی شروع شده تا خدا روشن کند کدام ملت را می‌خواهد پیروز کند، در آن حال هیچ عاملی نمی‌تواند مانع شود. لذا ضعیف‌ترین ملت عرب یعنی مردم یمن در مقابل قارونی‌ترین کشور عرب مقاومت می‌کند و آل سعود نمی‌تواند کاری از پیش ببرد و این یک قاعده است که وقتی جبهه به ظاهر قدرتمندی مثل آل سعود نتوانست از قدرت خود بهره‌مند شود، خود به خود از درون به هم می‌ریزد و این صحنه‌ها، صحنه‌هایی است که خبر از حضور تاریخ دیگری می‌دهد تا بیعتی به میان آید برای حضور خدا در آینده تاریخ.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه هفتم

فناى از خود و بقاى به حق در صحنه‌هاى جهاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَةٌ تِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (10) سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسَّيِّئَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (11) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (12) وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (13) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (14)﴾

از طريق سوره‌ى فتح نحوه‌ى توجه به حضور خدا با ما در ميان گذاشته مى‌شود. اين سؤال براى ما هست كه واقعيت چيست؟ مسلماً نمى‌شود يك خدايى داشته باشيد و در کنار او مخلوقاتى قرار داشته باشند، زيرا در آن صورت، وجود آنها، حضور مطلق و همه‌جانبه‌ى خداوند را محدود مى‌كند. با توجه به همين نکته شما در سوره‌ى توحيد عرضه مى‌داريد كه او «احد» است و جايى در کنار او براى بقيه نيست. به اصطلاح، يكي است كه دو ندارد.^۱

۱ - احد به جيزى اطلاق مى‌شود كه هيچ كثرت خارجى و ذهنى را نمى‌پذيرد و به اين دليل، قابل شمارش نبوده و نمى‌توان گفت: احد، اثنان، ثلاثة...، ولى واحد چنين نيست و ممكن است در خارج با ذهن، دوم، سوم و... داشته باشد.

و «صمد» است، یعنی در دل حضور خداوند در عالم، سیر همه به سوی او می‌باشد که این از ظرائف توحید اسلامی است و شاید سایر ملت‌ها ظرفیت فهم چنین توحیدی را نداشته‌اند. علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می‌فرماید: معنای این که خدا «صمد» است، این است که هر چیزی در ذات و آثار و صفات محتاج او است و او منتهای مقاصد است. در عین حال «لم یلد» کسی از او تولید نشده است، تا دوگانگی بین خدا و آن کسی که از او متولد شده به وجود آید. پس رابطه‌ی خدا با مخلوقاتش مانند رابطه‌ی تولیدی و مادر و فرزندی نیست. از طرفی در معنای «صمد» فرموده‌اند: «الصَّمَدُ الَّذِي لَآ جَوْفَ لَهُ»، صمد چیزی است که از درون خالی نیست. پس این طور نیست که جایی چیزی باشد که آن‌جا خدا نباشد و خداوند به اندازه‌ی وجود آن چیز از درون خالی و تهی باشد. نحوه‌ی حضور حضرت ربّ العالمین ماورای ماهیات، حضوری و وجودی است و وجود همه‌ی مخلوقات را در بر گرفته، پس واقعیت این است که جز خدا هیچ چیز از نظر وجودی در عالم حاضر نیست و وجود همه‌ی مخلوقات به حضور وجود خداوند است. این سؤال پیش می‌آید که جای ما در این عالم کجاست؟ زیرا بالاخره ما نمی‌توانیم وجود خود را انکار کنیم. معنای «فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» این‌جا معنا پیدا می‌کند، به این معنا که او بالای همه‌ی مخلوقات است، هرچند همه‌ی انسان‌ها متوجه‌ی چنین حضوری برای خدا در عالم نباشند و متوجه‌ی چنین حضوری از خود نزد خدا نیستند. زیرا از نظر وجودی، وجودی که در مرتبه‌ی برتر و بالاتر است، همه‌ی مراتب نازله نزد او می‌باشد، به همان معنایی که: «چون که صد آید نود هم پیش ما است» همه‌ی مراتب وجودی عالم به نحو اتم و اکمل نزد خداوند حاضر است. ما نسبت به خدا نازله‌ایم و عالی‌ی این نازله‌ها نزد خداوند است، ولی نه به معنای آن‌که خداوند جدای از نازله‌ها باشد. پس بحث در این است که او چه نسبتی با ما دارد و ما چه نسبتی با خداوند داریم؟ او تمام عالم را فرا گرفته است و همه‌ی جای عالم حضور او است ولی به اعتبار او، اما به اعتبار ما همان است که شاعر گفت:

یار نزدیک تر از من به من است این عجب بین که من از وی دورم
 من از وی دورم به اعتبار این که متوجه‌ی آن حضور و آن نزدیکی نیستم و نتوانستم نسبتم
 را با او به دست آورم. واقعیت این است که خداوند همواره در همه‌ی صحنه‌ها حاضر است و
 صدیقین یعنی کسانی که در هر چیز خداوند را بدون واسطه مدّ نظر دارند و حقیقتاً احساس
 می‌کنند؛ چرا خداوند به رسول خود متذکر شد: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال/۱۷)
 در واقع آن احساسی که رسول خدا ﷺ داشتند را خداوند برای آن حضرت تعریف کردند که

آن احساس چه چیزى است. عرض شد که حضرت آیت الله جوادى مى‌فرمودند مى‌توانیم بگوئیم بالاترین تجلیل از حضرت محمد ﷺ همین آیه است، از آن جهت که رسول خدا ﷺ در مقامى هستند که در عین احساس خود در انداختن نیزه و تیر به سوى دشمنان، حضور خدا در آن صحنه به حضور حضرت محمد ﷺ مى‌باشد.

ملاحظه کنید که در آیه‌ی فوق سلب و ایجابی نهفته است. تمام معارف در همین جا مى‌باشد که چگونه در عین آن که حضور و وجود رسول خدا ﷺ را نفی نکرد، ولی روشن نمود در عین حال خداوند است که در صحنه مى‌باشد، آنگاه که آن حضرت در صحنه بودند. یعنی در آینه‌ی رسول خدا ﷺ باید متوجه‌ی حضور خداوند باشید و این در همه جا جاری است و هنر انسان‌های موحدان است که متوجه‌ی این حقیقت می‌شوند و سعی می‌کنند خود را در چنین حضوری قرار دهند. یک وقت است می‌گوئیم هیچ چیز نیست جز خدا، این توحید کاملی نیست. زیرا ممکن است پرسیده شود پس این زمین و آسمان چیست؟ توحید کامل آن است که انسان متوجه باشد، آری! جز خداوند در عالم نیست، مگر مظاهری که خداوند از طریق آن مظاهر، اسماء و صفات خود را به ظهور آورده است. در همین رابطه خداوند در آیه‌ی مذکور به پیامبر ﷺ می‌فرماید: تو نیزه نینداختی آن وقت که نیزه انداختی. یعنی حضور و کار رسول خدا ﷺ را نفی نکرد، بلکه حضور خود را با عمل رسول خدا ﷺ به ظهور آورد و رسول خدا ﷺ آن نحوه حضور خود را که در آغوش اراده‌ی الهی هستند، احساس کردند، چیزی که می‌تواند برای هر انسان موحدی در حدّ توحیدی که یافته است پیش آید.

با توجه به آنچه گذشت باید متوجه شد اولاً: واقعیت چیست و چگونه باید صحنه‌های عالم را مدّ نظر قرار داد؟ ثانیاً: ما چه نسبتی می‌توانیم با خدا داشته باشیم تا خودمان فانی به حق و باقی به حق شویم و إن شاء الله مقام صدّیقین را درک کنیم که راست‌ترین احساس می‌باشد. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، شرایطی است که آن فتح واقع شد و گرنه خداوند که همیشه در عالم حاضر است، پس باید ما به حضور خدا در صحنه باشیم تا این فتح حق واقع شود که همان بیعت جانانه با پیامبر خدا ﷺ بود و این که از خودمان مایه گذاشتیم و از این جهت می‌توان گفت عموماً خدا در صحنه‌های جهاد حاضر می‌شود، زیرا در چنان صحنه‌هایی انسان از خود فانی و به حضرت حق باقی می‌گردد و مظهر ظهور انوار الهی می‌شود. این همان شرایطی است که خداوند در حدیث «قرب نوافل» به آن اشاره فرمود که دائماً بنده‌ی من به من نزدیک می‌شود تا به من می‌شنود و به من می‌بیند، و این کامل‌ترین نسبتی است که ما می‌توانیم

با خدا پیدا کنیم. زیرا فرق می کند که خداوند به شما نزدیک باشد تا شما به خداوند نزدیک شوید. خداوند بدون هیچ مانعی به شما نزدیک است، حتی از رگ گردن به شما نزدیک تر است ولی شما برای نزدیکی به خداوند از یک طرف باید موانع و حجاب های بین خود و خدا را رفع کنید و در عقیده و عمل پاک و بی نقص باشید و از طرف دیگر نظر به واسطه هایی کنید که همان «السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» سبب های متصل بین زمین و آسمان هستند که پیامبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام باشند.

نوافل و اعمال مستحبی راه هایی هستند که نسبت ما را با خدا به صورتی خاص شکل می دهند و ملاحظه کردید که همان «غرق حق خواهد که باشد غرق تر» می باشد. زیرا همان طور که در آن حدیث ملاحظه کردید، می فرماید بنده ی من همچنان با انجام نوافل به سوی من می آید تا آن جا که مورد پسند من قرار می گیرد و او را دوست خواهم داشت و در این حالت است که می فرماید: «فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ» چون او را دوست داشتم گوش او می شوم، تا به من بشنود و چشم او می شوم، تا به من بنگرد. پس باید رابطه، رابطه ی حبی شود. قبلاً که رابطه حبی نبود و انسان به حکم تکلیف اعمال را انجام می داد، شرایط عبد آنچنان نبود که حضرت حق تا آن حد در اعضای عبد به ظهور آید که بنا به حدیث «كُنْتُ كَنزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتَ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ» خداوند در این راستا مخلوقات را خلق کرده تا از طریق آن ها به ظهور آید. خوشا به حال انسانی که می تواند ربوبیت رب را از طریق نوافل و عبودیتش، به ظهور آورد، تا معلوم شود هر سمعی که هست، سمع خداوند است و هر جا که بصری هست، بصر خداوند است و انسان می تواند به واقعیت خدا در صحنه ها حاضر شود. در این حالت انسان متوجه می شود هر جا بخواهد خود را مطرح کند، حجاب ظهور انوار الهی شده است و بهتر است همواره با حرکات و گفتار و سکناش به خدا اشاره کند و گرنه آن طور که باید حس حضور خود را در دامن خدا درک نمی کند. به گفته ی جناب مولوی:

هر چه گوئی، ای دم هستی از آن پرده ی دیگر بر او بستنی بدان
آفت ادراک آن حال است، قال خون به خون شستن محال آمد، محال
کشیک نفس کشیدن، به این معنا است که دائماً مواظب باشیم خودمان در میان نباشیم. آن
وادی، وادی قال نیست. باید در معرض انوار الهی قرار گرفت تا او بدرخشد. تنها و تنها باید
خود را در معرض نفحات و عطایای الهی قرار دهیم تا او بگوید و نه ما.

ملاحظه كرديد كه اولين شرط حضرت خضر با حضرت موسى «عليهما السلام» آن بود كه: «فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» اگر تابع من شدى ديگر از هر آن چه انجام مى‌دهم سؤال مكن تا وقتى كه من خودم تو را از آن راز آگاه سازم. در مورد آن چه پيش مى‌آمد، اگر حضرت موسى عليه السلام سؤال مى‌كردند، همان سؤال، حجاب كشف حقيقت مى‌شد. زيرا همين كه در اين وادى اراده كنيم كه سؤال نماييم، همان اراده، مانع به ظهور آمدن عطايابى مى‌شد كه در دل آن رخداد به ظهور مى‌آمد. در همين رابطه جناب مولوى مى‌فرمايند:

گر نپرسى زودتر كشف شود مرغ صبر از جمله پُرآن تر بود
فهم اين كه بعضاً شرايطى در ميان مى‌باشد كه سكوت، معرفت بخش تر است، مسئله بسيار مهمى است. لذا جناب مولوى مى‌فرمايند:

چون گهر در بحر گويد بحر كو؟ و آن خيال چون صدف ديوار او
گفتن آن كو حجابش مى‌شود ابر تاب آفتابش مى‌شود
اگر انسان در اين موارد در موطن سؤال باشد، در موطن رجوع به مفهوم واقعيات است. در حالى كه مفهوم، نوعى آگاهى از چيزى است كه انسان بدان آگاه است و اين غير از حس آن چيزى است كه واقعيت دارد. اين جا بايد دوگانگى بين «آگاهى» و «آگاهى از آگاهى» رخت بربندد و فقط تمام وجود انسان، آگاهى به حقيقت باشد. گفت:

جان شو و از راه جان، جان را شناس يار بينش شونه فرزند قياس
اين جا بايد فقط «ديدن» شد و به وسعت خود و به وسعت جهان در خود و در عالم حاضر گشت، بدون ابژه كردن جهان. در اين حال انسان تماماً «ديدن» است در عين معرفتى كه تمام وجود او را فرا گرفته است. به همان صورتى كه افلوطين در اثولوجيا در آن حالتِ معراجى خود مى‌گويد كه با گوشم مى‌ديدم و با چشمم مى‌شنيدم، زيرا همه‌ى ابعادش شعور شده بود كه بحث آن در جاى ديگر مطرح است، هر چند خودتان مى‌توانيد تجربه كنيد. آرى! «آفت ادراكِ آن حال است، قال» مواظب باشيد فكر وارد نشود و جاى معرفتِ حضورى را بگيرد. زيرا اگر خود را در حضورِ نسبت به حقايق قرار ندهيد، در اولين مرحله در برزخ كه ساحت انس و ديدن حقايق است، حيران مى‌شويد، زيرا يك مرتبه همه‌ى آن معارفى را كه داشتيد در پيش خود نداريد. چرا كه در آن جا فكر نيست تا آن معارف در نزد فكر در صحنه باشد. به همين جهت جناب مولوى مى‌فرمايند:

روز مرگ این حسّ تو باطل شود نور جان داری که یار دل شود؟
 در لحد کاین چشم را خاک آکند هست آن چه گور را روشن کند
 آن زمان که دست و پایت بر درد پر و بالت هست تا جان بر پرد
 علامه طباطبایی با توجه به همین مطالب در اواخر عمر فرموده‌اند: اگر این مقدار فکر هم نسبت به حقایق نبود، چه خوب بود. چون متوجه هستند در برزخ و قیامت قلب و چشم‌های قلب در صحنه است. چون می‌خواسته‌اند ببینند ولی یک مرتبه فکر به صحنه می‌آید و مانع آن حضور می‌شود. با «برهان صدیقین» می‌توان در این دنیا به سر برد و در مورد فهم خداوند از آن برهان کمک گرفت تا عقل، حقیقت را انکار نکند. ولی آن‌جا قضیه، قضیه احساس است و حسّ حضور در برزخ و قیامت هزار برابر قدرت می‌گیرد که در واقع مأوای اصلی ما می‌باشد. اگر کسی نتواند در این دنیا نحوه‌ای از برزخیت را درون خود شکل دهد صدها سال طول می‌کشد تا به خود آید.

ملاحظه فرمودید بعد از آن که فرمود: «إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» و به مجاهدان متذکر این نکته شد، شما که آمدید در صحنه و وارد عهد خاصی شدید، مواظب باشید آن عهد را نشکنید. عهدی که از جنس همان «عَهْدِ أَلْسَتِ» است و همان عهد است که این‌جا زنده شد. به گفته‌ی جناب عمّان سامانی در شب عاشورا حضرت اباعبدالله علیه السلام:

جمله را کرد از شراب عشق، مست یادشان آورد آن عهد الست
 گفت شایب این دل آزادتان باده خوردستید، بادا یادتان؟
 یادتان باد ای فرامش کرده‌ها جلوه‌ی ساقی ز پشت پرده‌ها
 یادتان باد ای بلدتان، شور می آن اشارت‌های ساقی پی ز پی

عهدی با خداوند در آن بیعت ظهور کرد، آن عهدی که بسته بودیم و فراموش مان شده بود و حال با بیعتی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بستید زنده شد. می‌فرمایند: «وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ» اگر کسی وفا کند به آن عهدی که با خدا بسته است. گویا ما را در آن عهد اولیه یعنی «عهد اَلْسَتِ»، حاضر کرد. حال می‌فرماید اگر کسی این عهد را که صورت ظاهری عهد الستی است، نگه دارد: «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» به زودی به اجر عظیمی نایل می‌شود. که تا حدی بحث آن شد. راستی آن اجر چه اجری است که حضرت حق آن را عظیم می‌داند؟ در خبر داریم که راوی می‌فرماید نیمه شب در یکی از جنگ‌ها که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم،

جهت نماز شب بلند مى‌شدم، مى‌دیدم از دهان آن‌هاىی که در حال نمازند نور مى‌بارد. ملاحظه کنید که آن نورها نور برزخى بوده و آن بنده خدا هم چشم برزخى داشته و مجاهدان در چنین فضایی بودند و چنین اجری را خداوند نصیب آن‌ها کرده بود که با جان خود در آن حیات برزخى حاضر بودند، آن هم در همین دنیا. پایداری در آن عهد چنین حضوری را به همراه دارد که انسان در همه‌ی عوالم حاضر مى‌شود.

مگر برای سرداران شهید ما و برای شهید حججی‌ها و حاج قاسم‌ها و چمران‌ها، چنین حضوری پیش نیامد؟ که توانستند عهد بشر با خدا را به تاریخ برگردانند و متذکر جهان گمشده‌ی ما باشند؟ شعور شهدای کربلای ۴ آن اندازه است که این‌ها متوجه بودند آینده‌ی این انقلاب با شهادت آن‌ها زنده مى‌ماند و دیدید با تشیع شهدای غواص چگونه ملت بعد از سال‌ها به خود آمد. آیا نوعی «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» نبود که خدا به آن‌ها داد؟

به هر حال قرآن بطن‌ها دارد و هر بطن آن دارای بطن است و هر اندازه ما در آن تدبّر کنیم بیشتر چهره‌ی آیات برای ما روشن مى‌شود و اجمال آن به تفصیل می‌آید. پس نباید با رجوع مکرر به قرآن خسته شد، زیرا با هر رجوعی اگر با گشودگی لازم به آیات رجوع کنیم، با بصیرت جدیدی روبه‌رو می‌شویم. خداوند به رسول خود می‌فرماید با حضوری که در صلح حدیبیه پیش آمد، کاری کردید کارستان، در آن حدّ که مسلمانانی که همراهی نکردند خواهند گفت: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (۱۱) اموال و خانواده، ما را مشغول کردند، پس ای پیامبر از خدا برای ما طلب آمرزش کن. خواستند خود را در کنار آن‌هایی قرار دهند که به جهت نور ایمانی که داشتند، در مقابل دشمن سینه سپر کردند و به سازش تن ندادند. آن‌هایی که بیش از آن که اعتقاد داشته باشند، ادعا داشتند یک مرتبه با صحنه‌ای روبه‌رو شدند که کاملاً محاسبه‌های آن‌ها غلط از آب درآمد و فکر کردند مسلمانی همین است که با انگیزه‌های سیاسی می‌توانند کنار پیامبر خدا ﷺ باشند و از مواهب ایمان هم بهره‌مند گردند. غافل از این که باید متوجه‌ی حضور خدا در عالم باشند و پیامبر خدا ﷺ را با تمام وجود بپذیرند تا وارد گردونه‌ی حضور تاریخی شوند که با اسلام به ظهور آمده است. آری! با چنین ایمانی کارشان به آن جا رسید که در آن بیعت خاص، تا ایمان به «وحدت وجود» خداوند جلو رفتند و به نظر بنده در این تاریخ

هم ما فقط با ادامه این پذیرش یا این فهم یا این ادراک می‌توانیم خودمان را ادامه دهیم و متوجهی حضور حق یقین تاریخی خود شویم.

«يَقُولُونَ بِالْأَسِنَّةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»

این‌ها فقط ادعا دارند، این‌ها را بشناسید که به جای همراهی با مجاهدان، به دنبال ثروت اندوزی بودند. مواظب این‌ها باشید. به آن‌هایی که فکر می‌کردند با زرنگی، خود را از ضررها حفظ کرده‌اند و به منافی رسیده‌اند، می‌فرماید: «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (۱۱) بگو چه چیزی برای شما که اگر خدا اراده کند به شما ضرر برساند یا نفعی برساند، مانع می‌شود؟ در حالی که خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. مگر جز خداوند قدرتی در صحنه است که شما می‌خواهید با زرنگی‌های خود از او کمک بگیرید؟ این‌ها حضور خداوند را در همه‌ی معادلات نمی‌یافتند و همین امر موجب خطا در محاسبات‌شان شد. به آن وحدت وجودی که باید می‌رسیدند، نرسیده بودند. ای پیامبر از آن‌ها این سؤال را بکن که: «فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً» چه کسی جز خداوند هست که شما به او نظر کنید؟ این آیه نشان می‌دهد باید با رقیبان‌تان که ادعا می‌کنند زیباترین توحید را به میان می‌آورند، متذکر باشید که فقط ادعا می‌کنند. روزنامه‌های ژاپنی وقتی مصاحبه‌ی حضرت نایب امام زمان علیه السلام را با نخست وزیرشان منتشر کردند، مردم ژاپن گفته بودند ای کاش ما ایرانی بودیم. این به جهت روح اعتماد به خدایی بود که رهبر معظم انقلاب از خود نشان دادند. چون جان‌ها توحیدی سرشته شده‌اند و آن‌ها در آن صحنه متذکر آن توحید بودند.^۲

اگر ما در هر صحنه‌ای توحید را به میان آوریم همه‌ی امورمان به سامان می‌آید و عزت دنیا و آخرت می‌یابیم. در آخر آیه مذکور می‌فرماید:

«كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» خداوند از همان ابتدا، شما را می‌شناخت و می‌دانست چه کسانی هستید و لذا روی شما حساب نکرد. شما کسانی نیستید که از جنس این تاریخ باشید، از جنس تاریخی که علی بن ابیطالب علیه السلام در آن حاضر شدند، نیستید. خوشا به حال آن‌هایی که در تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام مأوا گزیدند. اگر کسی در تاریخی که حضرت روح الله رضوان الله تعالی علیه مأوا گرفت، مأوا بگزیند، در زمرة شیران روز و سالکان شب خواهد شد.

۲ - حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: همه جان‌ها بر توحید سرشته شده‌اند: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ»

نمونه آن حاج قاسم سلیمانی است و آن اخلاص، در این نوع مأوا گرفتن در توحید، به میان می آید.

«بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا» (12)

در خطاب به رسول خدا ﷺ می فرماید: قضیه این بود که این ها اساساً شما را نمی فهمیدند. فکر نمی کردند شما هرگز بر گردید، گمان می کردند مشرکین مکه کار شما را یکسره می کنند و آن تصور که پیامبر را همراهی نکردید، در نظر تان دلپسند و زیبا جلوه کرد که به نظر خود زرنگی می کنید. «وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا» و گمان تان گمان بدی بود به حرکت توحیدی مجاهدان و عموماً قومی بی ثمر و بی تاریخ و هلاک شده شدید. این افراد متوجهی حضور توحیدی حرکت های الهی ضد استکباری نیستند. نگران اند اگر ما در مقابل آمریکا کوتاه نیایم آینده تاریکی داریم.

یکی از این افراد قبل از آمدن آقای شینزو آبه، نخست وزیر ژاپن، گفته بود بیاید نذر کنیم تا این منجی که تشریف می آورند به نوعی راه ما را بکشایند، زیرا ۴۰ سال است مردم به ما می گویند چرا با آمریکا درگیر هستیم. به نظر بنده این آدم ها هیچ بهره ای از حیات توحیدی که خداوند برای ملت ما اراده کرده است، نمی برند. گفت:

از همه محروم تر خفاش بود که عدوی آفتاب فاش بود ای پیامبر! این ها با محاسبات غلط خود روی حرکت شما به اشتباه فکر می کردند. تصورشان این بود که تاریخ، هنوز تاریخ ابوسفیان است و تاریخی شروع نشده است که تاریخ اسلام باشد و ادعای نبوت، یک اتفاق است و چیزی نمی گذرد تمام می شود و ابوسفیان است که همچنان ادامه می یابد.

آری! اگر بنا است تاریخ، تاریخ ادامه ای فرهنگ مدرنیته باشد، ما چیزی نمی توانیم باشیم ولی اگر متوجه باشیم تاریخ دیگری شروع شده موضوع تغییر می کند.

سه نوع حضور در این زمانه داریم: یک نوع حضور، حضوری است که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» می فهمند و تماماً در حرکتی که شروع کرده اند به وعده الهی امیدوارند و یک نوع حضور هم حضور آن هایی است که باور کرده اند با کنار نیامدن با آمریکا نابود می شویم و یک نوع حضور هم، حضور مردم عادی می باشد که از یک طرف تا حدی امیدوار به وعده های الهی هستند و از آن طرف هم تحت تأثیر تبلیغات دشمن

می باشند و لذا امور را طوری تعریف کرده اند که نصرت الهی در چشم انداز آن ها نیست. بالاخره بعضی از ماها شبیه آن هایی هستیم که آیه ی فوق توصیف می کند و عده ای هم هنوز آن طور که شایسته است از خصوصیتی که آیه ی فوق توصیف می فرماید خود را جدا نکرده اند که إن شاء الله هر چقدر جلو برویم، این افراد به جبهه ی مجاهدان نزدیک می شوند. به خصوص که می یابند چگونه همه امید غرب گراها به پوچی می رسد، به همان معنایی که فرمود: «وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا» چون متوجه نیستند تاریخی دارد ظهور می کند و توحیدی به صحنه می آید که زندگی معنای دیگری پیدا خواهد کرد و انسان به ثمر می رسد. از آن طرف آن هایی که نسبت به جبهه ی توحیدی بی تفاوت نیستند به بصیرت و عبرتی می رسند که همان ازدیاد ایمانی است در کنار ایمان قبلی. ملاحظه کردید با تحلیل های غلط خود هر روز با ناکامی جدیدی روبه رو می شوند و واقعاً قومی بور و بی ثمر می باشند. سپس می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا» (13)

در چنین شرایطی که پیش آمده، هر کس به خدا و رسول او ایمان نیاورد، ما حتماً برای کافران آتش شعله وری را آماده کرده ایم.

اگر در شرایطی که جبهه توحید مقابل کفر قرار دارد، عده ای به جبهه ی توحید ورود نکنند، عملاً در جبهه ی کفر هستند و برای کافران آتش جهنم فراهم است. آری! اگر انقلاب اسلامی به عنوان جبهه ی توحیدی در مقابل آمریکا در این تاریخ به ظهور نیامده بود، هر کس می توانست راهی را برای خود انتخاب کند، ولی وقتی تقابل جبهه ی ایمان و کفر به میان آمده است، هر کس نسبت به جبهه ی ایمان بی تفاوت باشد عملاً به توحید الهی بی توجه بوده و بخواهد و نخواهد در جبهه کفر قرار می گیرد. بعضی ها می گویند ما در زمان طاغوت نماز می خواندیم و در زمان یاقوت هم نماز می خوانیم و کاری به کار این دعوای نداریم. غافل از این که وقتی جبهه حق و جبهه باطل، به صورتی کاملاً مشخص در صحنه باشند و جبهه ی باطل در صدد نابودی جبهه حق باشد، نمی توان فقط ناظر بود. نکته دیگر آن که چنانچه ملاحظه می کنید می فرماید: «وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» رسول الله ﷺ را جدا آورد، زیرا سنت رسول خدا ﷺ هم جزء ایمان و شرط ایمان است، به عنوان تعیین شخصیت توحیدی در مقابل کفر.

می فرماید: «فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا» آن هایی که در جبهه ی حقی که مقابل کفار ظهور کرده است، نباشند، بدانند برای آن ها که عملاً نسبت به جبهه ی حق کافرند، آتشی را فراهم کرده ایم. البته ضعف ما هم هست که جبهه توحیدی ما آنچنان با صفا نیست، آن طور که

حضرت امام و رهبر انقلاب نمود آن هستند، تا معلوم شود آن‌هاىى که نسبت به اين جبهه بى تفاوتند، چه بلاىى بر سر خود آورده‌اند که به گمان خود به همان ايمان قبلى راضى هستند و ضعف‌هاى امثال ما را بهانه مى‌آورند. غافل از اين که بحث در حضور در جبهه‌اى است که به نور توحيد، مقابل کفر قرار گرفته. آن‌ها متوجه نور خداىى که مطابق شأن اين روزگار به ظهور آمده نيستند. به گفته جناب مولوى: «ببزارم از آن کهنه خداىى که تو دارى.»

سپس متذکر آيه بعد مى‌شود که فرمود:

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعْغِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

رَحِيمًا» (14)

و مالکیت آسمان‌ها و زمين از آن خداوند است، هر کس را خواست مى‌بخشد و هر کس را خواست عذاب مى‌کند و او غفور و رحيم است.

مى‌خواهد بفرمايد عالم در دست خداوند است و او است که در اين عالم بنا دارد براى انسان‌ها برنامه‌هاىى جهت کمال آن‌ها، در راستاى غفران و عذاب افراد شکل دهد. مالک عالم هر تصرفى که خواست مى‌تواند در عالم بکند و با آوردن شريعت الهى نحوه‌ى تصرف خود را مشخص مى‌کند که چه کسانى را مشمول غفرانش قرار مى‌دهد و چه کسانى را عذاب مى‌کند. با توجه به اين که خداوند همواره غفور و رحيم است، در اين راستا دىنى آورده تا اولاً: انسان‌هاىى را که به دين الهى رجوع مى‌کنند مشمول بخشش خود قرار دهد و از گناهانى که در قبل مرتکب شده‌اند بگذرد. ثانياً: آن‌ها را آماده کند تا با اسم «رحيم» مشمول رحمت خاص خود نمايد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه هشتم

تحلیل‌های زیبا و غفلت از حضور تاریخی اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً (11) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْماً بُوراً (12) وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعيراً (13) وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفوراً رَحِيماً (14) سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَعَانِمِ لِنَأْخُذْهَا ذُرُونا تَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يُفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلاً (15)﴾

عنايت داشتید که در آخر آیه ی ۱۰ فرمود: آن‌هایی که بر آن عهدی که با پیامبر خدا ﷺ بستند، پایدار ماندند «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً» به زودی به اجر عظیمی می‌رسند. همیشه این طور بوده است که اگر بایی از توحید در تاریخی گشوده شود، در دل آن رویش‌های خاصی ظاهر می‌گردند و البته در مقابل این رویش‌های خاص، کسانی هستند که تنها ناظر صحنه می‌باشند، بدون آن‌که جهت تحقق تاریخ توحیدی از خود فداکاری نشان دهند. منتها وقتی پیروزی خاصی نصیب جبهه‌ی اسلام شد آن افراد مدعی می‌شدند ما هم مایل بودیم شرکت کنیم ولی

مشغولیات زندگی مانع شد. خداوند برای آن که جبهه‌ی توحیدی همچنان پاک و زلال بماند، می‌فرماید: «يَقُولُونَ بِالْأَسْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» این افراد آن‌چه می‌گویند از سر صدق نیست، در قلب‌های‌شان چیز دیگری دارند. خداوند متذکر می‌شود که در این موارد مسلمانان نباید سادگی به خرج دهند و فریب توجیه کاری‌های آن‌ها را بخورند، زیرا در آن سفر که در هر حال سفر خطرناکی بود، وقت این حرف‌ها نبود، باید در چنین مواردی که خطر، جبهه‌ی توحیدی را تهدید می‌کند و این را همه می‌فهمند، انسان از همه چیزش بگذرد، تا خدا به جامعه برگردد. نباید فریب توجیه کوتاهی‌های جریان‌هایی را خورد که یا از سر ترس و یا از سر روابط با دشمنان، از حضور در جبهه‌ی حق سرباز زده‌اند و حالا که مثلاً وقت تقسیم غنائم است، سر و کله‌شان پیدا شده که نام ما را هم جزء مجاهدین بنویسید. حضور آن‌ها کنار شما، جبهه‌ی شما را از جدیت و سلحشوری خارج می‌کند. آری! یک زمان ابوسفیان آن طرف خندق است و مجاهدان این طرف خندق، در آن شرایط خطری جبهه‌ی توحیدی را تهدید نمی‌کند، ولی وقتی ابوسفیان ادعای مسلمانی کرد و در کنار شما قرار گرفت باید بسیار هوشیار باشید.

آن‌هایی که شما را همراهی نکردند، البته در توجیه عدم همراهی خود سخنان جذابی دارند، ولی متوجه باشید آنچه بر زبان می‌آورند غیر از آن چیزی است که در قلب آن‌ها می‌گذرد. پس آن‌ها را از خود ندانید، بدون آن‌که با آن‌ها درگیر شوید. با توجه به چنین تذکری ما باید متوجه باشیم در این زمانه در کجا باید قرار داشته باشیم؟ در کنار آن‌هایی که مقابل استکبار جهانی هستند و در قول و عمل خود مخالف استکبار می‌باشند، یا در کنار آن‌هایی که به اسم عدم تشنج، عملاً با کسانی که دشمن مستکبران هستند، مخالفت می‌کنند؟ حضرت پروردگار می‌فرماید: فریب چرب زبانی آن‌ها را نخورید، به اعمال و موضع‌گیری‌های آن‌ها نظر کنید. ببینید در زندگی خود در کدام موقف ایستاده‌اند. این که می‌فرماید: «يَقُولُونَ بِالْأَسْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» می‌خواهد بفرماید متوجه باشید که در پشت این کلمات یک فکر دیگری نهفته است. هوشیاری خود را به این راحتی‌ها از دست ندهید.

ما رویهمرفته با سه چهره در نظام خود روبه‌رو هستیم. چهره‌ی نیروهای مجاهد و متدینی که به «فتح قریب» نایل شدند و چهره دشمنان روبه‌رو، و چهره‌هایی که چون شما از جبهه برگشتید و متوجه پیروزی شما شدند، می‌خواهند خود را کنار شما قرار دهند، بدون آن‌که برای اسلام هزینه‌ای کرده باشند. خداوند در خطاب به آن‌ها می‌گوید: این که گمان می‌کردید آن‌هایی که

رسول خدا را همراهی کردند، از این سفر بر نمی‌گردند، و این تحلیل را برای خود یک هنر و زیبایی در قلب‌تان به حساب می‌آوردید، با این توهم که شما خیلی زرننگ هستید و مسلمانان که پیامبر خدا ﷺ را همراهی می‌کنند، آدم‌های ساده و زود باوری می‌باشند. «ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوِّءِ» گمان و پندار بدی بود «وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا» و شما مردم بی‌ثمر و هلاک‌شده‌ای هستید.

شناخت این جریان همیشه لازم است و خطر این افراد هم همیشه زیاد بوده، زیرا به ظاهر خودی هستند ولی عملاً عزم و همت مجاهدان را نه تنها به چیزی نمی‌گیرند، بلکه آن را نوعی سادگی قلمداد می‌کنند و فضای جامعه را از ارزش‌های اصیل بی‌رنگ می‌نمایند، ولی خداوند جای دیگری را مد نظر مجاهدان قرار داده و این افراد را از آن جای و جایگاه بدون آن که متوجه باشند، محروم کرده که آن جای و جایگاه همان «اجر عظیمی» است که خداوند وعده‌ی آن را به مجاهدان داده.

اجر عظیم، هر چه هست، چیزی می‌باشد که بعد از خیردادن از آن در آیه ۱۱، می‌فرماید: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا» آن‌هایی که همراهی نکردند می‌گویند اموال و خانواده ما را مشغول نمودند که نتوانستیم همراهی کنیم. به نحوی می‌خواهند در آن اجر عظیم که متوجه شده‌اند در پیش است خود را شریک کنند و خداوند برای پاک‌نگه‌داشتن جبهه موحدین مجاهد از این افراد، می‌فرماید: «يَقُولُونَ بِاللَّيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» این‌ها صادقانه سخن نمی‌گویند و شما سرنوشت خود را به سرنوشت اینان گره نزنید. خود را در جهان دیگری دنبال کنید که جهان این افراد نیست. به همین جهت به پیامبر می‌فرماید به آن‌ها بگو: «فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» شما اساساً معنای نفع و ضرر خود را تشخیص نمی‌دهید که نفع و ضرر از جانب خدا به هر کس می‌رسد آن‌هم با توجه به این که خدا به کردارهای شما آگاه است و شما از حضور توحیدی حضرت حق غافل هستید. اساسی‌ترین موضوع هم اینجا است که ما میدان زندگی را با عقل مجاهدان تعریف کنیم و نفع و ضرر را در دست خدا بدانیم و نه با عقل «مُخَلَّفُونَ» که رسول خدا ﷺ را همراهی نکردند تا به زعم خود ضرر نکنند و فرصت را جهت جمع‌آوری ثروت از دست ندهند. همیشه این قاعده جاری بوده است که مجاهدان موحد با شور ایمان خود را ادامه می‌دادند و مُخَلَّفُونَ سعی می‌کردند با ثروت‌اندوختن از یکنواختی زندگی، خود را راحت کنند و عملاً مشغول شور و شغف‌های کاذب می‌شدند.

مگر ما در زمانه‌ی خودمان، با این دو نوع شخصیت روبه‌رو نیستیم؟ عده‌ای با انواع رانت‌ها به دنبال زندگی با نشاط هستند و عده‌ای هم مانند شهید حاج قاسم سلیمانی‌ها به شور ایمان منورند. ما باید تکلیف خود را با قسمت آخر آیه ۱۱ روشن کنیم تا معلوم شود کدام یک از شخصیت‌های فوق را می‌خواهیم برای خود در این تاریخ دنبال نماییم؟ آیا تربیت شده‌ی اردوگاهی هستیم که نفع و ضرر را در جای دیگری غیر از آن‌جایی که خدا اراده کرده است، دنبال می‌کنیم و یا در مسیری که خداوند در مقابل ما قرار داده قدم می‌گذاریم و عملاً به اراده‌ی الهی در این تاریخ تن می‌دهیم که بنا دارد این قرن را تبدیل به قرن نابودی ابرقدرت‌ها کند، تا هر اندازه اسلام پیروز شود ما پیروز شده باشیم و حضور انقلاب اسلامی در منطقه را سرمایه‌ی خود بدانیم و نه ویلاهایی را که در لواسانات ساخته می‌شود. عده‌ای ثروت‌هایی را که با سوء استفاده از شرایط انقلاب به دست آورده‌اند، زینت خود به شمار آورده و خود را در جهانی سخت‌تیره و تار محبوس کرده‌اند، حتی به قیمت از ارزش انداختن پول ملی این ملت.

می‌فرماید: ای پیامبر به آن‌ها بگو: «فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً» چه کسی جز خداوند صاحب چیزی می‌تواند باشد که شما از خدا و مسیری که او تعیین کرده است، فاصله گرفته‌اید؟ آیا جز این است که به کلی از نتیجه‌ی کارهای تان محروم می‌شوید؟

عجیب است که کارشان به جایی می‌رسد که از رسول خدا ﷺ می‌خواهند «فَاسْتَغْفِرْ لَنَا» برای ما از خداوند استغفار کن. زیرا متوجه می‌شوند مسیر را اشتباه رفته‌اند ولی خداوند می‌فرماید این حرف‌ها را صادقانه نمی‌زنند و این آیه برای ما حجت است تا راه خود را درست مشخص کنیم. زیرا این افراد با توجه به نگاه ظاهری و غیر توحیدی خود، احتمال پیروزی حق را در صحنه‌ها نمی‌دهند، هم در صدر اسلام چنین بود و هم در صحنه‌های دفاع مقدس و هم در تقابلی که امروز ما با استکبار داریم.

می‌فرماید: «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ» ابداً فکر نمی‌کردید رسول خدا و مؤمنین نزد خانواده‌هایشان برگردند. تصور می‌کردند جبهه‌ی ابوسفیان کار مسلمانان را یکسره می‌کند و ظاهر قضیه هم همین را نشان می‌داد و به همین جهت وقتی مسلمانان با نحوه‌ای از پیروزی برگشتند خیلی جا خوردند. آن‌هم کسانی با پیامبر ﷺ آن صلح‌نامه را امضا کرده بودند که هر کدام به عنوان سران قریش ادعای خدایی داشتند، با آن‌همه سیاست و عِدّه و غده که بحث آن در جای خود مفصل است. به خصوص که قریش در مکه مرجع بسیاری از مردم از اقصا نقاط جزیره‌ی العرب بودند و ابوسفیان دستی در شهرهای روم

قدیم داشت و برای قیصر شخص شناخته شده‌ای بود و در مکه برای خود تمدنی شکل داده بودند که از نظر اسلام عنوان جاهلیت داشت نه از نظر مردم آن زمان. جریان جاهلیت، ریزترین مسائل را برای خود تعریف کرده بود.^۱ تصور مُخَلَّفُونَ آن بود که مگر می‌شود عده‌ای مسلمان به قصد حج به سوی مکه حرکت کنند و آن‌هم بدون اسلحه‌ی مناسب و از دست قریش جان سالم به در ببرند؟ مَخَلَّفُونَ از جهتی تحلیل‌شان کاملاً حساب‌شده بود که هیچ یک از مسلمانان که پیامبر را همراهی کردند بر نمی‌گردند. و خداوند هم در این رابطه می‌فرماید: «وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ» و این تحلیل خیلی زیبا در قلب آن‌ها جا باز کرده بود، به عنوان تحلیلی عاقلانه و دوست‌داشتنی. شیفته‌ی این تفکر بودند که کار این حزب اللّٰهی‌ها تمام است، چه رسد که قرارداد امضا کنند که سال بعد می‌توانند به مکه وارد شوند و حج به‌جا آورند و چنین حقی برای آن‌ها به رسمیت شناخته شود. مثل آن‌که جان بولتون در سخنرانی‌اش در اسرائیل گفته بود اصلاً ایران چه حقی دارد در خاورمیانه برای خود حرف داشته باشد؟ حق ما است که آخرین حرف را در این منطقه بزنیم.

خداوند خطاب به مَخَلَّفُونَ هم می‌فرماید: مگر نه این‌که گمان می‌کردید رسول خدا و مؤمنین ابداً به سوی خانه و خانواده‌ی خود بر نمی‌گردند و شیفته‌ی این فکر خود بودید؟ در حالی‌که گمان‌تان، گمان بدی بود و اساساً شما گروه از دست رفته‌اید. هرچند با همراهی نکردن پیامبر و ماندن در مدینه، به ظاهر فرصت را از دست ندادید و به دنبال جمع‌آوری مال و ثروت افتادید، به امید آن‌که تاریخ، تاریخ ادامه‌ی ثروتمندان ابوسفیانی است ولی «كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا» شما مردمی بایر و بی‌حاصلی بودید.

ظاهر قضیه حکایت از آن می‌کرد که مسلمانان جایی در آن تاریخ ندارند، در آن حدّ که جبهه‌ی کفر حتی امکان طواف به گرد کعبه را هم به آن‌ها نمی‌دهد. پس باید به مَخَلَّفُونَ حق داد که فکر کنند آن‌هایی که رسول خدا ﷺ را همراهی می‌کنند بر نمی‌گردند و قرآن در وصف آن تصور در خطاب به آن‌ها می‌فرماید: «زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ» و این برای همه‌ی اهل

۱ - در خبر هست که چون نامه‌ی پیامبر خدا ﷺ به قیصر روم رسید او پرسید آیا از شهر مکه کسی در شام هست تا از او در رابطه با پیامبر خدا که این نامه را نوشته است اطلاعی به‌دست آوریم؟ دستور داد گردش کنند شاید نزدیکان محمد ﷺ و یا کسی که از اوضاع وی اطلاع دارد بیابند. اتفاقاً ابوسفیان برای سفری تجاری به روم سفر کرده بود و پادشاه روم او را فراخواند و از او سؤالاتی پرسید که در تاریخ این قضیه و سؤالاتی که قیصر پرسیده است آمده است. (به پیامبر اکرم ﷺ و ارسال سفیر به سرزمین‌های مجاور رجوع شود)

دنيا هست که ظاهر حرکت‌های توحیدی را می‌بینند و متوجهی سنت‌هایی که حرکات توحیدی در آن سنت‌ها به ظهور می‌آیند را نبینند و به همین جهت فرمود این که پس از برگشت گفتند از خدا بر ایمان استغفار کنید، دروغ می‌گویند، زیرا اساساً جایی برای آن حرکات توحیدی قائل نیستند. هر چه می‌بینند مناسبات جبهه‌ی کفر است و به آن اصالت می‌دهند و شیفته‌ی آن هستند و خداوند متذکر می‌شود که اتفاقاً این یک گمان بدی است. «وَوَلَّيْتُمْ ظَنُّنَا السُّوءَ» زیرا گرفتار ظاهر گرایی هستند. «وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا» و همین شما را تا هلاکت جلو می‌برد هر چند به گمان خود زرنگی کردید که با مجاهدان و رهبری آن‌ها همراهی نکردید و مشغول جمع‌آوری ثروت شدید. تجربه‌ی تاریخی هم این را نشان داد، از رضاخان و محمدرضاخان بگیر تا سایر سلطنت‌طلب‌ها که جایگاهی برای حضور توحیدی خداوند در عالم قائل نبودند و متذکر این امر نمی‌شدند و در همین رابطه خداوند به پیامبر خود فرمود: «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً» به آن‌ها بگو چه کسی در مقابل خدا چیزی دارد که شما را حفظ کند؟ این یک تذکر اساسی است برای آن‌هایی که مدعی دینداری هستند و گرفتار ثروت‌اندوزی شده‌اند تا به خود آیند و به مؤمنین هم می‌فرماید حسرت آن‌ها را نخورند و حرکت آن‌ها را تحقیر کنند و متوجه باشند نفع و ضرر در دست خداوند است و این‌ها گمان می‌کنند با ثروت‌اندوزی خود و جمع کردن عِدَّة و عُدَّة، می‌توانند نقش آفرینی کنند. فکر کردند با شهادت شیخ فضل الله و بعد از آن با شهادت مرحوم مدرس، موانع را برطرف کرده‌اند و به مراد خود می‌رسند. آیت الله کاشانی را هم که در قلعه‌ی فلک الافلاک زندانی نمودند. این‌ها نمی‌دانند نگاه آن‌ها به عالم، آن‌ها را «قوم بور» و بی‌ثمر می‌کند. نگاهی که متوجه‌ی جایگاه جریان‌های توحیدی در مقابل استکبار نیست. در همین رابطه در آیات قبل بر توحید و آن هم توحیدی که منجر به «وحدت وجود» می‌شد، تأکید فرمود تا مؤمنین گرفتار چنین تحلیل‌های غلط نشوند.

آنچه احساس می‌شود خوب است رفقا با دقت آن را دنبال کنند. این نکته است که جریان‌هایی در دل جبهه‌ی اسلامی شکل می‌گیرد که ادعای مسلمانی دارند و آن را بر زبان هم می‌آورند و از پیامبر خدا ﷺ می‌خواهند به خاطر کوتاهی‌هایشان «فَاسْتَعْفِرْ لَنَا» برای ما نزد خدا طلب بخشش کن، را پیش می‌کشند و ظاهر ندامت و مقدس‌مآبی به خود می‌گیرند و ادعای اعتقادات توحیدی دارند، ولی سخت شیفته‌ی فرهنگ جاهلیت و ثروت‌اندوزی می‌باشند. ما باید در چنین عرصه‌ای جای خود را پیدا کنیم و آن عرفانی که می‌تواند ما را و انقلاب را نگه

دارد، توحیدی است که ما را از این مهلکه‌ها نجات می‌دهد و گرنه آن‌ها هم مثل شما آداب دینی را انجام می‌دهند. توحیدی که نتواند کفر را نفی کند و احساس حضور در آغوش سنت‌های الهی را به ما عطا نماید؛ ما را از این مهلکه‌ها نجات نمی‌دهد و در فراز «كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» می‌خواهد بفرماید خداوند می‌داند شما چه کاره‌اید.

هنر ما درک قواعد و سنت‌های عالم است که آیات الهی را با ما در میان می‌گذارند و جای و جایگاه صحنه‌ها را بر مبنای آن قواعد و سنت‌ها تعیین می‌کنند. چیزی که بنده در سیره و سخن رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» متوجه می‌شوم بیش از آن که اطلاعات ایشان به کمک ایشان بیاید، فهم ایشان از آیات الهی به کمک‌شان آمده از آن جهت که می‌دانند رویهمرفته جبهه‌ای که در نظام اسلامی ایران در مقابل استکبار قرار گرفته، جبهه‌ای است که به وعده‌های الهی اعتماد دارد و می‌داند در مقابل همه‌ی فتنه‌های داخلی و خارجی، خدا در صحنه است، لذا می‌داند چطور باید برخورد کند. همان‌طور که صدام حسین این جنگ را به ما تحمیل کرد و حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به امید وعده‌های الهی وظیفه‌ی خود را در مقابل آن تجاوز انجام دادند و عملاً انقلاب اسلامی به جایگاهی رسید که اگر آن حمله به ما نشده بود معلوم نبود در چنین جایگاهی در جهان امروز قرار داشتیم که روح ملت‌ها متوجه‌ی چنین حضوری باشند و بتوانند برای آینده‌ی خود بر اساس حضور تاریخی انقلاب اسلامی تصمیم بگیرند.

تصور اولیه‌ی ما از انقلاب اسلامی آن بود که شاه را از کشور بیرون می‌کنیم و آن فسادها کم می‌شود و هر کس می‌رود به دنبال زندگی‌اش، البته با حاکمانی که حاکمان فاسدی نیستند. افق اولیه‌ی تحقق انقلاب چنین چیزی بود، غافل از این که حضرت ربّ العالمین دارند تاریخی را در مقابل ما می‌گشایند که از طریق همین موانع که آمریکا در مقابل ما ایجاد می‌کند، آن تاریخ به ظهور می‌آید. نمی‌دانم شما سقوط این پهپاد پیشرفته‌ی آمریکا را چطور تحلیل می‌کنید، تحلیل بنده آن است که این حضور امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این تاریخ است. به گفته‌ی شهید آوینی، بعثت امام خمینی در این زمانه به ظهور آمده تا تاریخ دیگری رقم بخورد. به گفته‌ی او تنها دلیلی که حکایت از آن دارد که تاریخ دیگری به ظهور آمده وجود انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی است. بعثت انسانی است که خودش موضوعیت دارد.

باز به این فراز از آیه ۱۲ فکر کنید که می‌فرماید: «زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ» تعبیر خاصی به کار برده تا متوجه شویم دشمنان جبهه‌ی توحید برای نظرات خود چه زیبایی‌هایی قائل هستند و با چه حرارتی خود را پیروز صحنه می‌دانند و در عین حال به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسند. حقیقتاً

اگر افکار جریان‌های داخلی را که تحت تأثیر جبهه‌ی استکبار هستند، دنبال کنید بهترین تعبیری که می‌توانید برای آن‌ها به کار ببرید، همین تعبیری است که با انواع سمینارها و سخنرانی‌های به ظاهر جذاب، خود را و مخاطبان خود را فریب می‌دهند و باور نمی‌کنند این تحلیل‌ها فقط برای خودشان زیبا است. هرچند از رسانه‌های زیادی آن سخنان به گوش می‌رسد ولی خوب است پوچی آن‌ها را متوجه باشید، به همان معنایی که قرآن به صورتی فوق‌العاده در توصیف آن سخنان می‌فرماید: «وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوِّءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا» ای شمای که با آن آب و تاب‌ها مشغول تحلیل‌های به ظاهر زیبای خود هستید، بدانید گرفتار پندارهای غلطی شده‌اید و مردمی بی‌ثمر و بی‌نتیجه خواهید بود.

این اباذر و سلمان هستند که فریب ظاهر امویان را نمی‌خورند و تحت تأثیر مروان بن حکم قرار نمی‌گیرند. اباذر متوجه است ظاهر مذهبی خلیفه‌ی سوم کافی نیست، او به عنوان اباذری که صحابی پیامبر خدا ﷺ است، باید اسلام را نگهداری کند و نه خلیفه را و نگران هزینه‌ای که در این مسیر باید بدهد نبود و تبعیدی صحرای «ریذه» را به جان خرید، زیرا متوجه‌ی بی‌ریشه‌بودن جریان‌ی بود که امثال مروان بن حکم راه انداخته بودند. ملاحظه کنید جناب اباذر به جهت اصالتی که برای جبهه‌ی توحید قائل بود، به خاطر ریخت‌وپاش‌های جبهه‌ی امویان که به ظاهر مسلمان شده بودند، از اسلام قهر نکرد، او پای اسلام ایستاد به هر قیمتی. چیزی که امروزه هم با آن روبه‌رو هستید که فراریان از جبهه و جنگ به جان انقلاب اسلامی افتاده‌اند تا جیب خود را پر کنند و البته ما نباید جا بخوریم و یا در راهی که قدم گذاشته‌ایم به خاطر این موانع خسته شویم، همانطور که رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» خسته نشده‌اند.

می‌فرماید: «زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ» آن‌ها طوری فکر می‌کنند که خودشان از آن فکر راضی‌اند و فکر می‌کنند دلسوز ملت هستند که می‌گویند باید با آمریکا سازش کرد تا مشکلات مردم برطرف شود. خداوند در خطاب به آن‌ها می‌فرماید چون نگاه‌تان توحیدی نیست گرفتار پندار بدی هستید و اساساً برخلاف ادعای‌تان، مردم بی‌ثمر و بی‌فایده‌ای خواهید بود. به این فکر افتاده‌اند که با تبلیغات خود و با دلسوزی‌های ظاهری به گفته‌ی خودشان ما را از درون تغییر بدهند و این طور تبلیغ کنند که حکومت دینی به گفته‌ی آن‌ها پارادوکسیکال می‌باشد. یعنی تضاد درونی دارد، زیرا لازمه‌ی حکومت و سیاست، سکولار بودن است و با دینی‌بودن نمی‌خواند و به گمان آن‌ها حکومت دینی معنا نمی‌دهد، زیرا دین امری است شخصی و حکومت امری است اجتماعی. با این تحلیل‌ها کاملاً دلخوش هستند که چه

حرف‌های خوب و درستی زده‌اند و امیدوارند که این فکر در آینده جای خود را باز کند و مردم از درون نسبت به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بی‌تفاوت شوند.

قرآن در آیات ۱۱ و ۱۲ ما را متوجهی چنین جریان‌های داخلی و آینده‌ای که آن‌ها دارند می‌کند که به نظر می‌آید برای ادامه‌ی راه توحیدی که با انقلاب اسلامی پیش آمده توجه به این آیات بسیار مهم است، به‌خصوص که در ادامه ما را متوجهی کفر آن‌ها می‌کند و عذابی که در پیش دارند. می‌فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا» (13)

هرکس در چنین شرایطی به حضور خدا در چنین تاریخی و به رسول او ایمان نیاورد، ما برای کافران آتشی شعله‌ور آماده کرده‌ایم. در جلسه‌ی قبل تا حدی عریضی در رابطه با این آیه شد، ملاحظه کنید چگونه موضوع را در شرایطی می‌برد که متوجه شویم دو جبهه بیشتر در صحنه نیست. یا ایمان به خدا و رسول او و یا عدم ایمان، آن هم عدم ایمان عده‌ای به ظاهر مسلمان به آینده‌ی حضور تاریخی جبهه توحیدی اسلام. با توجه به چنین فضایی می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» آن‌هایی که ایمان به خدا و رسول خدا ندارند، به همان معنای پیروزی حق بر باطل، هرکس می‌خواهد باشد، خداوند برای آن‌ها که عملاً کافر محسوب می‌شوند، آتش شعله‌وری فراهم کرده است. تا هرکس متوجه باشد کجا ایستاده است و باید منتظر چه سرنوشتی باشد. سرنوشت مخلفون آتش شعله‌ور است که مصداق دنیایی آن انواع بحران‌های متنوعی است که جامعه را فرا می‌گیرد و بنیان جریان غیر توحیدی را ریشه‌کن می‌کند، زیرا وقتی آتش به چیزی افتاد، چیزی از آن باقی نمی‌ماند. و به همین جهت بحث «سعیر» یعنی آتش شعله‌ور را به میان آورد.

قرآن در آیات ۱۱ و ۱۲ ما را متوجه چنین جریان‌های داخلی و آینده‌ای که آن‌ها دارند می‌کند که به نظر می‌آید برای ادامه‌ی راه توحیدی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، بسیار مهم است، به‌خصوص که ما را در ادامه متوجهی کفر آن‌ها می‌کند و عذابی که در پیش دارند.

بنده از این آیه این‌طور می‌فهمم که با حضور تاریخی اسلام، انسان‌ها وارد تعریف خاصی از خود می‌شوند. تا دیروز اساساً موضوع کافر و مؤمن در میان نبود، ولی اسلام در مسیر خود وارد مرحله‌ای شده که جبهه‌ی استکبار در مقابل آن ایستاده و دیگر نمی‌شود مسلمان عادی بود و به حضور تاریخی اسلام وارد نشد و در نتیجه کفر و ایمان معنای دیگری پیدا کرده و ظاهراً آیه ۱۳ چنین فضایی را به میان آورده، تا مسلمانان تکلیف خود را با خودشان معلوم کنند

که آیا به اسلامی معتقدند که بنا است در آینده، تاریخی برای خود شکل دهد و یا تنها به جای پرستیدن بت‌ها از این به بعد خدا را می‌پرستند، ولی در همان تاریخی که فرهنگ جاهلیت و ابوسفیان مناسبات جامعه را مدیریت می‌کند؟ متذکر می‌شود اگر وارد حضور تاریخی اسلام نشوند در آینده با آتشی شعله‌ور روبه‌رو می‌شوند که مصداق دنیایی آن انواع بحران‌هایی است که جامعه را فرا می‌گیرد و نمونه‌ی آن را در جامعه‌ی خودمان ملاحظه می‌کنید که چگونه به جهت دل‌سپردن به آینده‌ای، که آینده‌ای است شبیه فرهنگ استکباری، با انواع بحران‌ها روبه‌رو شدیم، آن‌هم توسط کسانی که خود را کارگزار نظام جمهوری اسلامی می‌دانستند ولی امیدشان به جهان استکباری بود و آیه‌ی مذکور متذکر می‌شود که راه کار قضیه چیز دیگری است و آن حاضر شدن در تاریخی می‌باشد که باید در این زمانه اسلام مناسبات آن را رقم بزند و بنده نام آن را حضور در «جهانی بین دو جهان» گذاشته‌ام.

ما هنوز آن‌طور که شایسته است متذکر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی با این همه شهید نشده‌ایم. هنوز آن رسوبات جاهلیت مدرن بر روح و روان ما سیطره دارد. اگر جبهه‌ی ایمان و عدم ایمان به آن شکلی که عرض شد مشخص شود، افق عبور از این مشکلات ظهور می‌کند، مشروط بر آن که هر کس مشخص کند در کجا ایستاده است؟ آیا معتقد به حضور تاریخی انقلاب اسلامی است و یا تنها به دین‌داری فردی و آداب فردی معتقد است؟ آن شعفی که باید در خودمان پیدا کنیم، شعف حضور در تاریخ توحیدی است. این هم مشروط بر آن است که انقلاب اسلامی را حقیقت این دوران بدانیم و با تمام وجود به چشم اندازی که در مقابل ما گشوده است دل بسپاریم و با توجه به چنین چشم‌اندازی در آیه‌ی بعدی می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (14)

مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است. هر کس را خواست می‌بخشد و هر کس را خواست عذاب می‌کند و خداوند همیشه غفور و رحیم بوده است.

علامه طباطبایی می‌فرماید این که هر کاری خدا بکند حق است، به اعتبار آن است که عالم ملک او می‌باشد و هرطور خواست می‌تواند در ملک خود تصرف کند. پس بحث در این جا است که حضرت ربّ العالمین مالک این عالم است و مالک، تکلیف مملوک را تعیین می‌کند و جایگاه او را مشخص می‌نماید و در این راستا در آیه‌ی قبل فرمود، برای هر کس که به خدا و رسول ایمان نیاورد به عنوان انسانی که کافر است، آتش شعله‌وری فراهم کرده‌ایم و البته پیرو

همین قاعده فرمود: «يُعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ» هر کس را که خواست می‌بخشد و مؤمنینی شامل بخشش او هستند که گذشته‌ی خوبی نداشته‌اند و یا نسبت به بندگی خداوند بی‌تفاوت بوده‌اند، ولی در حال حاضر مانند جناب حمزه به اسلام گرویده‌اند. می‌فرماید خداوند به گذشته‌ی او گیر نمی‌دهد. مثل شهید طیب حاج رضایی که به گفته‌ی خودش سابقه‌ی خوبی نداشته ولی حاضر نشد برای چند روز بیشتر عمر کردن آبروی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را ببرد و بگوید از امام پول گرفته است و در مقابل دار و دسته‌ی شعبان بی‌مخ از جریان نیروهای طرفدار امام خمینی دفاع کرده است.^۲

آیه مذکور می‌فرماید: خداوندی که مالک آسمان‌ها و زمین است، هر کس را که خواست می‌بخشد و شما به وضع فعلی او نظر کنید و نه به گذشته‌ی او. با نظر به تاریخی که شروع شده است باید مرزهای ایمان و کفر روشن شود.

«وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» هر کس را خواست عذاب می‌کند، پس اگر تا دیروز طرف آدم اسم و رسم‌دار و محترمی بود ولی امروز در جبهه کفر قرار دارد، به صرف این که آدم محترمی بود در نزد خداوند محترم نیست. خداوند است که بر اساس سنت‌های خودش هر کس را که خواست عذاب می‌کند، خودش ملاک‌های غفران و عذاب را تعیین می‌نماید.

در آیه ۱۱ نشان می‌دهد عذابش مربوط به کسانی است که گمان نمی‌کنند عذاب می‌شوند، زیرا تنها پیامبر را همراهی نکردند، گناه که نکرده‌اند، تنها فرصت را غنیمت شمرده‌اند و در غیاب مجاهدان به زندگی و زن و فرزند خود رسیدند که از یک ثروت مناسب و زندگی مرفه محروم نباشند. نمونه آن‌ها قارون است که تا دیروز از متدینین حرکت حضرت موسی عليه السلام بود و به قول خودش با زرنگی‌های خودش ثروتی به هم زد: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ

۲ - نیروهای انقلاب در سال ۴۲ در جریان اعتراض به لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در مسجد عزیزخان تهران جلسه گذاشتند. طرفداران شاه، شعبان بی‌مخ را تحریک کردند تا جلسه را به هم بزنند و نیروهای انقلاب از طیب حاج رضایی که سه تا بزن یکی از قسمت‌های تهران بود، کمک خواستند و او به عنوان طرفداری از امام وارد معرکه شد و طرفداران شعبان بی‌مخ را تار و مار کرد و رژیم شاه طیب حاج رضایی را جلب کرد و شکنجه داد و ناخن‌هایش را کشید تا بگوید من از آقای خمینی پول گرفته‌ام، گفته بود من سابقه‌ی خوبی ندارم و جنایت‌هایی کرده‌ام، اما حاضر نیستم برای چند روز بیشتر ماندن، آبروی یک مرجع تقلید و اولاد پیامبر را ببرم. و او را شهید کردند. مشهور است تنها لاتی که علمای حوزه برایش جلسه‌ی ترحیم گرفتند، طیب حاج رضایی بود. خداوند او را به عالی‌ترین شکل به رحمت و اسعه‌اش نایل فرماید.

عِنْدِي» (قصص/ ۷۸) گفت حقیقت این است که این ثروتی که به من داده شده است بر اساس علمی بود که خودم داشتم - آن هم با علمی که در عمل مقابل برنامه‌های پیامبر خدا بود- می‌فرماید: اگر متدینین دیروز را امروز عذاب کند، خواست، خواست او است و اگر منحرفین دیروز را که امروز به جبهه‌ی مجاهدان موحد پیوسته‌اند ببخشد، باز خواست، خواست او است. «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» او همیشه چنین بوده که در وقتش غفور و رحیم است و از این جهت آیه‌ی ۱۴ را می‌توان با نظر به آیات قبل مدّ نظر قرار داد، خطاب به کسانی که خود را زرننگ می‌دانند و به گمان خود آنچه در صحنه است را درست تحلیل می‌کنند، در حالی که متوجه نیستند «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ملک آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است و با ایمان به این آیه ملاک نفع و ضرر و غفران الهی و عذاب الهی سراسر در نگاه توحیدی باید دنبال شود و در این رابطه هر کس باید جایگاه خود را در هستی معلوم کند و از این جهت آری! ملاک، وضع فعلی افراد است. این که عده‌ای تا دیروز بد بودند مهم نیست، مهم جایگاهی است که امروز نسبت به حضور تاریخی اسلام برای خود شکل داده‌اند. مرز ایمان و کفر افراد را حضور در همین صحنه‌ها مشخص می‌کند و عجیب است که خداوند به‌خوبی پیش‌بینی می‌نماید که

مخلفون پر مدعا می‌آیند و سهم خواهی می‌کنند. می‌فرماید:

«سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمِ لِنَاخِذُهَا ذُرُونا تَتَّبِعُكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَقْفَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (15)

منتظر باشید همین‌ها که شما را همراهی نکردند، چون با پیروزی و غنائم روبه‌رو شوند خواهند گفت به ما هم اجازه دهید در این رابطه با شما همراهی کنیم و به شما پیوندیم. این‌ها بنا دارند کلام الهی و وعده‌ای که خداوند به مجاهدین داده است را به نفع خود تبدیل کنند. بگو ای پیامبر لازم نیست ما را همراهی کنید. خداوند از قبل این را فرموده که شما بعداً چنین سهم خواهی‌هایی می‌کنید و به هر نحوی تلاش می‌کنید که وارد جبهه‌ی مجاهدین شوید. آن‌ها در مقابل، خیلی زود موضع می‌گیرند و می‌گویند، شما نسبت به ما حسادت می‌ورزید. در حالی که آن‌ها فهم درستی از میدانی که به میان آمده ندارند تا مسائل را درست تحلیل کنند.

ادعا می‌کنند ما از قبل از انقلاب هم با امام خمینی بودیم، ولی اگر ملاک ایمان و کفر در آیات مذکور، حضور در این صحنه‌ها است که فعلاً پیش آمده، به راحتی نمی‌توان به صرف گذشته آن‌ها از سستی‌های امروزشان و فرصت‌طلبی‌هایی که می‌کنند چشم‌پوشی کرد و به

همین جهت رسول خدا ﷺ غنائم جنگ خبیر را به کسانی اختصاص دادند که در جریان صلح حدیبیه حضرت را همراهی کردند.

آن‌جا که می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ» می‌خواهد متذکر این امر شود که عده‌ای از مسلمانان فرصت طلب و به اصطلاح «مخلفون»، می‌خواهند جهت سنت‌های الهی را به نفع خود تغییر دهند و آیه مذکور متذکر خطر این افراد است و از جمله: «يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ» معلوم می‌شود اساساً اینان به معنی واقعی، ایمان ندارند که فکر می‌کنند می‌توانند کلام الهی و اشاراتی را که حضرت ربّ العالمین در این عالم دارد، تغییر دهند و به یک معنا می‌توانند در مقابل خدا، خودشان خدایی کنند. گمان دارند می‌توانند عزّتی را که نصیب مجاهدان شده است با انواع گروه‌گرایی‌ها و قبیله‌گرایی‌ها و تغییر ملاک‌های ارزشی، از آن خود بکنند که این به یک معنا زیر پا گذاردن توحید است و نادیده گرفتن سیاهکاری‌های استکبار، در حالی که سنت‌های الهی تغییر پذیر و تبدیل پذیر نیست و شما منتظر باشید تا نه تنها با بی‌ثمری کارهای‌شان روبه‌رو شوید، بلکه به پوچی و شکستی که روحاً و رواناً نصیب‌شان می‌شود پی خواهید برد.

این سال‌ها همین افراد می‌گویند ما می‌خواهیم مانند ترکیه باشیم، مثل آن که قبلاً می‌گفتند ما می‌خواهیم ژاپن اسلامی باشیم، غافل از این که تاریخ دیگری ظهور کرده و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» هدف دیگری را مدّ نظر ملت قرار داده بودند و شهدا و مجاهدان برای تحقق آن اهداف تا آن حدّ فداکاری‌ها کردند و سخنان امام با ملت از این حرف‌ها نبود که بخواهیم ژاپن اسلامی شویم. چطور این افراد می‌خواهند حرف حضرت امام را به چیزی تبدیل کنند که خدا آن را اراده نکرده و حضرت امام نیز اظهار نمودند؟

آیه‌ی مذکور می‌فرماید: «إِذَا أَنْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا» منتظر باشید چون روان شوید به سوی غنائمی، همین‌هایی که فعلاً از سختی‌های پیش آمده از انقلاب بریده‌اند و می‌خواهند از اهداف توحیدی آن عدول کنند، سر و کله‌شان پیدا می‌شود تا آن غنائم را به چنگ آورند و خود را در فضای تاریخی شما قرار دهند؛ از آن‌جایی که نفوذ این افراد بین شما موجب قلب ارزش‌های توحیدی می‌شود، ای پیامبر به آن‌ها بگو: «لَنْ تَتَّبِعُونَا» شما ما را همراهی نکنید «كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ» این قول خداوند است و دستور او می‌باشد که شما را در کنار خود راه ندهیم. زیرا مرز ما با شما باید جدا باشد و گرنه بحث داشتن و نداشتن غنائم نیست. شما باید در کنار ما نباشید، ولی ای پیامبر! این‌ها موضوع را تغییر می‌دهند. «فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا»،

خواهند گفت شما از ما حسودی تان می شود که ما در کنار شما باشیم و از سر حسادت از ما می خواهید ما کنار شما نباشیم، زیرا یک سر و گردن از شما بالاتریم و می توانیم با نظرات خود ضعف های شما را نشان دهیم. به همین جهت خداوند در ادامه آیه قضیه را به خوبی روشن می فرماید و می گوید: «بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا» اساساً آن ها فهم درستی از این قضیه ندارند که چرا نباید در جمع مسلمانان باشند. نمی فهمند از جنس دیگری هستند، هر چند از نظر شهروندی حقوق شان محفوظ است و کسی کاری به کارشان ندارد ولی نباید با آن سبکی که آن ها زندگی خود را تعریف کرده اند، با شما مخلوط شوند و آن ها این را نمی فهمند و خواهند گفت مگر چه اشکالی داریم که ما هم در کنار شما باشیم. به همین جهت رسول خدا ﷺ می فرماید: خداوند از قبل این نکته را فرموده تا جمع مسلمانان با فرهنگی که خداوند برای آن ها تعیین کرده به سر ببرند.

شما را متهم می کنند که اصلاً نمی فهمید دنیا چه خبر است، بگذارید ما برای شما بگوییم و منظورشان آن است که گرایش های غیر توحیدی شان را برجسته کنند. در حالی که جامعه ی نوپای آن زمان هنوز خود را درست تعریف نکرده بود و مناسبات خود را بر اساس توحید مشخص ننموده بود تا مؤمنین متوجه ی ضعف سخنان آن ها و خوبی های سبک زندگی توحیدی بشوند.

ملاحظه کنید قرآن نمی گوید این ها هیچ چیز نمی فهمند. می فرماید خیلی کم می فهمند «بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا» گویا می خواهد بگوید: آن شعوری که مناسب فهم زمانه است را ندارند و اگر ما عنان مان را به دست آن ها بدهیم به کلی ما را از شرایطی که خداوند برای سعادت ما فراهم کرده محروم می کنند، همان طور که هنوز جامعه ی ما چوب بعضی از کارهای آن ها را می خورد.

جریان کفر همیشه آن قدر حرف عقل پسند دارد که مردم عادی و روشنفکرهای غربزده را تحت تأثیر خود قرار دهد. ابوسفیان را در نظر بگیرید که یک تاجر مبرّز و دنیادیده است و با تجار رومی و سران روم ارتباط دارد، می داند دنیا چه خبر است. آقای فریتيوف شوان کتابی در مورد پیامبر ﷺ نوشته اند، قضایای ابوسفیان را تا حدّی روشن کرده اند که چگونه تحت تأثیر فرهنگ روم بوده است، خیلی شبیه ارتباط شاهزاده های آل سعود با سران آمریکا بوده. از آن جهت که اکثر شاهزاده های آل سعود در آمریکا درس خوانده اند و با آن ها ارتباط دارند.

ظاهر آیه فوق تذکر می‌دهد، ای مجاهدان حواس‌تان باشد که جریان مخلفون که به ظاهر خود را اسلامی می‌نمایانند، دل‌شان با شما نیست، مواظب باشید در شما نفوذ نکنند و برای شما تصمیم‌سازی نمایند و مواظب باشید قبل از آن که نهادهای جامعه را مطابق آموزه‌های توحیدی بسازید، این‌ها با تجربیاتی که دارند مسیر کار را به طرف دیگری می‌برند، بلایی که تا حدی بر سر ما آمد و رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» سعی دارند در بیابیه‌ی گام دوم، گذشته را بازخوانی کنند.

بنده اعتقاد دارم ما در جبهه‌ی ولایی رهبری، در جایی هستیم که اگر این جبهه ولایی را خوب حس کنیم، به صورتی معقول در عین حفظ هویت توحیدی خود، در جهان حاضر می‌شویم، به همین جهت نباید از آیه‌ی مذکور نتیجه‌ی تحجّر و تکفیر برداشت کرد بلکه تذکر به نوعی هوشیاری است که متوجه‌ی نفوذی‌های فرهنگی باشید و با تفکر و تعقل که نگاه توحیدی به شما می‌دهد، امورات خود را شکل دهید و به نحوی خود را از آن جریان‌ها بی‌نیاز کنید، هر چند با سعه صدر لازم، آن‌ها را در کنار خود به عنوان یک شهروند باید بپذیرید. می‌فرماید: مواظب باشید این‌ها خیلی سریع تریبون‌ها را به دست می‌گیرند و با دلیل‌های به اصطلاح عقل‌پسند، شما را متهم به حسادت می‌کنند و وارد میدان می‌شوند و مردم را طوری تحت تأثیر قرار می‌دهند که نتیجه‌اش انزوای مجاهدین می‌شود تا صدای نیروهای انقلاب به جایی نرسد. که البته بنده قبول دارم کار مشکلی است از آن جهت که چگونه عمل کنیم تا معلوم شود اولاً: بحث حسادت در میان نیست. ثانیاً: یک امر الهی در میان است و آن‌ها متوجه آن چیزی که خداوند برای ما رقم زده، نیستند.

نمونه موضوع فوق نامه‌ای بود که رئیس به اصطلاح مجاهدین خلق، یعنی مسعود رجوی زمانی که در ایران بود برای حضرت امام نوشت و امام را پدر خطاب کرد و جریان آن‌ها انتظارات و صحبت‌هایی داشتند و حضرت امام جواب نامه آن‌ها را ندادند و آن‌ها گله کردند و حضرت امام فرمودند اگر کوچک‌ترین امیدی به آن‌ها داشتم خودم به سراغ آن‌ها می‌رفتم. در واقع حضرت امام سعی کردند به آن‌ها نشان دهند که شما نباید در کنار ما باشید و بعداً هم معلوم شد اگر آن‌ها در نهادهای تصمیم‌گیر نظام به طور مستقیم و رسمی نفوذ می‌کردند، چه بلایی بر سر نظام می‌آوردند. بصیرت حضرت امام و متذکر بودن به آیه‌ی فوق بود که تکلیف ما و نظام را با مجاهدین خلق که در واقع منافقین بودند، روشن کرد. در حال حاضر هم جریان‌هایی هستند که تلاش دارند به جبهه‌ی توحیدی انقلاب اسلامی نزدیک شوند، ولی

اصلاً یک کلمه‌ی توحید در گفتار و رفتارشان نیست و جایگاهی برای نظام اسلامی قائل نیستند، نهایتاً حرف‌شان این است که چون سپاه و روحانیت دو جریانی هستند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت، آن‌ها را می‌پذیریم، نه آن‌که برای سپاه و روحانیت به عنوان نهادهایی در راستای نظام اسلامی، جایگاهی قائل باشند.

قرآن متذکر می‌شود متوجه باشید این‌ها می‌گویند: «ذُرُونَا نَتَّبِعْكُمْ» بگذارید ما هم به شما پیوندیم، ولی نه از آن جهت که جایگاه تاریخی شما را پذیرفته باشند و بخواهند در کنار مردم باشند و به فتح مبینی که پیش آمده است نظر کنند. می‌فرماید اینها تفقه لازم را ندارند که به نظر بنده همان نشناختن حضور توحیدی خداوند در مقابل استکبار است، امری که اباذر می‌فهمید. خدا رحمت کند آقای دکتر علی شریعتی را که می‌گفت: اباذر بی‌سواد از هزاران باسواد تحت تأثیر فرهنگ جاهلیت، باسوادتر است. مثل ایمان و معرفت تاریخی آن مادر شهیدی که آمده بود برای بدرقه بسیجیانی که در حال اعزام به جبهه بودند، آن خبرنگار از او پرسید فرزندان را بدرقه می‌کنید؟ فرمود: نه. پرسید کسی را در جبهه دارید؟ وقتی خبرنگار این سؤال را کرد آن خانم فرمودند: بله یک فرزندم در جبهه است و یکی هم شهید شده. از ظاهر آن خانم اصلاً بر نمی‌آمد که حتی سواد هم داشته باشد، ولی می‌دانست در چه تاریخی قرار دارد و در چه شرایطی زندگی می‌کند و چرا باید برای تحقق اهداف حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هزینه داد.

اگر انقلاب اسلامی تاریخی است که بنا است خداوند به این زمانه برگرداند تا بشر در مناسبات خود متعالی گردد، این تاریخ را چه کسی درک می‌کند؟ جز انسان‌هایی که زمانه‌ی خود را می‌شناسند، مثل آن خانم که در نظر روشنفکران تحت تأثیر غرب به حساب هم نمی‌آیند، ولی متفکران و عقلای زمانه‌ی خود هستند؟

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه نهم

خطر نفوذ مرفهین بی درد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمِ لِنَاخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (15) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولَى بِأَسْ شَدِيدِ تَفَاتُلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (16) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (17)﴾

آیه ۱۵ سوره فتح نکته قابل توجهی را در مقابل ما می‌گذارد که در جلسه قبل تا حدی به آن توجه شد، به خصوص در آن قسمت که فرمود: «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ» مخلفون بنا دارند کلام خدا را مبدل کنند و از جایگاه خود تغییر دهند. عنایت داشته باشید این افراد کافرانی نیستند که به پیامبر ﷺ ایمان نیاورده‌اند، کسانی‌اند که به مجاهدین می‌گویند: «ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ» بگذارید ما هم در کنار شما باشیم و در عین حال خداوند می‌فرماید اینان بنا دارند کلام الهی را از جایگاهش تغییر دهند. مبدل کردن کلام الهی به معنی تغییر دادن ارزش‌ها می‌باشد و تنگ کردن جایگاه اجر عظیمی که خداوند به مجاهدین وعده داده بود. مبدل کردن

ارزش‌ها یعنی کاری می‌کنند که جایگاه علی بن ابیطالب علیه السلام با معاویه در فرهنگ اجتماع اسلامی یکسان دیده شوند.

خداوند به پیامبر خود یادآوری می‌فرماید: «سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمَ لِنَاخِذُهَا ذُرُونا تَتَّبِعُكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يُفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (15)

آن جریانی که با تو در رخداد صلح حدیبیه همراهی نکردند، منتظر باشید همین که به امکانات و غنائمی رسیدید، می‌گویند ما را هم در کنار خود پذیرید. جریان صلح حدیبیه چیزی نبود جز این که بنا بود مسلمانان جهت اعمال حج بروند، هر چند احتمال تقابل با مشرکین در آن سفر بود، ولی همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعتماد به پیروزی جبهه توحید در آن راه قدم می‌گذارند و با نور ایمان خود به خداوند و به اسلام وارد میدان شدند، و در جریان هستید که مشرکین مانع ورود مسلمانان به مکه شدند و بنا شد مسلمانان پیکی بفرستند تا مشرکین با او مذاکره کنند، و آن‌ها پیک پیامبر را نیز اسیر کردند و بالاخره کار به آن‌جا کشیده شد که مسلمانان زیر آن درخت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند و هم‌قسم شدند تا با تمام وجود، با مشرکین مقابله کنند. با آن که ظاهر قضیه حکایت از شکست مسلمانان داشت ولی ایمان به وعده الهی، امتیاز آن‌ها بود و بالاخره ایمان آن‌ها کار خود را کرد و فتوحی ماورای فتح نظامی نصیب آن‌ها شد، چه از نظر روحانیتی که پیدا کردند و نور توحیدی که یافتند، و چه از نظر ظاهری که در آن زمان حضور تاریخی اسلام معنا پیدا کرد.

مشکل مخلفون در این جا بود که جایگاهی برای حرکت توحیدی اسلام در آن تاریخ قائل نبودند و هم‌چنان که ملاحظه کردید تحلیل‌شان این بود که این‌ها می‌روند و برنمی‌گردند. علت آن تحلیل هم این بود که با نظر به معادلات آن زمان و قدرت‌هایی که در صحنه بودند، جایگاهی برای یک حرکت توحیدی قائل نبودند. عقل جاری حاکم بر روح و روان افراد از چیز دیگری خبر می‌داد. زیرا توحیدی را که به میان آمده بود درک نمی‌کردند، هر چند این‌ها از نظر ظاهر دیگر بت پرست نبودند و به ظاهر مسلمان شده بودند ولی نه در آن حد که برای اسلام چنین جایگاه تاریخی قائل باشند. و خداوند از قبل به پیامبر خود خبر می‌دهد این افراد آن‌جایی که منافع مادی‌شان اقتضاء می‌کند سراغ شما می‌آیند و تقاضا می‌کنند بگذارید ما هم به شما پیوندیم و سعی می‌کنند برای حاکم کردن ارزش‌های خود باب گفت‌وگو با شما را باز کنند، چه برای به دست آوردن منافع مادی و چه برای احیای شخصیت غیر انقلابی خود، به

عنوان شخصیت‌های قابل توجه و خداوند در این رابطه نکته مهمی را مطرح می‌کنند که بدانید قضیه از چه قرار است. می‌فرمایند: «بُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ» این‌ها می‌خواهند کلام الهی را مبدل کنند و از جهت اصلی آن که تغییر نظام ارزشی جاهلیت است، خارج نمایند و شما را زمین‌گیر ادامه تاریخ جاهلیت بگردانند. می‌خواهند فرهنگ سیطره جاهلیت را از طریق همراه شدن با شما تثبیت کنند و خداوند متذکر می‌شود مواظب باشید این‌ها از جنس دیگری هستند و اگر با شما مخلوط شوند امکان بهره‌مندی‌های خاصی را که در نظام توحیدی نصیب موحدین می‌شود، از بین می‌برند. زیرا بنا ندارند هم‌رنگ شما شوند، بلکه تلاش می‌کنند تا رنگ خودشان را به شما بزنند.

در جلسه قبل تا حدی این نکات مطرح شد ولی مطلب دقیق‌تر از آن است که بتوان از آن به راحتی عبور کرد، به خصوص که خداوند به پیامبر خود می‌فرماید: «قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا» بگو شما هرگز ما را همراهی نمی‌کنید. در حالی که روش اصلی پیامبر خدا ﷺ آن است که همه را دعوت کنند تا به حضرت پیوندند ولی در این جا به حکم خدا می‌فرمایند: شما اگر هم کنار ما بیاید ما را همراهی نمی‌کنید، بلکه بنای دیگری دارید و این برای پاک نگه داشتن جبهه توحید بسیار مهم است. آری! وقتی جبهه توحید تثبیت شد و نهادهای توحیدی خود را شکل داد و زیبایی‌های خود را نمایاند، معلوم است که آغوش آن جبهه برای آن‌هایی که صادقانه می‌خواهند به جبهه توحیدی پیوندند گشوده است. زیرا دیگر نظام اسلامی یک دریاچه کوچک و یا یک برکه محدود نیست که با چند رود گل آلود، گل آلود شود، اقیانوسی شده است که رودهای گل آلود را هم در خود هضم می‌کند و وقتی انسان‌ها با دیدن خوبی‌های نظام توحیدی به استقبال آن بیایند، اسلام آغوش خود را می‌گشاید و رسوبات جاهلیت آن‌ها را نیز فرو می‌نشاند. ولی قضیه مخلفون چیز دیگری است و به همین جهت خداوند می‌فرماید ای پیامبر: «قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا» بگو امکان ندارد شما با ما همراهی کنید و این چیزی است که خداوند از قبل به ما خبر داده. «كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ» این‌جا بحث حفظ هویت توحیدی جامعه توحیدی در میان است و هوشیاری نسبت به نفوذ کسانی که فرهنگ‌شان، فرهنگ توحیدی نیست و این غیر از تقابل گروهی و حزبی می‌باشد. نوعی تعریف کردن جبهه توحیدی است تا هر کس گمان نکند می‌تواند خود را با هر رنگی در آن جای دهد، هر چند به ظاهر مسلمان باشد. مثل اصرار حضرت اباعبدالله علیه السلام در زلال و پاک نگه داشتن جبهه کربلا است، در آن حد که اگر کسی بدهکار بود و مال کسی را نزد خود داشت، باید آن جبهه را ترک می‌کرد.

این جا حضرت ربّ العالمین می فرمایند ای پیامبر بگو شما نمی توانید با ما همراهی کنید و خدا همین را از قبل گفته است و قرآن می گوید آن ها هم برای آن که در این رابطه جهت کلام الهی را مبدل کنند و تغییر دهند: «فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونََنَا» سریعاً خواهند گفت شما از سر حسادت تان مانع حضور ما می شوید. از این جمله معلوم می شود آن ها نخواسته اند خود را در راهی که مجاهدان در آن قرار دارند، قرار دهند بلکه با نوعی خود برترینی می خواهند در عین فخر فروشی، از منافع پیش آمده بهره برداری کنند و همه خطر برای جامعه اسلامی در همین جاها می باشد. با توجه به این امر خداوند می فرماید: «بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا» این افراد همواره انسان های کم فهمی هستند که نمی توانند موضوع را درست درک کنند مگر وجه کمی از آن را. قیافه های به ظاهر اندیشمندانه می گیرند در آن حدّ که برای خودشان هم موضوع مشتبّه می شود که آدم های مهمی هستند و فکر می کنند مسلمانان جان بر کف نسبت به آن ها حسادت می ورزند و خداوند می فرماید این نوع انسان ها که خود را برتر از موحدین مجاهد می دانند، همواره انسان های کم خردی بوده اند و درک این مسئله موجب می شود تا جامعه مسلمان تحت تأثیر ظاهر آن ها قرار نگیرد. به گفته حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»:

این پایین شهری ها و این پابرنه ها - به اصطلاح شما - این ها ولی نعمت ما هستند، اگر این ها نبودند ما یا در تبعید بودیم یا در حبس بودیم یا در انزوا، اینها بودند که همه ما را از این مسائل نجات دادند... اگر تا آخر عمرمان به این ها خدمت کنیم نمی توانیم از عهده خدمت این ها برآیم... شما امروز هم که ملاحظه می کنید این هایی که در جبهه ها الآن دارند جان فشانی می کنند، این ها از کدام طبقه هستند... الآن هم این هایی که جان شان را در دست شان گرفتند و شما را حفاظت می کنند و آن هایی که در بین شهرها و در بین روستاها حفظ می کنند شما و مردم را همین طبقه هستند... شما باید توجه به این معنا بکنید که ما را این ها آورده اند وکیل کرده اند، آورده اند وزیر کرده اند، رئیس جمهور کرده اند. این ها ولی نعمت ما هستند و ما باید ولی نعمت خودمان را قدردانی کنیم و خدمت کنیم. (صحیفه، ج ۱۶، ص ۲۴)

به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام طرح ها و برنامه های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابرنه ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به در آورند.... ارائه طرح ها و اصولاً تبیین جهت گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع

محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زراندوزان بزرگ ترین هدیه و

بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به شمار می‌رود. (صحیفه امام، ج ۲۰، ص: ۳۴۰)

مرحوم آقای دکتر علی شریعتی می‌گفت: شیعه، خانه گلینِ فاطمه و علی «سلام‌الله‌علیها» را نسبت به کاخ سبز معاویه ترجیح می‌دهد. این همان حضور مردمی است که بنا ندارند زندگی خود را با اشرافیت بگذرانند.

خداوند در آن فراز از آیه ۱۵ می‌فرماید مواظب باشید این‌ها می‌خواهند به سراغ شما بیایند و «یُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ» ساحت حضور تاریخی شما را تغییر دهند و وظیفه شما است که متوجه باشید در نگاه شریعت این نوع زندگی که آن‌ها برای خود تعریف کرده‌اند، نوعی کم‌خرودی است. با این مقدمه خداوند کاری می‌کند تا هرچه بیشتر جایگاه مخلفون در تاریخی که شروع شده است، معلوم گردد. می‌فرماید:

«قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتَدْعُونَ إِلَيَّ قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْتِيكُم بِالْحِجَابِ وَأَجْرٌ حَسَنًا وَ إِن تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (16)

به مخلفونی که از جهاد پا پس کشیده‌اند بگو به زودی شما را فرا می‌خوانند تا با مردمی سخت نیرومند و جنگ‌آور پیکار کنید، مگر آن‌که آنان تسلیم شوند. پس اگر اطاعت کنید خداوند پاداشی نیکو به شما خواهد داد و اگر روی بگردانید، و همراه مجاهدان از مدینه خارج نشوید، چنان‌که پیش از این نیز روی گردانده بودید، با عذابی دردناک کيفرتان خواهد کرد.

صحنه، صحنه امتحان است برای روشن شدن نگاهی که افراد به حضور تاریخی اسلام دارند. یا می‌پذیرند که باید در این حضور وارد شوند و وارد مبارزه‌ای سخت و نفس‌گیر می‌شوند، یا از ادعای خود که می‌گویند ما را هم همراه خود بپذیرید، دست بر می‌دارند. به همین جهت وصف قومی که بنا است با آن مقاتله کنند را «أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» گفت، تا مشخص کند کسانی می‌توانند در آن صحنه حاضر شوند که باور کرده باشند خداوند اراده کرده با جریانی مقاتله کند که ادعای استکباری دارد و این مقاتله تا مرز نابودی دشمن و یا تسلیم شدن در مقابل اسلام و دست برداشتن از ادعای استکباری‌اش، باید جلو برود. مخلفون باید تکلیف خود را در رابطه با مبارزه‌ای که در پیش است مشخص کنند. اگر پذیرفتند وارد چنین موازنه قدرت تاریخی بشوند، آری بگو: «يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا» خداوند به شما اجر نیکویی عطا می‌کند و در بین جریان توحیدی تاریخی که شروع شده جایگاهی دارید، هر چند اجر تان، اجر عظیمی نیست که به مجاهدان جریان صلح حدیبیه رسید.

در ادامه می‌فرماید: «وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ» ولی اگر نسبت به مبارزه و مقاتله‌ای که در پیش است، کوتاهی کردید و همراه مجاهدان از مدینه خارج نشدید، همان‌طور که در حرکت قبلی هم در مدینه ماندید. «يُعَذِّبُكُمْ عَذَاباً أَلِيماً» خداوند شما را با عذابی دردناک عذاب خواهد کرد.

ملاحظه کنید خداوند چگونه صحنه‌هایی را به ظهور می‌آورد تا مدعیان مسلمانی نتوانند با شعار دادن‌های بی‌محتوا چهره اصلی خود را پنهان نگه دارند و آبرو کسب کنند. آن‌ها را به صحنه‌ای دعوت می‌کند که حقیقتاً صحنه تقابل کفر و ایمان است و هیچ راهی ندارند مگر آن که خود را در شرایطی حاضر کنند که شرایط قرار گرفتن در کنار کسانی است که به گمان آن‌ها پابرنه و کم‌مقدار هستند، زیرا ورود در تاریخی است که ارزش‌های جاهلیت در آن تاریخ جایگاهی ندارد؛ از آن جهت که آرام‌آرام شرایطی به وجود آمد که دو جبهه بیشتر نماند، یا جبهه موحدین مجاهد و یا جبهه مستکبرین معاند.

در آیه ۱۶ به مخلّفون می‌فرماید: «إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ» اگر در مقابل این جبهه که دارای قدرت بسیارند، پشت کردید همان‌طور که قبلاً پشت کردید؛ در حالی که آن‌ها به ظاهر فقط همراهی نکردند ولی عنوان همین همراهی نکردن را پشت کردن گذاشت، زیرا همین که صحنه، صحنه مقابله حق و باطل شد، اگر حق همراهی نشود عملاً نوعی پشت کردن به حق می‌باشد و به همین جهت در ادامه فرمود:

«يُعَذِّبُكُمْ عَذَاباً أَلِيماً»؛ زیرا نوعی همراهی با باطل است، از آن جهت که در شرایط پیش آمده، معانی تغییر کرده و نمی‌توان در معانی گذشته زندگی کرد. وقتی تاریخ، تاریخی شد که به توحید دعوت می‌کند و جبهه استکبار در صدد نفی جبهه توحید است و عده‌ای در صحنه حاضر باشند ولی بخواهند صرفاً ناظر صحنه باشند، به این معنا است که نسبت به حقانیت حق بی‌تفاوت‌اند و آیا انعکاس بی‌تفاوتی نسبت به حق آن‌گاه که جبهه حق تهدید می‌شود، چیزی جز «يُعَذِّبُكُمْ عَذَاباً أَلِيماً» خواهد بود؟ این در خطاب به مخلّفین است و نه آن‌هایی که بیرون از تقابل دو جبهه کفر و ایمان در گوشه‌ای از جزیره العرب به زندگی خود مشغول‌اند و تازه بحث در یک موضوع ارزشی و فرهنگی می‌باشد و این به آن معنا نیست که ما خود را مشغول درگیری با مخلّفین بکنیم، بیشتر جنبه نرم‌افزاری دارد. خداوند می‌خواهد جواب مخلّفین را که مدعی‌اند در جبهه توحیدی اسلام حاضر شده‌اند، بدهد که این چنین نیست.

غفلتی که ما بعد از دفاع مقدس داشتیم از همین نوع بود که مخلفین امورات را به دست گرفتند و به یک معنا زمینه تحقق تهاجم فرهنگی و در ادامه آن شیخون فرهنگی را فراهم کردند و فرزندان راستین جبهه و جنگ به حاشیه رانده شدند و فضای تقابل کفر و ایمان کمرنگ شد. در حالی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بعد از پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ پیام دادند:

امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار، و جنگ پابرنه‌ها و مرفهین بی درد شروع شده است. و من دست و بازوی همه عزیزانی که در سراسر جهان کوله بار مبارزه را بر دوش گرفته‌اند و عزم جهاد در راه خدا و اعتلای عزت مسلمین را نموده‌اند، می‌بوسم، و سلام و درودهای خالصانه خود را به همه غنچه‌های آزادی و کمال نثار می‌کنم... ملت عزیز ما که مبارزان حقیقی و راستین ارزش‌های اسلامی هستند، به‌خوبی دریافته‌اند که مبارزه با رفاه‌طلبی سازگار نیست، و آن‌ها که تصور می‌کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه‌داری و رفاه‌طلبی منافات ندارد، با الفبای مبارزه بیگانه‌اند. و آن‌هایی هم که تصور می‌کنند سرمایه‌داران و مرفهان بی‌درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می‌شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می‌کنند، آب در هاون می‌کوبند. بحث مبارزه و رفاه و سرمایه، بحث قیام و راحت‌طلبی، بحث دنیاخواهی و آخرت‌جویی، دو مقوله‌ای است که هرگز با هم جمع نمی‌شوند. و تنها آن‌هایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی‌بضاعت گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب‌ها هستند. ما باید تمام تلاش مان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم... امروز خمینی آغوش و سینه خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت و برابر همه توپ‌ها و موشک‌های دشمنان باز کرده است و همچون همه عاشقان شهادت، برای درک شهادت روزشماری می‌کند. جنگ ما جنگ عقیده است، و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد. و ما باید در جنگ اعتقادی مان بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم. انشاءالله ملت بزرگ ایران با پشتیبانی مادی و معنوی خود از انقلاب، سختی‌های جنگ را به شیرینی شکست دشمنان خدا در دنیا جبران می‌کند. و چه شیرینی بالاتر از این که ملت بزرگ ایران مثل یک صاعقه بر سر امریکا فرود آمده است... ملی‌گراها تصور نمودند ما هدف مان پیاده کردن اهداف بین‌الملل اسلامی در جهان فقر و گرسنگی است. ما می‌گوییم تا شرک و کفر هست، مبارزه هست. و تا مبارزه هست، ما هستیم. ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا

نداریم. ما تصمیم داریم پرچم لا إله إلا الله را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز در آوریم...» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۷۴). «جنگ بین «فقر» و «غنا» تا قیام قیامت ادامه دارد.»

قرآن وقتی متذکر حضور جبهه توحید در عالم می شود بنا را بر آن می گذارد تا هر کس که پیام آن جبهه را دریافت می کند تکلیف خود را با آن تعیین نماید. در آیه مذکور فرمود هر آن کس که در آن جبهه حاضر شد «اجر حسن» نصیب خود کرده. «يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا» و «اجر حسن» چیزی است پسندیدنی تا انسان در زمانه خود احساس بی ثمری نکند، برعکس آنهایی که در چنین شرایطی در جبهه توحیدی زمانه خود حاضر نمی شوند و از «اجر حسن» محروم می گردند. اینان هر کجا باشند گرفتار روزمرگی و یکنواختی در زندگی هستند. این غیر از آن شرایطی است که آمریکا و شوروی در مقابل هم جبهه گرفته و می جنگیدند. زیرا در آنجا مقابله دو جبهه کفر مطرح است و ما در آنجا نباید جایی برای خود تعریف کنیم. آیا می شود در شرایط تقابل جبهه ایمان در مقابل جبهه کفر ما همان نسبت را داشته باشیم که در تقابل آمریکا و شوروی داشتیم؟ شبیه موضعی که جبهه ملی - مذهبی ها نسبت به مقابله ما با صدام داشتند و به همین جهت حضرت امام در پیام خود به آقای محتشمی وزیر کشور وقت فرمودند: «ضرر آن ها حتی از منافقین بیشتر و بالاتر است.»^۱ این ها از رجوی خطرناک ترند.

۱ - بسم الله الرحمن الرحيم. جناب حجت الاسلام آقای محتشمی، وزیر محترم کشور - آیده الله تعالی: در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب شهادت می دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی و وابستگی کشور ایران به امریکا است، و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است؛ و حمل به صحت اگر داشته باشد، آن است که شاید امریکای جهانخوار را، که هر چه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت های تحت سلطه او دارند از ستمکاری اوست، بهتر از شوروی ملحد می داند. و این از اشتباهات آنها است.

در هر صورت، به حسب این پرونده های قطور و نیز ملاقات های مکرر اعضای نهضت، چه در منازل خودشان و چه در سفارت امریکا و به حسب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها، که اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند ملت های مظلوم به ویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می خورد که قرن ها سر بلند نمی کرد، و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی را ندارند؛ و ضرر آنها، به اعتبار آن که مظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویل های جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهک های دیگر، حتی منافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان، بیشتر و بالاتر است... روح الله الموسوی الخمينی (صحیفه ای امام، جلد 20، صفحه 481)

ما بعد از قبول قطعنامه و پیام حضرت امام نتوانستیم جایگاه تاریخی خود را آن طور که حضرت امام فرموده بودند تعیین کنیم که «جنگ ما، جنگ مقابله حق و باطل است و تا قیامت قیامت ادامه دارد» و عملاً از جهاتی سیاسیون ما به جبهه ملی - مذهبی ها نزدیک شدند در حالی که اگر از همان ابتدا به این آیه عمل می کردیم که خداوند به پیامبر خود فرمود: خطاب به این جریان ها بگو: «لَنْ تَتَّبِعُونَا» شما ما را همراهی نمی کنید و خداوند این را از قبل به ما خبر داد. اگر متوجه این آیه می شدیم برکاتی که در بستر انقلاب اسلامی برای ما گشوده شده بود، از جهاتی متوقف نمی شد. آقای دکتر ابراهیم یزدی به عنوان وزیر امور خارجه دولت موقت در همان سال های اول انقلاب در سفری که به کوبا داشتند، گفتند: «کافی است آمریکا پدرخوانده ما نباشد، ما کاری به کار او نداریم.» این غیر از روح انقلاب اسلامی است که بنا ندارد در هیچ جای و جایگاهی استکبار را به رسمیت بشناسد و البته لازمه این موضع گیری، یعنی به رسمیت نشناختن جایگاه استکباری آمریکا، مقابله نظامی با آمریکا نیست، لازمه آن، حرکتی است نرم افزارانه که فرهنگ استکباری را به رسمیت نشناسیم تا هیمنه استکبار شکسته شود. نکته ای که در بعضی موارد سیاسیون ما از آن غفلت کردند و تا ما به لطف الهی در جای خودمان که به رسمیت نشناختن استکبار است، به همان معنایی که در پیام حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود برنگردیم این آشفتگی ها که گرفتار آن هستیم برطرف نمی شود. در چنین فضایی که حضرت امام در مقابل ما گشودند، مدعیانی که سنگ انقلاب را به سینه می زنند ولی معنای دیگری را برای خود در این تاریخ دنبال می کنند، مشخص می شوند، حداقل معلوم می شود جهان شان جهان دیگری است.

مفسرین در رابطه با قومی که دارای بَاس شدید و قدرت زیادی هستند، بحث کرده اند و نظرات مختلفی را به میان آورده اند، در حالی که بحث در روحیه ای است که در هر تاریخی بین حق و باطل پیش می آید یعنی جنگ مستضعفین و پابرهنگان با قدرتمندان آن زمان، و آن جنگی نیست که بین دو گروه مثل ایران و روم باشد که هر دو طرف با قدرت خاص خود مقابل همدیگر قرار گیرند، بلکه جنگ ضعیفانی است که در ساحتی فراتر از مناسبات قدرت مستکبران به امید مدد الهی به مقابله با مستکبران زمانه خود می روند، تا معلوم شود بنای خدا بر این است تا امری ماورای مناسبات قدرت به ظهور آید و آن قدر این مقاومت باید ادامه یابد تا جبهه استکبار مایوس شود. مایوس شدن جبهه استکبار همان از بین رفتن هیمنه استکباری آن است و روشن شدن ناتوانی نقشی که برای خود در این تاریخ تعریف کرده. ما در دفاع مقدس

با مقاومت خود جهان استکباری را از نقش آفرینی‌هایش در منطقه مأیوس کردیم، ولی متأسفانه در فتنه ۸۸ آن عده کاری کردند که دشمن از جهتی امیدوار شد و کار ما جهت عبور از هیمنه استکبار به عقب افتاد، هرچند روح مقاومت همچنان سرزنده کار خود را ادامه می‌دهد و مجاهدان به وعده الهی که فرموده: «يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا» تا حدی رسیده‌اند و به جهانی بیرون از جهانی که استکبار برای مردم تعریف کرده، نظر دارند که همان اجر حسنی می‌باشد که در حیات تاریخی ما مدّ نظرها آمده و آن امری است ماورای مسائل سیاسی زودگذر که بعضی دولت‌ها گرفتار آن شدند و هیچ اجر حسنی به بار نیاوردند. اجر حسن درست همان چیزی است که سیاسیون غرب‌زده ما هیچ بهره‌ای از آن ندارند. آیه فوق فرمود به شما ثروت می‌دهیم، فرمود اجر حسن می‌دهیم. اجر حسن یعنی آنچه که به سرداران اصیل ما داده شد و آن احوالاتی که در احساس حضور اراده الهی بر آن‌ها می‌گذشت و می‌گذرد که موجب شور ایمان در آن‌ها می‌گردید، مثل آنچه در مناجات مخصوص سردار حسن باقری^۲ یا حاج قاسم سلیمانی ملاحظه کردید و بحمدالله جوانان انقلابی ما از آن بی‌بهره نیستند. خداوند اجر حسن را در مقابل حضور مجاهدانه در مقابل دشمنان اسلام عطا می‌فرماید و این غیر از پیروزی نظامی بر دشمنان است. نوعی امنیت روحی نسبت به زندگی می‌باشد و طمأنینه‌ای که انسان‌ها

۲ - در کتاب «ملاقات در فکّه» آمده است: «قرارگاه کربلا علاوه بر چهار تیپ از ارتش، شش تیپ از سپاه، شامل محمّد رسول الله، ولی عصر، عاشورا، کربلا، فجر و بدر را تحت امر قرارگاه نصر قرار داد. - قرارگاه نصر همان قرارگاهی است که خود شهید حسن باقری مسئولش است - ۲۵ اردیبهشت ۶۱ علی صیاد شیرازی به قرارگاه نصر رفت و از طرف قرارگاه کربلا طرح بستن عقبه دشمن در شلمچه و تکمیل محاصره خرمشهر به آن قرارگاه ابلاغ شد. برخی فرماندهان به دلیل کمبود نیرو نسبت به طرح اعتراض یا تردید داشتند. حسن باقری به فرماندهان امیدواری داد و گفت نگران نباشید خدا کمک مان می‌کند. راهی پیدا می‌کنیم. پس از آن چراغ‌ها را خاموش کردند و در تاریکی روضه‌ی امام حسین علیه السلام دعای توسل خواندند. حسن ایستاد و بلند بلند گفت: خدایا مردم و امام منتظرند. چه طور جواب شهدا را بدهیم؟ هر کاری بلد بودیم انجام دادیم. هر چه در چننه‌مان بود رو کردیم. هر چه راهکار بود بررسی کردیم. از ما دیگر بر نمی‌آید. هیچ کدام ادعایی نداریم. پیروزی دست توست. گفت: خدایا به اراده‌ی تو از فردا شناسایی می‌رویم. تا حالا هم به اراده‌ی تو بوده. شاید در گوشه‌ای از ذهن مان بود که پیروزی مال ماست، این را هم امشب دور می‌اندازیم. خدایا به آبروی این همه بسیجی که این جا شهید شدند خودت کمک مان کن. گریه و زاری فضای قرارگاه را عوض کرد. از آن راز و نیازهایی بود که خدا دوست دارد بنده‌اش به او التماس کند. عجیب‌ترین جلسه‌ای بود که تا آن روز در عملیات خرمشهر داشتیم. حرف‌های حسن باقری آن شب روی جمع از جمله فرماندهان ارتش تاثیر زیادی گذاشت و همه گریه کردند.»

در این دوران به دنبال آن هستند و این با روحیه سلحشوری در جبهه ایمان در تقابل با جبهه کفر پیش می آید.

باید از این نعمت بزرگ غافل نگردیم که خداوند راه ورود به آن را در جبهه توحیدی ضد استکباری در مقابل ما گشوده است و گرفتار تحلیل های سیاسیون به اصطلاح روشنفکر نگردیم. وقتی می بینیم در این زمانه چه زیبایی های حیرت انگیزی اتفاق می افتد می فهمیم خداوند حقیقتاً راه های خاصی مقابل ما گشوده است. عشقی که خداوند به همسر شهید سیاهکالی داد، به هر کسی که وارد جبهه توحیدی این زمان بشود به نحوی می دهد. ملاحظه کنید چگونه شهید سیاهکالی و همسرش در عین زندگی عاشقانه، متوجه حضور دیگری در این تاریخ می شوند که آن قرار گرفتن ذیل اراده الهی در این تاریخ است و درک این که باید در جای دیگری که آن دفاع از حریم اهل البیت علیهم السلام در سوریه است، حاضر شوند، تا آن عشق به شورمندی خاص ایمانی برسد و اشک هایی از چشم آن ها سرازیر شود که تا عرش الهی نفوذ کند. عشقی فوق العاده متعالی و متفکرانه، عشقی پاک و ظریف و لطیف و در عین حال حماسی، آن هم با اسم رمز «یادت باشه»^۳ عشق بین همدیگر را ردّ و بدل می کردند، یعنی ما هر دو بر آن عشق سلحشورانه و شور ایمانی که قرار گرفتن ذیل اراده الهی است، پای بندیم.

عرض بنده آن است که در این تاریخ، چه خبر شده است که از آن عشق می توان به خاطر یک عشق بسی بزرگ تر عبور کرد؟ این آن عشقی است که حضرت روح الله رضوان الله تعالی علیه در مقابل ما گشوده اند تا حضرت ربّ العالمین را در حضوری خاص که در این تاریخ ظاهر شده ملاقات کنیم. کسی که مزه دوست داشتن را بچشد و بر پاکی دوست داشتن تأکید بورزد، آن دوست داشتن همچنان جلو می رود و رشد می کند تا به عالی ترین شکل آن یعنی به عشق الهی برسد. جناب مولوی در همین رابطه می گویند:

عشق ها گر زین سرا و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سو رهبر است
می فرماید اگر آدمی به درستی عاشق شود بالاخره عاشق خدا می گردد. این غیر از آن عشق هایی است که ریشه در توهمات انسان ها دارد که به گفته جناب مولوی:

عشق هایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود

۳ - به کتاب «یادت باشه» داستان زندگی شهید حمید سیاهکالی مرادی، شهید مدافع حرم رجوع شود.

آن عشقی که انسان را به محبوب ازلی اش، یعنی حضرت حق می‌رساند، بدون از خود گذشتگی و زیرپاگذاردن خود و راضی به قضای الهی بودن، پیش نمی‌آید. عشق حقیقی همراه با هزینه‌دادن در مسیر خدا محقق می‌شود. برای دستیابی به حیاتی برتر باید رونمایی داد، تا آن جایی که به گفته جناب عمّان سامانی حضرت ابا عبدالله علیه السلام، حضرت علی اکبر علیه السلام را رونمایی می‌دهند و در خطاب به جناب علی اکبر علیه السلام می‌فرمایند:

چون تو را او خواهد از من، رونما رونما شو، جانب او، رونما
حقیقتاً در شرایطی قرار داریم که می‌توانیم آن نوع عشق که هنرهای زیادی را آشکار می‌کند تجربه کنیم. به قول شاعر:
هم دربه دری دارد و هم خانه خرابی عشق است و مزین به هنرهای زیادی

۴ - جناب عمان سامانی در جواب به تقاضای حضرت علی اکبر علیه السلام برای رفتن به میدان، جواب حضرت ابا عبدالله علیه السلام

را این‌طور ترسیم و توصیف می‌کند:

آفت جان، رهزن دل آمدی	گفت: کای فرزند، مقبل آمدی
زین تجلی، فتنه‌ها داری بسر	کرده‌یی از حق؛ تجلی ای بسر
وه کزین قامت، قیامت کرده‌یی	راست بهر فتنه، قامت کرده‌یی
از مراد خویش دورم می‌کنی	از رخت مست غرورم می‌کنی
رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست	گه دلم پیش تو، گاهی پیش اوست
زاده‌ی لیلی؛ مرا مجنون مکن	بیش ازین بابا! دلم را خون مکن
نیش بر دل؛ سنگ بر بالم مزن	پشت پا، بر ساغر حالم مزن
بر سر راه محبت، سد مشو	حایل ره، مانع مقصد مشو
بعد از آن؛ ممّا تُجَبِّون گوید او	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا
از تو بهتر گوهری، بهر نثار	نیست اندر بزم آن والا نگار
مانع راه محبت، مهر تست	جان رهین و دل اسیر چهر تست
رونما شو، جانب او، رونما	چون ترا او خواهد از من رونما

ما در شرایطی قرار داریم که ظاهراً جوانان مذهبی و انقلابی ما از بعضی امکانات دنیایی مثل ازدواج محرومیت دارند ولی بنده اعتقاد دارم حضرت ربّ العالمین راه بزرگی را در مقابل این جوانان گشوده است که نسبت به آن محرومیت‌ها که مردم عادی از آن بهره مند هستند، چیزی به حساب نمی‌آید. به اصطلاح جناب نجم الدین کبری، شرایط، شرایطی است که کبریایی خداوند وزیدن گرفته و برای ما به جای دیگری نظر دارد و می‌خواهد نظر ما را به آن‌جا معطوف کند و بی‌حساب نیست، باید صحنه دیگری رقم بخورد. مثل آن‌جایی که داریم: صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد نمی‌شود هزاران مسلمان شهید بشوند و پیرو آن صحنه‌ای بزرگ ظهور نکنند. اگر جوانان مان هزینه عشق به انقلاب را تقدیم جان خود به خدا دانستند، در این مسیر دختران جوان ما هم باید نقش خود را در همین راستا دنبال کنند و از این نوع محرومیت‌ها نگران نباشند. همه این‌ها معجزه حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» است که این همه فداکاری، در عین شور ایمانی را به صحنه آورده است تا جایی که جوانان ما می‌فهمند باید شهادت را انتخاب کنند.

عرض بنده این‌جا با خواهران و برادرانی است که متوجه شده‌اند گویا تقاص مذهبی بودن خود را دارند پس می‌دهند، چرا که نه؟ آری! کبریایی خداوند وزیدن گرفته و گویا گوشش بدهکار سختی‌های جزئی شما نیست. شما را به یک میدان بزرگ تری دعوت کرده است. فضایی است که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در مقابل ما گذارده‌اند ولی متأسفانه همه ما آن را درست درک نمی‌کنیم. شما مواظب باشید این میدان را نادیده نگیرید و گرنه از «اجر حسن» محروم می‌شوید، از آن جهت که اجر حسن در بستر مقابله با دشمن استکباری به سراغ انسان می‌آید و هر کس باید به نحوی خود را در این جبهه حاضر کند. نوعی مقاتله است که هر کس عهدی با پیامبر در جبهه توحیدی بسته در آن قرار می‌گیرد.

جمع بحث با نظر به آیه ۱۶ این می‌شود که یا عذاب علیم و محرومیت از اجر حسن، و یا اجر حسن. زیرا باید وارد تاریخی شویم که جبهه‌های آن را اسلام تعیین کرده است. آیا می‌توان گفت موضوع «يُعَذِّبُكُمْ عَذَاباً أَلِيماً» که وجهی از دین الهی است، امری است شخصی که بعضی از روشنفکران مذهبی ما ادعا می‌کنند، دین یک امر شخصی است و ربطی به امور اجتماعی ندارد؟

آیه فوق می‌فرماید دو راه بیشتر در میان نیست، یا باید در جبهه‌ای که جبهه‌ی مقاتله با دشمن است حاضر شویم و او را مجبور کنید دست از هویت استکباری خود بردارد و یا اگر

همراهی نکنید شما عذاب دردناکی برای خود فراهم کرده‌اید. آیا با توجه به چنین آیاتی می‌توان ادعا کرد که دین امری است شخصی و این ادعا را پای قرآن بگذاریم؟

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَْعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا» (17)

آن‌هایی که در چنین شرایطی که مقابله ایمان با استکبار است، اجازه دارند وارد آن مقاتله نشوند، نایبانیان هستند و آن‌هایی که نقص بدنی دارند، مثل لنگی پا و یا بیمارند. و هر کس در مسیر مقاتله با استکبار، اطاعت خدا و رسول او را بکند، وارد بهشت‌هایی می‌شود که در زیر آن نهرهایی جاری است و هر کس از آن اطاعت سرباز زند، عذاب دردناکی داده می‌شود.

هنوز بحث در توجه به این امر است که دو راه بیشتر در میان نیست، یا باید در راه گشوده‌ای که در عزای اطاعت الهی مقابل ما گشوده شده است قدم بگذاریم و از برکات آن بهره‌مند شویم و یا هر کجا باشیم، به آن راه پشت کرده‌ایم و گرفتار عذاب می‌شویم. خود ما باید مشخص کنیم آیا در فضایی از تاریخ خود حاضر هستیم که با رعایت دستورات الهی و با حضور در جبهه‌ی مقابله با کفر، معنای خود را دنبال کنیم و از پوچی دوران و عذاب قیامتی آن نجات یابیم، یا نه؟ راهی که عاقلانه‌ترین راه در تاریخی است که امروز در مقابل ما گشوده شده و اگر به ظاهر، اسلام، اسلام مستضعفان است ولی مستضعفانی که حکیمان روزگار خود هستند، آن هم در نهایت متانت و آزادگی که متوجه شده‌اند در این تاریخ چگونه با اطاعت از خدا و رسول او به خود و زندگی خود معنا ببخشند، زیرا راهی فاخرتر و عاقلانه‌تر از راهی که خدا و رسول او در مقابل انسان می‌کشایند، نمی‌تواند وجود داشته باشد.

فرمود: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در آیه ۱۶ دستور خدا و رسولش را مقاتله با قومی دانست که ابر قدرت‌اند و «اجر حسن» با چنین روحیه‌ای به دست می‌آید، روحیه‌ای که غیر از آن روحیه‌ای است که به بهانه فاصله گرفتن از بسیجیان یعنی به قول آن‌ها بی‌فرهنگ‌ها، خود را در کاخ‌های اشرافیت زندانی کنیم. خطری که ممکن است انسان را تهدید کند آن است که گمان کنیم اجر حسن را به کسانی می‌دهند که با روحیه‌ی مسالمت‌آمیز با قوم ابر قدرت مصالحه می‌کنند، تا کاری به کار همدیگر نداشته باشند. مثل مسئولان کشور ترکیه که در عین به رسمیت شناختن رژیم غاصب اسرائیل، به آمریکا و اسرائیل انتقاد هم می‌کنند و گمان می‌کنند لازم نیست که حزب اللّهی باشیم. به نظر می‌آید آیه فوق مخالف این تحلیل است، می‌فرماید باید در جبهه مقابله و مقاتله با استکبار حاضر باشید.

ممکن است مقابله با استکبار با ادبیات دیپلماسی باشد، زنده باد آن دیپلماسی که زبانش، زبان ضد استکباری است. ما که این را رد نمی‌کنیم، ولی آن نوع دیپلماسی که روحیه ی ضد استکباری در آن نیست ملت را به «اجر حسن» نمی‌رساند. اگر اجر حسن می‌خواهیم نباید خود را فریب دهیم، اجر حسن از آن عارفان شمشیر به دست است و روبه‌روشدن با بهشت‌هایی آن‌چنانی که «تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»، پس در چنین شرایطی دو جبهه بیشتر در میان نیست. مثل تقابل سوسیالیسم با امپریالیسم نیست که یکی بدتر از دیگری باشد.

نظام ارزشی خاصی در این تاریخ به ظهور آمده است که آن گشودگی به ساحتِ قدس است و عبور از تاریخی که خداوند در آن تاریخ در مناسبات بین انسان‌ها در غیاب بود. با پشت کردن به این جبهه، آن گشودگی برای ما پیش نمی‌آید. اگر به لطف الهی مقابله با کفری را که در این شرایط پیش آمده برای خود زندگی بدانید، در مأمنی قرار می‌گیرید که عالم برای‌تان گشوده می‌شود و آن طمأنینه‌ای را که در حضرت امام یافتید تجربه خواهید کرد. وقتی جنگ، جنگ سخت افزاری بود در آن جبهه با اسلحه‌های مخصوص آن جنگ، حاضر می‌شوید و وقتی هم جنگ، جنگ نرم بود، در آن جبهه با اسلحه‌های مخصوص آن جنگ، حاضر خواهید بود و می‌فهمید چه اندازه حضور در جنگ نرم مهم و تأثیرگذار است.

از آن جایی که امر انفسی متناظر با امر آفاقی است، نسبتی بین احوالات درونی شما با آنچه در عالم در حال وقوع است پیش می‌آید. تقابلی که با جبهه ابوسفیانی پیش آمد در جان و نفوس مجاهدان موجب «لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ» شد و در بیرون با آن پیروزی روبه‌رو شدند که در ازای آن صلح هدیبیه، بر مشرکین تحمیل شد. دین الهی می‌آید تا نظم جهان بشری مطابق نظم عالم ملکوتی و ماورایی شود.

بعد از مشخص نمودن تفاوت جایگاه مجاهدان نسبت به مخلفین که چه اندازه است؛ باز بر می‌گردد به وقتی که مؤمنین در جبهه توحیدی جریان صلح حدیبیه حاضر شدند و تصمیم‌شان اطاعت از خدا و رسول بود و این که تا کجاها در ملکوت عالم حاضر گشتند. می‌فرماید:

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (۱۸)

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دل‌های‌شان نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌های‌شان نازل کرد و فتوحی قریب، به عنوان پاداش نصیب آن‌ها فرمود.

فرمود: «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» خداوند می دانست بر قلب آن ها چه می گذرد و از صدق تبت آن ها آگاه بود که: «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» آن آرامش خاص را بر جان آن ها نازل کرد و از این عجیب تر «وَ أَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» پس آن ها به فتح قریبی نایل شدند.
 «وَ مَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (19)

غنیمت های زیادی را این ها توانستند به دست بیاورند و خداوند عزیز و حکیم بوده و هست. دوباره برگشت به رخداد تاریخی بیعتی که در جریان صلح حدیبیه با پیامبر خدا ﷺ پیش آمد. می خواهد رابطه ای که از درون و بیرون در این عالم پیش آمده است را با ما در میان بگذارد. می فرماید آن رخداد تاریخی، درون ها را به رشدی رسانید که حاصل آن از یک طرف سکینه و آرامشی بود که با آن روبه رو شدند و آن را تجربه کردند و از آن مهم تر، فتح قریبی بود که برایشان پیش آمد، در کنار فتح مبینی که برای رسول خدا ﷺ پیش آمد و همه ی این برکات به جهت اعتماد به خداوند بود در صحنه ای که همه ی شواهد حکایت از قدرت و پیروزی جبهه ی مقابل می کرد. آری!

عقل می گفت که دل، منزل و مأوای من است عشق خندید که یا جای تو یا جای من است
 آن صحابی خدمت رسول الله ﷺ رسید و عرض کرد طاقت ماندن ندارم. فرمودند: سپر خود را رها کن و زره را هم از بدن در آور و با دو شمشیر به دشمن حمله کن. آری! بنا نیست خود را به کشتن بدهیم ولی گاهی چیزهایی در میان می آید که همه ی معادلات دشمنی را که آمده است ما را از مرگ بترساند، به هم می زنیم. می گویند کاری که آن صحابی کرد آنچنان محاسبات دشمن را به هم زد که روحیه شان را باختند. ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا در رابطه با بسیجیان انقلاب اسلامی گفته بود، عده ای دیوانه در منطقه ی بین النهرین آنچنان به استقبال مرگ می روند که نمی فهمند زندگی یعنی چه. آری! در چنین صحنه هایی که باید مقابل استکبار ایستاد: «اوست دیوانه که دیوانه نشد.»

آیه فوق می فرماید: ای پیامبر! سوگند به خدا که خداوند با لطف محض خود راضی شد از مؤمنینی که تحت آن شجره با تو بیعت کردند. بحث در رضایت خداوند است از مجاهدینی که فهمیدند چگونه در صحنه هایی که لازم است، باید با تمام وجود از خدا و رسولش دفاع کنند و روحیه اطاعت را با آن نحوه بودن شان برای خود حفظ کردند، آن هم به هر قیمتی، زیرا شرایط، شرایط خاص بود و باید با ایمانی خاص در آن شرایط حاضر می شدند. به همین جهت قرآن می فرماید: «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» خدا می دانست بر قلب آن ها چه می گذرد و همه مطلب

در این نکته نهفته است که چه نسبتی از طریق آن بیعت با خدا برقرار کردند که نتیجه‌اش تجلی انوار آرام‌بخش از یک طرف و حاضر شدن در مقام رضا با فتح قریب، از طرف دیگر شد.

آن حضور آن چنان مهم بود که موجب رضایت الهی از آن‌ها شد و این مهم‌تر از آن است که مثلاً همه نماز شب خوان بوده باشند یا نه. آری! وقتی آن حضور را احساس کردند، برای حفظ آن حضور عبادت می‌کردند و این عبادت معنای خاص خود را داشت، برای حفظ قربی که پیش آمده بود. عبدالرزاق کاشانی، نزول سکینه را تالو نور و تجلی صفاتی می‌داند که موجب یقین می‌شود. چیزی که در چهره بسیجیان در روزهای نزدیک به حمله احساس می‌شد که حکایت از یقینی متعالی می‌کرد که به آن‌ها رسیده بود، زیرا پای اسلام و ولی فقیه ایستاده بودند و در راستای «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ» است که می‌بینند رهبر انقلاب به شدت به آینده امیدوار هستند و همین که این جوانان رهبری را به این شکل درک کرده‌اند و کلیت نظام را قبول دارند، آرام آرام به جایی می‌رسند که نور تجلی صفاتی به قلب‌شان تجلی می‌کند. در آینده باید منتظر بود که افراد متدین به انقلاب از شب‌زنده‌داران تاریخ گذشته جلوتر باشند، به جهت تاریخ آخرالزمانی که پیش آمده. «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ» یعنی احساس حضور ذیل اراده الهی، یعنی:

آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو، او شود
وصف او فانی شد و ذاتش بقا زین سپس نه کم شود نه بد لقا

آب روان جوی هرگز نمی‌گنجد تا زشت و بد لقا شود، آب کوزه است که اگر هم چنان در کوزه باقی ماند می‌گنجد. این جوانان انقلابی وقتی ذیل اراده الهی قرار گرفتند و حقیقت «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» برایشان محقق شد، دیگر هیچ‌گونه خودخواهی و خودبینی که همان آب کوزه بودن است، در آن‌ها نیست. «وصف او فانی و ذات او بقا». یعنی اراده الهی قلبش را به نور یقین منور می‌کند، همان‌طور که همین حالا بسیاری از جوانان ما این چنین هستند، و برای خود از نظر ایمان و تفکر ابرمردی شده‌اند.

«زین سپس نه کم شود، نه بد لقا»، کهنگی در روح و روان آن‌ها از میان می‌رود و تجلیات مدام الهی به سراغ آن‌ها می‌آید. درست در مسیری قرار می‌گیرند، غیر از مسیر کسانی که همواره خطر بی‌آبروشدن برای‌شان هست. کسانی که از نظر سیاسی یا گروهی به رهبری نزدیک‌اند ولی غرق اراده الهی در این تاریخ نیستند، بدانند دارند خود را در کوزه‌بودن ادامه می‌دهند. دل در تاریخ فرهنگ مدرنیته دارند، این‌ها خود را فریب می‌دهند در حالی که خداوند

برای عده‌ای عطایی را تحت عنوان «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ» تهیه دیده که این تنها «بودنی» است که جان انسان را آرام و قانع می‌کند. تا آن جایی که مفتخر به «فتح قریب» می‌شوند.

در آیه اول این سوره در خطاب به رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» برای تو فتح مبینی را گشودیم که ظهور انوار روح و سیر از قلب به روح بود که بحث آن تا حدی گذشت و فتح قریب که این جا مطرح شد، سیر از نفس به قلب است، تا انسان ذیل انوار محمدی ﷺ که مقام روح است، قرار گیرد و منور به تجلیات نور محمدی شود.

انسان در مقام قلب که با فتح قریب پیش می‌آید، حقیقت را حس می‌کند، نماز که می‌خواند نورانیت نمازش را حس می‌کند. عطای الهی است برای کسانی که در آن تاریخ با رسول خدا ﷺ بیعت کردند و در این تاریخ با «ولی فقیه»، به اعتبار آن که حکم خدا و رسول خدا ﷺ را حاکم می‌کند. این افراد قلب‌شان نورانی به فتح قریب است و حقیقت را به صورتی نزدیک احساس می‌کنند، زیرا قلب‌شان نسبت به حقایق بیدار شده و زشتی گناه را احساس می‌نمایند و از گناهان متنفرند.

آینده جوانانی که ولایی هستند، آرام آرام به این جا می‌رسد که عرض شد. آن وقت نتانیاهو هر روز عزا می‌گیرد که چرا نقشه‌هایش در فاسد کردن جوانان ایران نتیجه نداد. گفته بود امید من آن است که جوان‌های ایران را با این فیلم‌های مستهجن از همه آنچه که رهبران ایران برای جوانان می‌خواهند؛ آزاد کنم. معجزه حضور در انقلاب و حفظ روحیه جهادی، کاری با انسان‌های این زمانه می‌کند که می‌توانند ره صدساله سلوک را یک شبه طی کنند. راه فوق‌العاده‌ای از طریق انقلاب اسلامی در مقابل ما گشوده شده است. در عین آن که راه گشوده‌ای است و ورود در آن سخت نیست، ولی توفیق خاصی می‌خواهد و آن ارادت قلبی به جایگاه مقام معظم رهبری است و این همان بیعتی می‌باشد که موجب نزول سکینه و فتح قریب می‌گردد. آن وقت حساب کنید آیا می‌شود ما به دنبال عرفان و سلوک باشیم ولی در جبهه توحیدی مقابل کفر نباشیم؟ رقبا به بنده اشکال می‌کنند که از سخنانم این‌طور برمی‌آید، کسی که در انقلاب نیست، گویا هیچ جای دیگری در عالم معنا حاضر نیست! اگر غیر این است بفرمایید تا بنده حرف خود را پس بگیرم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه دهم

اسلام و حضورِ قدرت در عین حکمت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (18) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (19) وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (20)﴾

عنایت دارید که حضرت ربّ العالمین قرآن را برای همه‌ی زمان‌ها و برای همه‌ی عقل‌ها نازل کرده‌اند. توجه به این مطلب از این جهت مهم است که متوجه باشیم خود را محدود به یک زمان خاص و یا یک شخص خاص نکنیم. حیف است که مثلاً یک نفر بخواهد در قرآن فقط باورهای قبلی خود را جستجو کند، این چیز غلطی نیست ولی این شخص در واقع در گذشته‌ای می‌ماند که البته در زمان خود، آن گذشته، گذشته‌ی خوبی بوده است ولی اگر کسی خود را در فهم قرآنی گذشته متوقف کرد، خود را از گشودگی قرآن برای رسیدن به حقایق بیشتر محروم کرده است، در حالی که می‌توانیم به جای جستجوی باورهایی که برای خود پذیرفته‌ایم، جستجوی خود را در شخصیتی دنبال کنیم که هنوز به دست نیامده است. زیرا انسان همیشه نسبت به آینده اش امکان است و ابعادی در پیش دارد که به سوی او می‌آیند و

این در صورتی ممکن است که نسبت به حقایق گشوده باشد، امری که با نظر به قرآن برای انسان پیش می آید.

حضرت ربّ العالمین در آیهی ۱۸ سوره ی فتح در خطاب به پیامبر خود می فرماید: «سوگند که خداوند از مؤمنینی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی بود.» باید فکر کرد این مطلب چیست که حضرت ربّ العالمین با سوگندی که می خورند، می خواهند ما با آن واقعه جدّی برخورد کنیم؟ آیا این حکایت از آن ندارد که در آن صحنه و در آن شرایط نسبتی خاص بین انسان و خدا پیش آمده که منجر به فتح تاریخ محمدی ﷺ شد؟

ما همیشه با خدا نسبت داریم از آن جهت که ما مخلوق او هستیم و او خالق ما است، ولی وقتی خداوند می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» و حضرت ربّ العالمین نسبت به آن رخداد اعلان رضایت می کنند، معلوم است در آن صحنه، تاریخی خاص به ظهور آمده، غیر از آنچه بین انسان و خدا به صورت فردی پیش می آید. حال باید پرسید چه عناصری در آن صحنه دست به دست هم داده که خداوند به آن صحنه یعنی «تَحْتَ الشَّجَرَةِ» اشاره می فرماید و کار آن مجموعه به جایی می رسد که حضرت ربّ العالمین به طور مشخص آن مجموعه را در عملی که انجام داده اند، به چنین وصفی توصیف می کند؟ آیا جز این است که خداوند خود را در نسبتی که آن مؤمنین با پیامبر خدا ﷺ در آن بیعت برقرار کردند، به تماشا نشسته است؟ از آن جهت که او غنی مطلق است و به غیر خود نظر ندارد، مگر نظر به مظاهری که او را می نمایانند؟ در اصطلاح گفته می شود: «العَالِي لَا يَلْتَفِتُ إِلَى السَّافِلِ» آن چیزی که در مقام عالی و برتر هست، به سافل و مادون، نظر ندارد زیرا نقصی ندارد که بخواهد با نظر به غیر خود، نقص خود را برطرف کند. در همین رابطه گفته می شود خداوند فقط پیش خودش می باشد. خدا رحمت کند جناب ابن سینا را و بحثی که در «رسالة العشق» مطرح فرمود که خداوند فقط عاشق خودش است. زیرا اولاً: خدا به عنوان کمال مطلق، خوب خوب است. ثانیاً: کمال، آن است که خوب خوب را بشناسد و او را دوست داشته باشد. ما نمی توانیم خداوند را که خوب خوب و کمال مطلق است آن طور که شایسته است بشناسیم و عاشقانه دوستش داشته باشیم. پس فقط یکی می تواند به معنای مطلق، عاشق خدا باشد و او به جز خدا نیست که به معنای واقعی عاشق خودش است و جناب ابن سینا در آن رساله متذکر این امر است. حال بحث ما این است که چه شده است حضرت ربّ العالمین می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» در ابتدای امر این سؤال برای انسان پیش می آید، چه شده است که

خداوند به چیز دیگری غیر خود دل ببندد و از آن راضی شود؟ در حالی که روشن شد چیز دیگری در عالم نیست تا حضرت رب العالمین به آن دل ببندند! و چون عموماً انسان‌ها این موضوع را بعید می‌دانند، خداوند در ابتدای آیه با واژه‌ی «لَقَدْ» سوگند می‌خورد که باور کنید چنین موضوعی، یعنی رضایت خدا از عده‌ای خاص واقع شده است. «إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» ای پیامبر! وقتی آن بیعت متعین شد و به ظهور آمد، تا بشریت متوجه باشد می‌تواند با بیعت با اولیای الهی، صحنه‌ی به ظهور آوردن انوار الهی را شکل دهد تا خداوند به عالی‌ترین شکل به تماشای خود بنشیند. صحنه‌هایی که از نظر ظاهر ارتباط دو انسان است ولی در باطن، هر کس با گوهر انسانیت یعنی انسان‌های قدسی بیعت کرد، و خداوند خود را در آن صحنه چشیده است.

آن مؤمنین برای اعمال حج و طواف خانه‌ی خدا، رسول خدا ﷺ را همراهی کردند و در بستر چنین رجوعی مجبور شدند به مقابله با مشرکین پردازند تا حجاب حقیقت را از میان راه بشریت کنار بزنند. پس مسلمانان نه شروع کننده‌ی جنگ بودند و نه خشونت‌ی به خرج دادند. متذکر حقیقت بودند و حاضر شدند برای به صحنه آوردن حقیقت، از قدرت استفاده نمایند. زیرا وقتی قدرت در کنار حقیقت باشد، حقیقت را شکوفا می‌کند ولی وقتی قدرت بدون نظر به حقیقت در میان آید، خشونت است و حجاب حقیقت خواهد بود.

خداوند شرایطی را فراهم کرد تا اگر آن مؤمنین به هر شکلی کوتاه می‌آمدند، حقیقت را قربانی می‌کردند و اگر از پیشنهاد مصالحه‌ای که مشرکین کردند، سرباز می‌زدند، خشونت را اعمال کرده بودند، امری که با روح رسول خدا ﷺ که «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» هستند، نمی‌خواند، هر چند بر بعضی از اصحاب گران آمد و به رسول خدا ﷺ نسبت به پذیرفتن صلح اعتراض کردند.^۱ و این امری است که در سقیفه گم شد و لذا بیش از آن که نظر به حقیقت شود، نظر به قدرت شد، امری که آن حقیقت‌شناس بزرگ که «ام ابیها» بود، به خوبی تشخیص داد و بی‌قرار شد. راستی را! اگر او در برابر به حجاب رفتن حقیقت بی‌قراری نمی‌کرد، چگونه می‌توانست پرچم دار معادله‌ی حقیقت و قدرت باشد و مهدی ﷺ که بناست در مواجهه با

۱- اگر رضایت خدا در صحنه‌ی بیعت، مربوط به حضور در آن صحنه نبود و مربوط به فرد فرد افراد شرکت کنندگان

می‌بود، چگونه تندی بعضی از آن افراد نسبت به صلح حدیبیه با رسول خدا ﷺ را می‌توانیم توجیه کنیم؟

جهان، اسلام حقیقت و قدرت را به ظهور آورد بفرماید: «وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِي أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ» برای من در سیره‌ی دختر رسول خدا ﷺ نمونه‌ی نیکویی برای ادامه راه است.

پیامبر خدا ﷺ مسلمانان را دعوت کردند به ظهور قدرتی که نظر به حقیقت داشت. آنچه مد نظر مبارزان است، طواف خانه‌ی خداوند است و نه فتح مکه به رسم فاتحان صاحبان خشونت، و خداوند این نوع سلحشوری را آینه‌ی وجود خود می‌بیند و از آن‌ها راضی می‌باشد. صحنه، صحنه‌ای بود که مؤمنین برای تحقق حضور خداوند پذیرفتند که در مقابله با کفر حاضر شوند و تا نثار آخرین قطره خون از حقیقت دوران خود دفاع کنند، تا حقیقت به حاشیه نرود.

این که حضرت رب العالمین می‌فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» به جهت آن است که آن‌ها توانستند انوار الهی را از اجمال به تفصیل بیاورند و این در همه‌ی صحنه‌های توحیدی می‌تواند مد نظر باشد و گرنه آن صحنه، صحنه‌ی توحیدی نیست. جناب ابن عربی در «فصل آدمی» از کتاب «فصوص الحکم» به خوبی متذکر این امر شده است که خداوند خواست خود را در منظر آدم بنگرد، به همان معنایی که جناب «لسان‌الغیب» می‌فرماید:

نظری کرد که بیند به جهان صورتِ خیمه در آب و گِلِ مزرعه‌ی آدم زد
پس بحث به تفصیل آوردن انوار الهی در صحنه‌های توحیدی، موضوعی است که ما مسلمانان در معارف دینی خود بدان پرداخته‌ایم.

رضایتی که حضرت حق متذکر آن شدند، رضایت به تفصیل در آوردن حضور انوار الهی می‌باشد، تا بشریت گرفتار غیاب خدا در امور خود نشود و اگر بنا بود جنگی هم صورت گیرد، جنگی بود که با روحیه‌ی رحمت للعالمین حضرت محمد ﷺ واقع می‌شد و هرگز نام آن جنگ را خشونت نمی‌توان گذاشت، آن خشونتی که داعش اعمال کرد و چهره‌ی رسول خدا ﷺ را در حجاب برد و شهید حاج قاسم سلیمانی موفق شد با عناصر خاصی که در شخصیت خود داشت، آن را خنثی کند و برای ماندگار شدن صفای حقیقت‌گرایی آن شهید بزرگوار باید حرکت او با شهادتی آنچنانی توسط خداوند امضا می‌شد. شهادتی که نه تنها باید از طریق آمریکا انجام می‌گرفت بلکه باید آن شهادت افقی را مقابل مردم بگشاید حاکی از آن که آن قدرتی که آن مرد در مقابل داعش به میان آورده بود، با حقیقت همراه است و مبنای آن، به تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه الله» غلبه نرم‌افزاری بر هیمنه استکبار بود. چیزی که در سقیفه گم شد ولی در غدیر نهفته بود و در انقلاب اسلامی به رهبری آن سالکِ واصل، یعنی حضرت روح‌الله «رضوان الله تعالی علیه» به ظهور آمد.

خداوند در ادامه‌ی آیه‌ی مذکور می‌فرماید: «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» خداوند می‌دانست در قلب آن‌ها چه می‌گذشته و ریشه آن رضایت که خداوند متذکر آن است، در احساس موقعیتی بود که آن مؤمنین داشته‌اند و توجه به این امر بود که در آن شرایط بنا بر آن است تا آن‌ها کاری بکنند کارستان! و زیر سایه آن قدرت‌نمایی، با بیعت با رسول خدا ﷺ حقیقتی را که جاهلیت به غیاب برده بود، به ظهور آورند و عالم، عالم محمدی بشود، بدون آن که تحجر داعشی‌گری به میان آید و یا در مقابل آن‌ها عقب‌نشینی بشود و میدان برای ادامه فرهنگ جاهلیت همچنان باز بماند. آن مجاهدین چیزی از شرایط تاریخی خود یافته بودند و خداوند آن را می‌دانست و بدین لحاظ از آن‌ها راضی بود که در چنین تاریخی در حال ورود هستند - چه اندازه ضرر کرده‌اند آن‌هایی که بنا به آیه ۱۰ همین سوره آن عهد و بیعت را بعداً شکستند و خواستند خودشان تاریخی را بنا کنند.

می‌فرماید: «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» خدا می‌دانست در درون آن‌ها چه می‌گذرد، یعنی آن‌ها چیزی را اراده کرده بودند که مطابق اراده‌ی الهی بود. چون درست همان چیزی را اراده کرده بودند که خداوند اراده کرده بود، و می‌فرماید من از کار آن‌ها راضی هستم. یعنی بیعت تحت شجره، بیعت با پیامبر نیست بلکه قرار گرفتن ذیل اراده‌ی خداوند است و این حالت، موجب شور ایمانی خاصی می‌شود به معنای «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» آرامشی که انسان تماماً خود را در زیر سایه‌ی خداوند احساس می‌کند، به جای آن که احساس پوچی و بی‌ثمری بنماید که منجر به حرص و شتاب بی‌جا گردد. نوعی عبور از نیهیلیسم و سرگردانی است که در آن حالت، انسان هیچ معنایی از خود احساس نمی‌کند. عقیده‌ی بنده آن است در این زمانه برای رسیدن به آن سکینه و آرامش و برای نجات از سیطره‌ی نیهیلیسم و پوچی، هیچ راهی جز حضور در تاریخ انقلاب اسلامی وجود ندارد. به آن اعتبار که انقلاب اسلامی همان بیعت با پیامبر خدا ﷺ تحت شجره است. یا باید بگوییم سیطره‌ی نیهیلیسم و پوچی آن قدر شدید است که هیچ راهی برای عبور از آن در این زمانه نیست که البته این با ربّ العالمین بودن خداوند نمی‌خواند و یا باید فکر کنیم آن راه چه راهی است که در این زمانه موجب نزول سکینه در قلب انسان‌ها می‌شود؟ آن راه که چندان هم آشکار نیست ولی امثال حاج قاسم سلیمانی‌ها آن راه را شناختند، آیا آن راه جز راهی است که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده؟

«سکینه»، نوعی احساس بودنی است در حدّ احساس حضور خدا در همه اموری که ما با آن امور نسبت داریم، تا جهانی گشوده ما را در بر گیرد، بدون هیچ فاصله‌ای، که همان «قُرْبَةُ الی

«الله» است که مدّ نظر دارید، یعنی آن نزدیکی که در آن هیچ فاصله‌ای نباشد. «قُرْبَةُ الی الله» یعنی بیعت با پیامبر خدا ﷺ جهت تحقق تاریخ توحیدی و احساس حضور در چنین تاریخی ذیل اراده‌ی الهی، افقی است که پیامبر خدا ﷺ در مقابل انسان می‌گشاید تا:

آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو او شود
وصف او فانی و ذاتش در بقا زین سپس نی کم شود نی بد لقا

یک نوع گشودگی و گستردگی برای انسان پیش می‌آید. سکینه یعنی، احساسِ حضوری به وسعت حضورِ اراده‌ی الهی در عالم، هیچ راه دیگری هم وجود ندارد. هیچ‌وقت انسان از سکینه برخوردار نمی‌شود جز وقتی که متوجه شود زیر سایه‌ی خداوند قرار دارد و خداوند به جهت موقعیتی که آن فرد در آن قرار گرفته، از او راضی شده است. احساس حضور خداوند در آن حدّ موجب سکینه می‌شود. خدا رحمت کند شهید احمد کاظمی را که یک مرتبه روبه‌رو شد با خرمشهری که خدا آن را آزاد کرده بود و در پشت بی‌سیم اعلام کرد: «خدا خرمشهر را آزاد کرد.» اگر می‌خواهید احساس کنید همه‌ی کارها دست خداوند است بهترین جا حضور در جبهه‌ها است. در شهر که هستیم تصور ما آن است که خودمان مواظب خودمان می‌باشیم ولی در جبهه نمی‌توانید چنین تصویری داشته باشید تصویری که حجاب حضور همه‌جانبه خداوند می‌شود. در منطقه دزفول جهت بازدید رفته بودیم و دشمن هم خمپاره می‌زد، از صدای خروج خمپاره از لوله آن می‌فهمیدیم خمپاره‌ای دارد می‌آید و روی زمین شیرجه می‌رفتیم. یکی از رفقا که سرشان مو نداشت، بلند شده بودند و قاه قاه می‌خندید، گفتیم چه شده؟ معلوم شد وقتی خمپاره بر روی رمل‌ها فرو رفته و منفجر نشده، درست در نزدیکی همان جایی بوده که او سرش را در گودالی کرده بود تا تکه‌های خمپاره به سر او نخورد، و او از گرمی رمل‌ها که سر او را گرم کرده بود، فهمیده بود خمپاره‌ای در نزدیکی او وارد رمل‌ها شده و منفجر نشده است. حساب کنید اگر آن خمپاره منفجر می‌شد با سر آن بنده خدا چه می‌کرد. در این فضا می‌شود فهمید خداوند چه اندازه در صحنه است و ما هر موقع در خطر می‌افتیم تازه می‌فهمیم چه اندازه خدا رحم کرده، در حالی که همیشه و اتفاقاً آن‌جا که آن خطر پیش نیامده، بیشتر خدا رحم کرده است.

بحث در نزول سکینه است و روح‌هایی که با چنین کیفیتی مزه‌ی دینداری را به معنای حقیقی آن در زمانه‌ی خود چشیده‌اند و به بقای الهی در عالم، باقی و گسترده شده‌اند و در توحید خود احساس کرده‌اند خداوند از طریق حرکت آن‌ها به ظهور آمده و دوگانگی بین

سوپزه و ابژه به روحانیتی تبدیل شده که در همه چیز خدا را می‌یابند، بدون دوگانگی بین خود و خدا.

همچنان که عرض شد به گفته‌ی جناب عبدالرزاق کاشانی، وقتی سکینه بر قلب‌ها نازل می‌شود، نور تجلی صفات الهی به درخشش می‌آید و قلب انسان متوجه می‌شود عالم در قبضه‌ی حضرت حق است و در دل چنین حضوری خداوند در ادامه می‌فرماید: «وَ أَتَابَهُمْ فَتَحاً قَرِيباً» و برای آن مؤمنین فتح و گشایشی به ظهور می‌آید، که نزدیک و قابل درک است و امکان انس با حقیقت را به راحتی فراهم می‌کند، تا معنای رضایت الهی با شدت بیشتر برای مؤمنین فراهم آید. همچنان که برای رسول خدا ﷺ فتح مبین واقع شد و تا حدی مورد بررسی قرار گرفت.

فتح قریب، فتحی است ملموس و قابل انس، هر چند مانند فتح مبین به آن اندازه روشن و همه‌جانبه نیست. فتح قریب مثل آنچه در زیارت ائمه علیهم‌السلام برای زائر پیش می‌آید، ولی فتح مبین آن نوع گشودگی است که شب قدر برای پیامبر و ائمه علیهم‌السلام پیش می‌آید و ظرفیتی جهت نشان دادن حقیقت دارد، ظرفیتی بیش از آنچه در هزارماه به ظهور می‌آید. با وسعتی در حد حضور ملائکه و روح. در شب قدر احوالات جزئی در میان نیست زیرا امری گشوده‌تر به ظهور می‌آید که صاحب اصلی آن شب قدر یعنی پیامبر و اولیای معصوم آن را به طور کامل درک می‌کنند و بقیه به تبع آن‌ها از آن شب بهره‌مند می‌شوند.

فتح قریب روحانیتی است جهادی در ازاء فداکاری برای تحقق اسلام، امری است که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در وصف آن می‌فرماید:

«هر موقع از تلویزیون، محافل این عزیزان را می‌بینم که برای حمله به دشمنان خدا مهیا می‌شوند و مناجات این فانیان راه حق را در آستانه‌ی هجوم دشمن می‌نگرم که با مرگ دست به گریبان هستند و از شوق و عشق در پوست نمی‌گنجند؛ بر حال خود تأسف می‌خورم.» (صحیفه امام، ج ۱۶، ص: ۱۵۱)

آیا این یک واقعیت تاریخی نبود؟ آیا جز آن است که معاشقه‌ی آن رزمندگان نشان داد تمام راه‌های رسیدن به حقیقت در مقابل آن‌ها باز شده بود؟ به همان معنایی که: «فَتَحَ عَلَیْهِم ابوابَ السَّمَاوَاتِ.» درهای آسمان‌ها به سوی آن‌ها گشوده شد. آثار گشوده شدن سماوات، آن شوقی بود که رزمندگان در شب‌های حمله در خود احساس می‌کردند. ممکن است آن رزمنده نتواند آن احوالات خود را توصیف کند ولی آثار و حرکات او نشان می‌داد که تمام وجودش

در چنین شرایطی قرار داشت. چه شده است وقتی می‌خواهد به جبهه برود و قدم در راه شهادت می‌گذارد، این حال به سراغ او می‌آید؟ اگر احوالات رفقای تان در شب‌های حمله را یکی یکی گزارش دهید و به زوایای آن بر مبنای اراده‌ای که خداوند کرده است برای تحقق این تاریخ توجه کنیم، شرایط تاریخی خود را درست می‌فهمیم. به عنوان مثال: قصه‌ی شهیدی را خواندم که بسیجی‌ها می‌گویند او همسایه‌ی ما بود و پدرش از پاسبانان زمان شاه بود که بعد از انقلاب هم به صورت علنی به شاه ارادت می‌ورزید، تا آن که پسر او به سربازی رفت، وقتی آن بسیجیان از جبهه برمی‌گردند، می‌بینند طرف شهید شده و اعلامیه شهادت او و پارچه‌هایی که مربوط به شهادت اوست هنوز به دیوارهای نزدیک خانه آن‌ها هست. می‌گویند پیش خود گفتیم یک گوشه‌ای تیری به او خورده است، این افراد که شهید نمی‌شوند. همین‌طور که در کوچه با هم گفتگو می‌کردند، مادر آن شهید می‌آید و به آن‌ها می‌گوید: بنیاد شهید از ما چه چیزی می‌خواهد که به ما گفته است هر چیزی از شهید دارید بیاورید، ما چیزی نداریم. مگر چند نامه که قبل از شهادتش از جبهه برای ما نوشته، شما بروید و این نامه‌ها را به بنیاد شهید بدهید. بسیجیان می‌گویند ما رفتیم نامه‌ها را خواندیم، دیدیم عجب! چه حرف‌های عارفانه‌ای برای مادر و پدرش نوشته، او نوشته بود که امام خمینی و انقلاب اسلامی حق است و به پدر و مادرش نصیحت بعد از نصیحت و تعریف از انقلاب و جبهه و شهادت، تازه آن بسیجیان به خود متذکر می‌شوند، هیچ کس بی حساب و اتفاقی شهید نمی‌شود.

خواستم نتیجه بگیرم که سکینه و آرامش در ازای حضوری خاص سراغ انسان می‌آید و نتیجه‌اش تا آن جایی است که به گفته‌ی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» آن‌ها را در زمره‌ی فائیان راه حق قرار می‌دهد. شب‌های حمله نوعی گشودگی و گستردگی نسبت به همدیگر، همراه با امید به سراغ بسیجیان می‌آمد که حکایت از آن داشت که آن‌ها در حال حضور در تاریخی هستند که تاریخ عبور از پوچی و حاضرشدن در آن فتح قریب است و در ادامه، در همین فضا در آیه بعدی می‌فرماید:

«وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (19)

و در کنار سکینه و آرامش و فتح قریبی که برای آن‌ها پیش آمد، غنیمت‌های زیادی به دست آوردند و خداوند بر اساس عزیز و حکیم‌بودنش به صحنه آمد و بر اساس اسم عزیز و حکیم‌اش آن نوع برخوردها را با مجاهدان داشت.

ابتدا باید روشن شود که چه نسبتی بین عزیز و حکیم بودن خداوند با آن غنائم کثیر در میان است؟ خداوند عزیزی که به جهت عزتتش بس بلندمرتبه است، به طوری که کسی نمی‌تواند در عرض عزت او قرار گیرد و حکیم است و با حکمت و همه‌جانبه‌نگری خود چنین همراهی با مجاهدان را کرده است تا حضور مجاهدان در صحنه با عزت و حکمت الهی همراه باشد. این است نسبتی که بین اسم عزیز حکیم و حضور مجاهدان شکل گرفته.

پس رضایت الهی و نزول سکینه و فتح قریب و مغانم و غنائم زیاد، همه در راستای حضور خدایی است که عزیز و حکیم می‌باشد، از آن جهت که آن مجاهدان ذیل بیعت با پیامبر خدا ﷺ حاضر به مبارزه و جانبازی شدند.

هنر شما باید این باشد که بین «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» و قسمت‌های قبلی این آیات ربط لازم را پیدا کنید. تفکر صحیح وقتی شکل می‌گیرد که انسان خود را از پیش فرض‌هایش در رویارویی با متون مقدس آزاد کند، تا خداوند با او سخن بگوید. زیرا متون مقدس اعم از قرآن به طور خاص و روایات و حتی شعر اصیل به نحوی گفتارهای عالم ملکوت است، به همین جهت گفته می‌شود شعر است که شاعر را در بر می‌گیرد، نه این که شاعر بخواهد شعر بگوید. در همین رابطه جناب مولوی می‌فرمایند:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم
با این همه، شعر قابل مقایسه با وحی الهی نیست، پس باید در رویارویی با وحی الهی به عنوان سخنان عالم ملکوت، نظر خود را بگشاییم تا خود را بنمایاند و به ما امکان تفکر عطا کند.

با توجه به آنچه عرض شد به آیات فوق نظر کنیم و جایگاه «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» را در آن آیات مد نظر قرار دهیم، آیا نمی‌خواهد بگوید قضیه‌ی آن رضایت و نزول سکینه و فتح قریب و مغانم کثیره، از چه قرار بوده؟ و این که در همه‌ی آن صحنه‌ها خداوند با اسم و نور «عزیز حکیم» خود در صحنه بود که این موارد پیش آمد. لذا به جهت عزتتش کسی یارای هم‌ترازی با شما را پیدا نکرد که رقیب شما شود و به جهت حکمتش، همه چیز به موقع و به حساب صورت گرفت و عملاً در آن صحنه روحی به تاریخ دمیده شد و بشریت آماده گشت تا به بنیان خود فکر کند و نسبت به ادامه‌ی حضور در تاریخ جاهلیت تجدید نظر نماید و آن روح، موجب رجوع توحیدی عده‌ی زیادی به نهضت اسلامی شد و مؤمنین چنین عطایی را به دست آوردند که از همه‌ی گنج‌های عالم با ارزش‌تر بود.

وقتی صحنه را تجسم می کنید متوجهی حضور روحی می شوید که آن روح یعنی حضرت «الله»، با عزت خود موجب سیطره‌ی حزب‌الله در لبنان و موجب حضور ایران در کل منطقه گردیده، ولی نه از نوع سیطره‌ای که استکبار برای خود شکل داده که نه حکیمانه و محکم است و نه آینده دارد و هر آن امکان فروریختن آن هست، زیرا آن حضور، با حضور خدای حکیم در صحنه نیست، بلکه حجاب حضور خداوند است. خداوند حکیمی که همه چیز را در جای خود قرار می دهد و در همه‌ی اموری که خدای عزیز و حکیم به صحنه بیایند، آن امور غرق وجود خدای عزیز حکیم می گردند و در نتیجه شکست‌ناپذیر می شوند. به گفته‌ی جناب مولوی:

ذره‌ای کان محو شد در آفتاب جنگ او بیرون شد از وصف و حساب
اگر ذره‌ای در آفتاب محو و فانی شود، از آن به بعد به حضور آفتاب در صحنه است و نه در ذره بودن خود که به حساب نیاید بلکه:

چون ز ذره محو شد نَفَس و نَفَس جنگش اکنون جنگ خورشیدست بس
و جایگاه «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً» در آخر آیه از این قرار است. جناب مولوی در ادامه می فرماید:

رفت از وی جنبش طبع و سکون از چه؟ از اِنَا اِلَيْهِ راجِعُونَ
ملاحظه می کنید که همه چیز را برگردانده است به حضرت ربّ العالمین.

ما به بَخْرٍ تَوَزَّ خود راجع شدیم وَزَّ رَضَاعٍ اَصْلٌ مُسْتَرْضِعٌ شدیم
خوب است روی این نکته کمی بمانیم که شما در یک رخداد تاریخی، ذیل حضور پیامبر خدا ﷺ حاضر شدید و اجازه‌ی ادامه‌ی حضور کفر را ندادید و راه درست را شناختید و به قول جناب حافظ به دنبال هر خال و رخی راه نیفتادید، بلکه راهی را که راه رجوع به خداوند بود یافتید، به همان معنایی که مجاهدین ما به همراهی ولیّ فقیه وارد مقابله با دشمنان اسلام شدند، زیرا هر جنگی، جهاد نیست! جهاد باید ذیل حضور ولیّ الهی باشد که قدرت کشف حکم خدا را در آن زمان دارا است.

وقتی عزیز و حکیم بودن خدا را به نکات مطرح در آیات ۱۸ و ۱۹ ربط دادید و جایگاه نزول سکینه و فتح قریب و مغنم کثیر را در عزیز و حکیم بودن خدا یافتید، عملاً در شور در برگرفته شدن در آغوش حضور خدای عزیز حکیم زندگی می کنید. بنابراین در موضوع «و»

مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا» که می فرماید غنیمت‌های فراوانی که به دست می آورند، می توان گفت از جهتی ثروت‌های دنیایی منظور است که گشایشی در زندگی مؤمنین پیش می آورد، از آن جهت که در مسیر مقاومت در مقابل دشمن پایداری کردند و هم می تواند ذیل حضور خدای عزیز و حکیم، تجلیات ناب الهی باشد و صفای باطنی خاصی که نصیب مجاهدان می شود، فوق سکینه و فتح قریب است. امری که بنده خودم تجربه کردم چگونه رفقای بسیجی و سپاهی بعد از جنگ به دنبال سلوکی خاص بودند و بحمدالله آن را دنبال کردند، ولی متأسفانه بعضاً موفق نشدند. این که به دنبال سلوک بودند نشان می داد چیزهایی را در صحنه‌ی دفاع مقدس چشیده بودند و خواستند دنبال کنند و تنها آن‌هایی موفق شدند آن راه را ادامه دهند که دفاع مقدس را راه گشوده به حقیقت دوران یافتند و خدمت‌گزاری به این ملت را ادامه‌ی آن حضور تشخیص دادند، نمونه روشن و برجسته آن شهید حاج قاسم سلیمانی بود که متوجه شد مقابله با استکبار تا قیام قیامت ادامه دارد و این جنگ تمام‌شدنی نیست.

حضرت ربّ العالمین در آیه بعدی می فرماید:

«وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (20)

خداوند به شما وعده‌ی غنائم کثیری را داد که به دست آوردید و این را جلو انداخت و خداوند دست تجاوز مردمی را که بنا داشتند به شما تجاوز کنند کوتاه کرد، برای آن که آیتی باشید برای مؤمنین و هدایت‌شان کنید به صراط مستقیم.

می فرماید: قضیه از این قرار است که خداوند به شما چیزهای زیادی را وعده داده و فعلاً به بعضی از آن‌ها دست یافتید. مثل پیروزی ما در دفاع مقدس بر جبهه متحد کفر جهانی. فرمود: «تَأْخُذُونَهَا» به آن دست یافتید و این را برای شما پیش انداخت و با این نحوه بودنی که شما شروع کردید و در صلح حدیبیه و بیعت با پیامبر حاضر شدید، چیزهای دیگری برای شما هست که به مرور به آن می رسید. از جمله اموری که به آن دست یافتید، «وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ» بود که ما دست کسانی را که می خواستند به شما تجاوز کنند، کوتاه کردیم، این چیزی نبود که شما در آن شرایط به خودی خود به راحتی می توانستید به دست آورید. مثل آن که ممکن بود مردم مکه با امکاناتی که داشتند شما را در پشت دروازه مکه تماماً به قتل برسانند، به همان صورتی که «مخلفون» گمان می کردند.

«وَعَدُّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ» خداوند وعده داد که به غنائم زیادی می‌رسید و علاوه بر آن، کوتاهی دست دشمنان‌تان در آن شرایط را برای شما رقم زد. همه‌ی این کارها برای آن بود تا نمونه‌ای از حیات متعالی را از طریق پیامبر خدا ﷺ به بشریت نشان بدهد: «وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» برای این که ای پیامبر! شما نمونه باشید برای مؤمنین و بتوانید راه مستقیم و مسیری که به حقیقت ختم می‌شود را به آن‌ها نشان دهید، تا نیروهای حزب الله و حماس و نیروهای یمن بتوانند مقاومت کنند و مأوای حقیقی خود را در راه کار مقاومت دنبال نمایند و گرفتار مأوای دروغین، مثل وعده‌های آمریکا نشوند.

«وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»، شرایطی فراهم کردیم تا تو ای پیامبر بتوانی در کارت موفق باشی و جهان گمشده دوباره مد نظر بشریت قرار گیرد. به گفته‌ی آقای هانری کربن انسان‌ها جهانی داشتند برای مأواگرینی در آن، و فرهنگ مدرنیته آن را به حاشیه برد. آقای هانری کربن در کتاب بسیار خوب خود به نام «تَخِيلُ خَلْق» معتقد است، آن جهان، در جهان مدرن مورد غفلت قرار گرفت. جهان گمشده، جهانی است که بشر بتواند در آن خدایی بودن زندگی را در همه‌ی اموراتش احساس کند.

حضرت رب العالمین بعد از این که در آخر آیه‌ی ۱۹ فرمودند: «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» و ما را متوجه‌ی حضور عزتمند و حکیمانه‌ی خود در آن صحنه‌ها کردند، در این آیه می‌خواهند بفرماید همین خدا بنا دارد آینده را بسازد و وفاکردن به بعضی از وعده‌هایش حکایت از آن دارد که اگر مؤمنین در این مسیر مقاومت کنند، به آرمان‌های اصیلی که بشریت در زندگی باید با آن‌ها به سر ببرد می‌رسد. عمده عبور از جهانی است که جهان اراده‌ی معطوف به قدرت می‌باشد، به معنای قدرت بدون حقیقت که همان جهان خشونت است و رسیدن به جهانی که نظر به حقیقت دارد با پشتیبانی عزت و قدرت الهی که همان جهان «عزیز حکیم» می‌باشد و جهان آینده، جهان حضور خدای «عزیز حکیم» است که همان به ظهور آمدن حقیقت باشد زیر سایه‌ی اسم عزیز حضرت حق.

این که باید منتظر افول دنیای مدرن بود به جهت غفلت آن جهان از حقیقت است. سخنان رهبر معظم انقلاب در ۱۴ خرداد ۹۸ در رابطه با مکتب مقاومت و «دکترین مقاومت امام خمینی» در مقابل استکبار نظر به دلایلی داشت در راستای افول آمریکا. آن سخنان یک موضوع علمی و دقیقی بود. زیرا اراده‌ی معطوف به قدرت، وقتی در بستر رجوع به حقیقت

نباشد، همیشه با خشونت همراه است و خشونت، امکان ادامه را از خود باز می‌ستاند. هانس گنورگ گادامر در اواخر عمر خود مصاحبه‌ای دارد به نام «دین و مدرنیته» در آن جا می‌گوید قرن بیستم با خشونت همراه شد و با قدرت شکل گرفت و معلوم است که نمی‌تواند دوام داشته باشد، تعبیرش این است که بشر با دین می‌ماند و فرهنگ مدرن امکان ندارد بتواند بشر را حفظ کند، زیرا مدرنیته در بستر خشونت خود را ادامه می‌دهد.

قرآن در آخر آیه ۱۹ متذکر اسم عزیز خدا شد تا معلوم کند خداوند حکیم بنا دارد ذیل حضور پیامبرش قدرت نمایی کند و لذا ابوسفیان که از نظر ظاهری می‌توانست مسلمانان را در پشت دیوارهای مکه شکست بدهد، در این امر ناتوان شد. زیرا حضور نرم خدا به اسم «عزیز»، قابل قیاس با حضور خشن اسلحه‌های ابوسفیان نیست. چیزی که در این زمان در کشور یمن ملاحظه می‌کنید و آل سعود و کشور امارات با آن همه تجهیزات، نمی‌توانند فقیرترین کشور عرب را شکست بدهند.

وقتی قرآن متذکر می‌شود: «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»، رسول خدا ﷺ فهمیدند آینده چه آینده‌ای خواهد بود و چگونه باید در صحنه‌های مقابله با استکبار حاضر شوند، برعکس روشنفکران ما که متوجه نیستند هر جا دین اسلام و سیره‌ی رسول خدا ﷺ به میان آید و ما بر یاری آن دین عهد کنیم، حتماً خداوند به صورتی همه‌جانبه و حکیمانه دشمنان ما را ذلیل می‌کند و شکست می‌دهد. «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» حکایت از افقی دارد که مقابل ما گشوده شده. آیا جز این است که از این آیه می‌فهمیم خداوند بنا دارد با نور عزت خود جهان جاهلیت را منکوب کند و تاریخ دیگری شروع شود؟ در دل تذکر به این امر که بنا است تاریخ دیگری به ظهور آید، در آیه‌ی ۲۰ می‌فرماید: «وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا» خداوند به وعده‌هایی که داد عمل کرد تا شما در ادامه‌دادن این راه امیدوار بوده و خسته نشوید و در دل تاریخی که شروع شده رهبر انقلاب به جوانان می‌فرماید: «یقیناً شما جوانان به آنچه که اهداف انقلاب اسلامی است، می‌رسید.»

ما در این کشور دو نگاه بیشتر نداریم، یک نگاه که خداوند را عزیز می‌داند و این آن نگاهی است که نگران آینده انقلاب در راستای مقابله با آمریکا نیست، و یک نگاه هم تصور می‌کند آمریکا آن‌چنان قدرتمند است که عزت اصلی در این عالم از آن آمریکا می‌باشد. در بحثی که آقای دکتر صادق زیباکلام با آقای دکتر ابراهیم متقی در دانشگاه داشتند، در مورد این که آیا آمریکا با ما جنگ می‌کند یا نه؟ آقای صادق زیباکلام می‌گفتند «ابدأً جنگ

نمی‌شود، چرا که آمریکا آن قدر گلوی ما را فشار می‌دهد که ما تا چند ماه دیگر می‌میریم و به جنگ با ما احتیاجی نیست» و آقای دکتر متقی دلایلی می‌آوردند که اساساً آمریکا توان رویارویی با ما را ندارد. عرض بنده آن است که باید هر کس نسبت حضور خدا با این انقلاب را برای خودش روشن کند که آیا کلیت تقابل انقلاب اسلامی با نظام استکباری، حکایت از آن ندارد که ما در جبهه ی توحیدی حضور خدای عزیز قرار داریم و باید از این جهت نسبت به آینده امیدوار بود؟ و با روحیه ی جهادی مردم، می‌توان آینده را از آن خود کرد؟

وقتی به پیامبر خود می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» می‌خواهیم تو را به عنوان نمونه‌ای از انسان توحیدی به بشریت نشان دهیم و خداوند بشریت را از این طریق به سوی صراط مستقیم که راه به سوی حق است، هدایت کند؛ عملاً خداوند وعده می‌دهد از طریق پیامبر ﷺ می‌خواهد افق‌های الهی را برای ما بگشاید، زیرا صراط مستقیم یعنی راهی که خداوند هیچ‌گونه از ابعاد متکثر ما را در آن راه بی‌جواب نمی‌گذارد. «صراط مستقیم» غیر از «سبیل الله» است. حضرت ربّ العالمین ممکن است با رزاقیت‌اش به عنوان سبیل، به سراغ ما بیاید و مشکل رزق ما را حلّ کند، ولی این به معنای قرار گرفتن در صراط مستقیم نیست. از این جهت آیه ی ۲۰ موضوع بسیار مهمی را متذکر می‌شود که چگونه اراده الهی در همه این صحنه‌ها حاضر است، تا بشریت پیامبر خدا ﷺ را پیدا کند و به صراط مستقیم پای‌گذارد و در همه ابعاد به رشد کافی برسد، و از این طریق است که همه انسان‌ها با همه ابعاد شکفته خود روبه‌رو می‌شوند و نحوه‌ای از «بودن» را دنبال می‌کنند که ضروری‌ترین «بودن» در آخرالزمان است؛ بودنی که مؤمنین از طریق روحیه جهادی در کنار پیامبر ﷺ به ظهور آوردند و آن بیعت تاریخی که شکل دادند و در عین انقلابی‌بودن، ذیل شخصیت قدسی پیامبر خدا خود را تعریف کرده بودند، و گرنه آقای گودرزی رهبر گروه تروریستی فرقان هم که شهید مطهری را ترور کرد، حرف‌های انقلابی می‌زد و به گمان خود قرآن تفسیر می‌کرد و باید تفاوت جلسه ما با جلسه آن‌ها مشخص شود و گرنه ما هم حرف‌های انقلابی می‌زنیم و به گمان خود از قرآن استفاده می‌کنیم. درحالی‌که ادعای ما آن است که ما با این آیات رابطه برقرار می‌کنیم تا قرآن ذیل ولیّ فقیه، حیاتی را در نسبت با خداوند به ما بدهد، نه این‌که بخواهیم شعارهای مان را به قرآن تحمیل نماییم. نگهبانی این امر با شما است تا مباحث را درست و به حق دنبال کنید.

با نظر به آخر آیه ۱۹ و این که می‌فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» به خود اجازه می‌دهیم که در آیات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ متذکر این امر باشیم که همه حرف در این نکته نهفته است که در همه این صحنه‌ها این خدای «عزیز حکیم» به صحنه می‌آید و همه آنچه فرمود و حتی این که به پیامبر خود فرمود: «وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» برای آن است تا در هدایت آن حضرت، بشریت متوجهی حضور خدای «عزیز حکیم» در عالم بشود که او مأوای حقیقی بشریت است و با توجه به این امر خداوند نمونه‌هایی از حضور عزیز و حکیم بودن خود را در صحنه‌ها و رویدادهای مختلف نشان می‌دهد تا انسان متوجه شود در کدام راه باید قدم بگذارد تا زیر سایه حضرت «عزیز حکیم» جای گیرد.

در صدر اسلام در جریان صلح حدیبیه و در این تاریخ در جریان دفاع مقدس، به صورت معجزه‌آسا تجربه کردیم و جهان ملاحظه کرد نحوه حضور انقلاب اسلامی، ماورای اراده استکبار جهانی، نحوه دیگری از «بودن» است و لذا موجب شد تا مردم بفهمند جایگاه دیانت در جهان معاصر بیش از پیش لازم است و ما هنوز که هنوز است با خاطرات شهدا و همسران شهدا زندگی را معنا می‌کنیم، زیرا آن صحنه‌ها، صحنه‌های مقابله حق با باطل بود و حضرت حق به صورت‌های مختلف خود را در آن صحنه‌ها حاضر کرد، زیرا دفاع مقدس صرف تقابل نظامی دو کشور مثل تقابل روسیه با آمریکا نبود. این آیات متذکر این امرند که اگر بنا داریم به سکینه لازم نائل شویم و «فتح قریب» نصیب‌مان شود، از میدانی که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده، غفلت نکنیم. بنده راه دیگری را نمی‌شناسم.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه یازدهم

برکات فرآیندی حضور توحیدی در تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (20) وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (21) وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (22) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (23)﴾

ملاحظه کردید که حضرت رب العالمین بعد از جریان حدیبیه و قراری که برای برگزاری حج در سال بعد گذاشته شد، آیاتی را نازل کرد تا آن رخداد را در نگاهی توحیدی تبیین فرماید و در واقع جایگاه آن رخداد در نظام الهی نشان داده شود. ملاحظه کردید که در آیه ۱۸ سوره مبارک «فتح» روشن شد مؤمنین طوری عمل کردند که رضایت خدا را پیش آورد. فرمود: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» در ازای آن بیعت تاریخی، انسانی متولد شد که راهش به خدا نسبت به دیگر انسان‌ها، نزدیک‌تر شد و تعلقش به خداوند افزوده گشت. به همان معنایی که حضرت رب العالمین فرمود: «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» این یعنی احساس وجود مأوایی در عالم که برای آن انسان پیش آمد. سپس فرمود: «وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» و فتحی نصیب آن‌ها شد که حجاب بین آن‌ها و خداوند کم‌تر گشت و خداوند برای آن‌ها کم‌تر پوشیده بود.

هنر ما با توجه به آنچه خداوند در رابطه با رخداد صلح حدیبیه می فرماید، درست دیدنِ رخدادها و حوادثی است که در اطراف ما می گذرد، تا آنها را با چشم خدایی ببینیم، تفاوت زیادی وجود دارد که رخدادها را با فکر محدود خودمان ببینیم یا با نگاهی که صاحب عالم به آنها می اندازد و برای ما نقل می فرماید. ظاهر قضیه آن بود که عده ای از مؤمنینِ سلحشور آمدند با پیامبر خدا ﷺ بیعت کردند ولی آنچه در آن حرکت انقلابی و قدسی در عالم اتفاق افتاد، ماورای چیزی بود که در ظاهر شکل گرفت. عملاً آنها با آن نوع رجوع به پیامبر و برخورد خالصانه‌ی خود، تاریخ را فتح کردند.

باید در این مورد فکر کنیم که چگونه یک واقعه این اندازه برکت به همراه می آورد! این است آن نکته‌ای که می خواهیم به آن پردازیم. ملاحظه کردید که در آخر آیه متذکر شد که در ازای آن بیعت، خدای عزیز و حکیم در تاریخ حاضر شد و حضور آن گونه‌ای که مؤمنین در تاریخ داشتند به جهت ظهور اسم عزیز حکیم خداوند بود. آری! او همیشه عزیز و حکیم بوده ولی بستر به ظهور آمدن او با نور اسم «عزیز حکیم» توسط آن مجاهدان سلحشور فراهم شد.

از آنچه در آخر آیه ۱۹ مطرح شد می فهمیم خداوند بنا دارد قهاریت خاصی را در مقابل دشمنان اسلام به ظهور آورد که از حکمت و همه جانبه‌نگری او خارج نیست و با افقی که در آخر آن آیه می گشاید معنای «بودن» ما را برای ما روشن می کند که می توانیم طوری در اختیار خداوند قرار گیریم تا نسبت ما با خدا، نسبت با خدای عزیز حکیم باشد و اگر فرمود: «وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا» خواست تا ما بفهمیم با چه نگاهی باید وعده‌های الهی را بنگریم که در دل آن وعده‌ها متوجه ی حضور خدای عزیز حکیم در عالم شویم. با توجه به این امر و عرایضی که در رابطه با عزیز و حکیم بودن خداوند در جلسه‌ی قبل عرض شد، آیه بعدی با ما سخن‌های بسیاری دارد. می فرماید: «وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا» در بستر تاریخی مقابله‌ی توحید با کفر، خداوند وعده‌های زیادی به شما داد که چیزی از آن را یافتید که به نظر می آید برگشت به هویت توحیدی و شور ایمانی و رسیدن به معنایی بود که باید با آن زندگی کنید. به گفته‌ی جناب عبدالرزاق کاشانی، «غنائم کثیر» می تواند «علوم توحید ذاتی» باشد، زیرا برای خدایی که کل دنیا متاع قلیل است، آنچه کثیر می باشد، نمی شود دنیا باشد و این که در ادامه فرمود: «فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ» این یکی را جلو انداخت، از آن جهت است که انسان وقتی معنای خود را درست احساس کند، ادامه‌ی کار برایش ممکن می شود و با نظر به آینده‌ای که

به آن امیدوار است، در امروز خود درست عمل می‌نماید. و همین امیدواری مسلمانان به آینده است که امکان تجاوز دشمن را از او سلب می‌کند، زیرا آنچه دشمن را پیروز می‌کند، قدرت اسلحه‌هایش نیست، رعبی است که در جان طرف مقابل ایجاد می‌کند و وقتی خداوند مؤمنین را متوجه‌ی افقی کرد که در پیش دارند، عملاً دست دشمن از تجاوز به حریم مؤمنین کوتاه می‌گردد، به همان معنایی که فرمود: «وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ» دست تجاوز دشمن را از شما کوتاه کرد. زیرا ملتی که مطمئن باشد پیروز می‌شود، هرگز شکست نمی‌خورد و جامعه‌ی موحدین به پیروزی خود مطمئن است، زیرا بیش از آن که به توانایی‌های خود نظر داشته باشد، به وعده‌ی الهی امیدوار می‌باشد و در انتظار رسیدن وعده الهی، مقاومت می‌کند و ترس به خود راه نمی‌دهد. مگر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «من والله یک لحظه هم در تمام عمرم نترسیدم»؟ این به جهت تجلی اسم عزیز خداوند است بر قلب ایشان. ولی از آن جایی که تجلی اسم عزیز همراه با اسم حکیم است، هرگز مثل آنارشیست‌ها عمل نمی‌کنند بلکه فوق‌العاده دقیق عمل می‌نمایند و معنای تاریخی که با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به ظهور آمده در این دیدگاه قابل تحلیل است و پیروزی بر جاهلیت دوران به جهت هویت «عزیز و حکیم» بودن این انقلاب حتمی می‌باشد. با توجه به این امر باید جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را ماورای نگاه سیاسی‌سیاسیون مدّ نظر داشته باشیم.

بحث در تولد انسانی است با هویتی خاص و احساس بودنی که آن بودن در قبضه‌ی تجلیات انواع اسمای حسنای عزیز حکیم است. کافی است انسان متوجه‌ی چنین حوالت تاریخی باشد و خود را در معرض اراده‌ی الهی قرار دهد، خود به خود در مسیری قرار می‌گیرد که باید قرار گیرد زیرا:

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود محال باشد کاین کار بی حواله برآید
وقتی متوجه‌ی تولد دیگری شدیم که تولد در جهان جدیدی است، احساس می‌کنیم به جهت نور عزّت حضرت عزیز، نه گرفتار خشونت دوران گذشته هستیم، تا سیطره‌ی خود را بر رقیب حاکم کنیم و نه کوچک‌ترین ذلت و ناتوانی در خود احساس می‌کنیم. ولی این احساس قدرت طوری است که می‌توانیم خود را در کمال استحکام و صفا و روشنی ادراک کنیم. زیرا در کنار اسم عزیز، اسم حکیم نیز به صحنه آمده است. امری که به‌خوبی در حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و رهبر معظم انقلاب «حفظ الله» می‌توان احساس کرد. به گفته‌ی اساتید غرب‌شناس، شاخصه‌های قرن بیستم خشونت و قدرت است. در حالی که انقلاب اسلامی بر

اساس روحیه‌ی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بیرون از این گردونه می‌باشد و تاریخ خاصی از طریق ایشان به ظهور آمده که تاریخ مقابله‌ی عزت و حکمت است در مقابله با تاریخ قدرت و خشونت و این اصلی‌ترین بُعد این زمانه می‌باشد و همه‌ی حوادث را باید در این تقابل تحلیل کرد و سخن خداوند در آخر آیه ۱۹ همین نکته است که شما روی حضور خدایی که عزیز و حکیم است جان خود را بگشایید و خود را ادامه دهید و گرنه ناخود آگاه به اموری پناه می‌برید که سرایی بیش نیستند.

همچنان که عرض شد ما در صلح حدیبیه، نه شکست خوردیم و نه در مقابل سران قریش خشونت به خرج دادیم، زیرا احساس اصلی ما را نور حضرت عزیز حکیم در اختیار داشت و ما خود را به او سپرده بودیم که در عین عزیزبودن، حکیم است. و راز «وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ» در همین روحیه شکل می‌گیرد. به همین جهت صدام به گمان خود مطمئن بود به راحتی می‌تواند به ما تجاوز کند و کار ما را یکسره کند، ولی متوجه نبود با ملتی روبه‌رو است که در عین عزتمندی، حکیمانه عمل می‌کند و همین امر موجب شد تا دشمن به نتیجه‌ای که گمان می‌کرد به راحتی به آن دست می‌یابد، به هیچ وجه دست نیافت. ولی نتیجه‌ی چنین حضوری آن شد که پیامبر خدا ﷺ نمونه‌ای از زندگی صحیح برای بشریت شوند و خداوند در خطاب به حضرت فرمود: «وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» برای آن که تو آیتی باشی برای مؤمنین، تا هر کس به دنبال حقیقت است زندگی را گم نکند و زندگی را در حقیقت و قدرت پیدا کند.

یکی از مشکلات دنیا، همیشه این بوده که انسان‌ها نمونه‌ی کاملی برای ادامه‌ی خود نداشته‌اند تا جوابگوی همه‌ی ابعاد خود باشند و به همین جهت عموماً معنای خود را گم کرده‌اند. وقتی انسان معنایی برای خود احساس نکرد، به هر جنایتی دست می‌زند. خداوند خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: شرایطی فراهم کردیم تا چشم‌ها و گوش‌ها و قلب‌ها به سوی تو باشد، تا بشریت نمونه‌ای برای سرگردان نشدن در زندگی را بشناسد و مدّ نظر داشته باشد و اتفاقاً یکی از عطایایی که خداوند ذیل اسلام و شخصیت حضرت محمد ﷺ از طریق انقلاب اسلامی به ما عطا کرد، علاوه بر حضرت امام و رهبری، شهادتی بودند مثل حاج قاسم سلیمانی که پیر و جوان و زن و مرد احساس می‌کردند شخصیت گمشده‌ی خود را در او می‌توانند احساس کنند. به همین جهت تصویر او را عموماً در کنار زندگی خود قرار می‌دهند.

تاریخی به ظهور آمد و انسانی ذیل هویت اسم عزیز و اسم حکیم خداوند متولد شد، و البته برای آن که این انسان به خود آید و بتواند از تاریخ جاهلیت مدرن آزاد شود و در تاریخی

حاضر شود که عرض شد، فرآیندی در پیش است و مقدماتی باید طی شود. به همین جهت در آیه ۲۰ فرمود: «فَعَجَّلْ لَكُمْ هَذِهِ» این را جلو انداختیم تا بتوانید به آینده امیدوار باشید ولی نسبت به آنچه باید به آن برسید باید مقاومت و پشتکار داشت. اعتماد به وعده‌ی الهی موجب می‌شود تا انسان پیشاپیش خود باشد و زمان‌شناسی یعنی این که انسان بفهمد در زمانه‌ی او چه امکاناتی نهفته است و تفکر واقعی یعنی درک امکانات تاریخی که انسان در آن قرار دارد.

می‌فرماید فعلاً پیروزی حدیبیه را تجربه کردید ولی شما در این جا تمام نمی‌شوید! راه بسیار گشوده‌ای جلوی شما قرار گرفته تا به نور حضرت عزیز حکیم همواره تاریخ شروع شده را جلو ببرید و موضوع را به صورت فرآیندی نگاه کنید، زیرا وقتی راه توحید مقابل بشر گشوده شد، آن راه هرگز در تاریخ دفن نمی‌شود و به بن‌بست نمی‌رسد. غفلت از آن مربوط به بعضی‌ها است که باور نمی‌کنند چنین سنتی در عالم جاری می‌باشد، مثل آن که هم اکنون هم نسبت به توحید انقلاب اسلامی چند نگاه وجود دارد، عده‌ای تصور می‌کنند شاه دیگر رفت و کشور برای آن‌ها شد تا عملاً جای شاه بنشینند و هرطور خواستند امکانات کشور را برای خود تصاحب کنند. عده‌ای هم معتقدند همین که از اسارت آمریکا مستقل باشیم، مثل ترکیه برای ما کافی است، هیچ کدام از این دو گروه توحید انقلاب اسلامی را نمی‌فهمند! نهایتاً تنها روحیه‌ی حماسی انقلاب را قبول دارند و در دفاع مقدس هم شرکت کرده‌اند و زندان هم رفته‌اند، ولی از انقلاب اسلامی همین اندازه می‌فهمند که ایران کشوری مستقل شده است، البته این فهم غلط نیست، ولی فتح توحیدی که انقلاب اسلامی با خود آورده چیز دیگری است و طی فرآیندی تاریخی به اهدافی می‌رسد که مقصد و مقصود شهدا بود، به همان معنای که حضرت ربّ العالمین می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (توبه/120) خداوند اجر محسنین را که به دنبال الهی کردن جهان بودند، ضایع نمی‌کند.

در آیه ۲۷ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» به این نکته می‌رسیم که می‌فرماید: «فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا» ما چیزهایی می‌دانستیم که شما در ابتدا نمی‌دانستید «فَعَجَّلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا» لذا قبل از آن جریانی که می‌خواستیم برای شما به وجود بیاوریم، فتح قریب را دادیم! یعنی در دل این فتح قریب و احساس حضور در تاریخی که با صلح حدیبیه به وجود آمد، چیزهای دیگری نهفته است ولی طبیعی است که آن‌ها مرحله به مرحله باید ظهور کنند.

بنده هنوز روی این فراز عرایضی دارم که به پیامبر خود می‌فرماید: «وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» از آن جهت که بنای خدا آن است تا انسان از طریق یک حرکت توحیدی، معنای گمشده‌ی

خود را پیدا کند و در این راستا از یک طرف مقدماتی فراهم می کند تا معلوم کند سیطره استکبار مثل گذشته نیست و از طرف دیگر انسانی را مد نظرها قرار می دهد که نمونه ی کاملی باشد برای ادامه ی زندگی سالم و با معنا، این در حالی است که سیطره، سیطره ی جاهلیت است و اکثر مردم، ابوسفیان و امثال ابوسفیان را به عنوان ملاک انسان موفق آن زمان پذیرفته اند. ابوسفیانی که در جلسات قبل عرض شد چه موقعیتی حتی در بین رومیان دارد و به عنوان تاجری سرشناس نسبت به آن زمان شهرت جهانی داشته، تا آن جایی که حتی بعضی از صحابه در جستجوی شخصیتی برای خود بودند که ابوسفیان آن ها را محترم بشمارد. نمونه اش حاکمیت دو فرزند ابوسفیان یعنی یزید بن ابوسفیان و معاویه بن ابوسفیان در حساس ترین منطقه ی جهان اسلام در آن زمان یعنی شام و شامات است توسط خلیفه ی اول و دوم، این به جهت آن است که به نحوی ابوسفیان را که حالا به ظاهر مسلمان شده است از خود راضی نگه دارند.

بالاخره تقابل با جبهه ای است که اگر با جدیت تمام به مقابله با آن پردازیم، در دل این تقابل انسان هایی متولد می شوند که حامل سکینه و آرامش و فتح قریب مطرح شده در آیه ی ۱۸ می باشند. مهم حضور صادقانه در آن جبهه است و گرنه از نتیجه ای که می توان گرفت محروم می شویم، مثل بعضی از مسلمانان صدر اسلام چون تعریفی که از انسان و زندگی داشتند، همان تعریف جاهلیت بود، در نهایت کارشان به نزدیکی به امویان کشیده شد و در عین مسلمانی، مقابل حضرت علی علیه السلام ایستادند. آشنایان به فرهنگ غدیر یعنی شیعیان باید مواظب باشند که از اسلام تعریف مناسب خود را داشته باشند. ممکن است افرادی مثل جناب آقای جرج جرداق و یا آقای جبران خلیل جبران، متوجه باشند که حقیقت انسانیت را باید در علی بن ابیطالب علیه السلام پیدا کنند، ولی موضوع را در اموری فردی محدود کنند، به جای آن که به حضور تاریخی آن حضرت نظر نمایند و مانند شیعیان در این راستا با حضرت مولی الموحدین علیه السلام همراهی نمایند و با فتوح تاریخی برای آزاد کردن انسان دوران از تنگناها، به صحنه آیند؛ و البته این نحوه حضور، شرایط خاص خود را دارد و انسان باید آمادگی خاصی در خود ایجاد کند، زیرا دشمن بیکار نمی نشیند و همان طور که در آیه ۲۶ خواهیم دید او با غضب فوران یافته به سوی شما می آید یعنی: «حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ» ولی در همان صحنه: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» خداوند آرامش خاصی را بر جان پیامبرش و مؤمنین عطا می کند تا دشمنان را با همه ی خشمی که دارند، به چیزی نگیرند. آن ها همراه با خشونت کامل

و قدرت‌نمایی تمام و شما در آرامشی کامل ولی جدی و مصمم. این صحنه، آن صحنه‌ای است که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» طوری کارها را تدبیر می‌کنیم تا تو نمونه‌ای شوی برای بشریت در زندگی توحیدی. این یکی از این وعده‌هایی است که به مسلمانان می‌دهد تا در زیر سایه‌ی رسول خدا ﷺ انسان‌های فرهیخته‌ای به تاریخ ارائه شوند و بقیه‌ی انسان‌ها متذکر حیات حقیقی خود شوند و از این جهت از رسالتی که به دوش نیروهای متدین انقلابی گذاشته است، آن افراد نباید غفلت کنند زیرا: «وَيَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» ای مؤمنین! خداوند از طریق پیامبرش شما را به سوی راهی راهبری می‌کند که راه رسیدن به کامل‌ترین اهداف است، در بستر فرزاندگی لازم به همان معنایی که تمام ابعاد انسانی به فعلیت می‌رسد. این راه، راه ساده‌ای نیست، ولی نمونه‌ی آن را در این زمانه در حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ملاحظه کردید که چگونه رهبر انقلاب را تحت تأثیر خود قرار دادند تا در عین سلحشوری، سلوکی عمل کنند و در عین هوشیاری سیاسی، عبودیت خود را روتق بخشند. این خاصیت صراط مستقیم است و علامه طباطبایی می‌فرمایند: صراط مستقیم، راهی است که رونده را به مقصد اصلی خود می‌رساند.

در آیه ۲۰ می‌فرماید: بنا بر آن است که از طریق این فتح تاریخی و تقابل توحید با شرک و تقابل عبودیت با استکبار، انسان‌هایی شوید که تمام ابعاد انسانی را به صحنه آورید. بنا نیست از جهنم عبور کنید، بنا بر آن است که جهنم را خاموش نمایید.^۱ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» خواهید دید چگونه ما باید در این زمانه تکلیف‌مان را با تاریکی‌ها و ظلمات یکسره کنیم، برای ما هنوز راهی که باید در آن حاضر شویم گشوده نشده ولی وعده‌ی خدا این است که: «وَيَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»

۱ - در روایت داریم، اهل البیت علیهم‌السلام می‌فرمایند: ما طوری از جهنم عبور کردیم که جهنم خاموش بود. یا جهنم به مؤمنی که از آن در حال رد شدن است، می‌گوید یا فلان زود رد شو نزدیک است خاموشم کنی. یا از حضرت صادق علیه‌السلام داریم: «النَّاسُ يَمْرُونَ عَلَى الصِّرَاطِ طَبَقَاتٍ: ... فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبَرْقِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَذْوِ الْفَرَسِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَيَّوًا، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مَشْيًا، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مُتَعَلِّقًا قَدْ تَأَخَّذَ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَتَرَكْتُ شَيْئًا» مردم در گذشتن از صراط به چند گروه تقسیم می‌شوند: برخی مانند برق می‌گذرند، برخی مانند اسب به تاخت می‌روند، برخی با سینه‌خیز می‌گذرند و برخی پیاده می‌روند و بعضی هم در حالی می‌گذرند که خود را به آن آویخته‌اند و آتش قسمتی از بدن آن‌ها را گرفته و قسمتی را نگرفته است. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَالنَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ، فَمُتَعَلِّقٌ بِيَدٍ، وَتَزُولُ قَدَمٌ، وَيَسْتَمْسِكُ بِقَدَمٍ» و مردم بر صراط، برخی با دست آویزانند، بعضی پای لغزان، و برخی پابرجا. با توجه به تفاوتی که مسلمانان در موضوع عبور از جهنم دارند، باید متوجه بود سلحشوران آخرالزمان کسانی‌اند که به سیره‌ی اهل البیت علیهم‌السلام جهنم را خاموش می‌کنند، به همان معنایی که شهادت حاج قاسم سلیمانی منشأ افول استکبار جهانی یعنی آمریکا که جهنم این دوران است، خواهد شد.

شما را به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کنیم تا به آن برسید. به گفته علامه طباطبایی در نتیجه‌ی حضور در صراط مستقیم، زمینه‌های روحی انسان در پذیرش حق رشد می‌کند. آنچه بنده بر آن تأکید دارم این است که باید جستجو کنیم تا باورمان شود اگر راه گم شده را جستجو کنیم، پیدا می‌شود. ما هنوز منتظریم تاریخ مرحوم قاضی طباطبایی‌ها برگردد و ما مثل آن‌ها زندگی را ادامه دهیم، در حالی که با احترام زیادی که برای آن عزیزان قائل هستیم، باید خود را در این تاریخ جستجو کنیم؛ بنا بر این است که چیز دیگری به شما بدهند! مگر حضرت امام نفرمودند چگونه بسیجیان ره صد ساله را یک‌شبه طی کردند و مورد غبطه عرفای بزرگ قرار گرفته‌اند؟

قرآن در ادامه، متذکر اموری می‌شود که در این مسیر به دست می‌آید و در ابتدای امر فکر آن را هم نمی‌کردیم. می‌فرماید:

«وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» (21)

و دیگر آن که خداوند وعده داد به چیزهایی که اصلاً خودتان نمی‌توانید با اراده‌ی خود به آن‌ها برسید و خداوند به آن‌ها احاطه داشت و خداوند بر هر چیز قادر بود.

«لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا» می‌فرماید: چیزهایی که در اراده و تصور شما نمی‌گنجید. زیرا انسان چیزی را که بتواند تصور کند اراده می‌نماید. یعنی در مسیر تقابل توحید با شرک و استکبار، منتظر چیزهایی باشید که حتی تصورش را هم نمی‌کنید. مگر در صدر اسلام به ظهور آمدن شخصیتی همچون امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر ساده‌ای بود که یک مرتبه انسانی پروریده می‌شود که تا قیام قیامت، بشر در درک او حیران است؟

آیا فکر کرده‌اید اگر سجایای شخصیتی امیرالمؤمنین علیه السلام در تاریخ اسلام نبود، اسلام امروز همان اسلام داعش می‌بود؟ فکر کرده‌اید چطور می‌شود خلیفه دومی که آن‌طور در همان روزهایی که تازه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرده بودند، با حضرت علی علیه السلام برخورد کرد و آن حضرت را دست بسته به مسجد بردند؛ کارش به جایی بکشد که علامه امینی رحمه الله علیه در کتاب «الغدیر» بر اساس متون اهل سنت، روشن می‌کند چگونه همان خلیفه تحت تأثیر کرامت و بزرگواری حضرت علی علیه السلام قرار داشت تا آن‌جایی که چندین بار می‌گوید: «لا ابقانی الله بارضٍ لستَ فيها یا ابا الحسن» خدا مرا نگذارد در زمینی که تو در آن جا نباشی ای ابالحسن. و در عبارت دیگر می‌گوید: پناه می‌برم به خدا که من زندگی کنم در میان مردمی که تو در میان

ایشان نباشی.^۲ ائمه علیهم السلام مأمورند که نگذارند جهان اسلام با توطئه دشمنان اسلام چند تکه شود و یکی از مأموریت‌های حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» همین بود و در همین راستا مقام معظم رهبری «حفظه الله» بر اتحاد بین شیعه و سنی تأکید دارند.

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام آن گونه عمل نمی کردند، خلیفه‌ی دوم به شکل دیگری در جهان اسلام ظاهر می شد که به نفع اسلام نبود در حالی که در تمام دروس فقه اهل سنت، این جمله زیاد تکرار می شود که: «عَلَى قَوْلِ عُمَرَ!» یعنی مطابق آنچه عمر گفته و این همان خلیفه‌ی دومی است که امیرالمؤمنین تا این جاها او را آورده‌اند که ابن ابی الحدید نقل می کند خلیفه‌ی دوم بیش از هفتاد مرتبه به جهت دلسوزی‌ها و راهنمایی‌هایی که علی علیه السلام به او داشته‌اند، گفته است: «لَوْ لَا عَلِيُّ لَهَلَكَ عُمَرُ» اگر علی نبود عمر هلاک می شد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها اسلام را نجات داده‌اند بلکه خلیفه را نیز از این که گرفتار افراط شود نجات دادند.

منظور عرضم آن است که چگونه در مسیر حضور توحید در مقابله با شرک، افرادی مانند حضرت علی علیه السلام به ظهور می آیند و این وعده‌ی خداوند است که علاوه بر آنچه شما مسلمانان یافتید، چیزهایی را به شما می‌رساند که: «لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا» شما به خودی خود قادر به ایجاد آن‌ها نبودید: «قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا» حقیقتاً خداوند به آن‌ها احاطه داشت. همان‌طور که عرض شد رهبر معظم انقلاب در ۱۴ خرداد در حرم حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در رابطه با مکتب امام به عنوان مکتب مقاومت، صحبت کردند. چه کسی باور می کرد ما تا این حد در منطقه نقش تعیین کننده در مناسبات داشته باشیم؟ این نحوه حضور را که حضور نرم در منطقه است را چطور تحلیل می کنید؟ آیا این حضور، حضور خدای «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» نیست؟ و این که به ما خبر می‌دهد: «وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا» من شما را به چیزهایی که هرگز نمی‌توانستید خود به خود به آن‌ها برسید، وعده می‌دهم، اموری که بسیار مهم است ولی: «قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا» خدا به آن‌ها احاطه دارد. شواهد زیادی دارید حاکی از آن که تاریخی در حال گشوده شدن است که معادلات جهان استکبار توان مقابله با آن را ندارند. زیرا بیش از آن که حضوری سخت و نظامی باشد - که استکبار خود را در آن مجهز کرده است - حضوری نرم و بنیان‌برانداز است. خدا رحمت کند شهید صیاد شیرازی را با آقای رحیم صفوی در یکی از

۲ - علامه امینی مدارک این سخن را در «الغدیر» از حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۱، ص ۴۵۷، و از ابن جوزی در سیره‌ی عمر ص ۱۰۶ آورده‌اند.

عملیات‌ها خیلی در مانده شده بودند، نه می‌توانستند آن عملیات را انجام ندهند و نه نتیجه‌ی عملیات را می‌توانستند پیش‌بینی کنند، از او می‌پرسند بقیه‌ی قسمت‌های عملیات که هنوز برایش پیش‌بینی نکرده‌اید چه می‌شود؟ می‌گوید توانایی ما همین اندازه است و ما آنچه می‌توانستیم انجام دادیم، بقیه‌اش به عهده‌ی خداوند است. این حرف او برای بنده این آیه را تداعی می‌کند که باید کار خود را بکنیم ولی به وعده‌ی الهی امیدوار باشیم. «وَأَخْرَى لِمُتَّقِدِرُوا عَلَیْهَا» و آن وعده‌هایی که شما قادر به انجام آن نیستید و خداوند به آن احاطه دارد. حرف شهید صیاد شیرازی این بود که ما روی خداوند به دو صورت حساب کردیم؛ یکی این که وقتی ما با برنامه جلو می‌رویم، خدا باید کمک کند، و جایی هم که ما نمی‌توانیم کاری کنیم باز هم کمک خدا در میان می‌آید. نمونه‌اش فتح خرمشهر، که همه قبول داشتند فتح آن شهر بالاتر از فعالیت ما بود و به همین جهت همه قبول دارند. «خرمشهر را خدا آزاد کرد!» کتاب «همپای صاعقه» را مطالعه کنید، کتاب خوبی است. بنده این کتاب را و این کتاب‌ها را با این انگیزه مطالعه می‌کنم تا نحوه‌ی حضور خدا را در جای‌جای صحنه‌های دفاع مقدس احساس کنم. گویا حضرت ابا عبدالله علیه السلام در صحنه‌های دفاع مقدس حاضرند تا خداوند به این تاریخ برگردد. امری که خداوند به مجاهدین اهل مقاومت وعده داده که: «أَخْرَى لِمُتَّقِدِرُوا عَلَیْهَا» و در آخر آیه می‌فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» و خداوند همیشه نسبت به انجام هر چیزی قادر و توانا است و این قصه‌ی همیشه‌ی تاریخ بوده و هست. پس اگر ما روزی در خرمشهر اشغال شده به قدرت الهی حاضر شدیم، آیا در مسیر ظهور قدرت خداوند در منطقه‌ی عاری از آمریکا حاضر نخواهیم بود؟ اگر به عقل و نیروی خودمان نظر کنیم، چنین امری را غیرممکن می‌دانیم ولی اگر به راهی که به نور توحید با حضور اسم قدیر الهی گشوده شده است، امیدوار باشیم نه تنها غیرممکن نیست، بلکه حتماً محقق می‌شود. غفلت از این موضوع منجر می‌گردد به کوتاه آمدن در مقابل دشمن استکباری.

چرا به این وعده الهی در مسیر زندگی توحیدی فکر نمی‌کنیم که خداوند می‌فرماید: «وَأَخْرَى لِمُتَّقِدِرُوا عَلَیْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» گویا خداوند جواب سؤال کسانی را داده که می‌گویند، آینده‌ی ما چه می‌شود، مگر جهان بدون آمریکا ممکن است؟ در آخر آیه تأکید می‌کند: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» یعنی همیشه ما بر همه چیز قادر بودیم و احاطه داشتیم و این امر جدیدی نیست. پس از آن در راستای حاکمیت حضور قدرتمندانه‌ی خود می‌فرماید:

«وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (22)

ای پیامبر! مطمئن باشید اگر شرایط مقاتله با کفار پیش بیاید و شما با همین روحیه توحیدی به مقابله با آنها بپردازید، حتماً آنها از مقابل شما فرار می کنند، به طوری که پشت سر خود را هم نگاه نمی کنند، سپس هیچ یآوری به کمک آنها نمی آید.

این آن اراده‌ای است که حضرت ربّ العالمین برای به ظهور آوردن نقش باور به توحید الهی، کرده است تا پیامبر خود را محل توجه بشریت قرار دهد و ادامه‌ی تاریخ با نظر به سیره‌ی آن حضرت شکل بگیرد. حال ما به دو صورت می توانیم با این آیات برخورد کنیم، یا این که ایمان بیاوریم و سلوکی روحانی پیدا کنیم تا معنای گمشده‌ی خود را بیابیم و یا این که همچنان بی تفاوتی به زندگی خود ادامه دهیم و برای مان وجود انقلاب اسلامی و عدم آن مساوی باشد. تصور ما آن است که خداوند در سوره‌ی فتح ما را دعوت کرده تا حیات انفسی خود را در ازای نظر به صحنه‌های آفاقی دریابیم و متوجه‌ی تناظر ظاهر و باطن شویم.

ظاهر قضیه این بود که حادثه‌ای در صحنه‌ی آفاقی واقع شد، اما در آنفس ما نیز تحولاتی بس بزرگ روی داده که اگر خود را در آن باطن حاضر کنیم، یعنی خود را در صحنه‌های آفاقی که مقابله با استکبار است، حاضر کنیم، از آینده بسیار خطرناکی که عده‌ای را از درون نابود می کند؛ در امان خواهیم بود. چه شده است که عده‌ای با داشتن مسئولیت‌ها و سوابق خوب، پس از مدتی به این فکر افتادند که گویا انقلاب اسلامی آینده‌ای ندارد؟ جز این است که نتوانستند آن تحول درونی که همراه تحول بیرونی شکل گرفته بود را پاس دارند؟ و گرفتار بی تفاوتی نسبت به جبهه‌ی توحیدی شدند، در آن حدّ که حاضر گشتند برای منافع دنیایی خود مشکلات بزرگی را برای مردم به وجود آورند؟ باید رفتار این افراد را تحلیل کرد که چه در درون آنها می گذرد که این چنین گرفتار حبّ دنیا شدند؟ چه شده است که حس می کنند آینده‌شان تا این حدّ تاریک است که اگر به کانادا یا آمریکا بروند نجات پیدا می کنند؟ این احساس بی آندگی خطرناک از کجا به سراغ آنها آمده، در آن حدّ که در کشور و تاریخ قومی خودشان، جایی برای خود نمی بینند؟ بنده این را انتقام الهی می دانم به جهت آن که امید به امور واهی و پوچ بسته‌اند، در حالی که انقلاب اسلامی آمد تا انسان‌ها متوجه‌ی آینده‌ای شوند که به اصل اصل‌ها و آغاز آغازها برمی گردد.

می فرماید: «وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (22) اگر در جایگاه توحیدی خود پایدار بمانید و به هیچ وجه در مقابل کافران کوتاه نیابید، نه تنها نیاز نیست

به کانادا و آمریکا بروید و نه تنها نیاز به چپاول اموال مردم ندارید، بلکه به آنچنان هیبتی می‌رسید که دشمنان در مقابل شما «لَوْ لَوْ الْأَذْبَارَ»، حتماً عقب‌نشینی می‌کنند، در آن حدّ که هیچ کدام از آن‌هایی که فکر می‌کردند به کمک‌شان می‌آیند، آن‌ها را کمک نمی‌کنند «ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِليًّا وَلَا نَصِيرًا». مشروط بر آن که به وعده‌ی الهی که در آیه‌ی ۲۱ به شما خبر داد، اعتماد کنید و از آن نوع سلوکی که انقلاب اسلامی از شما انتظار دارد غفلت نکنید، در آن حال می‌یابید در مأوای ایمان به حضور تاریخی اسلام در مقابل استکبار، بهترین زندگی را دارا خواهید شد.

هزینه‌های انقلابی بودن در نسبت با آن مأوایی که به ما می‌دهند، به هیچ‌وجه قابل مقایسه نیست. این هزینه‌ها و محرومیت‌ها در مقابل آن نسبتی که ما با انقلاب اسلامی و با ولایت الهیه‌ی نایب‌الامام، می‌توانیم به دست آوریم، چیزی نیست که بتوان فکر آن‌ها را کرد. به نظر شما آیا این نوعی عقوبت الهی نیست که نسبت به خرد و مأوای قومی خود بیگانه شده‌اند؟ در حالی که انقلاب اسلامی به نوعی از گشودگی رسیده که رهبر معظم انقلاب در حکمی که برای امام جمعه‌ی هرمزگان می‌دهند، می‌فرمایند «تقویت جریان انقلابی و جوانان مؤمن و روی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات، توصیه‌ی مؤکد من است.» وقتی رهبر انقلاب این جمله را فرمودند به رفقا عرض کردم از قسمت سوم جمله معلوم می‌شود انقلاب اسلامی به بلوغی رسیده که می‌تواند با رویی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات، آن‌ها را از آن خود کند. یک زمانی باید مواظب بودیم افرادی که انقلابی و مؤمن نبودند به ما نزدیک نشوند، زیرا با فرهنگ خود، رنگ خود را به ما می‌زدند زیرا هنوز خود را درست برای خود و برای دیگران تعریف نکرده بودیم. یعنی زمانی باید مواظب می‌بودیم که ما را آب نبرد، ولی فعلاً زمانی شده که باید مواظب باشید بقیه را آب نبرد. آری! با خانم مسیح علینژاد همیشه باید دشمن بود، اما بسیاری از دختران ما که رعایت حجاب را نمی‌کنند از آن جنس نیستند، باید این‌ها را از آن خودتان بدانید و به تعبیر مقام معظم رهبری با رویی گشاده و دست مهربانانه با آن‌ها برخورد کرد. باور کنید این‌ها با همین ظاهر غیر مذهبی‌شان آن تعلقی که نسبت به انقلاب اسلامی دارند، دیگر به جهان استکباری ندارند، چون انقلاب با حاج قاسم‌هایش تعریف جدیدی از خود نشان داده، هر چند البته مقدس‌بازی‌های تنگ‌نظرانه همیشه به ما ضربه زده است.

نتیجه‌ای که می‌خواهم از سخنان رهبر معظم انقلاب بگیرم این است که شما در شرایطی قرار دارید که بسیاری از مردم معمولی هم بر خلاف تلاش دشمن، از آن انقلاب شده‌اند و آینده‌ی ما، آینده‌ی حضور آرمان‌های انقلاب اسلامی است و دشمنانِ جبهه‌ی توحید امکان ادامه‌ی خود و امکان مقاومت در مقابل شما را از دست داده‌اند و در همین رابطه می‌فرماید: «وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی حتی اگر کار به جایی بکشد که مجبور به جنگ با آن‌ها شوید و به شما حمله کنند، با مقاومتی که می‌نمایید: «لَوْلَا الْأُدْبَارُ» مطمئن باشید آن‌ها عقب‌نشینی می‌کنند و این آغاز اضمحلال آن‌ها می‌باشد.

همه‌ی نگرانی بنده آن است که روحیه‌ی اُنسِ با حقیقت از طریق این آیات تبدیل شود به تحلیلِ صحنه، بدون ارتباط با حقیقت، در حالی که در آیه‌ی بعد می‌خواهد بفرماید این که جبهه‌ی توحیدی همواره در آینده‌ی خود حاضر می‌شود و جریان کفر نمی‌تواند آن را از صحنه‌ی تاریخ بیرون کند، سنت جاری و همیشگی خداوند است در همه‌ی زمان‌ها، پس باید به این سنت به عنوان حقیقت جاری در عالم نظر کرد. می‌فرماید:

«سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (23)

این سنتی است ریشه‌دار از خدای سبحان و تو ای پیامبر! هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت که سنت دیگری جای این را بگیرد، پس همواره خداوند پیامبران و مؤمنین را بر دشمنان‌شان غالب می‌کند.

عرض بنده آن است که اگر می‌خواهید خود را ارزیابی کنید که در جایگاه عوام هستید یا در جایگاه متفکران، نسبت خود را با آیه‌ی فوق معلوم نمایید که آیا می‌توانید آن را درک و تصدیق کنید یا نه؟ زیرا سنن الهی امری ظاهری و محسوس نیست که هر کس بتواند آن را ببیند. برای فهم سنت‌ها در عالم نیاز به تفکر تاریخی دارید و آن حالتی است که انسان جایگاه رخدادهای تاریخی را در سنت‌های جاری می‌نگرد و نه آن که تنها به ظاهر آن‌ها مشغول و محدود باشد. بی‌حساب نیست که هایدگر می‌گوید: «تفکر، تاریخی است.» این حرف درستی است از آن جهت که انسان باید در هر زمانی متوجه جایگاه رخدادهای تاریخی باشد تا اهل تفکر شود. جناب هایدگر ابتدا گمان می‌کرد تفکر در رابطه با «وجود» به وجود می‌آید و در کتاب «هستی و زمان» می‌گوید ما باید حقیقت را در «وجود» پیدا کنیم، که در جای خود سخن درستی است ولی در ادامه متوجه می‌شود «وجود» در تاریخ به ظهور می‌آید و اشتباه هم نمی‌کند لذا بعد متوجه می‌شود این تاریخ است که آینده‌ی ظهور «وجود» است و بدین لحاظ

فهم سنت‌ها با تفکر تاریخی محقق می‌گردد و از این طریق ما با اراده‌ی الهی در تاریخی که به ظهور آمده روبه‌رو می‌شویم و بهترین راه آن است که خود را ذیل اراده‌ی الهی معنا کنیم تا به شور ایمانی لازم نایل آییم.

وقتی متوجه باشیم تفکر با «وجود» محقق می‌شود، باید به دنبال صحنه‌ای باشیم که «وجود» به ظهور می‌آید و آن به طور مشخص، تاریخ است و هر اندازه تاریخ به عنوان آینه‌ی ظهور اراده‌ی الهی مدّ نظر قرار گیرد، به تفکر حقیقی نایل شده‌اید و در تاریخ با سنت‌های الهی که همان اراده‌های خاص او است، روبه‌رو خواهید شد و آیه‌ی مذکور می‌فرماید این سنت همیشه‌گی خداوند است که شما در طول تاریخ می‌توانید با آن روبه‌رو شوید و همواره خداوند جبهه‌ی ایمان را در مقابل جبهه‌ی کفر پیروز می‌کند و دشمن جبهه‌ی توحید عملاً با خداوند روبه‌رو می‌باشد و نه با انسان‌ها. «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» و هرگز نمی‌توانید یک مورد پیدا کنید که استثنا باشد.

موضوع تفکر در تاریخ، فهم سنت‌های الهی است. با تدبّر در این نوع آیات می‌توانیم اندیشیدن به موضوعات را بیاموزیم. این نکته‌ی مهمی است از آن جهت که ما با موضوعات زیادی روبه‌رو هستیم، اگر بتوانیم آن‌ها را در سنت تاریخی خود ارزیابی کنیم و جایگاه تاریخی آن‌ها را مدّ نظر قرار دهیم، به بهترین شکل در مورد آن مسائل فکر کرده‌ایم. ولی در غیر این صورت یا در مقابل مسائل مان منفعلانه عمل می‌کنیم و یا مغرورانه گمان می‌کنیم می‌توانیم بدون در نظر گرفتن جایگاه تاریخی آن‌ها، از آن مشکلات عبور کرد.

یکی از ابعاد سنت‌های الهی این است که انسان‌ها در صحنه‌های تاریخی امتحان می‌شوند، بعضی‌ها با بسط و توسعه‌ی رزق امتحان می‌شوند و بعضی با محدودیت رزق امتحان می‌شوند به همان معنایی که فرمود: «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» (رعد/۲۶) جایگاه ساده‌ترین تا عمیق‌ترین موضوعات را می‌توان در آینه‌ی سنن الهی مدّ نظر قرار داد و اگر بتوانید موضوعات را در سنت الهی مدّ نظر قرار دهید، متفکرانه به موضوعات نظر کرده‌اید. هنگامی که صدام حسین به ما حمله کرد، عده‌ای از جمله خود بنده بسیار جا خوردیم، زیرا می‌دانستیم آن‌ها موجودیت انقلاب اسلامی را نشانه گرفته‌اند. حضرت امام در نگاه خود فرمودند: دیوانه‌ای آمده است سنگی انداخته و فرار کرده. زیرا متوجه‌ی سنت الهی بودند که خداوند جهان خود را در اختیار صدام و صدام‌ها نمی‌گذارد تا هرطور خواستند عمل کنند. در واقع آیات فوق می‌خواهد ما جایگاه تاریخی جبهه‌ی توحیدی را درست بفهمیم، به همان صورتی که ما در

نگاه توحیدی معتقدیم همان که مبدأ عالم است، همانی است که معاد عالم نیز هست و لذا قرآن در همین رابطه می‌فرماید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» پس مبدأ جبهه‌ی توحیدی که با حضور خداوند آغاز می‌شود، در انتها نیز همچنان به سوی خداوند جلو می‌رود و اعتقاد توحیدی یعنی همین. ممکن است برخی میانه‌ی راه که با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند گمان کنند کار به انتها نمی‌رسد، این به جهت غفلت از سنت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است که وقتی امری الهی بود و با توحید شروع شد، اقتضای توحیدی بودنش آن است که به سوی خداوند سیر می‌کند. در همین رابطه عرض شد مثل همان اولی که خرازی‌ها و باکری‌ها به میدان آمدند، آن‌ها دوباره رجعت می‌کنند، منظور رجعتِ شخصیتی است، نه شخصی. مبدأ ما شروعی متعالی بوده است، پس سعی کنید از مبدأ تا معاد، خودتان را ادامه دهید تا خود را در حضور تاریخی توحید احساس کنید و گرنه حرکت توحیدی ادامه می‌یابد ولی تنها کسانی که توحیدی شروع کردند و همچنان ادامه دادند در آن تاریخ احساس حضور می‌کنند و گرنه ممکن است در این تاریخ زندگی کنند، ولی بی‌تاریخ باشند، هر چند آن حرکت توحیدی همچنان ادامه می‌یابد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه دوازدهم

قرآن و معنای تاریخی بودن تفکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (24)﴾

آیه فوق نحوه‌ای از بودن حضرت حق در نسبت با مؤمنین را در عالم به ما متذکر می‌شود، تا بررسی کنیم کار جبهه جاهلیت ابوسفیانی به کجا می‌کشد و چگونه مسلمانان توانستند سال بعد از قرارداد صلح حدیبیه به مکه بیایند و در مقابل مشرکین مکه، اعمال حج را مطابق آنچه اسلام فرموده به‌جا آورند، به شکلی که مردم مکه در اطراف ایستاده بودند و ناظر حجاجی بودند که مسلمانان انجام می‌دادند. صحنه، صحنه عجیبی بود! خداوند در این جا به وجهی خاص آن اتفاق را متذکر می‌شود و به آن اشاره می‌کند. می‌فرماید: همان خدایی که در بطن مکه، یعنی در جریان صلح حدیبیه، آن‌ها را از شما و از تجاوز به شما بازداشت و شما را نیز از آن‌ها بازداشت که با آن‌ها درگیر شوید، بعد از آن شما را بر آن‌ها پیروز کرد، به طوری که مسلمانان داخل سرزمین کفار شدند و در داخل خانه‌های آن‌ها قدم گذاردند و خداوند به هر چه می‌کنید دانا است و در ازای صدق ایمان‌تان به شما نظر دارد.

همان خدایی که سنت‌هایش همواره در عالم جاری است به صحنه آمده و شما در این معادلاتی که برایتان پیش آمده او را بنگرید و این نحوه فهم از حضور خدا در تاریخ با این که

بگویند ما خدا را قبول داریم؛ تفاوت دارد. در این صحنه‌ها متوجهی حضور خدا در تاریخی که شما را فراگرفته است می‌شوید و صحنه را، صحنه‌ی انس به خدا می‌یابید. زیرا فرمود: «وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ» همان خدایی که آن صحنه را در بطن مکه به وجود آورد با سنت‌های ثابتش در صحنه است. بحثِ حسنِ حضورِ خداوند است و این حسنِ حضور، ممکن نیست جز در توجه به چنین صحنه‌هایی که پیش می‌آید؛ تا این نحوه حضور مدّ نظر قرار نگیرد، ما آن‌طور که شایسته است از دینداری خود بهره عملی نمی‌بریم. حسنِ حضورِ خداوند در صحنه‌ها است که منجر می‌شود تا انسان مؤدّب به ادب الهی گردد و تقوا به سراغ انسان بیاید و به واقع یاد خدا را بپشد. زیرا یاد خدا نوعی تذکر به حضور حضرت حق در همه‌ی مناسبات است. غرب از آن جهت به مشکل افتاد که کلیسا دین خدا را به یک باور مفهومی و انتزاعی تبدیل کرد و با تفتیش عقاید، هر کس آن باور را نداشت باید محاکمه شود.

دین‌داری که باید در آن دست و دل انسان حاضر باشد را به یک رسم تبدیل کردند و همین امر موجب شد تا در بحران سکولارشدن بشر مدرن، دین آن‌ها برای عبور از آن بحران هیچ کمکی به آن‌ها نکند، در آن حدّ که در جنگ‌های جهانی اول و دوم آن دینداری نتوانست آن‌ها را از کشتاری بیش از ۶۰ میلیون انسان که خودشان به جان هم افتادند، باز دارد. متفکران غربی به این فکر افتادند علت چه بود که اگزستانس بشر مدرن، دیگر، دینی نیست. اگزستانس یعنی همین احساس حضور و وجود. با نگاهی که کلیسا مدّ نظر انسان قرار داد به جای احساس حضور خدا در عالم، به باور خدا اکتفا شد.

آیه فوق می‌فرماید: «وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ...» آن خدایی که احساس کردید چگونه کار را به صلح حدیبیه کشاند و سال بعد به آن شکل حج به جا آوردید، همواره در هر رخدادی با سنت‌های خاص خودش در صحنه است تا شما را از تجاوزهایی که مانع حضور دینی و قدسی شما می‌شود، باز دارد.

می‌فرماید آیا به این موضوع فکر کرده‌اید، چه شد که با همدیگر درگیر نشدید و شما در عین آن که حاضر به فداکاری بودید ولی خشونت به کار نبردید و آن‌ها هم به نحوی خود را کنترل کردند و روی شما شمشیر نکشیدند؟ راز آن استقرار را در دل حضور خدا در سنتی دنبال کنید که خداوند همواره در پیروزی جبهه‌ی توحید جاری می‌کند. آری! «وَ هُوَ الَّذِي» هم او بود که: «كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ» که طرفین را کنترل کرد و در آن صحنه نوعی پیروزی را برای شما رقم زد تا آنجا که در جلوی چشم مشرکین، حج را با آداب

اسلامی به جای آوردید. یکی از متفکران می‌فرماید: همین که مسلمانان در مقابل چشم مشرکین با آداب خود اعمال حج را به جای آوردند و آن‌ها مسلمانان را نگاه می‌کردند، عملاً در حال آب‌شدن بودند. زیرا مسلمانان در آن صحنه تمام آداب و رسوم جاهلیت را نادیده گرفته بودند و به شکلی زنده و شورمندانه آداب حج ابراهیمی را به تاریخ برگرداندند. در این حالت چیزی برای مشرکین که معنای دیگری از خود در آداب حج داشتند، باقی نمی‌ماند و آن پشتوانه‌ی فرهنگی که آن‌ها را از نظر فکری پشتیبانی می‌کرد در حال از دست رفتن بود و قرآن در این رابطه می‌فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» و خداوند از ابتدا نسبت به آنچه می‌کردید بصیر بود. می‌دانست کار به این جاها می‌کشد و معنای خاصی از خود، در تاریخی که با اسلام به ظهور می‌آید درک می‌کنید و عملاً اگرستانس شما را زنده کرد تا احساس وسعتی که لازمه‌ی حضور در این زمانه است، به شما دست بدهد. بنده فکر می‌کنم اولیای الهی با نظر به این آیات تمام وجود خود را غرق حضور خداوند احساس می‌کنند.

«وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» به عنوان مثال فکر کنید همه‌ی دغدغه‌ی شما تجاوزی بود که صدام شروع کرد و حال با فتح خرمشهر روبه‌رو شده‌اید و احساسی که می‌یابید خداوند چگونه صحنه‌آرایی کرد که در دل آن تجاوز، چنین سرفرازی ظهور نمود! آیه، آیه‌ی عجیبی است. واقعاً انسان در ارائه‌ی ابعاد آن احساس ناتوانی می‌کند. با این همه همان‌طور که اساتید بزرگ می‌فرمایند: روح آیه را باید از قسمت آخر آن دنبال کرد و این از معجزات قرآن است که آخر آیات در عین آن که حالت سجع و آهنگین دارد تا آیات آهنگین باشند، روح آیه در همان کلمات و اسماء آخر است. شعرا برای منظم شدن شعرشان آخر ابیات را به زحمت تنظیم می‌کنند در حالی که عظمت و معجزه‌ی قرآن این است که اصل پیام در آخر آیات قرار دارد، در عین آن که حالت سجع و نظم شاعرانه‌ی آن محفوظ است و این حکایت از آن می‌کند که صاحب کلام یعنی حضرت حق، این کلمات را فرموده و امری نیست که بشر بتواند چنین کاری انجام دهد. خود کلام می‌گوید که صاحب دارد و این معجزه‌ی قرآن است.

می‌فرماید: از ابتدا قضیه همین‌طور بوده که وقتی حرکتی توحیدی شروع شود، خداوند به عمل مؤمنینی که آن حرکت را شروع کرده‌اند، آگاه و بصیر است و حرکت آن‌ها را برای رساندن به نتیجه محفوظ می‌دارد، به‌خصوص که در بعضی از مسلمانان روحیه‌ی افراطی‌گری به چشم می‌خورد و به نتیجه‌رساندن چنین حرکتی روحیه‌ای الهی می‌خواهد. آیت الله بهاء‌الدینی «رحمة الله علیه» دائماً می‌فرمودند: کنترل بعضی از یاران پیامبر از جنگ با کفار، بسیار سخت

بود زیرا بعضی از صحابه فکر می کردند می توانند به اسم اسلام هر برخورد تندی را انجام دهند و پیامبر ﷺ از این جهت در زحمت بودند، ولی آن‌ها را تحمل می کردند. در روایت داریم که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ما أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيْتُ»؛ یعنی هیچ پیامبری به اندازه‌ی من، آزار ندیده است. آیت الله بهاء الدینی می فرمودند این مربوط به وضعیت بعضی از اصحاب بوده است.

یکی از دانشمندان هم در مورد انقلاب اسلامی می گوید: هیچ انقلابی در صد سال اخیر، به ساحل آرامش نرسید به جز انقلاب امام خمینی «رضوان الله تعالی علی». ملاحظه کنید چگونه در بستر انقلاب، انقلاب دارد ادامه پیدا می کند. جمال عبدالناصر در مصر انقلاب کرد اما چیزی نگذشت که در بستر آن انقلاب حسنی مبارک پیدا شد و یا آن صلح منحوس کمپ دیوید با اسرائیل را که انورالسادات شکل داد و یا انقلاب الجزایر و مقابله بومدین با یار و همسنگرش احمد بن بلا و زندانی کردن او، همه حکایت از آن دارد که این انقلاب‌ها سر به سامان نبردند. بعد از آن که ما را متذکر حضور خداوند و سنن جاری الهی در رخدادهای توحیدی به صورتی خاص نمود، در ادامه می فرماید:

«هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (25)

می فرماید: مشرکین مکه همان‌هایی هستند که به خدا کفر ورزیدند و نگذاشتند شما داخل مسجدالحرام شوید و نیز نگذاشتند قربانی‌هایی که با خود آورده بودید به محل قربانی‌شان برسند، بلکه آن‌ها را توقیف و محبوس کردند، و اگر مردان و زنان مؤمن ناشناس در بین مردم مکه نبودند که جنگ شما باعث هلاکت آن بی گناهان می شد و در نتیجه به خاطر کشتن آن بی گناهان دچار گرفتاری می شدید؛ ما دست شما را از قتل اهل مکه باز نمی داشتیم و اگر شما را باز داشتیم برای همین بود که دست شما به خون آن مؤمنین نا آشنا آلوده نشود و به جرم آن گرفتار نامالایمات نشوید و لذا این کار را کرد تا هر کس از مؤمنین و مؤمنات را بخواهد داخل در رحمت خود کند، اگر مؤمنین مکه از کفار جدا بودند «تَزَيَّلُوا» ما آن‌هایی که کافر بودند را عذابی دردناک می دادیم.

به نظر می آید آیة‌ی مذکور موضوع بسیار مهمی را از نظر تاریخی متذکر می شود و جا دارد با حوصله‌ی تمام به آن فکر شود به خصوص از نظر شناخت زمان و زمان شناسی که

ائمه علیهم السلام بر آن تأکید فراوان دارند. می‌فرماید: جا داشت مشرکینی که حقیقت اسلام را انکار کردند و مانع حضور شما جهت اعمال حج شدند، توسط شما به قتل برسند زیرا مانع حضور حق و تحقق احکام الهی بودند. خبر می‌دهد شما در آن شرایط تاریخی آن‌قدر ظرفیت داشتید که می‌توانستید مکه را فتح کنید ولی خداوند مواظب شما بود که در آن امر دست شما آلوده به خون بی‌گناهانی نشود که مسلمانی خود را در بین مردم مکه پنهان کرده بودند و عملاً شما آن‌ها را از مشرکین باز نمی‌شناختید.

«لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» به خاطر همین که خدا می‌خواست افرادی که شایسته‌ی رحمت او بودند را در رحمت خود وارد کند آن مقاتله را شکل نداد، در عین آن‌که اگر جنگی صورت می‌گرفت مسلمانان پیروز می‌شدند. می‌فرماید خداوند شرایط آن نوع پیروزی را به شما نداد. زیرا «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» اگر مؤمنان مکه از کفار جدا بودند، در همان زمان کار کفار را تمام می‌کردیم و عذاب دردناکی برای‌شان آماده می‌نمودیم. معلوم است طبق سنت الهی بر خلاف ظاهر قضیه، آن‌قدر شرایط آماده بوده است که مسلمانان با افراد و امکانات کم می‌توانستند مکه را فتح کنند. به همین جهت در آیه ۲۰ فرمود غنائم زیادی را خداوند به شما وعده داده و تنها همین صلح حدیبیه را «فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ» برای شما جلو انداخت، «لِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» تا توای پیامبر برای مؤمنین آیتی باشی و خداوند شما مؤمنین را به صراط مستقیم هدایت کند. از سیاق آیه بر می‌آید که آینده‌ی درخشانی را برای مسلمانان رقم زده بود در آن حد که شرایط فتح مکه را در همان ابتدا داشتند ولی به «فتح قریب» بسنده کرد تا مؤمنین به خود آیند و متوجه باشند در تاریخ حاضر شده‌اند ولی می‌خواهد حضور تاریخی آن‌ها حضوری پاک باشد، لذا کار را تا فتح مکه جلو نمی‌برد، تا دست مسلمانان به خون آن بی‌گناهان که مسلمانی خود را آشکار نکرده بودند، آلوده نشود. این یکی از دلایلی است که مغنم کثیره‌ای که وعده داده است را یک‌جا برای مسلمانان پیش نمی‌آورد تا زمینه‌های حضور آن‌ها طی فرآیندی تاریخی به صورتی سالم و بدون نقص فراهم شود ولی از ابتدای آیه ۲۰ بر می‌آید که مسلمانان در آن حرکت توحیدی می‌توانستند آینده‌ی خوبی داشته باشند. عمده آن است که متوجه باشند باید با حرکات خود بستر ظهور آن عطایای الهی را در بستر تاریخی که شروع شده فراهم کنند.

یکی از سخت‌ترین موضوعاتی که اگر برای ما حل نشود، تقریباً وارد وادی تفکر نشده‌ایم؛ غفلت از فرآیند تاریخی موضوعات است و این‌که هر تاریخی ظرفیت خاص خود را دارد.

آیه‌ی مذکور متذکر این امر است که تا تاریخ یک امر فراهم نشود، آن امر محقق نمی‌گردد. مرحوم شهید مطهری در کتاب «عدل الهی» می‌فرماید در نظام عالم، تحقق هر چیزی منوط به علت و مقدمه‌ی آن است و تا مقدمات آن محقق نشود، مؤخرات آن محقق نمی‌شود، نه از آن جهت که دست‌خداوند بسته است بلکه از آن جهت که شرایط مناسب تحقق آن چیز باید فراهم گردد و خداوند هم اگر خواست آن چیز را محقق کند به مسلمانان کمک می‌کند تا شرایط تحقق آن چیز را فراهم نمایند. می‌فرماید وقتی خدا می‌خواهد چیزی را به وجود آورد، سبب آن را به وجود می‌آورد و این نقص از خداوند نیست که تا سبب آن چیز نباشد، آن چیز به وجود نمی‌آید، بلکه این مربوط به محدودیت معلول است که آن معلول، معلول علت خاصی می‌باشد. مثلاً بنده از نظر وجودی فرزند پدرم هستم، پدر من هم فرزند پدرشان می‌باشد و همین‌طور ادامه دارد. حال یکی بگوید مگر خدا نمی‌توانست شما را بدون پدر خلق کند! این هیچ ربطی به خدا ندارد، زیرا که ذات بنده چیزی نیست جز آن که فرزند پدرم هستم. به گفته‌ی شهید مطهری، ظرفیت معلول به نحوی است که باید از علت خاص خودش موجود شود. تا این‌جا را فلاسفه روشن کرده‌اند و قرآن می‌خواهد ما را متوجه‌ی حضور تاریخی دین خدا بکند و ظرفیتی که به کمک دین خدا طی فرآیندی در تاریخ شکل می‌گیرد. آری! در هر تاریخی تفکر خاصی به ظهور می‌آید و ما باید در این تاریخ به این مرحله برسیم تا برای تاریخ و تفکر بعدی آماده شویم و از این جهت گفته می‌شود: «تفکر، تاریخی است.» به این معنا که هر زمانه‌ای اقتضانات خود را دارد و به گفته‌ی حضرت صادق علیه السلام: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ» (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶). عاقل کسی است که زمانه‌ی خود را می‌شناسد. پس امروز باید مطابق اقتضانات همین امروز عمل شود، زیرا حقیقت در هر زمانی مطابق ظرفیت آن زمان و آمادگی انسان‌ها در آن زمان ظهور می‌کند. در بحث «امام صادق علیه السلام و زمان‌شناسی» داریم که امام صادق علیه السلام به عنوان کسی که زمانه خود را خوب می‌شناسند به عبدالله بن حسن مثنی که بنا داشت در مقابل بنی‌امیه قیام کند، می‌فرمایند این زمان، زمانه ما نیست ولی او اصرار داشت فرزند خود محمد را که مشهور به محمد نفس زکیه بود به عنوان مهدی امت معرفی کند و بالاخره بنی‌عباس متأسفانه همه آن جریان را به قتل رساندند. ظاهر جریان این بود که بنی‌امیه ضعیف شدند و از آن طرف مردم به بنی‌هاشم رجوع داشتند و در این‌جا ساداتی که تبارشان به امام حسن علیه السلام می‌رسید گمان کردند می‌توانند حکومت را به دست گیرند ولی حضرت صادق علیه السلام فرمودند: این شرایط، شرایط ما نیست، ما

کار دیگری در این شرایط داریم، نه به معنای این که امام خانه نشین شوند. جمله معروف امام صادق علیه السلام که فرمودند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ» (بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳) ما «وقت» را از همه بهتر می‌شناسیم مربوط به این جریان است. «وقت»، یعنی همان تاریخ! و عاقل کسی است که می‌فهمد در چه زمانه‌ای زندگی می‌کند و آن زمانه چه اقتضائاتی دارد.

بدون درک زمانه، هیچ قدمی به سوی آینده‌ی خود نمی‌توان برداشت و رخداد انقلاب اسلامی در این تاریخ، همان زمانی است که می‌توانیم با قرار گرفتن در آن، سرنوشت خود را از بند غرب آزاد کنیم و تاریخ پایان‌یافتگی غرب را نشان دهیم که همان تاریخ سست‌شدن عهد انسان با سکولاریته و اقامه رابطه انسان با خداست و این در این زمان، فطرت تاریخی ما می‌باشد که راه رجوع ما به خداوند است به صورت حضوری.

با رخداد انقلاب اسلامی تعرض انسان به اومانیسیم که همان تقلیل گوهر آدمی است، شروع شده است و چیزی در انسان این تاریخ رخ داده و بر هستی او حاکم گردیده که دیگر نمی‌تواند در تاریخی زندگی کند که قوام آن را اومانیسیم شکل داده باشد، یعنی همان حاکمیت نفس اماره.

ما همان‌طور که در سنن الهی قرار داریم، اگر از حضور خود در آن سنن آگاه شویم، راه آینده نسبت به آن سنن در مقابل ما گشوده می‌شود. به همین معنا ما در تاریخی هستیم که رخداد انقلاب اسلامی به صورتی خاص ظهور کرده که اگر از حضور خود در این رخداد آگاه شویم، راه آینده‌ی تاریخ قدسی ما در مقابل ما گشوده خواهد شد و دیگر در توهمات بشر غرب زده قدم نخواهیم زد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر خطبه‌ی ۱۹۰ می‌فرماید: «فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجَلًا» برای هر چیزی مدت و سرآمدی است. ولی مشکل بشر به خودی خود این است که فکر می‌کند هر کاری را هر وقت می‌تواند انجام دهد و هر برنامه‌ای در هر موقعیتی عملی است. دیروز با تکیه بر دست و شمشیر خود و امروز با تکیه بر تکنولوژی می‌خواهد بدون توجه به زیرساخت‌های فرهنگی و شرایط تاریخی، برنامه‌های خود را تحقق بخشد. حضرت تذکر می‌دهند: «وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعْجَلْهُ اللَّهُ لَكُمْ» در انجام کاری که خداوند شرایط آن را فراهم نکرده شتاب مکنید. زیرا مقلّب القلوب، خداوند است. وقتی خداوند جهت قلب‌ها را به سوی موضوعی نینداخته، تلاش سایر انسان‌ها در تحقق آن بی‌نتیجه است و البته این به معنی سلب مسئولیت از

انسان‌ها نیست بلکه تذکری است به آن‌ها که متوجه باشند مسئولیت امروزشان چیست و بیشتر به مقدمات کاری بپردازند که در نهایت منجر به اهداف مهم می‌گردد.

عرض شد وقتی عده‌ای از مسلمانان با ضعفی که در امویان ایجاد شده بود اصرار داشتند حضرت صادق علیه السلام اقدام به ایجاد حکومت کنند؛ می‌فرمایند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ» ما داناترین افراد به وقت هستیم، و سپس می‌فرمایند هنوز وقت حاکمیت ما نرسیده است. و بدین وسیله نشان دادند چه اندازه وقت‌شناسی و زمان‌شناسی مهم است، چیزی که عبدالله بن حسن از آن غفلت کرد و منجر به کشته شدن سادات حسنی شد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام می‌فرمایند: «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ» (نهج البلاغه، نامه ۳۱) چون روح حاکم بر زمانه تغییر کند، زمانه دگرگون شود. حضرت در راستای چنین توصیه‌ای سعی می‌کنند ما را متوجه کنند که نسبت به روح زمانه حساس باشیم و در بستر توجه به روح زمانه عمل کنیم.

در روایات ائمه علیهم السلام در مورد متفاوت بودن روح زمان نکات دقیقی مطرح است، از جمله از امام هادی علیه السلام داریم که حضرت فرمودند: هرگاه زمانی باشد که عدل، بر جور غلبه کند، حرام است که گمان بد به احدی ببری تا آن که علم پیدا کنی به بدی او، و هرگاه زمانی باشد که ظلم بر عدل غلبه کند، شایسته نیست گمان خوب به احدی ببری تا آن که خوبی را از او بینی. حضرت علی علیه السلام در رابطه با شناخت زمان و زمانه می‌فرمایند: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَانِهِ» (غررالحکم، ص ۲۰۹) داناترین مردم به زمان کسی است که از تحولات آن دچار شگفتی نشود و خویشتن را نبازد. حضرت روشن می‌کنند چنانچه انسان زمانه‌ی خود را بشناسد می‌داند مقتضای آن زمان چه رویدادهایی خواهد بود و لذا پدید آمدن رویدادهایی که ممکن است برای سایرین غیر منتظره باشد، برای او غیر منتظره نیست تا دچار شگفتی و تعجب شود.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ السُّوَابِسُ» (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶) هر آن کس که به زمانه خود داناست، اشتباهات هجوم نمی‌آورد.

انسان‌هایی که روح زمانه‌ی خود را نشناسند در خلأ تحلیل فرو می‌افتند و در مقابل اموری که باور نمی‌کردند پیش آید، تحلیل ندارند. در حالی که اگر انسان روح زمانه‌ی خود را بشناسد می‌پذیرد که بالاخره ما باید منتظر چنین موضع‌گیری توسط مردم می‌بودیم و باید می‌دانستیم نخبگان ملت تا کجاها با مردم انقلابی همراهی می‌کنند و از کجا متوقف می‌گردند. رهبران بزرگ با توجه به همین امر است که بر اساس توانایی ملت، مردم را جلو می‌برند و با

نخبگان نیز مدارا می‌کنند و از مردود شدن بعضی از نخبگان جا نمی‌خورند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ» (تحریر المواعظ العديدة، علی مشکینی، ص ۱۳۶). شباهت مردم به زمان‌شان بیشتر از شباهت آن‌ها به پدران‌شان است.

راز بزرگی در این سخن نهفته است زیرا حضرت می‌فرماید: ریشه و شخصیت و افکار افراد را در روح زمانه‌ای سراغ بگیرید که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و اگرچه انسان مختار و انتخاب‌گر است و می‌تواند ماوراء ارزش‌ها و معیارهای زمانه‌ی خود، چیزی را انتخاب کند ولی این‌طور نیست که این انسان مختار، در انتخاب‌های خود ملاک‌ها و ارزش‌های زمانه را دخالت ندهد و اگر هم به افقی نظر دارد که ماورای ارزش‌های موجود است، نمی‌تواند برای رسیدن به آن افق در بیرون از کانال زمانه‌ی خود حرکت کند. توجه به این نکته اختیار انسان‌ها را نفی نمی‌کند بلکه نقطه‌ی آغازین انتخاب انسان‌ها را متذکر می‌شود. باز به سخن امام توجه بفرمایید که چگونه مردم آن‌قدر که به زمانه‌ی خود شباهت دارند به پدران خود شباهت ندارند؟

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا تُتَسَرَّوْا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ، فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لَزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ» (تحریر المواعظ العديدة، علی مشکینی، ص ۹۸). آداب و رسوم زمان خودتان را با زور و فشار به فرزندان خویش تحمیل نکنید زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند.

فرهنگ مدرنیته با بی‌تاریخ کردن ملت‌ها کاری کرد که ما حادثه‌های تاریخی خود را بدون ارتباط با روح تاریخی‌مان، به صورت منقطع بنگریم و در آن صورت از آگاهی تاریخی لازم بی‌بهره باشیم، در حالی که تا تاریخ فکر و عقیده خود را نشناسیم نمی‌فهمیم ما در کجای تاریخ خود قرار داریم، و موانع تاریخی ما کدام است.

مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در راستای نقش تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و این که انقلاب اسلامی یک حقیقت تاریخی در این دوران است و می‌تواند جهت تاریخ معاصر را تغییر دهد؛ می‌فرماید:

«واقعاً امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» انسان عجیبی بود اصلاً پیدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیچ قابل تحلیل نیست جز این که بگوییم تفضّل الهی بود. خدای متعال برای این که چرخشی در تاریخ و در حرکت قافله‌ی عظیم بشری به وجود بیاورد، دستی باید از غیب ظاهر می‌شد، این دست را ظاهر کرد.» (بیانات در تاریخ: ۱۳۶۹/۳/۱)

سؤالی که در مباحث زمان‌شناسی پیش می‌آید این است که آیا دست خدا بسته است که نمی‌تواند هر واقعه‌ای را در هر زمان خلق کند، یا زمان‌ها ظرفیت‌های مختلفی دارند؟ اقتضای ذاتی تحقق هر واقعه‌ای زمان خاص خودش است و متفکر کسی است که می‌داند هر زمان باید چه کاری بکند و از این جهت، «تفکر، تاریخی است» هر تاریخی به همراه خود عقل خاصی را ظاهر می‌کند و هر کس خود را ذیل اراده الهی قرار دهد، همانند ائمه علیهم‌السلام، از عقل خاص زمانه خود محروم نیست. همان‌طور که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در همین رابطه متوجه شدند این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌ها است و مطابق چنین عقلی وظایف خود را انجام دادند و شرایط تحقق اراده الهی را فراهم کردند تا ذیل اراده‌ی الهی به شور ایمانی خود برسند.

هنر ائمه معصومین علیهم‌السلام در این بوده است که حتی وقتی متوجه می‌شدند زمان امر قدسی هنوز نرسیده است، شرایط تحقق آن زمان را فراهم می‌کردند. انسان عاقل کسی است که از آرمان‌ها دست نمی‌کشد ولی می‌فهمد در شرایطی که هستیم زمانه چه امکاناتی برای تحقق آن آرمان‌ها دارد. نمونه‌اش حرکت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بود که هر اندازه مردم اعلان آمادگی می‌کردند، ایشان جلو می‌آمدند. فکر می‌کنم حتی اگر مردم ولایت فقیه را نمی‌پذیرفتند، در آن شرایط حضرت امام به استقلال ایران بسنده می‌کردند. این هنر شهید بهشتی «رحمة‌الله‌علیه» بود که توانست در مجلسی که امثال آقای صباغیان‌ها یعنی ملی‌مذهبی‌ها بودند، ولایت فقیه را در قانون اساسی جای دهد. شهید بهشتی می‌فرمایند وقتی به حضرت امام خبر آن را دادم که ولایت فقیه در قانون اساسی جای گرفت، حضرت امام از سر رضایت لبخند زدند. ولی اگر آن اتفاق نمی‌افتاد، حضرت امام عقب‌نشینی نمی‌کردند بلکه زمینه‌ی تحقق آن را فراهم می‌نمودند.

جمله «عمل به هنگام» که رهبر معظم انقلاب مطرح می‌کنند به این معنا است که اگر زمانه ظرفیت به ظهور آمدن رخدادی را دارد، نباید آن را عقب‌انداخت و گرنه مانند سلیمان بن صُرد وقتی به هوش می‌آیم که حضرت اباعبدالله علیه‌السلام را شهید کرده‌اند. باید نسبت به این امر حساس بود که هر زمانی ظرفیت خاص خود را دارد تا از یک طرف از آرمان‌های مان دست نکشیم و از طرف دیگر متوجه باشیم که حرکت‌های تاریخی، حالت فرآیندی دارند. آنچه که در زمان صفویه با علمایی مثل شیخ بهایی واقع شد به دلیل این بود که آن‌ها متوجه شدند آن زمانه ظرفیت تشکیل حکومت شیعه را دارد، با این که صفویه نواده شیخ صفی‌الدین اردبیلی بودند که سنی‌صوفی مسلک بود، ولی این علما با عمل به هنگام خود، جریان را به سوی تشیع سوق

دادند. بنده در مصاحبه‌ای تحت عنوان «نقش فرآیندی انقلاب اسلامی در این تاریخ» ادله‌ای ارائه داده‌ام حاکی از آن که افقی توحیدی در این تاریخ به ظهور آمده و در ادامه‌ی حضور تاریخی انقلاب اسلامی ابداً نگران بن‌بست و انجماد نباشید، اما این که با افقی که به ظهور آمده، چطور باید عمل کرد؛ بحث دیگری است.

در مورد جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی چند نظر وجود دارد. یک نظر این که عده‌ای معتقدند تمام شرایط نشان می‌دهد جمهوری اسلامی شکست خورده است و سلطنت‌طلب‌ها منتظرند برگردند و حکومت را در دست بگیرند. نظر دیگر مربوط به کسانی است که جریان انقلاب را یک جریان سیاسی-دینی می‌دانند ولی نه به عنوان تمدنی مقابل استکبار، معتقدند دینداری و استقلال کافی است. این جریان اعتقاد دارد با کوتاه آمدن در مقابل استکبار می‌توانیم با امکانات خوبی که داریم کشور را اداره کنیم و آینده‌ای غیر از آن چیزی که جهان مدرن در آن قرار دارد، معنا ندارد. این افراد به هیچ وجه، تاریخی فکر نمی‌کنند. شرط تاریخی فکر کردن این است که متوجه باشیم در رخدادی مثل انقلاب اسلامی افقی گشوده شده و بفهمیم در کدام یک از مراحل آن رخداد هستیم. جریان سوم افرادی هستند که انقلاب اسلامی و ولایت فقیه را قبول دارند ولی برخوردشان نسبت به بعضی امور و کسانی که مثل آن‌ها فکر نمی‌کنند، تند است. تصور این افراد آن است، هم‌اکنون که انقلاب اسلامی واقع شده است همه‌ی آرمان‌ها باید خیلی زود به ظهور آید. این گروه متوجه تفکر تاریخی و فرآیندی بودن انقلاب اسلامی نیستند. نگرانند اگر کوتاه بیایند انقلاب از دست می‌رود. در حالی که ما معتقدیم تاریخ آینده به جهت هویت توحیدی انقلاب اسلامی و ضد استکباری بودن آن، از آن انقلاب اسلامی می‌باشد، ولی این حضور طی فرآیندی در تاریخی که شروع شده شکل می‌گیرد و بسیاری از صحنه‌هایی که پیش می‌آید حکایت از آن دارند که حتی آن‌جایی که خانم وزیر دفاع لبنان به اسم دفاع از حزب‌الله آن ترانه را خواند و افراد بی‌حجاب و باحجاب او را تشویق می‌کردند، آینده‌ی انقلاب اسلامی دارد محقق می‌شود، ولی مثل تحقق تاریخی هر حرکت توحیدی که در تاریخ محقق شد، نه آن که فکر کنیم از همین فردا همه کارها درست می‌شود. بیایید کیفیت ریزش‌ها و رویش‌های انقلاب را با هم مقایسه کنیم. رویش‌های مان عموماً انسان‌های فرهیخته و جوانان پاکدامن و انقلابی هستند ولی ریزش‌های مان عموماً افرادی هستند که تحت تأثیر تبلیغات دشمن از خودشان فکری ندارند و بنا دارند نظام اسلامی را سرنگون کنند و خودشان جای آن بنشینند. به گفته آقای رحیم پور ازغدی در جواب آن‌هایی

که بنای براندازی نظام را در سر می‌پروراندند، باید گفت بالاخره ملت ایران در مقابل نظام شاهنشاهی انقلاب کردند و کشته دادند، شما هم بیاید در مقابل انقلاب اسلامی کشته بدهید و ملت را کنار بزنید، آیا این ریزش‌ها چنین روحیه و توانی دارند؟ نکته‌ی دوم این که انگیزه‌های ادامه‌ی حیات مدرن در جوانان داخل کشور زیاد نیست که تصمیم گرفته باشند تا به هر قیمتی نظام اسلامی را براندازند. هر چند عده‌ای هستند که معتقدند باید نظام را از درون تغییر دهند، مثل روشنفکران دینی. ولی این که مشخصاً ولایت فقیه ادامه پیدا کند یا سکولاریته! نشاط و فعالیت جبهه پشتیبان نظام ولایت فقیه اساساً قابل مقایسه با مخالفانی نیست که خودشان با خودشان هزاران مسئله دارند. البته این بدین معنا نمی‌باشد که ما ضعف نداریم، ولی مسئله‌ی ما این است که هر چه نظام جلو آمده به بلوغ خود نزدیک شده، به همین جهت جریان‌های مقابل نظام به این نتیجه رسیده‌اند که به جای براندازی، به تغییر فکری افراد داخل نظام فکر کنند و برای مسئولین از این طریقه تصمیم‌سازی نمایند.

با این مقدمه طولانی، خواستم عرض کنم چرا اولاً: خداوند می‌فرماید مصلحت شما نبود که در آن زمان مکه را فتح کنید و زمان آن نرسیده بود و فهم زمان و زمانه امر مهمی است؛ و ثانیاً: چرا فرمود: «تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلْ لَكُمْ هَذِهِ» فعلاً آنچه نقداً برای تان پیش آمده است را درست بشناسید تا متوجه شوید حقیقتاً وارد تاریخ توحیدی شده‌اید. در راستای توجه به شرایط پیش آمده، ذهن‌ها متوجه پیامبر خدا ﷺ می‌شود و حضرت نمونه‌ای می‌شوند برای مؤمنین یعنی «آیةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». در آیه‌ی ۲۶ می‌فرماید: آیا آن صحنه را به یاد دارید که جبهه کفر با غضب شدید خود مقابل شما قرار گرفت ولی خداوند به رسول خود و بر مؤمنین آرامش خود را نازل کرد تا خود را نوازند و حکیمانه عمل کنند؟ نتیجه آن شد که «وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ» خداوند دست تجاوز آن‌ها را کوتاه کرد و عملاً نتوانستند شما را مضمحل کنند. پس باید در صدد به ظهور آوردن شخصیت خاصی برای خود باشید که رسول خدا ﷺ نمونه‌ی آن شخصیت هستند برای مؤمنینی که می‌خواهند نحوه‌ی دیگری از بودن را برای بشریت متذکر شوند. و شما در دل چنین شرایطی و چنین شخصیتی به سوی صراط مستقیم و شاهراه هدایت قدم خواهید گذارد و از این طریق مسائل تان حل می‌شود، مشروط بر آن که نسبت به شخصیتی که باید با اسوه قرار دادن پیامبر ﷺ در خود ایجاد کنید احساس مسئولیت نمایید. پیروزی اسلام با چنین شخصیت‌هایی شکل گرفت و نه با فتح شهرها و کشورها. انقلاب اسلامی خود را با سعه‌ی صدر حضرت امام و رهبر معظم انقلاب ادامه داد و ادامه می‌دهد. در این سعه‌ی صدر

است که غم انسان‌های منحرف و فریب‌خورده را می‌خوریم، زیرا به غیر از مزدوران و جاسوسان، همه این ملت‌ها از آن ما می‌باشند. یعنی متعلق به تاریخی هستند که با انقلاب اسلامی در مقابل استکبار شروع شده است. یک زمانی عده‌ای از خانم‌های بی‌حجاب بنا داشتند تحت تأثیر دنیای غرب آگاهانه و ناآگاهانه، شرایط را به نفع خود و به نفع جهان غرب تغییر بدهند و از این جهت در زمره ملتی که انقلاب کرده بودند قرار نداشتند و این مربوط به همان روزهای اول انقلاب است ولی اکنون شرایط تغییر کرده و اکثر آن‌ها خود را در حضور تاریخی انقلاب اسلامی احساس می‌کنند و باطن آن‌ها متعلق به انقلاب اسلامی می‌باشد.

فرمود: «وَ الْأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» (21)

چیزهایی را که قادر نبودید به دست آورید و خدا به آن‌ها احاطه داشت، به دست آوردید. چیزهایی که فکر آن‌ها را هم نمی‌کردید که در دل حرکت توحیدی‌تان وجود دارد و از آن طرف در موقعیتی هستید که با کفار اگر درگیر شوید، بدانید که حتماً آن‌ها در مقابل شما عقب‌نشینی می‌کنند، بدون آن‌که یآوری داشته باشند. این آیه برای امروز ما هم راهنمای خوبی است، البته اگر با عقل قرآنی به موقعیت خود فکر کنیم و نه بر اساس تحلیل رسانه‌های بیگانه؛ به پشتوانه چنین آیاتی، حضرت امام دستور دادند ناو امریکایی که داشت به ظاهر به سمت کویت می‌رفت ولی برای کمک به صدام بود، بزنند، با نظر به چنین آیاتی که می‌فهمد دشمن شما مقابل هويت توحیدی شما به میدان آمده در حالی که امکان مقاتله با شما را ندارد. البته نیروهای نظامی ما مستقیماً با آن ناو برخورد نکردند ولی در مسیر آن ناو مین‌گذاری شد و خدمه‌ی آن ناو را زیر نظر گرفتند؛ با انفجار مین و ضربه‌ای که به ناو وارد شد و دست‌پاچگی که آمریکایی‌های ساکن ناو از خود نشان دادند، همه پشیمان شدند که چرا بنا به توصیه حضرت امام، به آن ناو حمله نکردند.

ما به دو صورت می‌توانیم فکر کنیم، یا با عقل خودمان و یا با عقل قرآنی. تفکر تاریخی یعنی تفکری که نحوه بودن حضرت ربّ العالمین را در عالم و در رخدادها ببینید. آیه ۲۳ به صراحت می‌گوید اگر کار به مقاتله و مقابله با کفار کشیده شود اولاً: از مقابل شما فرار می‌کنند، ثانیاً: کسی به آن‌ها کمک نمی‌کند و گمان نکنید آن‌ها در نبرد با شما یار و یآوری خواهند داشت. در ادامه فرمود:

«سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (23)

این یک قاعده پایدار و همیشگی در عالم است. پس سنت حضور خدا را در هر زمانی همین طور ببینید که موحدین را تنها نمی گذارد و نوکران آمریکا هم به کمک آن ها نمی آیند و از این جهت نباید از برکات حضور تاریخی خود غفلت کنیم.

مقام معظم رهبری «حفظه الله» در ۱۴ خرداد سال ۹۸ در حرم حضرت امام فرمودند:

خطای محاسباتی از این جا ناشی می شود که ما جبهه خودمان را درست نشناسیم...، جبهه مقابل را هم درست نشناسیم...، باید حقایق مربوط به این زورگویان را درست بدانیم، حقایق مربوط به خودمان را هم بدانیم، یکی از این حقایق، قدرت مقاومت است.

صحبت های مقام معظم رهبری در رابطه با مکتب مقاومت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود که فرمودند: «در ادبیات سیاسی بین المللی، مقاومت به شیوه امام خمینی و دکترین مقاومت امام خمینی، یک موضوع شده است.» به نظر بنده این دکترین را حضرت امام از آیاتی مثل آیه ۲۳ این سوره، به دست آورده بودند. این مربوط به شخصیت سیاسی حضرت امام نیست، مربوط به شخصیت قرآنی ایشان است و پشتوانه محکمی که با ایمان به قرآن نصیب ایشان شده بود. رهبر معظم انقلاب در ادامه فرمودند:

«این که یک کشوری توان نظامی و اقتصادی زیادی داشته باشد و بتواند به سیطره خود ادامه بدهد، دیگر در حال افول است، دنیا عوض شده است، در آینده ی نه چندان دور شاهد قدرت های فرامرزی خواهیم بود که از لحاظ ماشین آلات جنگی مثل بمب اتم یا سهم در تولیدات صنعتی جهان، چندان بالا نیستند اما با قدرت تاثیرگذاری بر میلیون ها انسان، سیطره ی نظامی و اقتصادی غرب را به چالش می کشانند. دکترین مقاومت خمینی با تمام توان، شاهرگ های سیطره غرب و آمریکا را هدف گرفته است. راز ماندگاری جمهوری اسلامی در این خطی است که امام بزرگوار در میان ما باقی گذاشته است.»

این نحوه فهم یعنی تعقل تاریخی، آن هم تاریخی که در کسوت توحیدی به صحنه آمده؛ نحوه ای از تفکر قرآنی است. ملاحظه کنید این تاریخ چه ظرفیتی دارد تا مطابق همان ظرفیت عمل کنید. بنابراین طبق این فرمایش، ظرفیت تاریخ ما مقاومت است و نتیجه این مقاومت این است که آینده توحیدی ما چهره های مختلفش را یکی بعد از دیگری به ظهور می آورد و ملاک متفکر بودن در این زمانه، فهم چنین موضوعی است.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه سیزدهم

زیباترین جبهه، جبهه مقابله حق و باطل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ (24) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَعِيْرٌ عِلْمٌ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (25)﴾

عنایت داشتید که سوره مبارکه فتح موقعیتی را ترسیم و تحلیل می کند که خداوند آن موقعیت را برای افرادی قرار داد که با خدا و رسول او عهد ایمانی بستند و خداوند نحوه‌ی حضور خود را در آن مقطع به ما متذکر می شود. ملاحظه کردید در آیه ۲۴ روشن فرمود چگونه خداوند با مدیریت خود مانع درگیری مستقیم بین مسلمانان و مشرکین شد و در عین حال با انعقاد صلح حدیبیه مسلمانان پیروز آن صحنه گشتند و در آیه ۲۵ روشن کرد راز عدم فتح مکه در آن شرایط توسط مسلمانان چه بود، از آن جهت که دست مسلمانان آلوده به خون مسلمانانی می شد که در مکه اسلام خود را آشکار نکرده بودند. این جا است که این سؤال پیش می آید که خصوصیات جبهه توحیدی چیست و نحوه‌ی حضورش در تاریخ چگونه است و راز عدم پیروزی های زودرس آن چه نکاتی می تواند باشد؟

آیه ۲۴ متذکر مرحله‌ای از حضور تاریخی ما است و این که خداوند مصلحت ما را در عدم درگیری می بیند و زمینه را فراهم می کند تا مطابق صلح حدیبیه، سال بعد مسلمانان به حج بروند و در مقابل مشرکین مکه آن حج ابراهیمی را با شور و نشاط خاص خود به جا آورند و عملاً تمدنی جوان و آسمانی را در مقابل تمدن جاهلیت قرار دادند و نتیجه روحی و روانی آن صحنه‌ها این شد که مشرکین انگیزه ادامه فرهنگ و تمدن خود را از دست بدهند و در نتیجه بدون آن که مسلمانان با مشرکین مکه درگیر شوند، هر چند امکان پیروزی مسلمانان در آن صحنه بود، در سال‌های بعد به راحتی مکه فتح شود.

آیه ۲۵ امر مهمی را در رابطه با عدم درگیری مستقیم بین مسلمانان و مشرکین متذکر می شود، از آن جهت که نه بی گناهان در آن درگیری کشته شدند و نه عدم مقاتله به معنای شکست پیش آمد، بلکه شرایطی فراهم شد که بعداً مکه بدون خونریزی فتح گردید. می فرمایند اگر مردان و زنان مؤمنی بین مشرکین نبودند حتماً آن‌ها را در عذاب سختی قرار می دادیم. ولی این کار را نکرد، «لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» زیرا جریان جاری بودن رحمت الهی بود. این یک نوع رحمت خاص می باشد، رحمتی که موجب شد تا کفار هم با آن که مانع اعمال حج ابراهیمی در آن سال شدند، از دم تیغ نجات پیدا کنند. هر چه هست معلوم است که خداوند می خواهد عده‌ای را در این فضای تاریخی در رحمت خود قرار دهد. حال این سؤال پیش می آید که چرا کار با کشتن و به قتل رساندن کفار تمام نشد؟ می فرماید: اگر مؤمن و کافر از هم جدا بودند، کفار به جهت موانعی که در انجام حج ایجاد کرده بودند عذاب می شدند، از آن جهت که عملاً حرمت خانه خدا را نگه نداشتند. در همین رابطه بود که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مورد کشته شدن حجاج توسط آل سعود فرمودند: اگر ما از صدام هم بگذریم از آل سعود نمی گذریم! زیرا شکستن حریم مسجد الحرام، به هم ریختن نظام عالم است. به همان معنایی که در روایت داریم اگر حج تعطیل شود، عالم به آخر می رسد. حتی در روایت هست اگر هیچ کس نباشد که به حج برود، برای امام مسلمین واجب است کسی را جهت این کار اجیر کند تا حج تعطیل نشود! دلایل این مسائل را عزیزان می توانند در جزوه «حقیقت حج» دنبال بفرمایند.

در آیه مذکور از یک طرف متذکر می شود که چه اندازه جسارت کفار شدید بوده است که باید با عذاب دردناکی روبرو می شدند و از طرف دیگر افق، افق ظهور رحمت است و بنا بر آن است که نسیم رحمت خدا بوزد، این جا یعنی وقتی رحمت الهی در صحنه آمد، دیگر

کافر و مؤمن ندارد و این نشان می‌دهد گاهی مسائلی در پشت رخدادها نهفته است که ما به راحتی نتوانیم انتظارات مان را در آن صحنه‌ها دنبال کنیم. انتظار این بود کسانی که مانع انجام حج در مسجد الحرام شدند، نابود شوند و خداوند هم چنین انتظاری را منطقی می‌داند. لذا می‌فرماید ما هم چنین بنایی داشتیم ولی گویا اراده دیگری هم در میان بود که آن اراده ترجیح داده شد، به این معنا که هنوز میوه فتح مکه نرسیده است. به همان معنایی که رهبر معظم انقلاب آن موضوع را در میان گذاردند که عده‌ای پا بر زمین می‌زنند که چرا نشد؟^۱

بعضی‌ها با محاسباتی که نزد خود از جبهه‌ی توحیدی دارند، انتظار می‌کشند موفقیت‌ها و پیروزی‌هایی که وعده داده شده سریعاً محقق شود و عدم تحقق آن وعده‌ها موجب یأس‌شان می‌شود. پیش خود می‌گویند، رقیب و دشمن ما که کافر است، ما هم که قصد احیای دین را داریم، مظلوم هم که واقع شده‌ایم، پس چرا وعده‌ی شکست و روسیاهی دشمنان عملی نشد. آیه‌ی فوق متذکر این امر است که برای حضور تاریخ توحیدی، امری و سنی در میان است به نام «لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» آن پیروزی که شما با مشرکین مکه درگیر شوید و بر آن‌ها پیروز گردید، پیش نیامد برای آن که خداوند داخل کند در رحمت خود هر که را می‌خواهد که البته ظاهراً امری بود بالاتر از به قتل نرسیدن مسلمانانی که ایمان خود را آشکار نکرده بودند. به همین جهت در آیه‌ی بعد متذکر امر مهمی می‌شود و می‌فرماید:

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَزَمَّهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (26)

این‌ها کسانی‌اند که کفر ورزیدند و شما را از خانه‌ی خدا منع کردند و دل‌های خود را به خاطر کفرشان پر از خشم نمودند و در مقابل، خدا هم سکینت را بر قلب رسول و مؤمنین نازل

۱ - می‌فرماید: حوصله‌ی انقلابی و صبر انقلابی، مثل خشم انقلابی است. وقتی که حضرت موسی^۱ بعد از پیغمبری آمدند به مصر و آن معجزه را نشان دادند و دعوت و این حرف‌ها- خب، بنی اسرائیل منتظر بودند دیگر؛ از گذشته خبر داده شده بود که یک منجی‌ای خواهد آمد و آن منجی هم موسی^۱ است؛ حالا موسی^۱ آمده، منتظر بودند به مجردی که موسی^۱ آمد، دستگاه فرعون کن‌فیكون بشود؛ نشده بود- قرآن می‌گوید آمدند پیش حضرت موسی^۱ و گفتند که «أَوَدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا» (اعراف/129) تو که آمدی چه فرقی کرد؟ چه تفاوتی کرد؟ قبل از این که بیایی هم ما را آزار می‌کردند، زیر فشار بودیم، حالا هم که آمدی باز زیر فشاریم. ببینید! این آن حالت بی‌صبری بنی اسرائیلی است؛ بی‌صبری. حضرت موسی^۱ گفت خب صبر کنید: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف/128) تقوا اگر داشته باشید، عاقبت مال شما است؛ صبر لازم است. این حالت را نباید داشته باشید؛ این که ما بگوییم چرا نشد، چه جوری شد، پا به زمین بزنیم، درست نیست. (7خرداد/ 1397)

کرد و در نتیجه آرامش دل یافتند و خشم و بی‌باکی دشمن، مؤمنین را سست نکرد و تقوا را ملازم و همراه آنان نمود، به طوری که روح ایمان از آن‌ها جدا نشود و آن‌ها سزاوار کلمه تقوا بودند و استعدادشان برای دریافت چنین عطیه‌ای تمام بود، زیرا در اطاعت از خدا و رسولش هیچ سستی به خود راه ندادند و خداوند به هر چیزی علیم است و شأن هر چیزی را می‌داند.

دو جبهه به ظهور آمد، یکی در اوج غضب و تعصب و دیگری در اوج آرامش و ایمان، با همراهی کلمه تقوا «وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» و آن‌ها به جهت جایگاهی که در آن قرار داشتند، یعنی تحقق تاریخ توحید در مقابل استکبار، شایسته چنین جایگاهی بودند و اهل آن بودند، به جهت پیروی از رسول خدا ﷺ.

تاریخ به چنین صحنه‌هایی نیاز دارد تا باطن جبهه‌های حق و باطل به خوبی به نمایش در آید. اهل باطل طوری به نمایش آمدند که در وصف آن‌ها آمد: «قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ» قلب‌های‌شان را فوران غضب‌های جاهلیت فرا گرفته بود و اهل ایمان نمایش تقوا شدند، «كَلِمَةَ التَّقْوَى» و این چیزی بود که باید واقع می‌شد، «وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» و خداوند از همان ابتدا می‌دانست کار به این جاها می‌کشد، زیرا به شأن هر چیزی آگاه است. او با چنین صحنه‌آرایی‌ها و نمایش چهره‌های اصلی حق و باطل، راه هدایت بشریت را به سوی آن‌ها می‌گشاید تا انسان‌ها در این دنیا عوامل سرگردانی‌های خود را بشناسند و گمان نکنند با رفاه‌زدگی می‌توانند به خود و زندگی خود معنا ببخشند. از نظر بنده، زشت‌ترین دنیا، دنیای هاکسلی است که می‌گوید دنیای زیبای نو! دنیایی پر از رفاه، دنیایی که هیچ‌کس به دیگری کاری ندارد.^۲ به گفته‌ی یکی از اساتید، این زشت‌ترین دنیایی است که بعضی آقایان به اسم اخلاق جهان بشر امروز، در کانال‌های فضای مجازی پیشنهاد می‌کنند. این یعنی اوج پوچی! اگر این آیات مقابل ما نبود ممکن بود ما هم تحت تأثیر چنین افرادی قرار بگیریم و به دنبال جهانی باشیم که مانند بعضی از جوانان گمان کنیم جهان گل و بلبل است، این یک دروغ بزرگ است، اگر بنا بر آن است که آرامش لازم همراه با کلمه‌ی تقوا جان انسان‌ها را فرا بگیرد، باید نسبت به جاهلیت، به هر شکلی که باشد بی‌تفاوت نبود. لذا در عالی‌ترین و

۲ - دنیای قشنگ نو یا دنیای هاکسلی، رمانی است تخیلی به قلم الدوس هاکسلی که نظر به آرمان شهری دارد که در آن مهندسی ژنتیک به آفرینش انسان‌ها با ویژگی از پیش تعیین شده می‌پردازد تا جامعه‌ای ساخته شود بدون جنگ و فقر و نابودی کامل خانواده و تولید زنده زایی یا تولید مثل.

نهایی‌ترین مرحله از تاریخ که حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌کنند، تقابل جبهه‌ی حق و باطل به عمیق‌ترین شکل آن به صحنه می‌آید.

بنا به فرمایش جناب ملاصدرا ذات انسان، ذات تقابل غضب و رحمت است. تقابل بُعد غضبیه و شهویه‌ی انسان، شخصیت او را شکل می‌دهد. از آن جهت که نه گرفتار میل‌های افراطی و عنان گسیخته باشد و نه گرفتار غضب آنچنانی، بلکه در بستر ایمان به خدا و پیروی از عقل، این دو بُعد، یعنی شهویه و غضبیه در جای خود قرار می‌گیرند.

ملاحظه کرده‌اید یکی از معضلات نظام بهداشت در جهان در این روزها نوجوانانی هستند که بیش از حد چاق شده‌اند، به جهت آن که بُعد غضبیه آن‌ها به صورت طبیعی در حد متعادل در صحنه نیست تا میل افراطی آن‌ها به غذا را کنترل کند و شهویه یعنی همان میل افراطی. در معادلات زندگی هم همین نسبت‌ها قرار دارد. از نظر جناب ملاصدرا جنس هستی چنین است که انسان در گردونه چنین تقابل‌هایی حق را ظاهر می‌کند؛ وقتی به نور ایمان، نه غضب او بی‌جا در میان باشد و نه در مقابل کفر، از غضب به‌جا خودداری کند. کمال عالم در ظهور این دو جبهه است تا جایگاه هر کس معلوم شود.

خداوند در آیه ۲۵ فرمود من می‌خواستم عده‌ای را وارد رحمت کنم و گرنه همه‌ی کسانی را که مانع طواف شدند عذاب می‌کردم و در آیه ۲۶ روشن می‌کند چگونه صحنه‌ای را به نمایش گذاشت که حق و باطل به طرز خاصی به ظهور آمدند. فرمود: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» جَعَلَ را به خدا نسبت بدهید، خدا به اعتبار آمادگی خود کافران، جعل کرده است تا در قلب جبهه‌ی کفر آن نوع غضب فوران کند و در قلب افراد جبهه‌ی حق آن چنان آرامشی به وجود آید. علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی «مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان/۳۰) می‌فرمایند: این که خداوند می‌فرماید: شما نمی‌خواهید مگر آنچه را خدا می‌خواهد؛ این موجب جبر نمی‌شود، زیرا خداوند می‌خواهد اگر شما اهل ایمان و تقوا بودید، آنچه شایسته است را انتخاب کنید، پس خواست خدا به فعل شما تعلق نمی‌گیرد که موجب جبر شود. در واقع خداوند میل‌ها را مدیریت می‌کند، از آن جهت اگر افرادی هستند که غضب خود را در اختیار کفرشان قرار داده‌اند، عملاً در جبهه‌ی مقابله با اسلام قرارشان می‌دهد و از این طریق شخصیتی که می‌خواهد با دین مقابله کند را به صحنه می‌آورد و صحنه‌ای شکل می‌گیرد که در یک طرف آن اوج غضب به ظهور آمده و در طرف دیگر آن اوج آرامش. «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» و کلمه‌ی تقوی را نیز همراه جبهه‌ی توحیدی کرد تا گرفتار حبّ جاه

و حبّ مال نگردند و این چنین روحیه‌ای شایسته‌ی آن‌ها بود تا در مقابل جبهه‌ی خشن فرزندان استکبار، با تقوای خود جبهه‌ی جنگ نرمی را بگشایند که هیمنه‌ی پوچ آن‌ها آشکار شود.^۳

کلمه تقوا یعنی سنت حضور در رعایت دستورات حضرت حق در مقابل همه افراط کاری‌هایی که از جبهه باطل سر می‌زند. راز پیروزی‌های جبهه حق را باید در رعایت سنت تقوای آن‌ها دانست، از آن جهت که افراد حاضر در جبهه حق در جایی و جایگاه شایسته‌ای قرار می‌گیرند، لذا خشونت‌های جبهه باطل بی‌حاصل می‌شود و نتیجه تقابل جبهه حق و باطل، برای اهل ایمان چشمگیر و ارزشمند خواهد بود، مشروط بر آن که مسلمانان نسبت به مقابله‌ای که باید با جبهه استکبار داشته باشند، کوتاهی نکنند تا به آنچنان نتایجی برسند. همانند نتایجی که رزمندگان دفاع مقدس به آن رسیدند و ره صد ساله را یک شبه طی کردند و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند آن‌ها به نتایجی رسیدند که سالکان و عارفان به دنبال آن بودند.

حضرت حق برای آن که ما را متوجه کنند بهترین نحوه‌ی «بودن» را در کجا دنبال کنیم، متذکر می‌شوند، وقتی این دو جبهه در مقابل هم قرار گیرند، آنچنان جبهه‌ی حق را می‌آراییم که آینه‌ی آرامش و تقوا باشد. مصداق چنین هویتی را بنده در شهید خرازی احساس کردم که گویا در اوج مقابله با دشمن، آب در دلش تکان نمی‌خورد! آن هم در عملیات‌های سنگینی مثل عملیات خیبر که منجر به شهادت حاج همت شد. به جهت آن آرامش الهی هرگز لبخند از لب حاج حسین خرازی نمی‌افتاد.

با توجه به فضای این قسمت از آیه که می‌فرماید: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» می‌فهمیم محل ظهور آن تقوا، در مقابله با جبهه کفر پیش می‌آید که امروزه منجر به عبور از روح نیهیلیسمی و پوچی می‌شود. در شرایطی هستیم که راه گم شده است، راه برگشت به اصالت‌ها، تقابل با دشمنانی است که مستکبرانه جایگاهی برای انسانیت انسان‌ها قائل

۳ - رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در دیدار با دست اندرکاران مراسم سالگرد حاج قاسم سلیمانی فرمودند در واقع این تشییع و بعد، بزرگداشت‌ها، ژنرال‌های جنگ نرم استکبار را متحیر کرد. این‌هایی که در جنگ نرم استکبار بر جسته‌اند و در واقع آن‌ها هستند که دارند فعالیت می‌کنند و ژنرال‌های جنگ نرم آمریکا و استکبار هستند، اصلاً متحیر ماندند که این چه وضعی است، این که بود، این چه بود؟ این چه حرکت عظیمی است که آن‌ها را شکست داد؟... البته آنچه در شهادت اتفاق افتاد اولین سیلی بود که به آمریکا زده شد و تا آن زمان مهم‌ترین سیلی به آمریکا هم این حرکت مردمی عظیمی بود که انجام گرفت و بعد هم که برادرها یک سیلی‌ای زدند، لکن سیلی سخت‌تر عبارت است از غلبه‌ی نرم‌افزاری بر هیمنه‌ی پوچ استکبار. این سیلی سخت به آمریکا است که باید زده شود.

نیستند، تنها به منافع خودخواهانه خود نظر دارند و مقابله با چنین روحیه‌ای خود به خود انسان را از چنین فکری و فرهنگی نجات می‌دهد.

دشمنان انقلاب اسلامی متوجه نیستند جریانی که مقابل آن‌ها است یک جبهه است با تاریخی که به همراه آن به ظهور آمده، جبهه‌ای در مقابل خشونت و عصبیت، از آن جهت که روح سرمایه‌داری، روح خشونت و تعصب است. خداوند راه مقابله با آن جبهه را در این تاریخ با انقلاب اسلامی گشوده است تا زیباترین جلوه‌های ایمان را به نمایش گذارد. در چنین صحنه‌هایی چمران‌ها آینه‌ی نمایش حضرت امام خمینی می‌شوند.

آیه ۲۶ راز بزرگی را با ما در میان می‌گذارد تا معلوم شود راه پرورش حاج قاسم سلیمانی‌ها را در کجاها باید دنبال کنیم و در این رابطه فرمود: «وَالَّذِمُّهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» همراه مجاهدان، فکر و فرهنگی را به ظهور آورد که تمام تحریم‌های دشمن بی‌اثر شد. از آن جهت که «تقوی»، انسان را در جهانی قرار می‌دهد که همه‌ی عالم در مقابل او به اندازه سنگینیِ ارزشی ارزش ندارد و همه‌ی نقشه‌ها را از خدا می‌یابد. لذا آنچه را دنیای مدرن و جاهلیت با اهمیت می‌دانند از اهمیت می‌افتد و این حاصل بی‌تفاوت بودن نسبت به جهان استکباری و در عین حال آن را به چیزی نگرفتن است که منجر به نگرانی روحیه‌ی تمامیت‌خواهی جبهه‌ی استکبار می‌شود.

آقای رنه گنون در کتاب «سیطره‌ی کمیت و علائم آخر زمان» روشن می‌کند که تمام غرب کینه است و ملاحظه کردید چگونه در جنگ جهانی اول و دوم به جان خود افتادند، ولی اهل تقوا درست در فرهنگی هستند که مقابل روحیه کینه‌مندانه آن‌ها قرار دارند، زیرا جبهه اصلی را گم نکرده‌اند و خود را برای محقق کردن فتحی که خداوند در مقابل جاهلیت دوران‌شان اراده کرده است، معنا کرده‌اند و نه در سازش با کفر. به همان صورتی که حضرت ابراهیم علیه السلام خود را معنا کرده بودند و خداوند در وصف کار آن حضرت می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ» از آن جهت که در مقابل دشمنان خدا و دشمنان انسانیت فرمود: «وَبَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا» (متحنه/۴)، بین ما و شما دشمنی و کینه همیشگی برقرار است. مگر می‌شود با استکبار مسامحه داشت و کوتاه آمد؟ در آیه‌ی «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» (مسد/۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که نمی‌خواهند با ابی لهب جنگ مسلحانه راه بیندازد. می‌خواهند جبهه خود را با جبهه جاهلیت دوران جدا کنند. آقای مک فارلین جهت گفت‌وگو با ما درباره گروگان‌های آمریکایی در لبنان، با یک کتاب انجیل آمده بود که به ایران وارد شود ولی با

همان هویت استکباری که در دل آن بوشِ پسر و ترامپ وجود دارد و فهم این موضوع بصیرت ابراهیمی می‌خواهد که از دشمنی و کینه با استکبار غفلت نمی‌کند، بدون آن که نیاز باشد لشکرکشی کنیم. مگر ما بودیم که با آمریکا و یا با صدام وارد جنگ شدیم؟

غفلت از دشمنی با استکبار یعنی در کنار استکبار خود را ادامه‌دادن. در آن صورت چیزی از هویت توحیدی ما باقی نمی‌ماند و عملاً شعار «لا إله إلا الله» در زندگی‌ها به حاشیه می‌رود و این یک بحث معرفت‌شناسی است در فهم تاریخی استکبار، غفلت از این موضوع موجب می‌شود تا بعضی‌ها به آقای ترامپ نصیحت کنند که دست از کارهایش بر دارد. حتی حضرت امام خمینی را مقصر می‌دانند که چرا آقای مک‌فارلین را نپذیرفتند، در صورتی که این افراد آن‌قدر از نظر معارف قرآنی ضعیف هستند که نمی‌دانند اگر استکبار را به هر نحوی به رسمیت بشناسیم، هویت توحیدی انقلاب از دست می‌رود، از آن جهت که استکبار خود را طوری معنا کرده که باید بر جهان سیطره داشته باشد. پس اگر استکبار را به هر نحوی به رسمیت شناختیم تحت سیطره‌ی استکبار بودن را پذیرفته‌ایم و تقوا چنین اجازه‌ای به موحدین نمی‌دهد.

فرمود مجاهدینِ موحد «أَحَقُّ بِهَا» شایسته‌ی آن عزت بودند، زیرا در مقابل فشار و خشم جاهلیت کوتاه نیامدند. ظرایف زیادی در این آیه نهفته است. رابطه‌ی قسمت اول آیه با قسمت دوم را ملاحظه کنید. در قسمت اول می‌فرماید با کسانی روبه‌رو هستید که به ظاهر در اوج گردن کلفتی و غضب هستند و در قسمت بعدی می‌فرماید در مقابل آن‌ها نوعی حیات خاص به رسول خدا ﷺ و مؤمنین دادیم که غیر از حیاتِ سراسر خشم جبهه کفر است و راز حضور تاریخی جبهه توحیدی در این نوع حیات است، حیاتی بیرون از جبهه استکباری و جهانی که مستکبران در آن قرار داشتند. جهانی که مجاهدان، خود را در آن احساس می‌کردند و آن جهان آرزوی حکما و عرفا بوده و هست، آن جهان را در کتاب «گلستان یازدهم» ملاحظه می‌کنید که همسر شهید چیت‌سازان چطور می‌شود که با آن‌همه علاقه به همسرش، می‌گوید شب آخر فقط به او نگاه می‌کردم و پذیرفته بودم که دیگر باید شهید شود. شما اگر تاریخ زندگی عارفان و شب زنده‌داران را جستجو کنید، کمتر با چنین تقوایی روبه‌رو می‌شوید که این خانم در آن قرار دارد. تقوا را باید دوباره معنا کنید، مگر جز این است که انسان در تقوا، خود را کنترل می‌کند برای این که میل‌های سرکشِ دوران بر او غلبه نکند؟ خدا رحمت کند آقای دکتر علی شریعتی را که می‌گوید در پاریس سخنرانی داشتم جریان کربلا را شرح می‌دادم و این که زنان در کربلا چگونه کنار مردان پای کار بودند! همه حضار که عموماً اساتید

و دانشجویان رشته جامعه‌شناسی بودند، گوش می‌دادند و پس از سخنرانی آمدند و به من گفتند عجب صحنه تراژیکی آفریدی! من گفتم من چنین کاری نکردم این صحنه در تاریخ واقع شده است، و آن‌ها اصلاً باورشان نمی‌آمد که چنین صحنه‌ای واقع شده باشد. در همین رابطه عرض کنم چنین تقوایی کجا پیدا می‌شود جز در تقابل جبهه توحیدی ناب اسلامی مقابل جبهه‌ی حمیت و خشم؟

بنده سعی دارم به آن افقی که آیات، مقابل ما قرار می‌دهند نظر کنم و گرنه بقیه زوایایی که آیات متذکر آن هستند را بحمدالله خودتان متوجه هستید و در این رابطه تأکید می‌کنم از چه جهت در آیه مذکور می‌فرماید: «كُنُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا»، این بزرگی و عظمت حق‌شان بود و اهل آن بودند. این یعنی اگر ما در صحنه‌های مقابله با جاهلیت دوران واقع شویم، چنین ظرفیت‌هایی به ظهور می‌آید، زیرا به تعبیر حضرت امام بحث در کلمه توحید و توحید کلمه است. «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»، «کان» را به معنای همواره در نظر بگیرید، به این معنا که همواره خداوند نسبت به هر چیزی آگاهی کامل دارد و شأن هر چیزی را می‌داند که جایگاه هر جریان‌ی کجا باید باشد و چرا مجاهدان راه حق باید به چنین شأن و جایگاهی برسند و می‌داند که در این صحنه چه چیزی در پیش است.

خداوند بعد از این که دلیل آورد چرا مانع مقابله و مقاتله مستقیم بین مسلمانان با کفار شد. در آیه‌ی بعد می‌فرماید: مطمئن باشید وعده‌ای را که دادیم تا شما وارد مسجد الحرام شوید، محقق می‌شود. زیرا شرایط طوری بود که آن‌ها انتظار نداشتند با صلح حدیبیه، سال بعد وارد مسجد الحرام شوند، در حالی که پیامبر خدا ﷺ خواب دیده بودند که به مکه می‌روند و قربانی می‌کنند، ولی در آن سفر آن‌چه حضرت در خواب دیده بودند انجام نشد و تنها منجر به صلحی شد تا سال آینده این کار انجام شود. خداوند در آیه ۲۶ فرمود با این که امکان آن را داشتید که در مقابل ممانعت مشرکین با آن‌ها درگیر شوید و آن‌ها را شکست دهید، ولی رحمت او چیز دیگری را اقتضا کرد.

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسِكُمْ وَ مَقْصُرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» (27)

سوگند می‌خورم که خدا آن رؤیایی را که قبلاً نشانت داده بود تصدیق کرد و آن رؤیای صادقانه بود، آن رؤیا این بود که به زودی شما مؤمنین داخل مسجدالحرام خواهید شد إن شاء الله، در حالی که از شر مشرکین ایمن باشید و سرها بتراشید و تقصیر کنید، بدون این که

نگران مشرکین باشید. پس خداوند از فواید و مصالح داخل مسجدشدن تان چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید و به همین جهت قبل از داخل شدن شما به این وضع، فتحی قریب قرار داد - صلح حدیبیه - تا داخل شدن شما به این وضع میسر گردد. پس این که مؤمنین در راستای رؤیای رسول الله ﷺ جهت حج به سوی مکه حرکت کردند و بعد مشرکین جلوی آن‌ها را در حدیبیه گرفتند و آن‌ها به شک افتادند، آیهی فوق می فرماید صلح حدیبیه را جلو انداختیم تا ورود همراه با امنیت شما در مکه میسر شود و جای شک نماند.

خداوند در آیهی فوق به مؤمنین اطمینان می دهد که مسیر حرکت شان به سوی انجام حج در مسجد الحرام است و دست خدا بسته نشده است و با ارادهی الهی آن وعده واقع می شود، آن هم «آمنین» با امنیت از شر مشرکین و «مُحَلِّقین» با سرهای تراشیده و تقصیر کرده، بدون هر گونه نگرانی و «فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا» و خداوند چیزهایی را که شما نمی دانید می داند. پس در بستر حضور ارادهی الهی حرکت کنید تا بهترین نتیجه را بگیرید. در حالی که خداوند «فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» قبل از این جریان، فتح قریبی را برای شما قرار داد که صلح حدیبیه و اموری بود که در راستای آن صلح برای مسلمانان پیش آمد. از این جهت جا دارد به آینده ای فکر کنید که با هویت اسلامی در تاریخ حاضر می شوید. راهی گشوده شده است که اگر هنوز به بعضی از مراحل آن نرسیده‌اید ولی بالاخره راهی که خداوند مقابل انسان بگذارد، بن بست ندارد، زیرا راه توحید است در مقابله با استکبار.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» (28)

همان خدایی که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غلبه دهد و خداوند کافی است بر صدق نبی و صدق رؤیای پیامبرش.

علاوه بر آن که خداوند رزاق و یا رحمان است و یک ذات است با جلوات مختلف اسماء حسنا، اما در این آیه می فرماید خدایی که به صحنه آمده تا رؤیای رسول خود را محقق کند، همان خدایی است که در اراده ای کلی تر، رسول خود را جهت هدایت بشریت فرستاده و حضور خدا برای تحقق همه‌ی این مناسبات کافی است و برای آن‌ها که در طلب توحید برتری هستند این پیامبر دینی را آورده که در این راستا از سایر ادیان «أُظْهِر» و برتر است. شما مسلمانان می توانید طی تجزیه و تحلیلی موقعیت خود را نسبت به وعده‌های الهی بررسی کنید که چگونه ارادهی الهی در بستر رویدادهای مختلف همچنان خود را ظاهر می کند، با توجه به این امر نباید گفته شود چرا رؤیای رسول خدا ﷺ در خارج واقع نشد، در حالی که همان خدایی

که رسولش را جهت هدایت بشریت آورده و دینی را فرستاده که نسبت به سایر ادیان الهی کامل تر است؛ آن رؤیا را تصدیق می کند و در واقع در خارج محقق می سازد، با توجه به این امر شایسته است با اطمینان کامل به آینده‌ای که در پیش است زندگی خود را شکل دهید.

هنر انسان‌های موحد آن است که متوجه باشند اکنون آن‌ها با حضور در فردای‌شان معنای درستی پیدا می کند پس نباید نسبت به فردایی که در پیش دارند در شک و تردید باشند، فردایی که خداوند وعده‌ی آن را به موحدین داده است که تا کجاها می توانند در تاریخ خود حاضر باشند، اگر مطابق اعتماد به وعده‌ی الهی در اکنون خود تصمیم بگیرند.

آیات فوق نمونه‌های خوبی هستند که به موضوع آینده فکر کنیم و آینده‌ی نظام‌های توحیدی را بر اساس عقاید توحیدی تحلیل نمائیم و نه بر اساس سیاست‌بازی‌سیاسیون که جایگاهی برای اراده‌ی الهی در مناسبات خود قائل نیستند و عملاً ملاک‌هایی برای پیروزی در نظر دارند که واقعی نیست. باید به صحنه‌هایی فکر کرد که اگر یک طرف آن جاهلیت و تعصب و خشونت است، طرف دیگر آن آرامش و تقوا و سلحشوری می باشد و عظمت این جبهه در به‌ظهور آوردن چنین شخصیت‌هایی می باشد که به تعبیر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» «فتح الفتوح» است. مقام معظم رهبری «حفظه الله» می فرمودند حضرت امام فرمودند این پیروزی‌های ما فتح الفتوح نیست، فتح الفتوح واقعی تربیت این جوانان است. انقلاب اسلامی به جایی رسیده که در متن انقلاب، انسان‌هایی تربیت می شوند که از نظر بصیرت و شور ایمانی فوق‌العاده‌اند، نمونه آن‌ها شهید حاج قاسم سلیمانی بود. خداوند می فرماید مطمئن باشید آنچه که وعده داده‌ایم حتماً محقق می شود. «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ» خداوند رسول خود را تصدیق می کند و نه تنها رؤیایش را محقق می سازد، حتی دینی را به صحنه می آورد که انسان‌ها با داشتن آن دین هیچ احساس کمبودی نسبت به حاضر شدن در دین‌داری نداشته باشند.

نتیجه این می شود که شما آینده یک حرکت توحیدی را با ملاک‌هایی ارزیابی کنید که خداوند در اختیارتان می گذارد. امروز هم حساس‌ترین مسئله، این است که فکر کنیم آینده ما چه آینده‌ای است؟ بنده ملاک تفکر را این می دانم که در بستر این تاریخ به آینده‌ای فکر کنیم که تاریخ آن شروع شده است. مسلم آینده از آن تمدنی نیست که به گفته آقای میشل فوکو در قرن نوزدهم متولد شد و در قرن بیستم مُرد. تفاوت انسان‌های اکنون زده و متفکران در فهم درست آینده است. صدام حسین‌ها هرگز متوجه آینده این تاریخ که با انقلاب اسلامی شروع

شده، نیستند. آن‌ها چه بخواهند و چه نخواهند به سرنوشت صدام حسین گرفتار می‌شوند زیرا در این زمان جایی برای حضور تاریخی انقلاب اسلامی قائل نیستند، همان‌طور که ابوسفیان‌ها متوجه تاریخی که با اسلام شروع شده بود نشدند.

اولین مسئله‌ای که یک متفکر باید با توجه به آیات فوق مدّ نظر قرار دهد این است که آیا جبهه‌ی ما با همه ضعف‌هایی که دارد، جبهه‌ی توحیدی در مقابل خشم و جاهلیت نیست؟ همیشه برای تعریف یک جبهه کلیت آن را که در امام آن جبهه هست باید در نظر گرفت. همان‌طور که در قیامت هم همه را با امام و رهبرشان محشور می‌کنند که فرمود: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (اسراء/۷۱) در آن روز همه انسان‌ها را با هویت امام‌شان می‌خوانیم. امام ما شخصیتش مشخص است. پس نمی‌گویند فلان رزمنده‌ی مجاهد ضعف‌هایی هم داشت، می‌گویند چون در تاریخی که با امام خمینی شروع شده بود حاضر گشت؛ همراه امامش او را هم فرا می‌خوانند و از این جهت کلیت جبهه‌ی ما مدّ نظر است و به آینده‌ی این جبهه باید فکر کرد و نه به ضعف‌های جزئی که مربوط به ضعف افراد است و یا مربوط به آثار تاریخ گذشته می‌باشد که انقلاب اسلامی طی فرآیندی آن‌ها را پشت سر می‌گذارد.

هویت جبهه مقابل انقلاب اسلامی، خشم و کینه و استکبار است و معلوم است سرنوشت چنین جبهه‌ای در عالم چه خواهد بود. به گفته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: خشم شیطان چنان بلایی بر سرش آورد که عبادت شش هزار ساله‌اش را نابود کرد. امروز هم شما این خشم را در جبهه‌ی مقابل خود ملاحظه می‌کنید. پس مشخص است که ما در آینده از نظر هویت کلی کجاها خواهیم بود و از این جهت نباید نسبت به آینده، جزئی‌نگر و کم‌حوصله باشیم و دائماً بگوییم پس وعده‌ها کو؟ هر کس متوجه حضور توحیدی این انقلاب اسلامی نیست باید نگران حجاب‌هایی باشد که گناهانش برایش پیش آورده و تصمیمات غلطی که گرفته است و روسیاهی که در پیش دارد. راستی ملاحظه کرده‌اید چه کسانی نسبت به آینده‌ی این انقلاب خوش‌بین نیستند؟ آیا در آن‌ها نوعی خودخواهی و ناتوانی عقلی و عدم بصیرت احساس نمی‌کنید؟

قرآن در آخر آیه ۲۷ می‌فرماید عجله نکنید، خداوند می‌داند چیزهایی را که شما نمی‌دانید، قبل از ورود به مسجد الحرام فتحی را برای شما رقم زد تا ناامید نشوید ولی پیروزی، پیروزی نسبت به نوعی سرافرازی ایمانی است و مسئولیت تاریخی که بر عهده شما گذارده تا طلایه‌دار حرکت توحیدی این زمانه باشید «لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» تا توحیدی برتر را به ظهور آورید و

در دل چنین توحیدی به خود معنا ببخشید و چنین حرکتی که طلایه‌دار کلمه‌ی توحید و توحید کلمه است، حتماً آینده دارد. رهبر معظم انقلاب «حفظ‌الله» در این رابطه به دانشجویان توصیه می‌فرمایند:

تقویت ارتباط خود با خدا؛ تلاش در مسائل دنیایی - اعم از فراگیری علم و دانش و کوشش در راه سازندگی - آگاه بودن از مسائل سیاسی و اقتصادی و مهم‌تر از همه، حفظ آن امید، عوامل و ویژگی‌هایی است که ان شاء الله در آینده - آینده‌ای نه چندان دور - همه روی زمین را به نور جمهوری اسلامی منور خواهد کرد و بشریت را از برکات اسلام برخوردار خواهد ساخت و ملت ایران را - همچنان که خدای متعال به مسلمانان وعده فرموده است - شاهد یکپارچگی و وحدت بشریت در روی زمین قرار خواهد داد. (بیانات در دیدار مردم قم -

۷/۱۰/۱۹)

و در خطاب به اعضای مجلس خبرگان می‌فرمایند:

بنده همین طور که نگاه می‌کنم در مقابل خودم، افق را، آینده را بسیار روشن می‌بینم و می‌دانم که به توفیق الهی، به حول و قوه الهی، آینده‌ی این کشور از گذشته آن از همه جهات - جهات مادی و جهات معنوی - بهتر خواهد بود؛ ان شاء الله. (بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳/۶/۹۹).

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه چهاردهم

نحوه حضور خاص حضرت محمد ﷺ در این تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (27) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً (28) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُعْجَبُ الزَّرْعُ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً (29)﴾

عنایت داشتید حضرت ربّ العالمین در سوره فتح متذکر می‌شوند که بایستی از حقایق در قلب مجاهدان گشوده شده است و از آن‌ها انتظار دارند متوجه این امر باشند. طبق آیه ۲۷، مؤمنین از طریق پیامبر خدا ﷺ فهمیدند آن حضرت در رؤیا دیده‌اند مسلمانان وارد مسجد الحرام شده‌اند و حج کاملی انجام داده‌اند، این در حالی بود که مکه در دست جاهلیت ابوسفیانی بود، اما این رؤیا با نظر به صدق رؤیای پیامبر، افاق حضور مؤمنین در مکه و در آینده را معنا کرد ولی بعد که با جریان مقاومت مشرکین مکه و بالاخره با صلح حدیبیه روبه‌رو شدند و انجام مراسم حج به سال بعد موکول شد. مسلمانان دائماً سؤال می‌کردند پس حج چه شد؟

آیه ۲۷ نوعی بصیرت‌افزایی برای مؤمنین داشت که متأسفانه ما کم‌تر از آن بهره می‌بریم و به آن بصیرتی که باید در حضور تاریخی خود احساس کنیم، کم‌تر توجه می‌کنیم و با توجه به این امر خوب است باز به آیه ۲۷ توجه شود که حضرت ربّ العالمین می‌فرماید: چرا نگران هستید و پیامبر خداﷺ را در فشار قرار می‌دهید که پس جریان رؤیا چه شد؟ آن رؤیا را خداوند حتماً محقق می‌کند و طوری وارد مسجدالحرام می‌شوید که گویا در شهر خودتان وارد شده‌اید و با برکاتی روبه‌رو می‌شوید که فکر آن‌ها را هم نمی‌کردید. جهت امید دادن به مسلمانان می‌فرماید مگر قبلاً فتح قریبی برای شما پیش نیامد، اعم از این که آن فتح قریب در ظاهر، صلح حدیبیه باشد و یا در باطن فتح باب قلب باشد. در هر حال حضرت حق متذکر برکاتی می‌شوند که در مسیر دین‌داری سراغ مسلمانان آمد که همان فتح برای رسول خداﷺ فتح مبین بود، با نفی شرک و ظهور توحید.

همچنان که مستحضرید صلح حدیبیه تنها یک صلح‌نامه عادی بین دو قبیله نبود، بلکه به معنای به رسمیت شناختن نحوه‌ای از حضور پیامبر خداﷺ بود، هر چند آن‌ها جایگاه و مقام پیامبری حضرت را نپذیرفتند، اما به هر حال جبهه‌ی اسلام در مقابل جبهه‌ی ابوسفیانی به صحنه آمد، امری که نتوانستند انکار کنند. امری که در تاریخ معاصر با حضور انقلاب اسلامی پیش آمد، آن هم در دنیایی که همه چیز را مطابق نگاه خود معنا کرده بود و فرهنگ مدرن خود را در اوج بلوغ انسانیت می‌دانست و چنین القاء کرده بودند که دوره حضور دین در مناسبات اجتماعی به سر آمده است، یک‌مرتبه با انقلاب اسلامی روبه‌رو شدند که دیانت و سیاست را در کنار هم آورده و معنا کرده است. آقای اسپوزیتو دانشمند تاریخ‌شناس می‌گوید: آن زمانی که طلبه‌های تفنگ به دست، در کف خیابان‌های تهران رژه رفتند، فهمیدیم که همه آنچه فکر می‌کردیم، به هم خورده است! زیرا آن‌ها فکر می‌کردند بشر مدرن خلأهای خود را با زندگی مدرن پر کرده است. حتی در نظریات آقای گستاوولوبون داریم که دین اساساً مربوط به دوران جاهلیت بشر است که علت حادثه‌های طبیعی را نمی‌دانست و بشر گذشته فکر می‌کرده یک قدرت ماورایی آن‌ها را مدیریت می‌کند و حال که از نظر علمی علت همه چیز روشن شده دیگر دوره دین‌داری گذشته است. مثلاً بشر فکر می‌کرد تغییرات ماه به اراده‌ی یک نیروی ماورایی انجام می‌گیرد، حال که فهمیدیم به دلیل تغییر زاویه نور خورشید بر ماه این اتفاق می‌افتد، دیگر خدا کنار می‌رود و دین‌داری برای خدا از معنا می‌افتد. البته نظریه داروینیسیم هم با این قرائت که انسان از نسل میمون است، به موضوع اضافه شد، با این که از نظر علمی ابدأ

چنین چیزی نیست ولی به هر حال جوّی ساخته شد تا آموزه‌های دینی نفی شود، حتی انگلر نامه‌ای به مارکس دارد که نظریه‌ی داروینیسیم سوژه خوبی برای جریان مارکسیسم است! حال در این دنیا و با این فضا که تبلیغ کرده‌اند دوره‌ی دین تمام شده، حضور طلبه‌های تفنگ به دست همه آن تصورات را به هم ریخت و معلوم شد سیاست از دیانت جدا نخواهد شد. در فرهنگ غربی نهایتاً به این نتیجه رسیده‌اند که دین یک باور شخصی است و مخصوص انسان‌های ساده و زودباور می‌باشد. با توجه به چنین فضایی هیچ کس تصور نمی‌کرد یک مرتبه تئوری اداره جهان بشری از طریق مذهب مطرح شود، خوب است شما این فصل از تاریخ را بشناسید تا عظمت حضور انقلاب اسلامی و فتحی که در آیه‌ی مذکور متذکر می‌شود معنای خود را پیدا کند.

در دوره جدید همان چیزی مطرح است که جاهلیت هزار ساله‌ی صدر اسلام برای انسان معنا کرده بود، که وسعت انسان از تولد است تا مرگ، بدون باور به ابدیت انسان پس از مرگ. البته جاهلیت صدر اسلام هم مانند تمدن مدرن، برای ریزترین مسائل انسان مطابق تاریخ خود طرح و تعریف داشت و به یک معنا برای خود تمدنی به حساب می‌آمد و درست در همان فضا جریانی پیدا می‌شود که غیر از آن فکر و فرهنگ برای بشر حرف دارد و برای انسان معنایی غیر از معنایی که فرهنگ جاهلیت مطرح کرده، دارد. این جا بود که همه چیز آن‌ها دگرگون شد و این را نمی‌توان به عنوان یک فتح به حساب نیاورد و فتح تاریخی را کم‌تر از فتح یک شهر و کشور به حساب آورد. به فتحی باید فکر کرد که هم تاریخی است و هم اجتماعی و سیاسی و انسانی. در این فتح، انسان جدیدی به صحنه می‌آید که فهم جدیدی از خود دارد، از آن جهت که باید از این به بعد زندگی خود را از طریق ارتباط با عالم قدس شکل دهد.

آیه ۲۷ به مسلمانان متذکر می‌شود چرا آن فتح را نمی‌بینید؟ چرا دائماً می‌پرسید؛ «چرا رؤیای پیامبر محقق نشد؟» چرا در دل آن فتح قریب و صلح حدیبیه، حضور تاریخی، اجتماعی و انسانی خود را که منجر شد به آینده دیگری فکر کنید، مدّ نظر ندارید؟ به یک معنا حضرت پروردگار شکایت می‌کنند که شما بر روی یک موضوع اصرار می‌کنید ولی از موضوعات مهمی که می‌تواند منجر به حضوری برای آینده‌تان باشد غافلید.

در آیه ۲۷ فرمود خدا آن رؤیا را محقق می‌کند، خدایی که با جلوات مختلف در تاریخ، به صحنه می‌آید و رسول خود را جهت دین‌داری برتر به سوی خلق می‌فرستد. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ» خدایی به صحنه آمده است که شما با پیامبر او روبه‌رو هستید با

هدایت خاصی که برای شما آورده است تا از یک طرف بشریت را به سوی حقایق هدایت کند و از طرف دیگر شریعت و دین آورده که مطابق واقع است و اعمال من در آوردی در آن نیست. انسان‌ها از طریق دین حق می‌توانند با خداوند بهترین نسبت را برقرار کنند و نتیجه‌اش آن می‌شود که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» در فضایی که انسان‌ها نیاز به دین‌داری عمیق‌تری دارند، آن دین بر بقیه‌ی ادیان و راه‌ها هدایتگری بیشتری داشته باشد. «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» و خداوند به عنوان شاهده‌ی بر حقانیت و برتری این دین کافی است و خود او نشان می‌دهد که این دین چه جایگاه بلندی دارد. کافی است در این دین تدبّر شود، در آن صورت به راحتی متوجه خواهید شد خدا با چه نوع اراده‌ای در این تاریخ از طریق اسلام به صحنه آمده است تا راه هدایت به بهترین شکل گشوده بماند. زیرا ظرفیت انسان‌ها در طول تاریخ جهت دریافت عمیق‌تری از توحید، بیشتر می‌شود و در همین راستا می‌باشد که توحید دینِ آخرالزمانی در نهایت توحید به صحنه آید.

مهم این است که انسان فکر کند در چه صحنه‌ای از تاریخ قرار دارد. می‌فرماید خدایی را دنبال کنید که با فرستادن رسول خود و آوردن دین حق، «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» آن دین بر همه ادیان «اظهر» و «اکمل» می‌باشد، تا انسان‌ها در یافتن عمیق‌ترین نسبت با خداوند سرگردان نباشند و دقیق‌ترین نسبت را با خداوند برقرار کنند. «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» و خداوند برای این که شما این مسئله را در صحنه بیابید، کافی است. اگر کلمه «شهادت» را به معنای شاهد در نظر بگیرید، به این معنا است که همه کارها در مدیریت او انجام می‌شود و اگر به معنای مشهود در نظر بگیرید به این معنا است که خداوند کافی می‌باشد که در هر صحنه‌ای با او روبه‌رو باشید و او مشهود شما باشد و حقیقت، هرگز از منظر شما بیرون نیست مگر آن که خود انسان‌ها از «وجود» و تجلیات او غفلت کنند و به نام خدا خود را و قدرت خود را بر مردم تحمیل نمایند.

پروتستانتیسم به نام دین، حاصل اراده معطوف به قدرت و خشونت بود، چهارصد سال است برنامه‌ریزی می‌کنند تا هیبت خود را حفظ کنند، افرادی مثل کالون از بنیانگذاران پروتستانتیسم، بر این نظر بود که ما باید به بشر قدرت بدهیم که عملاً نتیجه سخن او نوعی غلبه احاطه بشر نسبت به احاطه خداوند بود. اشکالات قرون وسطی زیاد بود اما این‌ها به جای رفع آن اشکالات، چیز دیگری آوردند که از دین فقط نامش را داشت. چهارصد سال تلاش کردند به نام دین، هیبت خود را حفظ کند و عملاً تمدن مدرن زیر سایه چنین رویکردی شکل گرفت و ادامه یافت. زیرا بالاخره یک روحی باید بیاید تا تمدنی پای بگیرد و ادامه یابد، در

حالی که از هویت قدسی خود خارج شده و لذا آنچه می‌ماند، اراده معطوف به قدرت است و چون این قدرت صرفاً بشری است، نمی‌تواند پایدار بماند و سایر انسان‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهد، به همین جهت کار ابرقدرتی مثل آمریکا به جایی می‌رسد که شما امروزه آثار افول قدرتش را در صحنه‌های مختلف می‌بایید.

این جا که می‌فرماید: «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» می‌خواهد بفرماید در برتری مبنای توحیدی اسلام بر سایر ادیان، آیا حضور و احاطه خداوند کافی نیست که شما با چنین مناظری روبه‌رو هستید؟ این فراز از آیه به ما کمک می‌کند تا ببینیم جنس فتوح تاریخی، از چه جنسی است. این جمله آقای آیین‌باربر در کتاب «علم و دین» برای بنده مهم است که می‌گوید: اگر تمدنی بخواهد از بین برود، مثل قلعه‌ای نیست که خراب شود، بلکه مثل قلعه‌ای است که به مرور بدون سکنه می‌گردد. از این جهت ممکن است به ظاهر ببینید هنوز این قدرت‌های بزرگ در قید حیات هستند اما اگر دقت کنید دیگر آبی از آن‌ها گرم نمی‌شود. به همین جهت در دنیا جنگ‌های نیابتی راه می‌اندازند؛ در حالی که بخواهند یا نخواهند خداوند با قهاریت خود، این‌ها را تحقیر می‌کند و از صحنه‌ی تاریخ بیرون می‌اندازد.

فرمود: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ»، «هو» اشاره به خداوندی است که در آیه‌ی قبل فرمود به شما فتح قریب را داد و آینده‌ی شما را طوری شکل داده که: «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ». شما حتماً مرکز فرماندهی جاهلیت یعنی مسجد الحرام را فتح می‌کنید و این امری است فوق انجام اعمال حج در مسجد الحرام. اگر این‌طور به صحنه‌های صدر اسلام نگاه کنید می‌بینید همه برنامه‌ها بر اساس حضوری است که در ابتدای امر چندان گسترده به چشم نمی‌آمد، بلکه «آن قدر هست که بانک جرسی می‌آید.» اما افقی را در پیش روی مسلمانان قرار می‌دهد «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» تا کار دینی که به صحنه آمده به بهترین نحو و کامل‌ترین درخشش جلو رود، بدون آن که سایر ادیان توحیدی نفی شوند. به همین جهت در آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» بگو به اهل کتاب! به سوی کلمه‌ای بیابید که بین ما و شما مشترک است و آن همان کلمه توحید می‌باشد. پس بحث در نفی سایر ادیان نیست، بحث در عمق توحیدی است که در اسلام به میان آمده و هر کس متوجه اساس ادیان الهی باشد که «توحید» است، متوجه برتری توحیدی که اسلام آورده می‌شود و در این راستا توحید مسیحیت و یهودیت هم رشد می‌کند و از خرافاتی که به دین خود بسته‌اند آزاد می‌گردند، و گرنه قرآن مؤید تورات و انجیل است. در آیه ۴۶ سوره مائده

می فرماید انجیل را به حضرت عیسی دادیم در حالی که «فیه هُدًی و نُور» در آن هدایت و نور بود و در آیه ۶۶ سوره مائده می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ» و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارش بر آنها نازل شده برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد؛ جمعی از آنها، معتدل و میانه‌رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند.

توحید اسلام آنچنان عمیق است که جایی برای حیل‌های شیطان نمی گذارد تا شیطان برای اغفال کردن دیگران بهانه‌هایی پیدا کند. در همین رابطه از حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۲ مشهور به خطبه قاصعه داریم که می فرماید: «لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صلى الله عليه وآله فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْكَ لَسْتُ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ» من شیون شیطان را هنگام نزول وحی بر پیغمبر صلى الله عليه وآله شنیدم و گفتم یا رسول الله این شیون چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خود نومید شده، راستی تو می شنوی آنچه من شنوم و می بینی آنچه من می بینم، جز این که پیغمبر نیستی، ولی وزیر هستی، و تو بر خیر هستی.

شیطان از این جهت مأیوس شد که متوجه گردید دیگر نمی تواند کار حیل‌های خود را به انتها برساند. نمونه اش هم شکست جریان اموی بود، آن‌ها جریانی بسیار پیچیده و حاصل صدها سال تفکر جاهلیت بودند. نه خودشان و نه هیچ کس دیگر باور نمی کرد روزی جریان اموی شکست بخورد، آن‌ها هزار ماه حکومت کرده‌اند. این مطالب را آقای ابوالفضل قاسمی در کتاب «هزار ماه سیاه» آورده‌اند، در آنجا می توانید دنبال کنید. مگر سیاست‌های معاویه، سیاست‌های ساده‌ای بود؟ ولی در دل توحید اسلامی نوری نهفته است که هویت غیر توحیدی آن‌ها را آشکار می کند. بعد از امویان، عباسیان به خاطر نجات خودشان به شدت از جریان علوی‌ها دفاع کرده‌اند، لذا بسیاری از آن دروغ‌ها و تهمت‌هایی که امویان علیه اهل‌البیت علیهم السلام ساخته بودند، بنی‌العباس برای تثبیت خودشان خنثی کردند. ولی از آنجایی که حاکمیت‌شان در شأن توحید اسلامی نبود، نتوانستند بمانند و همچنین نور توحید اسلام است که مانع می شود تا حاکمیت‌های ناسالم سر به سلامت ببرند.

این که شیطان مأیوس شده است یعنی نمی تواند جریان‌هایی را که به نحوی تحت تأثیر شیطانند تا آخر حفظ کند و آن جریان‌ها ادامه یابند و از آن طرف اگر دینی که از طریق اسلام

به صحنه آمده همچنان مطابق اسلام جلو برود شیطان نمی تواند آن را شکست بدهد و خداوند در همین رابطه می فرماید: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» او آن دین را بر همه ی ادیان و راه روش ها برتری می بخشد و سرنوشت امویان و عباسیان و عثمانی ها در دل جهان اسلام حکایت از آن دارد که در متن اسلام باید به حاکمیت دیگری فکر کرد. همان طور که جهان مدرن نتوانست آینده را از آن خود کند. شاه روی مدرنیته حساب باز کرده بود که با پایداری فرهنگ مدرنیته و اتصال خود به آن فرهنگ باقی می ماند، غافل از آن که فرهنگ قومی و دینی ما تضاد مبنایی با آن فرهنگ دارد، گذشته از آن که آن فرهنگ در ادامه خود دارای مشکل است و به گفته ی کارشناسان، آینده اش تیره و تاریک می باشد. در زمان دانشجویی بنده، مسئول دانشگاه اصفهان آقای دکتر معتمدی صراحتاً گفته بود این درخت ها را در دانشگاه اصفهان کاشته ایم تا هر دختر و پسر دست همدیگر را بگیرند و در زیر آن درختان راحت باشند، به گمان خودشان که ایران را اروپا می کنند و پایدار می مانند. با این تصور که مدرنیته جهانی است پایدار و با ورود در جهان مدرن، در آن جهان حاضر می شوند و پایدار می مانند و از دست دین و دین داری هم راحت می شوند. آن ها این را در نظر نگرفتند که همان جوان ها با روحیه دینی، مدرنیته را از آن خود می کنند و در همین تاریخ دین را به صحنه می آورند و اتفاقاً در همان فضایی که شاه فکرش را نمی کرد یعنی دانشگاه، انقلاب اسلامی شروع شد. آن ها حتی ضبط صوت را وارد کردند تا فرهنگ موسیقی های مبتذل را رونق دهند، ولی جوانان از همان ضبط صوت ها سخنرانی های آقای دکتر علی شریعتی و حضرت امام خمینی را گوش می کردند و رفقا صحبت های حضرت امام را که در نجف و یا در نوفل شاتو انجام داده بودند، پشت تلفن می گذاشتند و در ایران ضبط می شد و سریعاً پیاده می گشت و به صورت اعلامیه تکثیر می کردند. در عرض دو ساعت بعد از صحبت حضرت امام، اعلامیه صحبت های حضرت امام در اصفهان پخش می شد و رژیم که نماینده شیطان بود از ادامه کار خود مأیوس می گشت و کاری نمی توانست انجام دهد.

این روزها بعضاً دیده می شود جوانان، تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته از دین فاصله می گیرند و به اصطلاح در دام شیطان می افتند ولی با توجه به بستری که انقلاب اسلامی در این تاریخ به وجود آورده است و توحیدی را مطابق این زمان به ظهور آورده، این جوانان با خودشان ارتباط برقرار می کنند و از چنگال شیطان رها می شوند و بر یأس و ناامیدی شیطان می افزایند، بدون آن که از صحنه جهان مدرن فرار کنند، بلکه نرم افزارهای آن جهان را در اختیار می گیرند. همه

این امور حکایت از آن دارد که: «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» خداوند کافی است از آن جهت که با اسلام، به صحنه آمده و فکرها را از طریق اسلام به خود جلب کرده، او کافی است که شاهد و مشهود صحنه باشد و شما در هر صحنه‌ای که اسلام به صحنه آمده می‌توانید آن را تجربه کنید که درست همین جوانانی که به ظاهر در دل دام‌های شیطان که با دنیای مدرن شکل داده گرفتار شده‌اند، به انسان‌هایی فرهیخته و آگاه تبدیل می‌شوند. زیرا بستر، بستر اسلام است و با قرار گرفتن در چنین بستری، خداوند است که برای مدد رسانی کافی است و نباید عجله کرد و گرنه با این عجله‌ها شیطان را امیدوار می‌کنیم. مقام معظم رهبری «حفظ الله» در همین رابطه می‌فرماید:

دچار شتابزدگی و بهانه‌گیری هم نباید بشوید. یکی از چیزهایی که همه ما باید به آن توجه کنیم، این است که یکی از عیوب کار، بی‌صبری و شتاب‌زدگی است. مرتب آدم پا به زمین بزند که چرا نشد، خوب هر چیزی قدری دارد، هر چیزی آجل و آمدی دارد، همه چیز با سرعت انجام نمی‌شود. (۹۷/۱۲/۲۳)

آری! هر چیزی آجل و آمد و سرآمدی دارد و این در درک حضور حضرت حق در همه اموری که با آن روبه‌رو هستیم، نکته مهمی است. و یا می‌فرمایند: «ما به توفیق الهی در ماده و معنا، استکبار را شکست می‌دهیم.» این به جهت همان است که متوجه پیام این فراز از آیه هستیم که می‌فرماید: «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» درک این فراز، جهان فوق العاده گسترده‌ای را در مقابل ما می‌گشاید. در واقع خداوند به یک معنا ادعا فرموده وقتی دین محمد ﷺ را به صحنه آورده گویا یک تنه به صحنه آمده، کافی است شما با اعتماد خاصی که باید به وعده الهی داشته باشید، با مقاومت در صحنه بمانید. نتیجه این می‌شود که امام موسی صدر در لبنان از مظلوم‌ترین و حتی مطرودترین مردم، حزب الله را به ظهور آوردند و موجب عزت شیعیان لبنان شدند.

آنچه خداوند در این تاریخ اراده کرده است «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ» می‌باشد و در این راه «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» خداوند کافی است تا با در صحنه بودن خودش این کار را محقق کند و جریان توحیدی انقلاب اسلامی بر ادعاهایی که فرهنگ مدرن به میان آورده، غلبه کند. کافی است روی این فراز که می‌فرماید: «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» کمی تأمل بفرمایید و ربط آن را با فراز قبل دنبال کنید تا معلوم شود از طریق اسلام و امروزه از طریق انقلاب اسلامی، در کدام جاده قدم گذاشته‌ایم. خداوند می‌فرماید برای درک این ادعا که می‌خواهد دین پیامبر خود را بر

سایر ادیان برتری بخشند، کافی است چشمان تان را باز کنید و حضور او را در مظاهر و حادثه‌ها دنبال نمایید، زیرا اساساً خداوند خود را در صحنه‌ها نشان می‌دهد؛ سوای آن که می‌توانید با استدلال متوجه حضور و نقش او باشید، در صحنه‌ها است که همواره رخ می‌نمایاند و رخ بر می‌گیرد! حقیقت، اساساً در مظاهر خود را می‌نمایاند و نه در استدلال‌ها. گفت:

با گلرخ خویش گفتم: ای غنچه دهان هر لحظه مپوش چهره چون عشوہ گران

زد خنده که: من به عکسِ خوبان جهان در پرده عیان باشم و بی‌پرده، نهان

یعنی هر زمانی که می‌خواهید مرا ببینید، باید مرا در پرده و منظر و مظهری ببینید. در جریان طبس و یا در جریان دفاع مقدس به تماشای من بنشینید و گرنه تصدیق ادعای حضرت حق که دین او را بر همه ادیان و روش‌ها برتری دارد، برای مان مشکل می‌شود. در مظهری مثل کربلا این حضرت زینب کبری علیها السلام است که آن حضور را تصدیق می‌کنند و می‌فرمایند: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» در حالی که عیب‌الله خود را پیروز صحنه حس می‌کرد ولی متوجه نبود هر حرکتی اجل و آمد و سرآمدی دارد. حتی گمان می‌کردند امام بعد از حضرت امام حسین علیه السلام، حضرت علی اکبر علیه السلام می‌باشند و او را هم که به قتل رساندند، پس عملاً سلسله امامت شیعه را قطع نمودند و کار شیعه تمام شد. ولی وقتی متوجه امامت حضرت سجاد علیه السلام شدند، فهمیدند همه نقشه‌های شان بر باد رفته و باز خداوند به وعده خود که فرموده است: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» وفا کرد و آن کس که پیروز جبهه شد همانی بود که بر اسلام تکیه کرد، حتی در آن شرایط فوق‌العاده بحرانی کربلا، و این دقیقاً مسئله امروز ما می‌باشد.

امروز هم ما دو نگاه بیشتر به صحنه نداریم. یک نگاه، نگاه پیروان ابوسفیان است، اعم از جریان استکبار و همراهان داخلی‌اش که به ظاهر همه چیز را به نفع خود می‌بینند. و نگاه دوم جریانی است که به وعده خدا اعتماد دارد و این که خداوند فرموده: «وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا». باید در نزد خود معلوم کنیم در کدام نگاه و اردوگاه هستیم. افرادی هستند که نماز می‌خوانند، روزه هم می‌گیرند، به حج هم می‌روند، اما نمی‌توانند از عبادات خود بهره توحیدی ببرند تا متوجه شوند جریان استکبار نمی‌تواند سرنوشت انسان‌های موحد را در دست بگیرد، ولی حضرت زینب علیها السلام با نگاه توحیدی خود در آینه آن همه سختی‌ها متوجه حقیقتی می‌شوند که در حال ظهور است و لذا می‌فرمایند: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا». همچنان که حضرت سجاد علیه السلام با آن خطبه آتشین خود در شام، انسان را حیران می‌کند که چگونه با آن همه سختی و شهادت‌ها آینده را از آن حرکت توحیدی خودشان می‌بینند.

آیه ۲۸ می‌فرماید همان خدایی که رسولش را جهت هدایت بشریت فرستاد، بنا دارد راهی را در مقابل بشر بگشاید که هیچ راه دیگری نتواند با آن مقابله کند. حتی دین حضرت عیسی علیه السلام با همه احترامی که خداوند برای آن دین قائل است، نمی‌تواند در آخرالزمان جوابگوی همه ابعاد بشر باشد، همان‌طور که دین حضرت موسی علیه السلام چنین است. با این حال دین اسلام به پیروان آن ادیان رخصت می‌دهد که اگر می‌خواهند بر دین خود باشند اشکالی نیست ولی با اسلام، افقی گشوده می‌شود که دین حضرت عیسی و حضرت موسی «علیهما السلام» می‌توانند خود را در آن افق پیدا کنند و افق توحیدی خود را وسعت دهند.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (29)

محمد صلی الله علیه و آله که برای هدایت مردم به سوی حق آمده و آن‌هایی که با او هستند، نسبت به کفار سختگیر و با شدت، و نسبت به مؤمنین مهربان و با رحمت می‌باشند، آن‌ها را می‌نگری که اهل رکوع و سجودند در راستای طلب فضل الهی و رضوان او، علامت آن‌ها در چهره‌های‌شان اثری است از خشوع و سجود. این توصیفی که در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله کردیم که: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همان توصیفی است که در تورات و انجیل از آن‌ها شده. مثل مؤمنین مثل زراعتی است که از کثرت برکت، به جوانه‌هایی هم که در پیرامون خود رویانیده کمک کند تا آنان نیز قوی شده، مستقلاً روی پای خود بایستند، به طوری که برزیگران از خوبی رشد آن به شگفت در آمده باشند، تا خداوند از طریق این برکت بین مسلمانان، کفار را به خشم آورد و خداوند به کسانی از ایشان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دادند وعده آمرزش و پاداشی بزرگ داده است.

ملاحظه کنید پیامبر آخرالزمان با دو خصوصیت به میدان آمده است یکی «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» و دیگری «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ». این آیه با طرح «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» بودن دین رسول الله صلی الله علیه و آله، می‌خواهد اشاره کند به آیه ۲۶ که فرمود: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ» منظور از کفار کسانی هستند که در اوج خشم و عصبیت، مقابل شما قرار گرفته‌اند و مانع حضور دینی شما در این تاریخ هستند و این غیر از کسانی می‌باشد که به دین اسلام نگروریده‌اند و در کفر خود روزگار می‌گذرانند. معنی «شدت» عبارت است از قدرت و قوت و

مؤمنین در مقابل کفار در سیمای قدرت و قوت ظاهر می‌شوند، همراه با همان متانتی که با نزول سکنیه بر قلب‌شان نازل شده.

این گروه، یعنی محمدیین در نسبت با کفار، با قوت و متانت وارد می‌شوند و در بین خود در نهایت عظوفت و مهربانی هستند و از این طریق تاریخ دیگری، غیر از تاریخ جاهلیت شکل می‌گیرد و از این جهت از تاریخی که تاریخ سیطره کفر است بیرون می‌آیند. این کفر به معنای یک فرهنگ است و محمدیین مقابل چنین فرهنگی هستند و این غیر از آن است که یک نفر یا یک ملت کافر باشند و ما بخواهیم با آن‌ها با شدت برخورد کنیم.

قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (مانده/۷۲) هر کس بگوید مسیح پسر خداوند است، کافر است. از آن طرف در آیه ۱۱۳ سوره آل عمران می‌فرماید: «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» همه‌ی اهل کتاب مساوی نیستند، در بین آن‌ها امتی است که نیمه‌های شب آیات الهی را تلاوت می‌کنند و اهل سجده هستند و یا در آیه ۱۹۹ همین سوره می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» از اهل کتاب کسانی هستند که به خداوند و به آنچه به تو ای پیامبر نازل شده و به آنچه بر خودشان نازل شده، ایمان دارند. نسبت به خداوند خاشع‌اند و آیات الهی را به اندک قیمتی نمی‌فروشند، برای آن‌ها نزد پروردگارشان اجر هست و خداوند سریع الحساب می‌باشد.

ملاحظه می‌کنید که اسلام به آن‌ها رخصت داده تا بر دین خودشان باشند. بعضی می‌گویند چرا این‌ها نمی‌آیند دین اسلام را بپذیرند؟ توجه داشته باشند خود اسلام طوری سخن گفته که آن‌ها می‌توانند بر دین خود باشند و در عین حال به نبوت پیامبر اسلام ایمان داشته باشند. در آیه ۱۶۲ سوره نساء می‌فرماید: «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا» از اهل کتاب عده‌ای «راسخون فی‌العلم» هستند و به آنچه بر تو نازل می‌شود و به آنچه در قبل بر آن‌ها نازل شده، ایمان دارند، اقامه‌کنندگان نماز و ادا کنندگان زکات هستند. مؤمن به خداوند و روز آخرت می‌باشند، آن‌ها کسانی‌اند که به زودی اجرا عظیمی دریافت می‌کنند. ملاحظه می‌کنید که «راسخون فی‌العلم» کسانی‌اند که می‌توانند آیات الهی را تأویل کنند و بعضی از اهل کتاب چنین هستند.

مطلب فوق از این جهت عرض شد که ذهنیت داعش گونه نسبت به هر کس که مسلمان نیست، نباید داشته باشیم و به هیچ عنوان منظور از «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» یهود و نصاری نیستند، هر چند که از جهتی کافر باشند.

در آخرین آیه سوره‌ی فتح خصوصیات محمدیین را به میان می‌آورد که «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» می‌باشد. روی این نکته باید فکر کرد که صرف نسبتی که با پیامبر خدا پیدا می‌کنیم باید بین خود رحمت و عطوفت برقرار نماییم و در این رابطه می‌توانیم در راستای به وجود آمدن چنین جامعه‌ای امیدوار باشیم و تلاش کنیم ملت اسلام، محمدی شوند تا چنین رابطه‌ای بین آن‌ها ظهور کند. باید امید داشت کینه‌ای که به قول آقای رنه گنون در بین دنیای مدرن وجود دارد، از دنیای اسلام رخت بریندد. در مورد این که دنیای سرمایه‌داری دنیای کینه به انسانیت است عرایضی در قبل شده است. آقای رنه گنون در کتاب «سیطره کَمِیت و علائم آخر زمان» می‌گوید روح دنیای مدرن کینه است، در آن جا مطالب خوبی بیان کرده‌اند. بنده نیز در کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» از سخنان ایشان استفاده نموده‌ام. روح کینه و قتل و غارت متعلق به روح فرهنگ مدرنیته است و هر اندازه به پیامبر خدا ﷺ نزدیک شویم، از آن کینه‌ورزی‌ها جدا می‌شویم و بحمدالله تجربه شده است در بحران‌هایی که پیش می‌آید روحیه‌ی «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» در بین ما ظاهر می‌شود و این نشان می‌دهد آن روحیه محمدی ﷺ در بین مسلمانان، به خصوص در بین شیعیان وجود دارد.

خواستم از این مطلب به سادگی عبور نکنیم که بالاخره در بین ما یک نوع محبت نهفته است، هر چند در بعضی موارد شیطان آن را از ما می‌رباید. ولی توحید اسلامی بالاخره امید شیطان را به یأس تبدیل می‌کند. در همین رابطه به ما توصیه شده است که طوری با همدیگر بد نشوید که وقتی می‌خواهید از آن بدی برگردید از همدیگر خجالت بکشید. طبیعت عجیبی بین محمدیین وجود دارد که در ذات‌شان «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» هست. پس اولاً: اختلاف‌ها را ریشه‌ای ندانیم. ثانیاً: بدانیم هر جا اختلافی هست به همان اندازه از روحیه‌ی امت محمدی فاصله گرفته‌ایم و متوجهی ارزش رفاقتی که اسلام شکل داده، نیستیم.

امید است در جلسات آینده در موضوع «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» و محبتی که در بین امت اسلام باید با درخشش بیشتر به ظهور آید، عرایضی بشود، إن شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه پانزدهم

برکات معیت با پیامبر خدا ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (29)

با توجه به نکاتی که در آخر جلسه قبل در مورد آیه مذکور عرض شد، لازم است عزیزان با حوصله زیاد ابتدا فضای آیه مد نظرشان باشد. در آیه ۲۸ رسالت رسول الله ﷺ را مشخص فرمود مبنی بر هدایت و ارائه دین حق و برتری آن دین نسبت به سایر ادیان و سایر روش‌ها. با توجه به نحوه رسالتی که به عهده آن حضرت قرار گرفته، و حضوری که جهت نمایاندن جلوات اسماء الهی وارد این تاریخ شد، حال می‌فرماید: آن رسول همان حضرت محمد ﷺ است به عنوان رسول خدا، ولی نه خدایی که صرفاً خالق عالم است. این خدا را مشرکین حجاز هم قبول داشتند و حتی در بالای تعهد نامه‌ای که علیه پیامبر خدا ﷺ امضا کردند نوشتند «بِسْمِ اللَّهِ» یعنی خدایا به نام تو شروع می‌کنیم. پس بحث در خدایی است که «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى» پیامبر خود را با این خصوصیات فرستاده و حضرت محمد ﷺ رسول این خدا می‌باشند، همراه با دین حق که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» بنا است دینی و راه و روشی بیاورد

که نسبت به همه راه‌هایی که بشر برای خود دنبال می‌کند، برتری و کمال دارد. تأکید بر رسول خدا بودن آن حضرت مهم است از آن جهت که خداوند بنا دارد از طریق آن حضرت حضوری خاص در تاریخ داشته باشد و مناسبات بشر را بر مبنای شریعتی که از طریق رسولش آورده مدیریت کند و ادب خاصی را برای بشریت آورده تا مطابق آن ادب انسان‌ها با خداوند رابطه برقرار کنند. لذا «وَالَّذِينَ مَعَهُ» آن‌هایی که با این پیامبر باشند - که هر کسی نمی‌تواند باشد - خصوصیتی دارند که آن خصوصیات را برمی‌شمارد.

عمده توجه به هویت‌بخشی است که اسلام از طریق شخصیت رسول خدا ﷺ به مسلمانان می‌دهد. مثل آن که شیعه ذیل اسلام با نظر به حضرت صادق علیه السلام هویت جعفری پیدا می‌کند. می‌فرماید: «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» معیت با پیامبر خدا دو خصوصیت را باید در آن‌ها شکل دهد و نهادینه کند که یکی همان «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» است به معنای مواجهه قدرتمندانه با کفار و تأکید بر هویت اسلامی و دیگری «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» است یعنی مواجهه عاطفی و مهربانانه با همدیگر و در این فضا «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا» آن‌ها را اهل رکوع و سجود می‌بینید و شخصیت خود را با خضوع در مقابل خداوند معنا کرده‌اند و در دل این نحوه حضور «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» به دنبال فضل الهی و رضوان او هستند، به این معنا که رابطه‌ای را بین رکوع و سجود و طلب فضل و رضوان الهی کشف کرده‌اند و لذا علامت آن‌ها آن است که اثر سجده‌ها در چهره‌های‌شان نمایان است، به همان معنایی که عرض شد. البته عنایت دارید «سیمما» غیر از «وجه» یا صورت است. نفرمود در صورت‌های آن‌ها اثر سجده است. می‌فرماید علامت آن سجده‌ها و خشوعی که در مقابل حضرت حق دارند، در شخصیت آن‌ها نمایان است. زیرا به دنبال چیزی هستند که با آن نوع خشوع، در رکوع و سجده به ظهور می‌آید؛ و آن چیز همان فضل و رضوان الهی است.

چه رکوع و سجده‌ای بوده است که آثار آن رکوع و سجود در آن‌ها به عنوان انسان‌هایی خاص در شخصیت‌شان ظاهر می‌شود؟ آری! هر کس سجده‌ی طولانی داشته باشد آثار آن بر پیشانی‌اش می‌ماند، اما آیه‌ی مورد بحث نظر به این چیزها ندارد.

«سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» مرحوم شیخ انصاری فرموده بودند من در نجف هر روز که به طرف محل درس می‌رفتم با آقای قد بلندی که ظاهراً کارمند اداره بود، روبه‌رو می‌شدم و او به بنده سلام می‌کرد. می‌دیدم در عین آن که سر او به طور طبیعی بالا بود اما یک نوع سر به زیری را در او احساس می‌کردم و با ارادت خاصی سلام می‌کرد. بالاخره یکی از

روزها در خانه را زدند و آقایی آمده بود پشت در که من همسایه شمایم و پدرم در حال احتضار می‌باشند، خواهش کردند اگر ممکن است شما یک سر به او بزنید. مرحوم شیخ انصاری می‌فرمایند رفته دیدم همان آقایی است که هر روز سلام می‌کرد و حقیقتاً در حال احتضار است. در حین صحبت گفتم؛ حاج آقا من تا به حال نماز اول وقت ترک نشده است. شیخ انصاری می‌فرمایند آن وقت متوجه شدم آن تواضعی که در شخصیت او می‌دیدم، اثر آن نوع عبادت بوده است. این یک مثال بود تا ملاحظه شود یکی از خصوصیات محمدین آن است که آثار خشوع و سجودشان در شخصیت‌شان هویدا است. در آن شخصیت‌ها آینه‌ای می‌بینید که آینه نمایش آن تواضع و خشوع در مقابل حق است، چه سخن حق باشد و چه عمل حق. به این معنا که این افراد سعی دارند از اعمال عبادی خود شخصیتی را برای خود شکل دهند تا عبادات آن‌ها نسبت به شخصیت آن‌ها بیگانه نباشد. در ادامه می‌فرماید:

«مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» توصیف آن‌ها با این خصوصیات، در تورات و در انجیل آمده است، به این معنا که در تورات و انجیل که شخصیت آرمانی انسان‌های متعالی را مثال می‌زدند با این اوصاف وصف می‌کردند که در آخرالزمان و در آخرین دین چنین افرادی به ظهور می‌آیند یعنی صورت آرمانی ادیان توحیدی موسوی و عیسوی چنین شخصیت‌هایی هستند.

«كَزْرَعٍ أُخْرِجَ شَطَأُهُ فَأَزْرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْفِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»

حضور چنین شخصیت‌هایی مانند زراعتی است که جوانه‌اش را برآورد و محکم گرداند تا به تدریج قوت گیرد و سنبله‌ها بتوانند قائم بر ساقه‌ی خود قرار گیرند، به طوری که برزیگران از نحوه‌ی رشد آن به تعجب و شگفتی آیند.

این نحوه حضور و ظهور، نحوه حضور و ظهور هر حرکت توحیدی است و مصداق کامل و تام و تمام آن حرکت، توحید محمدی ﷺ است و شخصیت‌هایی که با آن حضرت در معیت هستند و طی فرآیندی در تاریخ خود به ظهور می‌آیند، آن‌چنان که بنیانگذار آن حرکت باور نمی‌کرد خداوند این اندازه امکان حضور برای یاران او فراهم خواهد کرد. آیا حضرت امام خمینی باور می‌کردند چنین فتح الفتوح‌هایی با این نهضت به ظهور آید؟ و حاصل آن حججی‌ها و حاج قاسم سلیمانی‌ها باشند؟ و رهبر معظم انقلاب در رابطه با حاج قاسم بفرمایند: «من در مقابل آنچه روح بزرگ آن شهید عزیز برای ایران و منطقه به ارمغان آورد، سر تعظیم

پیامبر خدا که زارع تاریخ اسلام می باشند با شگفتی تمام با علی علیه السلام و زهرای مرضیه علیها السلام روبه رو می شوند و ائمه علیهم السلام با نظر به حضور تاریخی حضرت امام خمینی به شگفت می آیند که چگونه در این قرن و در چنین فضایی توانستند اسلام را احیا کنند. حضرت امام خمینی می فرماید:

«در ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قضایایی واقع شده است، قضایای نادری به حسب روایات ما و روایات اهل سنت وارد شده است که این قضایا باید بررسی بشود که چیست. از جمله قضیه‌ی شکست خوردن طاق کسری و فروریختن چهارده کنگره از آن قصر... این که چهارده کنگره از کنگره های قصر ظلم خراب شد، به نظر شما نمی آید که یعنی در قرن چهاردهم این کار می شود، یا چهارده قرن بعد این کار می شود؟ به نظر شاید بیاید این، محتمل هست که این بنای ظلم شاهنشاهی بعد از چهارده قرن از بین می رود و بحمدالله از بین رفت.» (صحیفه امام، ج ۱۹، ص: ۴۳۶)

یعنی چهارده قرن می گذرد و چهره‌ای خاص از اسلام به ظهور می آید. حضرت امام خمینی از آن قضیه منتقل می شوند به این که یعنی قرن چهاردهم پس از میلاد پیامبر، نظام شاهنشاهی به انتها می رسد و دیگر آن نظام شاهنشاهی نمی ماند. زیرا چهارده کنگره از قصر آن پادشاه فرو می افتد. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تولدشان چنین تاریخی را می سازند، چیزی که برای خود حضرت به عنوان زارع اسلام هم شگفت انگیز است.

به هر حال در موضوع «يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ» باید فکر کرد. به نظر می آید در تجربه‌های خودمان پیش آمده که گاهی باورمان نمی آمد که در یک حرکت توحیدی به چنین چیزهایی می رسیم که در ابتدا فکر آن‌ها را هم نمی کردیم که پیش بیاید.

همچنان که در بستر تفکر توحیدی به معارفی می رسید که ابتدا تصور آن را هم نمی کردید. البته تفکر، بستر می خواهد و انقلاب اسلامی به عنوان بستر تاریخ امروزین ما بستر خوبی برای تفکر است تا معلوم شود به چه چیزی باید فکر کرد که موضوع آن فکر، واقعی باشد. به همین جهت در روایات، کسی را عاقل می دانند که به زمانه خود آگاه باشد. آن‌هایی که متوجه جایگاه تاریخی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند می توانند بهترین موضع را نسبت به آنچه با آن روبه رو می شوند بگیرند و به نتایج غیرقابل تصویری برسند و آن موضع گیری دارای دو بال «نفی» و «اثبات» است که همان عدم همراهی با جبهه‌ی کفر و همراهی کامل با برادران ایمانی است.

«لِيُعِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» تا خداوند از این طریق کفار را به خشم آورد و آن‌ها را در هم بیچد. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» این وعده‌ی خداوند است به مؤمنینی که ایمان خود را تا میدان عملی که مطابق آن ایمان است، به میان آوردند و خداوند به آن‌ها وعده‌ی مغفرت و اجر عظیم داده است. البته آن ایمانی که باید به چنین نتایجی برسد، ایمان قلبی است که انسان از طریق تذکرات انبیای الهی متذکر آن می‌شود و دلایل عقلی هم عقلانی بودن آن ایمان را اثبات می‌کند و «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، اعمال صالح، اعمالی است که مطابق ایمان انجام شود.

فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» خداوند در ازای آن ایمان و اعمالی که در راستای آن ایمان انجام می‌شود، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است. «مغفرت» حضرت حق موجب می‌شود تا انسان از تنگناها و غفلت‌هایی که دارد رهایی یابد و از حجاب کوتاهی‌هایی که داشته آزاد شود و در نتیجه بستر صحیحی جهت ادامه زندگی در مقابلش گشوده می‌شود. مثل آن‌که انسان با شخصیت حضرت علی عليه السلام روبه‌رو شود و راه ادامه زندگی خود را با تأسی از آن حضرت بیابد. در این رابطه حجاب کوتاهی‌های گذشته، دیگر مزاحم ادامه‌ی زندگی‌اش نیست و در همین رابطه داریم: «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ» حبُّ علی عليه السلام حسنه‌ای است که گناهان به آن ضرر نمی‌زند تا انسان از توفیق محبت به آن حضرت که موجب بهشتی شدن است، محروم گردد. منظور از «سئنه»، کوتاهی‌هایی است که نسبت به خودمان داشتیم و این غیر از تجاوز به حقوق افراد است که تنها با جبران خسارتی که به مردم زده‌ایم جبران می‌شود. در ادامه‌ی روایت هست: «بُغْضُ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ» به این معنا که اگر انسان با نظر به شخصیت حضرت علی عليه السلام و صفایی که از ایشان به ظهور آمده، باز نسبت به آن حضرت کینه داشته باشد، این انسان به حقیقت پشت کرده و اگر هم اعمال نیکی از او سرزند، آن اعمال در جایگاهی نیست که برای او مفید باشد، زیرا شخصیت اصلی او شخصیتی واژگونه است. به نظر می‌آید این روایت از روایت‌هایی است که سال‌ها متفکرین می‌توانند روی آن فکر کنند و معنایی را که خداوند نسبت به مغفرت می‌فرماید، واکاوی نمایند که چرا انسان‌ها در شخصیت خود باید جایگاه اعمال نیک و بد را مشخص کنند و اگر شخصیت تعریف شده‌ای نداشته باشند اعمال نیک آن‌ها هم نقش مثبتی برای آن‌ها ندارد. به همین جهت در آیه‌ی مذکور می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» زیرا مغفرت و اجر عظیم در بستر ایمان و عملی که مطابق آن ایمان است، به ظهور می آید.

این یک نوع تفکر خاص است که اگر جهت گیری انسان درست باشد و افق شخصیت آرمانی اش را در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دنبال کند، پای «مغفرت الهی» برایش گشوده می شود، به همان معنایی که سیئه ها، سیئه هایی نخواهند بود که به او ضرر بزنند و خداوند تأثیر آن ها را خنثی می کند زیرا شخصیت اصلی چنین افرادی به دنبال چیز دیگری است و معلوم است چنین انسانی با این روایت بازی نمی کند که مثلاً محبت علی علیه السلام کافی است، حتی اگر مقید به دستورات دین هم نباشیم. این نوعی سوء استفاده از روایت مذکور است و محروم شدن از برکاتی که می توانیم در دل این نوع روایات به دست آوریم. از آن بدتر، کار عده ای است که این سوء استفاده از روایات را به پای اسلام و عالمان دین می گذارند تا به کلیت نظام دینی ضربه بزنند که مثلاً شیعیان گفته اند حبّ علی علیه السلام داشته باش و هر عمل زشتی هم که انجام دهی به تو ضرر نمی رساند. این ها دروغ می گویند، هیچ شیعه ای چنین سخنی نگفته است، چه موقع ما از این روایات چنین استفاده هایی کرده ایم؟ اگر بر فرض یک مدعی صوفی گری چنین ادعایی کرده است چه ربطی به علمای ما دارد؟

این که فرمود: «مِنْهُمْ مَغْفِرَةً» یعنی شخصیت جدیدی به او اعطا می کند و او احساس می کند تولد جدیدی پیدا کرده و با پا گذاردن در مسیر توحیدی که رسول الله صلی الله علیه و آله به میان آوردند، این انسان دیگر آن انسان قبلی نیست، و شامل مغفرت الهی شده است. مکرر ملاحظه می کردیم چگونه آن بسیجی عزیز وقتی از جبهه برمی گشت دیگر آن آدم قبلی نبود و این یعنی همان مغفرتی که خداوند وعده می دهد و از آن مهم تر می فرماید: «وَأَجْرًا عَظِيمًا» نه تنها چنین انسان هایی مشمول مغفرت الهی به همان معنایی که عرض شد می شوند، مفتخر به اجر عظیم و پاداشی غیر قابل توصیف می گردند مثل شخصیتی که خداوند به علی علیه السلام عطا فرمود، به جهت حضور صادقانه ای که آن حضرت در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اسلام برای خود تعریف کردند، تا نه در مقابل کفار طوری عمل کنند که آن ها گمان کنند می توانند حضرت را تحت تأثیر خود قرار دهند، و نه در محبت و دلسوزی برای مسلمانان کوتاهی کردند. مضافاً این که جهت کسب فضل و رضوان الهی نمازهای آن حضرت، یعنی رکوع و سجودشان مشهور بود. حاصل چنین رویکردی به اسلام عطای چنین شخصیتی به آن حضرت بود که اجری بود غیر قابل توصیف. خداوند بنا دارد با مسیری که در مقابل بشر گشوده هزاران علی علیه السلام به بشریت عطا کند و در

ازاء ظهور چنین انسان‌هایی «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» کفار به خشم می‌آیند و گرنه با مسلمانان عادی که ارادت‌شان به ابوسفیان همچنان باقی است که کفار به خشم نمی‌آیند.

«تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا» نخلستان‌های مدینه شاهد بود که حضرت علی عليه السلام چگونه عبادت می‌کردند، زیرا متوجه شده بودند چه سفره‌ی گسترده‌ای از طریق اسلام برای‌شان فراهم شده و برای حضور در آن سفره رکوع و سجود کارساز است. مسلم آن‌هایی که «مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» است، مسلمانان عادی نبودند بلکه آن‌هایی بودند که مانند علی عليه السلام در بستر اسلام توانسته بودند اوج انسانیت را به ظهور آورند و انسان آرمانی همه پیامبران باشند. مگر غیر از این است که در آن روایت حضرت رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «ای علی! تو با همه پیامبران سیراً بودی و با من جَهراً». خود حضرت علی عليه السلام در روایتی می‌فرمایند: من بودم که به حضرت نوح در آن طوفان کمک کردم و یا به حضرت ابراهیم در آن آتش کمک نمودم،^۱ از آن جهت که وجه نهایی انسانی که همه انبیا به دنبال آن بودند و مد نظر داشتند، شخصیت آن حضرت بود. در آن حدّ که در روایت داریم پیامبر خدا ﷺ حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام را بغل می‌کردند و سر مبارک‌شان را می‌بوسیدند، به آن صورت که قربان امیرالمؤمنین می‌رفتند، از آن جهت که آن حضرت آینه به ظهور آمده حقیقت انسانیت بود، و این است اجر عظیمی که خداوند از طریق اسلام به انسان می‌دهد.

تا این جا روشن شد خداوند در آخرین آیه‌ی سوره‌ی فتح نکات بسیار دقیق و ظریفی را با ما در میان می‌گذارد. می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» آن‌هایی که با حضرت محمد ﷺ که پیامبر خدا است، همراهی دارند، نسبت به کفار از خود قدرت و استقامت نشان می‌دهند. بنده مصداق «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» را در صحبت‌های رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» می‌دانم که به اعضای مجلس خبرگان فرمودند:

«مرزبندی با دشمن برای مصونیت از تهاجم نرم است. یکی از کارهای بسیار لازم همین است که ما نگذاریم مرزمان با دشمن کمرنگ شود. اگر مرزبندی با دشمن نبود و مرز برجسته نبود عبور از مرز- چه از این طرف به آن طرف و چه از آن طرف به این طرف- ممکن می‌شود.» (۹۷/۱۲/۲۳)

۱ - در این موارد می‌توانید به کتاب «حقیقت نوری اهل‌البيت عليهم السلام» رجوع فرمایید.

«أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» به معنای واقعی، یعنی همین که مواظب باشیم مرزبندی ما با دشمن به هم نخورد و در مقابله با آن‌ها قوت و قدرت خود را کاملاً حفظ کنیم تا دشمن طمع نفوذ در ما را به خود راه ندهد و اصالت حضور تاریخی ما را مکدر نکند. این نوع موضع گیری، جامعه اسلامی را از تهاجم نرم دشمن مصون می‌دارد و این مهم است و بسیار مؤثرتر از آن است که بخواهیم به آن‌ها حمله‌ی نظامی بکنیم. اگر متوجه‌ی این مرزبندی شدیم اولاً: می‌فهمیم چه جریان‌هایی حقیقتاً دشمن‌اند و چه جریان‌هایی دشمن نیستند و لذا دشمن‌سازی نمی‌کنیم تا مثلاً مسیحیت و یهودیت را دشمنان اسلام به حساب آوریم در حالی که هرگز از آیات قرآن چنین برداشتی نمی‌توان کرد. ثانیاً: وقتی مرز خود را با دشمن اصلی مشخص کردیم، خودمان به جان هم دیگر نمی‌افتیم و از دوستان خود برای خود دشمن نمی‌سازیم.

ما متأسفانه بعضاً بدآموزی‌هایی داریم که نمی‌گذارند روح آیات را بفهمیم و از این جهت پیشنهاد بنده آن است که عزیزان در این آیه تأمل کنند که کجا باید با تمام قوت و قدرت در مقابل دشمنی‌های دشمن مقاومت کرد و مواظب بود مرز ما با آن‌ها بی‌رنگ نشود، و کجا باید مواظب بود دشمن تراشی نکرد. ملاحظه کردید در آیه ۲۶ می‌فرماید جریانی مقابل شما است که در اوج غضب و تعصب و حمیت است و در مقابل آن‌ها هرگز کوتاه نیاید، حتی اگر هم مقاتله‌ای بین شما و آن‌ها صورت بگیرد با روحیه و قدرت و قوتی که از خود نشان می‌دهید، دشمن شما عقب‌نشینی می‌کند. دشمن شما جریانی است که نسبت به شما کینه دارد و این کینه را ساده نگیرید و فریب لبخندهایش را نخورید. مگر نقطه‌ی ضعف بعضی از ما مسلمانان همین نیست که از کینه‌ی دشمنان اسلام غافل‌اند؟ از آن طرف آیا آیه‌ی فوق متذکر همین نکته نیست که جایگاه آن‌هایی که بنا است در این تاریخ با رسول خدا ﷺ معیت داشته باشند، چه جایگاهی باید باشد؟ وقتی از چنین روحیه‌ای غفلت کردیم آنچنان گرفتار فریعات می‌شویم که کاسه‌ای را که فرزند حضرت امام از آن آب خورده است آب می‌کشیم. این چنین کفر و کافران را گم می‌کنیم که چون پدر این جوان حکمت درس می‌دهد، نجس است.

ما هنوز به دنبال آن شخصیتی که آیه‌ی فوق متذکر آن است نیستیم و تصویری هم از آن نوع بودن نداریم تا آرام‌آرام آن شخصیت را در خودمان جستجو کنیم و بیابیم. باید با تأمل در این آیه گم‌شده‌ی خود را پیدا کنیم. گم‌شده‌ی ما گم‌شده‌ای نیست که با یک نگاه و با یک تذکر پیدا شود و به ظهور آید، تنها راه، راه‌یابی به شخصیتی است که گم کرده‌ایم و آن معیت با رسول خدا ﷺ است و نوعی هماهنگی با ابعاد شخصیتی آن حضرت و توصیفی که آیه‌ی

مذکور در راستای آن معیت به میان آورده است، آن شخصیت با همه‌ی وسعتی که دارد در ما به ظهور می‌آید.

سیره پیامبر ﷺ را در نظر بگیرید که چگونه از یک طرف نسبت به کفار هیچ‌گونه اغماضی که منجر به تأیید آن‌ها شود، نداشتند و از طرف دیگر نسبت به مؤمنینی که به نحوی خود را در حیطة حضور تاریخی اسلام تعریف کرده بودند، اغماض داشتند. پیامبری که «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بودند، در مورد کفاری که می‌آمدند دین اسلام را تهدید کنند، رودر بایستی نداشتند ولی در مورد کوتاهی‌های فرزندان اسلام تا آن‌جا کوتاه می‌آمدند که آیه آمد: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (آل عمران/۱۵۹) به جهت رحمت الهی است که این اندازه در مقابل آن‌ها نرم و لین هستی. معیت با رسول خدا ﷺ با دو تضاد همراه است که رعایت این دو تضاد کار آسانی نیست. زیرا گاهی خشونت بر کفار آنچنان بر ما غلبه می‌کند که هر کسی را که با برداشت ما از اسلام همراهی نکرد کافر قلمداد می‌کنیم و خشم خود را بر او هم اعمال می‌نماییم، با همسایه هم همان‌طور برخورد می‌کنیم که با کفار محارب برخورد می‌کنیم و سختی کار در همین جا است. «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» روح و روحیه‌ای است که منجر می‌شود تا جامعه‌ی اسلامی نسبت به همدیگر با گشودگی و محبت برخورد کنند و به حکم: «تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» برخوردشان با همدیگر الهی و خدایی باشد، همان خدایی که فرمود: «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» رحمت من هر چیزی را فرا می‌گیرد. همراهی با رسول خدا ﷺ باید خصلتی در ما ایجاد کند که نسبت به یکدیگر نوعی گستردگی و گشودگی داشته باشیم و تا آن‌جا که ممکن است به حکم آن که حضرت حق فرمود: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»، رحمت ما هم از غضب‌مان سبقت بگیرد، تا آن جایی که وقتی حتی هنگام غضب است، در همان‌جا هم رحمت سبقت بگیرد و عملاً غضب از صحنه خارج شود. این بدان معنا است که باید در نسبت با مسلمانان تا آن‌جا که ممکن است کوتاه بیایم و برخورد رحمانی داشته باشیم و با همین روحیه در برخورد با کفار که بنا دارند ریشه چنین اسلامی را بخشکانند باید برخورد قوی‌مند و شدید داشت و تعادل این دو صفت کار بسیار مهم و لازمی می‌باشد، در نتیجه جایی برای نفوذ دشمن نمی‌ماند تا بخواهد ما را به جان همدیگر بیندازد و از درون تهی کند.

فکر می‌کنم در رابطه با «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» باید بسیار سخن گفت زیرا مکرراً با غفلت از این نکته ضربه خورده‌ایم. حتی معتمد «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» برای این است که کفار مانع یگانگی و رحمت بین مسلمانان می‌شوند و تجربه تاریخی هم این را نشان داده، آن جایی که نسبت به

دشمن کافر کوتاه آمدیم چگونه در ما نفوذ کرد و ما را از برکات برادری نسبت به همدیگر محروم نمود. از این جهت می توان گفت برای اصالت دادن به «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» باید مواظب کفار باشیم و مرز دشمنی با آنها را حفظ کنیم و گرنه به صورت های مختلف به جان همدیگر می افتیم.

آیا واقعاً جهان اسلام باید این اندازه نسبت به هم بیگانه و بعضاً دشمنی داشته باشد؟ آیا جز این است که پای دشمن در میان است؟ پس باید دوباره در موضوع «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» فکر کرد تا گوهر محبتی را که بین خود باید حفظ کنیم از دست ندهیم و این امر، مسلم امری است که مورد توجه غیر مسلمانان قرار خواهد گرفت و عامل رغبت به اسلام می شود.

«تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا» می فرماید ملاحظه می کنید که معیت با حضرت محمد ﷺ شخصیتی در آنها ایجاد کرده که آنها را اهل رکوع و سجود می یابید، با این انگیزه که به دنبال فضل و رضوان الهی هستند. هر چه هست متوجه شده اند شرایط، شرایط تجلیات انوار الهی است و کافی است انسان موانع آن تجلیات را برطرف کند که همان خودبینی و خودبزرگ بینی است. رکوع و سجود اگر با این انگیزه انجام شود که بستر ریزش فضل الهی و موجب رضوان او باشد، جایگاه خاصی برای انسان پیدا می کند و عملاً به کمک آن رکوع و سجود، جهانی در مقابل او گشوده می شود که حاضر است برای آن هر کاری بکند تا آن جهان از دست نرود. جریان برخورد آن مرد بازاری را با جناب مالک اشتر شنیده اید. روزی مالک اشتر از بازار کوفه می گذشت در حالی که عمامه و پیراهنی از کرباس بر تن داشت. مردی بازاری بر در دکانش نشسته بود و به عنوان اهانت، زیاله ای به طرف او پرتاب کرد. مالک اشتر بدون این که به کردار زشت بازاری توجهی بکند و از خود واکنش نشان دهد، راه خود را پیش گرفت و رفت. مالک مقداری دور شده بود. یکی از رفقای مرد بازاری که مالک را می شناخت به او گفت: آیا این مرد را که به او توهین کردی شناختی؟ مرد بازاری گفت: نه! مگر این شخص که بود؟ دوست بازاری پاسخ داد: او مالک اشتر از صحابه ی معروف امیرالمؤمنین رضی الله عنه بود. همین که بازاری فهمید شخص اهانت شده فرمانده و وزیر جنگ سپاه علی رضی الله عنه است، از ترس و وحشت لرزه بر اندامش افتاد. با سرعت به دنبال مالک اشتر دوید تا از او عذرخواهی کند. مالک را دید که وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. پس از آن که نماز تمام شد خود را به پای مالک انداخت و مرتب پای آن بزرگوار را می بوسید. مالک اشتر گفت: چرا چنین می کنی؟ بازاری گفت: از کار زشتی که نسبت به تو انجام دادم، معذرت می خواهم و پوزش می طلبم.

امیدوارم مرا مورد لطف و مرحمت خود قرار داده از تقصیرم بگذری. مالک اشتر گفت: «به خدا قسم اصلاً من نمی خواستم به مسجد بیایم، جای دیگر می رفتم، به خدا قسم من به مسجد نیامدم جز برای این که دو رکعت نماز بخوانم و بعد درباره‌ی تو دعا بکنم که خدا از گناه تو بگذرد و تو را هدایت کند.»

این کار اسمش چیست؟ یک ارزش اخلاقی بسیار عالی و نمونه‌ای از آن پرورشی است که در مکتب حضرت علی علیه السلام و از عبادت‌های طولانی آن حضرت به دست می آید. البته مشروط بر آن که: «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا» مدّ نظر باشد. این نوع عبادات، فوق طلب بهشت و یا ترس از جهنم است و موجب روحیه‌ای می شود که انسان برای نهادینه کردن محبت در جامعه، نه تنها به آن فرد تندی نمی کند حتی از خدا می خواهد خودش را حفظ کند که برخورد تندی با آن فرد بازاری نکند.

چرا «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»، می بینید آن‌ها را که اهل سجده و رکوع هستند؟ و چرا خداوند این صفت را برای آن‌ها برجسته کرده است؟ جز این است که اولاً: در طلب فضل و رضوان الهی هستند و متوجه‌اند نباید از چنین طلبی غفلت کرد؟ ثانیاً: متوجه‌اند جایگاه رکوع و سجود در اسلام، جایگاه خاصی است و انسان را منور به شخصیت خاصی می کند که آن شخصیت در هیچ کتاب و مدرسه‌ای به دست نمی آید، البته باز تأکید می کنم مشروط بر آن که آن رکوع و سجود جهت‌دار بوده و انگیزه آن طلب فضل و رضوان الهی باشد تا انسان بتواند برای خود و جامعه نقش آفرینی کند. این رکوع و سجود نوعی حضور در تاریخ است و نه به انزوا پناه بردن. رکوع و سجود کسانی است که «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» هم یکی از صفات آن‌ها می باشد.

رکوع و سجود با توجه به اذکاری که در آن جا گفته می شود، نوعی رجوع به حضرت ربّ العالمین است و نظر به والایی او دارد، لذا در رکوع، به ربوبیت عظیم او نظر دارید که چه اندازه با ربوبیت این چنینی‌اش در عالم حاضر است و شما با رکوع خود آن را تصدیق می کنید، و در سجده، به والایی ربوبیت اعلای او نظر دارید که چه اندازه علو او در عالم به ظهور آمده و شما با سجده خود آن را تصدیق می کنید تا با اعلا بودن پروردگار خود در عالم حاضر شوید و متوجه گردید آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند و این همان رسیدن به فضل و رضوان الهی است که او را همه کاره‌ی عالم می دانید و این که شما را در انس با خودش پرورانده است.

رکوع و سجود، بدون موضوع نمی شود. باید چشم‌اندازی که در رکوع و سجود در مقابل شما است معلوم باشد چه نوع حضوری را از حضرت «ربّ» مدّ نظر دارید که اظهار می دارید:

«رَبِّی؟» چگونه خود را در آغوش ربوبیت او احساس می‌کنید؟ از آن طرف در افق حضور ربوبیت او چه امری را دنبال می‌نمایید که از سوی ربّ شما می‌تواند به شما برسد؟ این‌ها موجب می‌شود تا به راحتی سر از رکوع و سر از سجده برنداریم. راستی راز سجده‌های طولانی رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام چه بوده است؟ بالاخره باید چیزی که مصداق فضل و رضوان او است مدّ نظرشان باشد آن هم در فضایی که بنا است حضور رسول خدا ﷺ با یاران حضرت عالم گیر شود.

امروز معیت با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چه امری را اقتضا می‌کند تا ما در رکوع و سجودمان آن را مدّ نظر قرار دهیم؟ آیا حفظ این معیت، خود به خود موضوعیت ندارد؟ روح تاریخی رکوع و سجود مسلمانان صدر اسلام چه بوده است که خداوند متذکر آن می‌شود و با انجام دادن آن اعمال، فضل و رضوان الهی را برای خود و جامعه شکل می‌دادند؟ و ما نیز در همان تاریخ، یعنی تاریخی که با اسلام شروع شده قرار داریم و همچنان باید به دنبال فضل و رضوان الهی باشیم و در آغوش رضایت الهی خود را جای دهیم و در چنین بستری خود را ادامه دهیم، به خصوص که انسان، شخصیت گمشده خود را در اجتماع خود پیدا می‌کند و اگر در صدد هویت‌بخشی به جامعه خود در راستای ریش فضل الهی و رضوان او نباشد، عملاً از عبادت خود و از اسلامیتش بهره لازم را نمی‌برد و از این جهت باید به این نکته فکر کرد که رکوع و سجود مؤمنین صد سال پیش از نظر رویکرد و انگیزه، رکوع و سجود امروز ما نیست. آن‌ها با رکوع و سجود خود فضل و رضوان الهی را مطابق جامعه‌ی خود طلب کردند و امروز ما با رکوع و سجود خود به دنبال افقی هستیم که خداوند برای ما می‌گشاید که تا کجا باید برویم.

آقای سردار محسن رضایی در زمانی که فرماندهی سپاه بودند می‌گویند در بعضی موارد در انجام عملیات تردید داشتیم، خدمت حضرت امام می‌رسیدیم و راه حلّ می‌خواستیم. حضرت امام دو رکعت نماز می‌خواندند و می‌فرمودند بروید عملیات را انجام دهید. در این دو رکعت نماز چه چیزی می‌یافتند که نگران شکست و به شهادت رسیدن رزمندگان نبودند؟ این جا است که راز رکوع و سجودی که خداوند در آیه مذکور می‌فرماید می‌تواند روشن شود که چگونه «يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» و در دل آن رکوع و سجود به دنبال فضل و رضوان الهی بودند.

در ادامه می‌فرماید: کسانی که خود را با پیامبر تطبیق دادند، امکان ندارد آثار آن افکار و ایمان را در شخصیت‌شان نبینید، آن معیت آنچنان مؤثر است که در شخصیت‌شان کاملاً پیداست. شخصی به عالم بزرگواری توهین کرده بود، آن عالم فرموده بودند اگر واقعاً من این چنین هستم که شما می‌گویید، خدا من را ببخشد و اگر هم دروغ می‌گویید خدا شما را ببخشد. این نمونه‌ای از «سِماهُمُ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» است. یعنی آنچنان آن رکوع و سجود نقش آفرین است که انسان مخصوص خود را می‌سازد و وقتی با آن‌ها روبه‌رو می‌شوید می‌بینید آن رکوع و سجود، آن‌ها را تا کجا برده و چه دغدغه‌هایی را در آن‌ها شکل داده است. در آن حدّ که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در جریان کاپیتولاسیون و توهینی که از طرف نظام شاهنشاهی به مردم ما شد از خداوند تقاضای مرگ می‌کنند که آن روز را نمی‌دیدند.

وقتی تا این حدّ اسلام و عبادات اسلامی می‌تواند انسان را بزرگ کند و وسعت دهد، این سؤال برایتان پیش نیامده که چه شده است بعضی‌ها از اعمال خود بهره‌ی لازم را نمی‌برند؟ طرف اهل نماز و حج است ولی به عنوان اخلاک‌گرا اقتصادی فعلاً در زندان می‌باشد، زیرا آن اعمال در شخصیتش پیاده نشده است. یکی از سؤالاتی که باید از خودمان داشته باشیم همین است که با این اعمال چگونه در معیت رسول خدا ﷺ در تاریخمان حاضر باشیم؟ جز آن است که در جایگاه «یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَاناً» نبوده‌ایم؟ از خدا به عنوان فضل او، طلب دوست داشتن و محبت به مؤمنین را نداشتیم که در جای خود جهان کیفی گسترده‌ای است. در اخلاک اقتصادی جز این است که طرف تلاش می‌کند با خالی کردن جیب مردم خودش ثروتمند شود؟ آیا نباید در آموزه‌های دینی خود تجدید نظر اساسی بکنیم؟ آیا نباید متوجه‌ی دام‌های شیطان در هر زمانه‌ای باشیم و فضل و رضوان او را مطابق زمانه‌ای که در آن هستیم، طلب کنیم و در آن راستا عبادت‌های خود را انجام دهیم؟ یک وقت در شرایطی هستید که مشروب‌فروشی‌ها در خیابان‌ها بر چیده شده‌اند، آیا معنا می‌دهد از خدا بخواهیم مواظب ما باشد، از مشروب خوردن نجات‌مان بدهد؟ در حالی که شیطان چنین دامی در آن شرایط پهن نکرده، پس باید ببینیم امروز شیطان چه دامی برای ما پهن کرده است. باید متوجه باشیم در چه تاریخی هستیم، تاریخی که معادلات اقتصادی در جهان طوری است که خیلی راحت انسان گرفتار انواع رانت‌ها می‌شود. در این شرایط عبادات ما باید با این انگیزه باشد که فضل و رضوانش را شامل ما بکند تا از این خطرات نجات پیدا کنیم و قدمی در راستای خدمت به مردم برداریم، نه آن‌که از شرایط استفاده کنیم برای خالی کردن جیب مردم.

اسلامی که ما امروز نیاز داریم، اسلامی است که ما را از خطرات این زمانه حفظ کند و ما در این زمانه باید کاری بکنیم که موجب خشم کفار شود. بنده معتقدم آموزه‌های حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» توان مواجهه با این دنیای مدرن را دارد و با انگیزه‌هایی که حضرت امام در این تاریخ در مقابل ما قرار داده‌اند، عبادات ما، ما را به نتایج خوبی در راستای فضل و رحمت الهی می‌رساند تا در این تاریخ از فضل و رحمت او بهره‌مند شویم.

مژده‌ای که آیه مذکور به ما می‌دهد آن است که شخصیت‌هایی که با پیامبر معیت تاریخی پیدا کنند، چنین خصوصیتی پیدا می‌کنند که آیه‌ی مذکور متذکر آن خصوصیات شد. یعنی می‌شود در این زمانه، خرازی و باکری و حاج قاسم و آوینی شد. این‌ها با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» معیت تاریخی داشتند و حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» هم با رسول خدا ﷺ در این تاریخ معیت داشتند. این معیت تاریخی اولاً: شما را آن‌چنان استوار می‌کند که منجر به مکتب مقاومت برای شما می‌شود. ثانیاً: به جای خالی کردن جیب مردم، روحیه‌ی همراهی با مؤمنین را در شما رشد می‌دهد و این همان اجر عظیمی است که خداوند به مؤمنین وعده داده و مصداق کامل آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند.

ملاحظه کنید خدایی که همه چیز را قلیل می‌داند حتی کل دنیا را، می‌فرماید ما به چنین انسان‌هایی اجر عظیم می‌دهیم، معلوم است که چیزی به آن‌ها می‌دهد که قابل توصیف نیست. فکر می‌کنم اگر خداوند به جامعه ما حضرت علی علیه السلام را برگرداند، آن اجر عظیم را مرحمت کرده تا «بودن» خود را مطابق این تاریخ احساس کنیم و ادامه دهیم. ما نسبت بودن خود را در این تاریخ با احساس اراده الهی، گم کرده‌ایم و این علی بن ابیطالب علیه السلام است که می‌تواند ما را به خود آورد. آن حضرت در تاریخ خود، عین حضور اراده الهی بودند و نهج البلاغه گواه این امر است که چگونه اسلام در کلام حضرت با چنین عمقی به ظهور آمده و این حکایت از آن دارد که آن حضرت حقیقت اسلام را در خود یافته‌اند. این علی علیه السلام در این تاریخ گم شده است و اجر عظیمی که شما با سوره فتح که سوره حماسه است، می‌توانید مد نظر آورید، حماسه حضور در تاریخی است که با مقابله با کفر، در صدد احیای توحید می‌باشد و حاصل آن اجر عظیمی است که در خود به عنوان شخصیتی خاص، احساس می‌کنید که چگونه در تاریخ توحیدی حاضر هستید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه شانزدهم

در جستجوی اجر عظیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (29)﴾

ملاحظه کردید که آیه ۲۹ سوره‌ی مبارکه فتح وقتی متذکر حضور خداوند در عالم شد، متذکر این امر هم شد که پیامبرِ آخرالزمان، رسول همان خداوند است و خصوصیات آنهایی که با این پیامبر در تاریخ حاضر می‌شوند، یکی آن است که با انحراف‌های انسانی و ظلم و دشمنان بشریت مرز دارند، یعنی «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» هستند، و دیگری آن که «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» هستند. به یک معنا این افراد در مقام جمع بین دین حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهمالسلام) هستند، البته نه به آن معنا که در هر کدام از ادیان گذشته این دو صفت نبوده است ولی به هر حال روح غالب بر دین حضرت عیسی (علیهمالسلام)، وجه رحمانی آن دین است و روح غالب بر دین حضرت موسی (علیهمالسلام)، وجه شدت آن است. زیرا حضرت موسی (علیهمالسلام) با فراغ رو به‌رو هستند ولی حضرت عیسی با بنی اسرائیلی رو به‌رو بودند که از دین حضرت موسی (علیهمالسلام) منحرف گشته بودند. اسلام به عنوان دین جامع آخرالزمانی هر دو شاخصه‌ی مذکور را در خود دارد، از آن

جهت که در آخرالزمان با هر دو جریانی که آن ادیان روبه‌رو بودند، روبرو می‌باشد. و چنین سلوکِ جامعی بنا به صراحت آیه‌ی مذکور با معیت با حضرت محمد ﷺ به عنوان رسول خدا ممکن است تا انسان بتواند به آن معنا در مقام جمع اضداد ورود کند تا از یک طرف مؤمنین، انسان‌های سلحشوری باشند و بتوانند در مسائل اجتماعی حاضر شوند و نقش آفرینی کنند و از طرف دیگر در فضای «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»، روحیه‌ای نرم و عاطفی داشته باشند. به قول آقای دکتر علی شریعتی آن حضرت علی عليه السلام است که شخصیتی دارد در بی‌نهایت ابعاد. برای یتیمان اشک می‌ریزد و هر شب برای فقرا همیان به دوش می‌کشد و از آن طرف در شمشیر زنی در مقابل کفار بی‌ظنیر است. گویا باید جمع این دو صفت را در آن‌هایی که در معیت حضرت محمد ﷺ هستند، امری بدانیم که باید با جدیت تمام در خود دنبال کرد تا بتوانیم در تاریخ آخرالزمانی حاضر شویم، امری که در این تاریخ به صورتی فوق‌العاده زیبا در حاج قاسم سلیمانی ملاحظه کردید. وگرنه ممکن است انسان‌های مؤمنی باشیم ولی در تاریخ انبیاء گذشته. ما در متفکران دنیا تقریباً جمع این دو صفت را نمی‌بینیم، عموماً نمی‌توانند به روحیه‌ی «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» در کنار «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» فکر کنند، دین اسلام را متهم می‌کنند که دین شمشیر است. آری! از این وجه که اسلام در مقابل کفر شدت باید داشته باشد را نمی‌خواهیم منکر شویم. ولی نباید آن وجه را طوری تفسیر کرد که وجه متعالی و سراسر رحمت و سعه صدر اسلام به حاشیه رود و این بسیار مهم است. البته عکس این حالت هم خوب نیست که آن قدر بر سعه رحمت الهی تأکید شود که از شدت نسبت به کفر غفلت گردد و به گفته مقام معظم رهبری «حفظه الله» از مرزبندی با دشمن برای مصونیت از تهاجم نرم غفلت شود و کفار در آیه مذکور یعنی آن کفاری که دشمنان اسلام و انسانیت‌اند. سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز آن نبود که نسبت به هر کس که دین اسلام را نپذیرفته، دشمنی کنند در حالی که می‌فرمایند: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» با این که مسلم در آن زمان مردم چین مسلمان نبوده‌اند.

با نظر به آنچنان شخصیتی‌هایی که به یک معنا جمع اضدادند، می‌فرماید: «تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا» زیرا در این رکوع و سجود به دنبال به فعلیت آوردن شخصیتی هستند که آن شخصیت در چشم‌انداز خود منتظر تجلی فضل و رضوان خداوند است: «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا» در نسبت بین رکوع و سجود و ظهور فضل و رضوان الهی، انسانی ساخته می‌شود که گرفتار تحجر نیست. زیرا در آن حال انسان آنچنان گشوده می‌گردد که جانس آماده‌ی نورشدن به فضل و رضوان الهی خواهد بود. این است انسان آخرالزمانی که می‌تواند در جهان حاضر شود

و با سایر انسان‌های جهان رابطه داشته باشد، به جای آن که بقیه را نفی کند، زیرا گشوده شدن نسبت به حقایق را در رکوع و سجود خود تجربه کرده است.

اصل رکوع و سجود آن است که انسان در دل آن اعمال، نسبتی خاص با خداوند برقرار می‌کند، با روحیه‌ای گشوده که هرکس آثار آن را در چهره آن انسان می‌بیند و او آینه کمالات الهی می‌شود و خداوند خود را در این انسان تماشا می‌نماید، به همان معنایی که فرمود: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ» گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند. در این رابطه خوب است رضوان الهی را دنبال کنید از آن جهت که خداوند همه را خلق کرده تا خود را در آینه آن‌ها که نمایش کمالات الهی بودند، تماشا کند. و این‌ها انسان‌های خاصی هستند که با رکوع و سجود خود، آینه نمایش کمالات الهی می‌شوند و رضوان الهی را به دست می‌آورند از آن جهت که خداوند از آن‌ها راضی است، زیرا در نمایش انوار الهی آینه‌های خوبی‌ها هستند و در این رابطه فرمود: «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» علامت آن‌ها را که چه نوع انسان‌هایی هستند، در چهره‌های آن‌ها به جهت سجود آنچنانی می‌یابید، و آن خشوعی است که با نفی خود توانسته‌اند کمالات انوار الهی را ظاهر کنند. برعکس کسانی که با تظاهر به دینداری، خود را و مبیّت خود را به میان می‌آورند. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نشان دادند که چگونه با نفی خود می‌شود خدا را وارد زندگی و تاریخ کرد، در آن حدّ که دشمنان ایشان هم قبول دارند انگیزه‌ی این مرد الهی عشق به خداوند بود که منجر به انجام تکالیفش می‌شد.

«ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» تذکر به این نکته که چنین افرادی با چنین روحیه‌ای در کتاب‌های مقدس گذشته مثل زده شده‌اند، می‌رساند که افق همه ادیان توحیدی به سوی چنین انسان‌هایی بوده است که بتوانند در عین جمع آن اضداد در شخصیت‌شان، انگیزه عبادات‌شان کسب فضل و رضوان الهی باشد و تنها متوقف در ظاهر عبادات نشوند و تازه آن صفای باطنی که به دست می‌آورند، در شخصیت و حرکات و سکانات‌شان ظاهر باشد. این هم نکته‌ی مهمی است که چگونه در آن دو دین ابراهیمی گذشته، چنین شخصیت‌هایی مدّ نظر بوده و متوجه بودند در ادامه تاریخ توحیدی، این نوع شخصیت‌ها ظهور می‌کنند.

باید به این نکته فکر کرد که این نوع هویت چه آینده‌ای دارد؟ هویتی که در توصیف آن به عنوان مثال می‌فرماید: «كَزَّرَعٍ أُخْرِجَ شَطَأُهُ فَأَزْرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَي سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»

چون کشته‌ای که جوانه‌اش را برآورد و محکم گرداند تا به تدریج قوت گیرد و بر ساقه‌های خود بایستد، در آن حدّ که کشاورزان را به شگفت آورد.

بحث در نحوه حضور جریان‌های توحیدی در تاریخ است و مؤمنینی که به تدریج قوت و قدرت می‌گیرند، آن‌هم به صورتی مستقل «فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ» بر پای خود می‌ایستند و حرفی تازه دارند. تذکر به کسانی است که وارد جبهه توحید می‌شوند و می‌توانند تا کجاها حاضر شوند، اگر بر عهد توحیدی خود پایدار بمانند و زندگی خود را در آن بستر شکل دهند. آیا این بدان معنا نیست که اگر جبهه حق که در کلیت خود حق بود، در مقابل جبهه باطل ایستاد، آینده جبهه حق حتماً پیروزی است و خشم جریان باطل مانع آن پیروزی نیست؟ در این راستا است که باید همواره دریچه‌ی امید را در مقابل خود گشوده داشته باشیم و سیاه‌نمایی و ناامیدسازی را نقشه شیطان بدانیم. نکته‌ای که رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» با توجه به چنین واقعه‌ی تاریخی بدان تأکید دارند. همان امری که دائماً از طریق کربلا باید مدّ نظر داشته باشیم و به نحوه ناکامی دشمن در این رابطه فکر کنیم که چگونه حضور آن‌ها در آینده ابرتر خواهد ماند. تا آن‌جا که آن‌ها بنا داشتند در کربلا موانع حضور در آینده خود را از میان بردارند، به نظر خود کاری کردند تا بدن مبارک امام حسین علیه السلام هم با خاک‌های کربلا مخلوط شود و خانواده‌ی حضرت نتوانند جسد مبارک حضرت را پیدا کنند. از این جهت اسب‌های‌شان را نعل تازه زدند. حضرت زینب علیها السلام وقتی به قتلگاه وارد شدند واقعاً نمی‌دانستند بدن مبارک برادرشان کجای میدان است. دشمن می‌دانست جسد امام هم برای ما شیعیان آینده‌ای را تنظیم و تضمین می‌کند. لذا در این رابطه کاری کردند که سابقه نداشت، عموماً کسی را که به قتل می‌رسانند دیگر کاری به کار جسد او نداشتند، ولی این‌ها برنامه داشتند تا به شدیدترین شکل ممکن، آینده‌ی مکتب توحیدی اسلام را از آن سلب کنند.

قصه‌ی حرکت توحیدی، قصه‌ی دیگری است، وقتی ملتی آن را جزء وجود خود یافتند آن حرکت با همان مردم می‌ماند، هر چند از جهت بعضی از مردم از بعضی جهات، آن حرکت ضعف‌هایی داشته باشد، به همان معنایی که در قرآن داریم: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» بالاخره اعمال صالح آن‌ها بعضاً با ضعف‌هایی همراه است، اما با نظر به جهت‌گیری کلی‌شان در ادامه می‌فرماید: «أَنْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (توبه/۱۰۲) خداوند نظر به آن‌ها دارد زیرا که خداوند غفور و رحیم است. همین حزب اللّهی‌های خودمان مگر بدون نقص‌اند؟ ولی کلیات‌شان این است که شخصیت حضرت امام را پذیرفته‌اند. از این جهت عرض شد وقتی از

آینده‌ای که در مقابل یک حرکت توحیدی به میان می‌آید سخن گفته می‌شود، گمان نشود آن حرکت توحیدی باید بدون هرگونه نقصی باشد تا موفقیت در آینده حتمی باشد. همین که حرکتی در کلیتش ضد استکباری است و روزه‌روز همچون جوانه‌هایی است که تبدیل به بوته نیرومند می‌شوند، کافی است تا «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» فشار زیادی به کفار بیاورد، به این معنا که آن‌ها احساس بی‌آیندگی کنند و برعکس، «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» خداوند به آن‌هایی که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده‌ی مغفرت و اجر عظیم می‌دهد. این یعنی آن‌ها را در آینده‌ی توحیدی خود حاضر می‌کند و ضعف‌های آن‌ها را با مغفرت خود برطرف می‌نماید. واژه‌ی «مغفرت» بهترین دلیل است که این نیروها بدون ضعف نیستند، ولی جهت‌گیری کلی آن‌ها درست است. از آن طرف بعضی از رفقای دینی فکر می‌کنند حال که شخصیت‌شان چندان عالی نیست به هیچ دردی نمی‌خورند، این طور نیست. عمده آن است که متوجه جهت کلی نیروهای انقلابی باشیم، امری که در صدر اسلام با «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» شکل گرفت، یعنی گیر به هم نمی‌دادند، خود را زیر سایه شخصیت حضرت محمد ﷺ و در بستری کلی حاضر کرده بودند، این امر موجب می‌شد بفهمند آنچه می‌خواهند باشند این نیست که هستند! و از وجه آرمانی آنچه باید باشند، یعنی پیامبر خدا و اولیای معصومین علیهم‌السلام عدول نکرده بودند تا شخصیت‌های برجسته‌ی جبهه مقابل را برای خود شخصیت آرمانی بدانند، در آن صورت است که جهت‌گیری‌شان غلط می‌شود و «مغفرت» دیگر معنا نخواهد داشت. مغفرت جایی است که انسان بخواهد خود را در یک صورت آرمانی دنبال کند ولی موانعی از نظر اخلاقی مانع آن می‌شود تا خود را در تاریخی احساس کند که خدا اراده کرده، کاری که خداوند با حاج قاسم سلیمانی کرد.

می‌فرماید: علاوه بر مغفرت، «أَجْرًا عَظِيمًا» اجر عظیمی به آن‌ها می‌دهد، از آن جهت که خود را در موقعیت «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» از یک طرف و «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» از طرف دیگر تعریف کرده بودند و پیرو این نوع تعریف است که طلب فضل و رضوان الهی پیش می‌آید و انگیزه‌ی انجام رکوع و سجود به آن صورت شکل می‌گیرد. این‌ها در این رابطه به جایی می‌رسند که خداوند واژه‌ی «أَجْرًا عَظِيمًا» را برایشان می‌آورد. به همان معنایی که عرض شد: آن خدایی که هیچ چیز برایش عظیم نیست و دنیا برایش متاع قلیل است، آن‌ها را شایسته چه چیزی می‌یابد که «اجر عظیم» را برایشان مقدر می‌کند؟ خداوند نمی‌فرماید آن اجر عظیم چیست، همین اندازه معلوم است که یک میهمانی بس متعالی در میان است. هر کس در این میهمانی

حاضر شود، شخصیتی می گردد چون شهید چمران و شهید خرازی و شهید آوینی و شهید حججی و شهید حاج قاسم. گمشده ما برای ادامه انقلاب همین «اجر عظیم» است که باید بستر آن را فراهم کنیم.

در رابطه با «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» بحمدالله مواظب بودیم رنگ کفر را تا آن جا که ممکن است نپذیریم، ولی گویا در قسمت دوم، ما محبت به همدیگر را گم کرده ایم و نگران همدیگر نیستیم، هر کس را به خودش وا گذاشتیم. به نظر می آید در عبور از استکبار با نوری که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» نمایانند موفق بوده ایم، به خصوص که جریان استکبار هم نتوانست مانند گذشته چهره خود را پنهان کند و همچنان دست چدنی خود را در زیر دستکش مخملی نگه دارد، ولی همدیگر را در بستر «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» درک نکردیم و با تنگ نظری ها و مقدس مآبی ها و ظاهر گرایی ها، کسانی را بیگانه از اسلام و انقلاب قلمداد کردیم که در جان و روح خود بیگانه از اسلام و انقلاب نبودند. مقدس مآبی ما موجب شد تا به جای آن که به حقیقت نظر کنیم و جای و جایگاه افراد و جریان ها را در نسبت با حقیقت مشخص نماییم، صرفاً به ظاهر احکام نظر کردیم و جایگاه افراد را در انجام و یا عدم انجام احکام فقهی تعیین نمودیم، در حالی که این یکی از ابعاد دین داری است و برای یک انسان دین دار مهم است. ولی همچنان که رسول خدا ﷺ فرموده اند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ أَيْةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» (کافی، ج ۱، ص ۳۲) آیه محکمه اشاره به عقاید دارد و فریضه عادلانه اشاره به اخلاق دارد و سنت قائمه اشاره به احکام.

جناب حافظ در سیر و سلوک خود در راستای «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» به جایی می رسد که در غزلی اینطور شروع می فرماید:

مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم هواداران کوبش را چو جان خویشتم دارم
می گوید من خود را در تاریخی حس می کنم که عده ای در هوای جانان من به سر می برند
و من هواداران کوی جانان را مانند جان خودم دوست دارم.

صفای خلوت خاطر از آن شمع چو گل جویم فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم
می خواهد خبر دهد که او مأوای خود را با خوش بینی نسبت به یاران پیامبر دنبال می کند تا
به خاطری با صفا برسد و فروغ چشم و نور دل از آن به دست آورد و این بصیرت را که در آن
مأوا گزیده از آن ماه ختن، یعنی حضرت محمد ﷺ دارد.

به کام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل چه فکر از خبث بدگویان میان انجمن دارم
نمی خواهد بگوید با کافر معاند دشمن نیست، می گوید چرا من از این طرف غفلت کنم و
فکر و ذهن خود را مشغول درگیری با بدگویان بکنم؟

سزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانی چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم
برداشت بنده این است که حافظ نظر به یگانگی با یاران پیامبر را برجسته می کند و
می گوید این همان اسم اعظم تاریخ من است، اسم اعظمی که هر مانعی را از جلوی پای
سالک برمی دارد.

مرادر خانه سروی هست کاندرا سایه قدش فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم
می فرماید من می توانم در این تاریخ یک نوع زندگی متعالی داشته باشم و این را به شما هم
دارم خبر می دهم، چرا شما نتوانستید محبت نسبت به همدیگر را مأوای خود کنید؟
چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله نه میل لاله و نسرین نه برگ نسترن دارم
یعنی من برای حیاتی که با رسول خدا ﷺ می توانم داشته باشم و در گلزاری که او به سراغ
من می آید، مدرنیت را با آن همه ظاهر جذابش می خواهم چه کنم؟

ملاحظه می کنید که جناب حافظ از سیر خود خبر می دهد و می گوید من به جایی رسیده ام
که: «هواداران کویش را چو جان خویشان دارم.» مسلم به ارزانی نمی شود به چنین مقاماتی
رسید و از مراحل که باید پشت سر گذاشت غفلت کرد. همان طور که به نظر بنده انقلاب
اسلامی هم مراحل دارد و رهبر معظم انقلاب، آن را به موجود زنده ای تشبیه کردند که در
حال رشد است، تا جایی که ممکن است نسبت به آنچه در مراحل اولیه باید حساس بود
هم اکنون که تا حدی به بلوغ رسیده، دیگر لازم نباشد به آن شکل حساس باشیم.

در رابطه با موضوع فوق و با توجه به فرهنگ زمان شناسی و حضور در تاریخی که در آن
هستیم، آیه ۵ سوره مائده با ما سخن ها دارد. آن جا که می فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ
طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ.» حال و از این به بعد، نه تنها طیباتی که در زندگی خود تهیه
می کنید برایتان حلال است، حتی غذاهایی که اهل کتاب تهیه می کنند برای شما نیز حلال
است و علاوه بر زنان خودتان، زنان اهل کتاب نیز برای شما حلال خواهد بود. این آیه خبر از
آن می دهد که وقتی ظرفیت دینی ما گشوده شد و توانستیم تعریف اصیلی از زندگی داشته

باشیم حتی زنان اهل کتاب را نیز می‌توانیم در حوزه‌ی فرهنگی خود بپذیریم و نگران استحاله‌ی خود نگردیم، بلکه برعکس، فرهنگِ خود را وسعت دهیم.

این نشان می‌دهد که دین خدا هم در هر منزل و مأوای خود اقتضای خاصی دارد. در سال‌های اول با توجه به این که یهود و نصارا برای خود در هر کاری تعریفی دارند و صدها سال است زندگی خود را با آدابی خاص شکل داده‌اند، قرآن به ما می‌فرماید: مواظب باشید به آن‌ها نزدیک نشوید و آن‌ها را دوست نگیرید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» (مائده/۵۱) زیرا اگر شخص مسلمانی در آن روزها همسر یهودی یا نصرانی می‌گرفت، در حالی که هنوز خودشان فرهنگ خاصی مطابق اسلام تعریف نکرده بودند، فرزندان آن‌ها تحت تأثیر فرهنگ آن خانم‌ها قرار می‌گرفتند، ولی بعد از مدتی اسلام توانست آنچنان خود را مانند آن جوانه‌ها بالا بکشد و بر روی پای خود بایستد که اگر یک مسلمان همسر یهودی و یا نصرانی می‌گرفت، آنچنان فرهنگ اسلامی قدرت یافته بود که نه تنها فرزندان او تحت تأثیر فرهنگ مادرشان قرار نمی‌گرفتند بلکه می‌توانستند با ارتباط با خانواده اهل کتاب، آن‌ها را تحت تأثیر اسلام قرار دهند. این امری است که باید در «اکنون» خود روی آن فکر کنیم. آنچه روبه روی ما قرار دارد آیه ۵ سوره مائده است که به گفته علامه طباطبایی همان دینی که ابتدا طوری سخن می‌گفت که مسلمانان به یک معنا از ازدواج با زنان یهودی و نصرانی ابا داشتند، همان دین بعد از مدتی می‌فرماید می‌توانند با آن‌ها ازدواج کنند. آیا این حکایت از آن ندارد که بعد از مدتی شرایطمان شرایط دیگری می‌شود و ظرفیتی پیدا می‌کنیم که آن کس که دیروز غیر خودی بود، امروز خودی می‌شود و حکم «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بر او نیز جاری می‌گردد؟

عده‌ای بودند که اگر در ابتدای امر داخل جبهه انقلاب می‌شدند، با فرهنگ مدرنیته و سکولارِ خود جریان انقلاب را تحت تأثیر خود قرار می‌دادند، ولی اکنون ارزش‌های انقلاب آنچنان نهادینه شده که می‌تواند با سعه خود آن‌ها را بپذیرد و از آن خود کند. باز به پیام رهبر معظم انقلاب به امام جمعه هرمزگان فکر کنید که می‌فرماید: «تقویت جریان انقلابی و جوانان مؤمن و روی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات، توصیه مؤکد اینجانب است.» (۲۶ تیرماه ۱۳۹۸) در این پیام منظور از عموم طبقات، جوانان مؤمن و جریان‌های انقلابی نیستند، زیرا قبلاً متذکر رعایت آن‌ها شده، پس منظورشان روی گشاده و دست مهربان با آن‌هایی است که چندان هم مؤمن و انقلابی نیستند. بنده از قسمت آخر پیام مقام معظم رهبری این‌طور می‌فهمم که گویا وظیفه‌ی نیروهای مذهبی این است که متوجه باشند در شرایطی قرار دارند که اگر در این

شرایط با مردمی که چندان هم مؤمن و انقلابی نیستند، برخورد خوب داشته باشند، نتیجه این نمی‌شود که تأیید آن‌ها به حساب آید، بلکه آن‌ها احساس می‌کنند می‌توانند وارد اردوگاه انقلابیون شوند و ناخودآگاه تغییر رفتار می‌دهند. در سال‌های اخیر که انقلاب و افراد انقلابی مرزهای خود را مشخص کرده‌اند، اگر به عنوان افراد مذهبی و انقلابی احوال آشنایانی که چندان هم کاری به انقلاب اسلامی ندارند را پرسید، تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در صورتی که در ابتدای انقلاب عموماً موضع می‌گرفتند و گمان می‌کردند به آن‌ها محتاج هستید.

آیه ۵ سوره مائده شاهدی بود تا معلوم شود بحث «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» را می‌توان گسترش داد و بر آنچه در سال‌های اولیه‌ی انقلاب تحت عنوان مصداق‌های آن زمان تأکید می‌شد «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» هستند، در حال حاضر لازم نیست با آن افراد به همان شکل برخورد شود. البته و صد البته برخورد شدید با جریان استکبار در جای خودش محفوظ است.

باز اگر به آیات ۵ و ۶ سوره تین توجه کنید که می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» حقیقتاً انسان را در بالاترین قوام خلق کردیم، سپس او را به پایین‌ترین پایین‌ها ارجاع دادیم؛ این سؤال پیش می‌آید؛ چرا خداوند اگر قوام ما را در ابتدا در آن بالاترین‌ها قرار داده، سپس گرفتار پایین‌ترین‌ها کرده است؟ عجیب است که می‌فرماید خودمان آن‌ها را به «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» ارجاع دادیم و پایین آوردیم. آیا این آیه خبر از آن ندارد که اگر مقام «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» را چشیدی، حال باید در دل یک تاریخ‌آشفته، «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» هزار ساله را نیز تجربه کنی؟ تا ابر مردی بشوی به وسعت همه‌ی عالم و همه‌ی تاریخ. این که ما را در «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» آورد، جز این است که می‌خواست ما در همه‌ی عوالم حاضر باشیم؟

حتماً درباره چهار منزل عرفانی فکر کرده‌اید. منزل اول «سیر من الخلق الی الحق» است. سپس سیر «من الحق فی الحق» می‌باشد که انسان در این منزل چه عشقی با خدا می‌کند. اصلاً کاری به کار مردم ندارد. در سیر سوم که سیر «من الحق بالحق الی الخلق» است، سالک در عین حضور در عالم انوار، بنا است در عالم سافل نیز حاضر شود تا این عالم را نیز تجربه کند و تا این جا سیر سالک جریان دارد تا سلوکش کامل شود و با نور خدا در جامعه‌ی بشری حاضر گردد. ولی سیر چهارم مأموریت است برای هدایت بشریت و مربوط به نبوت و نبی‌می‌باشد، پیامبر می‌آید تا رسالت خود را نسبت به مردم انجام دهد و از این جهت در واقع نوعی مأموریت است. آنچه سلوک را کامل می‌کند منزل سوم است که انسان جرأت خطر کردن داشته باشد و در این جهان حاضر شود تا بداند بر مردم چه می‌گذرد. خداوند ما را نیافریده

است تا شیخی باشیم در گوشه‌ای پنهان. اگر فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و ما را در جایگاه خوب و خوشی آغاز کرد، مانند اوایل انقلاب و حالت خوشی که فضا را فرا گرفته بود ولی یک مرتبه در تهاجم فرهنگی و تهاجم نظامی قرارمان داد تا برای حضور در جهان، این سختی‌ها و تنگناها را تجربه کنیم و آن تجربه‌ی حضور خودمان در «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» است ولی با حفظ هویت «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». در این حالت است که ظلمات به نور تبدیل می‌شود و انسان آتش را ابراهیم گونه برای خود گلستان می‌کند.

تمام بحث بنده در این جلسه و اگر رفقا آماده بودند در جلسه بعدی، این است که متوجه شویم ما در تاریخی هستیم که از آن حضوری که تا دیروز از آن فرار می‌کردیم، امروز می‌توانیم در آن حاضر شویم و آن را از آن خود کنیم، به همان معنایی که رسول خدا ﷺ به مکه برگشتند و کعبه را از بت‌ها پاک نمودند، به جای آن که کعبه را به بت پرست‌ها واگذارند. ما در انقلاب اسلامی در کلیت خود و با توجه به نحوه سلوکی که حضرت امام و رهبر انقلاب به ظهور آوردند، طوری زندگی بشر امروز را معنا کرده‌ایم که انسان‌های بی تفاوت دیروز دیگر نمی‌توانند بی تفاوت باشند. عموماً به این نوع زندگی فکر کرده‌اند و احساس می‌کنند نوعی گرایش در خود به این نوع زندگی دارند، هرچند ذهنیت‌های منفی آن‌ها نسبت به بعضی کارهای ما هنوز فعال است و دشمن هم با انواع اتهام‌ها بیکار ننشسته است. در جریان رحلت فرزندم این موضوع به روشنی برایم تجربه شد که چه کسانی به ما نزدیک‌اند، بدون آن که ما از هویت دینی خود عدول کرده باشیم و یا آن‌ها تغییر آنچنانی کرده باشند و حزب‌اللهی باشند. این نزدیکی نشان داد تاریخی شروع شده که می‌توان چنین افرادی را خودی دانست و قاعده «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» را نسبت به آن‌ها جاری کرد، زیرا این افراد از جهتی از ما شده بودند.

وظیفه ما است تا به آشنایان خود که چندان هم مانند ما فکر نمی‌کنند، با حفظ هویت دینی و بدون تنگ‌نظری‌های متعصبانه، رابطه برقرار کنیم. و به آن‌ها بفهمانیم ما نسبت انسانی‌مان با شما را از دست نداده‌ایم. باید آرام آرام آماده شویم و نسبت به «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بیشتر فکر کنیم. زیرا در آخرین آیه سوره فتح صفاتی را نقل می‌کند که همه آن صفات به نحوی ربط دارد به هویتی که با «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» شکل می‌گیرد. عمده آن است که متوجه باشیم آن توصیه را در چه دستگاهی باید ببینیم. آن جا که فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنَا أَسْفَلَ سَافِلِينَ» بحث بر سر آن است که خود خدا ما را به چنین جایی فرستاده، ولی در ادامه می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» مگر آن‌هایی که در همین جهان سافل، ایمان به حضرت حق

و حقایق قدسی آوردند و مطابق ایمان خود عمل کردند که برایشان اجر بی‌مندی هست. پس معلوم است چاره‌ی کار فرار از «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» نیست، باید بمانیم و به شکوفایی برسیم، به یک معنا دشمنی‌ها را به دوستی تبدیل کنیم و به نور الهی سنت «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» را در مورد مردم اجراء کنیم، آن‌هم با دلسوزی و محبت.

ما گمشده مهمی در این تاریخ داریم که باید با نظر به فراز «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» آن گمشده را پیدا کنیم که اگر آن را پیدا کنیم آن «اجر عظیم» به سراغ ما می‌آید که فوق بهشت رفتن و جهنم نرفتن است. هویت گمشده‌ی مسلمانان، همان محبت و ورزیدنی است که در سیره‌ی پیامبر خدا ﷺ و آنانی که در حضور تاریخی اسلام با آن حضرت همراهی کردند، موج می‌زند و قرآن در وصف آنان فرمود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» عرض بنده آن است که ما در این تاریخ گمشده‌ای داریم و این را می‌توانیم احساس کنیم ولی نمی‌دانیم آن گمشده چه چیز است و آیه‌ی فوق می‌فرماید «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» می‌باشد، محبتی که باید بین مسلمانان شکل بگیرد. در این فضا بسیاری از مشکلات اقتصادی و اخلاقی جامعه هم برطرف خواهد شد. کسانی که حقوق‌های نجومی برای خود برقرار کردند، اولین عاملی که در روح و روان آن‌ها سبب چنین تصمیمی شد، نوعی احساس جدایی و دوگانگی با مردم بود و همین امر آن‌ها را از گردونه‌ی حضور در تاریخی که با حضرت محمد ﷺ به ظهور آمد خارج کرد و ناخواسته گرفتار نوعی تنهایی در عالم شدند و البته آن پول‌ها نمی‌تواند آن تنهایی را جبران کند. در حالی که اکثر این افراد با سوابق خوب انقلابی در فضای «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» بودند و در معیت رسول خدا ﷺ نسبت به کفاری که مقابل انقلاب بودند، شدت عمل داشتند و خود را در جمع نیروهای انقلاب احساس می‌کردند، تا آن‌جایی که در بستر محبت به همدیگر تا مرز نزدیکی به «اجر عظیم» پیش آمدند ولی با قرار گرفتن در مسئولیت‌هایی مثل وزارت یا ریاست و نمایندگی مجلس و دسترسی به راه‌های کسب ثروت‌های بادآورده، یک مرتبه روحیه یگانگی با مردم را از دست دادند، زیرا متوجه عظمت «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» نبودند که چه برکاتی دارد و در جای خود قابل مقایسه با آن ثروت‌های بادآورده نیست. در آن فضای یگانگی، امورات به خوبی جلو می‌رفت. یکی از پاسداران می‌فرماید: آقای سردار حسن باقری من را فرستاد نزد آقای رفیق دوست که نیاز به دوربین‌هایی داریم جهت دیدن در شب و برای خریداری آن نیاز به پول داریم. می‌گوید: آقای رفیق دوست در همان جا دست بردند و از گاو صندوق مقدار زیادی دلاری که ما احتیاج داشتیم را به من دادند و گفتند خودتان بروید

بخرید، بدون هیچ گونه رسیدی که بخواهند از بنده بگیرند. در این فضا امورات به خوبی جلو می رفت زیرا «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» حاکم بود. عده‌ای به هر دلیلی خود را از این فضا محروم کرده‌اند، آن هم با دوگانگی بین خود و محرومیت از «اجر عظیم» که قابل مقایسه با ثروت‌هایی که به دست آوردند، نبود.

این که خداوند در ابتدا ما را در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» قرار داد، همه‌ی کار نبود، مگر آن که پس از آن در «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» قرار گیریم با روبه‌رو شدن با امکانات دنیایی، حال اگر توانستیم با حفظ هویت «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ»، در «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» باشیم آن وقت است که «أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» و یا «اجر عظیم» سراغ انسان می آید. جهانی که همه‌ی عرفا و اهل سلوک آرزویش را می کنند. جهانی که انسان احساس می کند بحمدالله در مقابل یاران اصیل انقلاب به خوبی گشوده شده است. و در «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» دنیا بعد از دفاع مقدس بر همان عهدی که با حقیقت داشتند پایدار هستند و از این جهت عنوان این جلسه را در «جستجوی اجر عظیم» باید بگذاریم.

موضوعات این آیه بسیار مهم و دقیق و حساس است که اگر با روح آن ارتباط پیدا نکنیم از این آیه فوق‌العاده، نتیجه‌ای که باید بگیریم نمی گیریم. با توجه به قسمت اخیر آیه مذکور می توان گفت: مؤمنین واقعی، قهرمانان محبت و پیشتازان محبت‌ورزیدن هستند. سؤالی که باید از خود پرسیم این است که آن محبت کجا رفت و چرا رفت؟ و چگونه بر می گردد؟ جریان آیه «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» را در صدر اسلام شنیده‌اید. به مضمون آیه توجه بفرمایید که می گوید: «يُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» یعنی برخلاف آنچه که خودشان مایل بودند و نفس‌شان طلب می کرد، ایثار کردند. علت وجود چنین روحیه‌ای، نظر به آینده‌ی توحیدی‌شان بود که لازمه‌ی آن حضور را در آن نوع ایثارها می دانستند. از انصار گرفته که نصف زندگی خود را به مهاجران ایثار کردند، تا ایثار مجاهدان زخمی در جنگ که آب مورد نیازشان را که به جهت خونریزی زیاد نیاز داشتند، به مجاهد دیگری که زودتر از او زخمی شده بود حواله می کردند و ایثار می نمودند. نیروهای صدر اسلام به خوبی فهمیده بودند اسلامی شروع شده است که آینده را در اختیار می گیرد و برای حضور در آینده، حاضر شدند جان خود را هم بدهند تا در تاریخ توحید بمانند و در روزمرگی‌ها از بین نروند. شما جریان کربلا را فراموش نکنید، اصحاب اباعبدالله علیه السلام فهمیدند با امام حسین علیه السلام تاریخ دیگری شروع می شود و آن‌ها خواستند در تاریخی که با آن حضرت شروع می شود بمانند و گرنه گرفتار روزمرگی‌های یزیدی می شوند. زهیر به خوبی جایگاه تاریخی حرکت اباعبدالله علیه السلام را درک

کرد، ملاحظه کنید در شب عاشورا و روز عاشورا چگونه با سخنان خود و با ایثار جان خود، با هوشیاری تمام خود را در آن نهضت حاضر کرد تا با امام حسین علیه السلام در عالم حاضر شود و خود را در بیکرانه حضور خداوند در عالم و در تاریخ حسینی احساس کند.

با رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تاریخی که باید با آن روحیه ادامه یابد، به بن بست رسید و امثال زهیر از بازجست آن فضا مأیوسانه زندگی دینی و بی رمق خود را ادامه می دادند، بدون آن که به آینده ای امید داشته باشد و به همین جهت در برگشت از حج، سعی می کرد به امام حسین علیه السلام و اردوگاه آن حضرت نزدیک نشود. ولی تقدیر چیزی دیگری بود و با چشم اندازی که حضرت اباعبدالله علیه السلام در مقابل او گشودند آنچنان زیر و رو شد و خود را در بین اصحاب آن حضرت یافت که از ایثار به هر نوعی که باید، هیچ کم نگذاشت.

حضرت اباعبدالله علیه السلام به زهیر نشان دادند اگر چه امکان عبور از تاریخ اموی به ظاهر محال است، ولی با مبارزه تا مرز شهادت، به راهنمایی و امامت حضرت اباعبدالله علیه السلام چنین امکانی پیش می آید. به همین جهت زهیر به همسر خود خبر شهادت خود را داد و به او گفت من برای شهادت می روم. این نشان می دهد وقتی حضور در آینده ی تاریخ با هویت توحیدی به میان آید، آن نوع ایثارها ظهور می کند و «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» شکل می گیرد. علت آن که آن فضا از دست رفت، حضور جریان اموی بود و تصور این که این ها آن قدر قدرت دارند که برای همیشه می مانند و لذا آینده ای برای جبهه ی توحیدی مد نظرها نیست تا خود را با ایثارها در آینده آنچنان حاضر کنند و آن آینده را به فعلیت آورند و حضرت اباعبدالله علیه السلام روشن فرمودند چنین نیست و با ایثار در مسیر توحید هر بن بستی شکافته می شود.

آنچه امروز در غرب می بینید همین است که به گفته ی متفکران دنیا، غربی ها هیچ آینده ای برای خود احساس نمی کنند و در نتیجه خود را در روزمرگی ها رها کرده اند. آینده نداشتن منجر می شود تا انسان ها همدیگر را چپاول کنند. اگر ملتی احساس کرد آینده ندارد و افق آینده ی خود را تاریک دید، احساس می کند لاقبل به فکر خودش باشد، لذا با چپاول بقیه می خواهد خود را نجات دهد و مسلماً این نوع چپاول ها نتیجه ای برای این افراد پیش نمی آورد. راه حل مشکل، برگشت به فضایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این تاریخ شکل دادند، در راستای شدت نسبت به دشمنان اسلام و انسانیت - و نه امیدواری به آن ها - و محبت و رحمت بین خود، تا آینده ای شکل گیرد که همه در آن آینده به بلوغ انسانی خود برسند. بیشترین انرژی را

باید در مسیری خرج کرد که آیهی مورد بحث در مقابل ما می گذارد و نتایج فوق العاده ای که در آن نهفته است.

اصحاب امام حسین علیه السلام خوب فهمیدند امام حسین علیه السلام تاریخ آینده ی بشر است. حضرت در شب عاشورا به اصحاب اجازه دادند که بروند و گرنه فردا همه شهید می شوند. اگر رفته بودند از بهشت محروم نمی شدند زیرا به اذن امام زمان شان رفته بودند. آن ها متوجهی امری ماورای بهشت شدند. به زبان و به اصطلاح امروز، آن ها متوجه انگیزستانس خود شدند و در جهان بودن خود و در تاریخ حسینی حاضر بودن را احساس کردند و در این راستا آن بودن را انتخاب کردند. بودنی که در آن بودن، همراه با حضرت اباعبدالله علیه السلام در طول تاریخ حاضر می شوند.

بحث در آن است که چگونه به آن یگانگی و ایثاری که بین خود داشتیم برگردیم؟ به نظر بنده ما داریم به آن یگانگی و ایثار برمی گردیم، زیرا همان طور که عرض شد لازمی آن ایثارها و یگانگی ها، احساس حضور در آینده است و واقعیت آن است ملتی که می توان گفت در این تاریخ آینده دارد، ما هستیم و انقلاب اسلامی ضد استکباری، از آن جهت که فرهنگ مدرنیته همه ی دنیا را گرفتار خود کرده و به نحوی جریان استکبار خود را در دل فرهنگ مدرنیته بر ملت ها تحمیل نموده و گویا ملت ها و حاکمان آن ها متوجهی این امر شده اند و شواهد زیادی هست که خود مردم آمریکا هم متوجهی بی آیندگی خود هستند و از این جهت ملاحظه می کنید به خودشان هم رحم نمی کنند. دشمنان ما طوری با ما برخورد می کنند که نشان از آن دارد نگران حضور ما در آینده ی تاریخ و حذف خودشان هستند و از این جهت تلاش می کنند هر طور شده مانع حضور ما در آینده ی تاریخ جهان بشوند، به خصوص که آن ها یعنی آمریکا و اروپا آینده ی جهان را از آن خود می دانستند، در حالی که اکنون با امر دیگری روبه رو شده اند، امری که آینده ی آن ها را تهدید می کند و سعی در مقابله با آن دارند و می دانند تلاش های آن ها هنوز متولد نشده، مرده است.

تلاش بنده این است که تا حدی روشن شود چرا و چگونه آن یگانگی و ایثار رفت و چگونه بر می گردد؟ کافی است ما متوجه باشیم از چه جایگاهی می توانیم آینده داشته باشیم که از نظر بنده آن جایگاه حضور تاریخی ما می باشد در انقلاب اسلامی و این که به راحتی آن یگانگی و محبت را در این تاریخ در فضای تاریخی انقلاب اسلامی تجربه کردیم و چه ایثارها که به نمایش در آمد.

یکی از نکاتی که ممکن است موضوع محبت ورزیدن را به فراموشی بسپارد و از آن غفلت شود، جایگزینی دانا شدن به جای محبت ورزیدن است. در حالی که دانا شدن، به معنای محبت ورزیدن نیست، محبت ورزیدن چیزی است ماورای دانا بودن و داناشدن. ولی متأسفانه بعضی مواقع دانایی‌ها موجب خودبرتربینی و جدایی‌ها شده در حالی که حضور در معارف قدسی با خشیت و تواضع همراه است و موجب نزدیکی افراد به همدیگر می‌شود، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر/۲۸) وقتی در مقابل خداوند خشیت داشته باشند در مقابل خلق خدا هم دارای خشیت و تواضع هستند و چون آن علم یعنی علمی که رجوع به حقیقت است و معرفت به حساب می‌آید، بی‌رنگ شد و دانایی جای آن را گرفت، یگانگی‌ها تبدیل به دوگانگی شد و بستر ظهور اجر عظیم تنگ گشت، در حالی که با نگاه به سیره‌ی حاج قاسم‌ها و حججی‌ها معرفتی سراغ انسان می‌آید که از هزار کتاب و مدرسه پیش نمی‌آید و این معرفت، محبت زاست و موجب ایثار می‌شود و از طرفی محبت ورزیدن بدون ایثار دروغ است و ایثار بدون نظر به آینده‌ای توحیدی به ظهور نمی‌آید. خلدام زائرین رخداد اربعینی این سال‌ها خود آگاهانه و یا ناخود آگاهانه، متوجه‌اند با ایثارهای شان دارند شعوری را به تاریخ عرضه می‌کنند که آینده از آن‌ها است. ایثار برای به ظهور آمدن حقیقت است ذیل نور محمدی ﷺ در متن انقلاب اسلامی ایثاری شکل گرفت که حاصل آن به ظهور آمدن حقیقت اسلام بود برای جهانیان و آیه ۲۹ سوره فتح می‌خواهد بفرماید بر عهد محمدی ﷺ بودن یعنی برخورد محبت آمیز با یکدیگر داشتن، زیرا در چنین بستری جان‌ها متوجه حقانیت اسلامی می‌شود. این نوع حضور در آینده تفاوت اساسی دارد با این که پول‌های خود را پس انداز کنیم برای آینده.

آینده‌ای که موجب ایثار می‌شود حضور در جهانی دیگر است، جهانی که انسان‌ها ذیل نور حضرت محمد ﷺ در اوج یگانگی با همدیگر هستند، به همان معنایی که قرآن در وصف آن حضرت می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» ای پیامبر این که نسبت به مؤمنین و حتی مردم عادی سخت گیری نمی‌کنی به جهت رحمتی است که از طرف خداوند به تو شده. بنده واقعاً نگرانم چرا با توجه به چنین حضوری که ما در تاریخ داریم مذهبی‌های ما به هم سخت گیری می‌کنند؟ در حالی که در ادامه آیه مذکور، به پیامبر می‌فرماید: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» (آل عمران/۱۵۹) از آن‌ها بگذر و برایشان تقاضای عفو بکن. ما آن‌طور که شایسته است برخورد محبت آمیز نسبت به همدیگر نداریم. در حالی که حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «صَغُ

أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَ لَا تَطْنَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا.» اعمال برادر دینی خود را بر نیکوترین وجه تفسیر و توجیه کن، مگر این که دلیلی بر خلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر تا هنگامی که می توانی برای آن توجیهی مناسب و راه صحیح داشته باشی. این است گم شده‌ی ما در این تاریخ. به نظر می آید به هیچ معرفت و شعوری نخواهیم رسید مگر این که نسبت‌های مان رحمانی باشد.

در ادامه‌ی آن آیه به رسول خدا ﷺ فرمود: آن‌ها را عفو کن، این یعنی شتر دیدی ندیدی! یعنی قضیه را رها کن. در واقع خداوند می‌خواهد به ما تذکر بدهد بسیاری از ضعف‌هایی که ما از هم می‌بینیم، بر اساس فضای اجتماعی پیش آمده، در نیت افراد نبوده و بر اساس اخلاق عرفی به میان آمده است به همین جهت گفتند غیبت مؤمن حرام است. زیرا کار بدی را که این فرد مؤمن انجام داده جزء شخصیت اصلی اش نیست. ذیل آیه «يُرْتُونَ الْفُرْدُوسَ» (مؤمنون/۱۱) که می‌گوید مؤمنین فردوس و بهشت را به ارث می‌برند؛ داریم که از امام صادق علیه السلام سؤال کردند چگونه مؤمنین بهشت را به ارث می‌برند، مگر خودشان زحمت نکشیده‌اند برای کسب آن؟ حضرت فرمودند: آری! بدی آدم‌های خوب را می‌دهند به آدم‌های بد و خوبی آدم‌های بد را می‌دهند به آدم‌های خوب. از آن جایی که شخصیت اصلی مؤمنین این اعمال بد نبوده، آن اعمال مربوط به غیر مؤمنین بود و لذا به همان‌ها که چنین جوّی را برای بدی‌ها ساختند برمی‌گرداند. این یعنی انسان‌ها را در هویت کلی‌شان می‌سنجند و در همین رابطه به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: این مسلمانان را عفو کن «وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ» زیرا جنس آن‌ها چیز دیگری است. «وَ شاورَهُمْ فِي الْأَمْرِ» حتی در امور از آن‌ها نظر خواهی کن، زیرا در بستر حضور در تاریخی که با اسلام شروع شده، این‌ها به شعوری رسیده‌اند که می‌توانی از آن‌ها نظر خواهی کنی. به زبان امروز باید با مؤمنین دیالوگ داشته باشید تا حقیقت در دل آن‌ها گفت و گوها نزول و ظهور کند. در ادامه می‌فرماید چون به جمع‌بندی رسیدی به خدا توکل کن، خداوند دوست دار اهل توکل است. «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران/۱۵۹).

خداوند إن شاء الله به ما توفیق بدهد تا نحوه‌ی بودن خود را در ازای ایشان و محبت به یکدیگر تجربه کنیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

جلسه هفدهم

در جستجوی اجر عظیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (29)

عنایت داشتید که تحت عنوان «در جستجوی اجر عظیم» در رابطه با آخرین آیه‌ی سوره‌ی فتح، بابی را با همدیگر باز کردیم که چگونه قرآن روحیه‌ی محمدین را در مقابل ما قرار داده تا از یک طرف شدت با دشمنان خدا را فراموش نکنیم و از طرف دیگر نسبت به همدیگر وجه رحمانی و محبت داشته باشیم. به این نکته در جلسه‌ی قبل اشاره شد که فکر می‌کنم هنوز می‌توانیم به آن فکر کنیم از آن جهت که حتی دشمنی با دشمنان خدا در مقام «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، به این اعتبار است که آن‌ها مانع یگانگی ما می‌شوند. پس شدت با کافرانی است که یگانگی ما را تهدید می‌کنند و از این جهت می‌توان گفت ما با هر کافری دشمن نیستیم و هر کافری هم دشمن ما نیست. سیاق آیه بر جریان کفری تأکید دارد که مانع شکل‌گیری نظام اسلامی است. در صلح حدیبیه روشن شد که ما در تاریخ خود تثبیت شده‌ایم ولی عده‌ای از کفار تحمل چنین حضوری را برای ما نداشتند و سعی داشتند با نفوذ در بین ما با حیل‌های

مختلف، جدّیت حضور توحیدی ما را سست کنند، از این جهت و با توجه به این امر، آیه‌ی فوق متذکر می‌گردد، مواظب باشیم مرزهای دشمنی را گم نکنیم، از آن جهت که آن کفر هویت ما را تهدید می‌کند و سعی دارد آن محبت را که باید بین خود داشته باشیم، از بین ببرد. آیا این که می‌فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» به اعتبار این نیست که می‌خواهد ما آن عطای بزرگی را که با همراهی با پیامبر خدا ﷺ به بشر برمی‌گردد، پاس بداریم؟

متأسفانه توسط جریان اُموی، خشونتِ بین مسلمانان شکل گرفت، نمونه آن نوع خشونت برخورداردی بود که معاویه با صحابه‌ای مثل حجر بن عُدی داشت و به آن صورتِ خاص او را به شهادت رساند و با آن کشت و کشتارهایی که بُسْرِ بْنِ أَرْطَاطَةَ از فرماندهان لشکر معاویه راه انداخت و سپس فرزند او یزید و آنچه در کربلا پیش آمد؛ پرونده اُمویان از این جهت بسیار سیاه است. حضرت علی علیه السلام در خطبه سوم نهج البلاغه مشهور به خطبه «ششقیه» گله‌هایی از تندتندی‌های خلیفه دوم دارند و این که فضای «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» آن‌طور که لازم بود در آن زمان رعایت نمی‌شد. این‌ها همه زاویه‌هایی است که از صدر اسلام پس از رحلت رسول خدا ﷺ پیدا شد، به جهت آن که رعایت ظاهر اسلام را کافی می‌دانستند و جایگاهی برای عواطف انسانی و اسلامی در میان نماند، چیزی که آیه مذکور به طور مشخص متذکر آن است و آن را یکی از دو شاخصه معیت با رسول خدا ﷺ می‌داند و موضوع را می‌برد روی معیت با رسول خدا ﷺ که فوق تبعیت از آن حضرت است. به صرف رعایت وظایف ظاهری و تأکید بیش از حد بر آن، جایی برای «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» نمی‌ماند و آن اُنس و رفاقتی که باید بین مسلمین باشد، مورد غفلت قرار می‌گیرد. هر اندازه هم شما تلاش کنید که متذکر این امر شوید وقتی مسلمانی به رعایت احکام فقهی محدود شد، جایی برای «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» به حکم هویتی در راستای معیت با پیامبر ﷺ نمی‌ماند. زیرا اساساً موضوع معیت با رسول خدا ﷺ با حضور در تاریخ اسلام پیش می‌آید.

اگر بتوانیم به آیه فوق با توجه به راه‌های معیت با رسول خدا ﷺ نظر کنیم نکات موجود در آیه معنای دیگری پیدا می‌کند. اولاً: مواظب دشمنی دشمنان خواهیم بود، به اعتبار این که این مواظبت، نوعی همراهی با رسول خدا ﷺ است و احساس می‌کنیم از این طریق ذیل اراده الهی قرار می‌گیریم، از آن جهت که خداوند می‌خواهد تاریخی را با اسلام شروع کند. ثانیاً: در همین رابطه به یگانگی بین مسلمین فکر می‌کنیم که نوعی همراهی با رسول خدا ﷺ است تا اسلام وارد زندگی و تاریخ شود.

مطالعه بفرمایید ببینید حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در سال‌های اول انقلاب چه اندازه روی وحدت جامعه تأکید داشتند و تصور بنده آن است که می‌توانستیم بیش از آنچه پیش آمد، گوهر یگانگی بین خود را ذیل شخصیت حضرت امام شکل دهیم و امروز هم معیت تاریخی با حضرت امام را در این امر می‌دانم که نسبت به یگانگی افرادی که اسلام و انقلاب را پذیرفته‌اند تلاش کنیم. اگر آن طور که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به دنبال وحدت جامعه بودند، سخن ایشان پذیرفته شده بود، بسیاری از مسائلی را که می‌توانیم با هماهنگی و دلسوزی نسبت به همدیگر حل کنیم، به غربی‌ها و شرقی‌ها واگذار نمی‌کردیم که آن‌ها حل کنند.

بحث در روحیه‌ای است که از همان صدر اسلام پس از رحلت رسول خدا ﷺ از دست رفت و در اوایل انقلاب تا حدی به جامعه برگشت ولی متوجه ارزش آن نبودیم و تلاش چندان برای حفظ آن نشد، زیرا رابطه‌ای بین آن نوع یگانگی با معیّتی که با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» جهت حضور در تاریخ پیش می‌آید، نمی‌دیدیم. به بودن تاریخی خود حساس نبودیم که چه برکاتی به همراه می‌آورد و چگونه در عین تثبیت حیات دینی، ما را به شور ایمانی و عبور از نیهیلیسم نایل می‌کند. در جلسه قبل عرض شد خوب است متذکر این امر باشیم که داناشدن به معنای محبت ورزیدن نیست و اساساً محبت ورزیدن چیزی است ماورای دانابودن و داناشدن. این را از آن جهت عرض می‌کنم که بعضاً گفته می‌شود نفس محبت ورزیدن حکایت از وجود نوعی دانایی برین دارد. بنده با این سخن مخالفتی ندارم مشروط بر آن که در این نوع محبت ورزیدن‌ها، از ارزش‌های الهی غفلت نشود زیرا آن نوع محبت ورزیدن که در آیه‌ی فوق مطرح هست نوعی بسط یافتن روح پیامبر خداوند است از طریق آن‌هایی که سعی در معیت تاریخی با آن حضرت دارند و در آن نوعی انسان دوستی همراه با رویکرد قدسی در میان است و نه روحیه لیبرالیت. به همین جهت آیه فوق این طور شروع می‌شود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» این نوع معیت با پیامبر خدا به این معنا است که در همان فضایی که آن حضرت به صحنه آمده‌اند ما با ایشان همراهی می‌کنیم. نمونه‌اش افرادی هستند که هرچند ظاهرشان دینی نیست ولی ابداً حاضر نیستند که به آن‌ها گفته شود شما با حضرت محمد ﷺ و یا حتی با حضرت اباعبدالله ﷺ همراهی ندارید. زیرا معنایی از حضور رسول خدا ﷺ و حضرت اباعبدالله ﷺ در عالم و در تاریخ می‌شناسند که خود را جدای از آن حضور نمی‌دانند. این جا است که می‌توان با نظر به این معیت، به فراز «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» فکر کرد و نسبتی که ما می‌توانیم با این افراد برقرار کنیم که نسبتی محبت آمیز و عاطفی همراه با

دلسوزی نسبت به آن‌ها است. چیزی که در صدر اسلام ابتدا به نحو چشم‌گیری ظاهر شد به‌خصوص در برخوردی که انصار با مهاجرین داشتند در نصف کردن هر آنچه از زندگی در اختیارشان بود.

چه افقی در مقابل آن‌ها با معیت رسول خدا ﷺ گشوده شد که تا این حدّ توانستند موضوع «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» را معنا کنند؟ با حضور تاریخی رسول خدا ﷺ چه چیزی به آن جامعه برگشت که تا این اندازه مکارم الاخلاق ظهور کرد؟ هر چه هست آن‌ها احساس کردند در فضای دیگری قرار گرفته‌اند که در آن فضا ثروت و مال دنیا نمی‌تواند عامل دوگانگی بین آن‌ها شود و از این جهت از ثروت و اموال عبور کردند.

بر عهد محمدی بودن یعنی برخورد محبت‌آمیز با یکدیگر داشتن و آن را به نهایت رساندن، به همان معنایی که قرآن در وصف حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (آل عمران/۱۵۹) زیرا حضرت نسبت به مؤمنین لین بودند و در مواجهه با ضعف‌های آن‌ها کوتاه می‌آمدند. بالاخره هیچ کدام از ما بی‌نقص و ضعف نیستیم، چرا با حضور بر عهد محمدی نسبت به همدیگر به عنوان یک حضور تاریخی، اغماض نمی‌کنیم؟ اکثر خانم‌هایی که حجاب را چندان رعایت نمی‌کنند، این نوع زندگی را به عنوان یک زندگی عادی پذیرفته‌اند، این‌ها غیر از خانم مسیح علی‌نژاداند که مأمور دشمن است و حتماً باید با او دشمنی کرد. ولی نمی‌دانم ملاحظه کرده‌اید در مراسم شیرخوارگان در ماه محرم که خانم‌ها کودکان شیرخوار خود را می‌آورند تا با نور حضرت علی اصغر ﷺ همراهی کنند، در بین خانم‌ها، خانم جوانی بود که ظاهرشان با بقیه متفاوت بود و از نظر ظاهر حجاب را چندان رعایت نکرده بودند. ایشان کودک شیرخوار خود را آورده بود و در جواب خبرنگار که پرسید انگیزه‌ی حضورشان در آن مراسم چیست؟ گفت می‌خواهم فرزندم را به امام حسین ﷺ بسپارم. این نشان می‌دهد آن فتح الفتوحی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مورد به ظهور آمدن سرداران مدّ نظر داشتند، اینجا هم پیش آمده و توانسته‌ایم این افراد را هم از آن خود بکنیم. هر چند هنوز ظاهر امثال آن خانم از آن ما نیست، ولی قلبش از آن اسلام است و ما هم چیزی جز حضور اسلام را در این تاریخ دنبال نمی‌کنیم. دشمن تلاش می‌کرد قلب این ملت را از آن خود کند و نتوانست. وقتی فهمیدیم این افراد هم از ما هستند، موضوع «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» پیش می‌آید و محبتی که باید به این افراد داشت و از آن جهت هنر امام و شهدا را در این صحنه‌ها می‌بینیم و این که توانسته‌ایم این‌ها را هم از آن خود کنیم.

عنایت دارید که در جلسه قبل روی این آیه تا حدی بحث شد که خداوند فرمود ای پیامبر: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَلْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» اگر نسبت به کوتاهی‌های افرادی که در اطراف تو هستند، سخت‌گیری می‌کردی و به کوتاهی‌های آن‌ها گیر می‌دادی، همین‌هایی که صادقانه و با دل‌های پاک به گِردت می‌گردند، پراکنده می‌شدند. قدرت جمع کردن تو به جهت این بود که به لطف خدا و رحمت او توانستی در مقابل ضعف‌های آن‌ها کوتاه بیایی.

بنده حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را قهرمانِ قهرمانان این کار می‌دانم. نمی‌دانم می‌دانید در جواب منافقینِ خلق که سرکرده‌ی آن‌ها یعنی مسعود رجوی نامه‌ای برای امام نوشت؛ چه فرمودند؟ فرمودند: اگر امیدی به اصلاح شما داشتم، خودم به سراغ‌تان می‌آمدم. زیرا سازمان آن‌ها از همان ابتدا بنا داشت در نهادهای نظام اسلامی نفوذ کند و جنایاتی را شکل دهد که صد رحمت به داعشی‌ها. آن‌ها می‌خواستند چهره‌ی تشیع و انقلاب اسلامی را به کلی از بین ببرند که بحث آن این‌جا نیست. ولی یکی از معجزات حضرت امام و انقلاب اسلامی هم این بود که توانست از این جریان عبور کند، جریانی که بعداً چهره‌ی اصلی آن در جاهای مختلف نمایان شد. وقتی غرب متوجه‌ی خطر از بین رفتن حضور تمدنی خود شد و اسلام را رقیب خود یافت، داعش و طالبان خواسته و یا ناخواسته مأمور شدند برای از بین بردن آینده تمدنی جهان اسلام، تا امکان ادامه تمدن جهانی غرب محفوظ بماند. ولی انقلاب اسلامی توانست به لطف الهی مقابل نقشه غرب برای لکه‌دار کردن چهره‌ی اصلی اسلام بایستد و با سعه‌ای که از خود نشان داد، نگاه‌ها را به آینده‌ای معطوف کرد که اسلام با همان وجه رحمانی‌اش در آینده حاضر است.

این‌که پیامبر خدا ﷺ تلاش می‌کنند این افراد را در کنار خود جمع کنند، با همه ضعف‌هایی که آن افراد داشتند، به جهت آن بود که محبت پیامبر خدا ﷺ نسبت به خلق شعله‌ور بوده است و خداوند هم علت تعلق و ارادت آن‌ها به پیامبر را این‌طور بیان می‌فرماید که بنا نبود با آن‌ها برخورد‌های تندی شود و به رحمت الهی چنین احوالاتی برای تو پیش آمد و تو آن را پاس داشتی.

به همان معنایی که در جلسه‌ی قبل از آیه ۵ سوره مائده کمک گرفتیم که چگونه پس از مدتی در شرایط تاریخی دیگری قرار می‌گیریم و ازدواج با زنان اهل کتاب در آن شرایط جدید مشکلی پیش نمی‌آورد؛ هر چند یک زمانی هم هست که باید ابراهیم‌گونه به جبهه کفر اعلام کنیم: «بَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ» (منجحه/۴) در آن شرایط

نباید کوتاه آمد و یک جا هم به جریان کفر اعلام می کنیم: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (کافرون/۶) و نسبت خود را با آن ها جدا می نماییم. با توجه به همه ی این نکات می بینیم حضرت اباعبدالله علیه السلام در کربلا عملاً تاریخ دیگری را شروع کردند و معلوم شد قدرت تسلیحاتی اموی در نهایت تا شهادت آن عزیزان نفوذ دارد ولی حضور تاریخی حضرت اباعبدالله علیه السلام تازه بعد از شهادت حضرت، نقش آفرین شد و عملاً عمرسعد و عیدالله همان روزی مُردند که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند. بعد از آن میدان، میدان حضرت سجاد علیه السلام بود و در ادامه آن میدان حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام. و از این جهت باید پرسید چه اندازه نیاز بود تا جناب زید بن علی و فرزند ایشان یحیی بن زید در مقابل هشام بن عبدالملک به اسم خونخواهی از شهدای کربلا شمشیر بکشند؟ در حالی که حضرت صادق علیه السلام به جناب زید فرمودند: اگر می خواهی همان شخصی باشی که در کناسه کوفه به دار آویخته می شود، در این راه قدم بگذار.» (شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲). از کلام امام صادق علیه السلام بر می آید که زید در قیامش صداقت دارد و اگر موفق می شد خلافت را به صاحبان اصلی اش باز می گرداند، ولی به هر حال به نصیحت امام توجه نکرد و قیام کرد و شکست خورد و در نتیجه فشارهای بنی امیه بر اهل بیت مضاعف گردید و فرزند زید یعنی «یحیی» نیز قیام کرد و شکست خورد. اما باعث ایجاد معرفت در مردم و روی آوری به سوی رهبران الهی نشد.

راهی را که شیعیان بعد از شهادت اباعبدالله علیه السلام از طریق حضرت سجاد علیه السلام انتخاب کردند، روی هم رفته غیر از راهی بود که مختار انتخاب کرد. زیرا با امام سجاد علیه السلام تاریخ دیگری شروع شد، در آن حدّ که عده ای از شیعیان در رابطه با مختار حرف شان آن بود که چرا مختار آن کارها را کرد و به همین جهت فرزند مختار خدمت امام باقر علیه السلام می رسد که مردم درباره پدر من حرف هایی می زنند، حضرت تنها به این جمله اکتفا کردند که کار او موجب خوشحالی ما شد. زیرا بالاخره قاتلان حضرت اباعبدالله علیه السلام و شهدای کربلا را به قتل رساند.

اهل بیت علیهم السلام مسیری را در مقابل ما قرار داده اند که در عین اصالت دادن به روحیه ی «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، از آن جهت که موجودیت ما را آن جریان در هویت کفر خود تهدید می کند، مواظب بودند روحیه «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» مورد غفلت قرار نگیرد. در چنین بستری است که چهار هزار طالب علم که اکثراً اهل سنت بودند، اطراف حضرت امام صادق علیه السلام جمع شدند و آن حضرت توانستند فضای جهان اسلام را از علم خود بهره مند نمایند. حرکتی که امام حسین علیه السلام به میان آوردند، که در اصطلاح به آن حرکت، حرکت نرم می گویند، آن حرکت تا این جاها

مؤثر خواهد بود که حضرت صادق علیه السلام توانستند فضای جهان اسلام را از علم خود بهره‌مند سازند. در آیه‌ی فوق در واقع خداوند به رسول خود متذکر می‌شود که آن نوع بودن را از عطایای الهی بدان و پاس بدار. زیرا ذیل چنین روحیه‌ای است که انسان‌ها احساس می‌کنند مأوا دارند.

در راستای برگشت به فرهنگ «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» و نحوه‌ی رسیدن جامعه به آن فوز عظیم، بنده چند آیه و روایت را خدمتان ذکر می‌کنم که با همدیگر در مورد آن فکر کنیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: الْخَلْقُ عِيَالِي فَأَحْبَبُّهُمْ إِلَيَّ الْأَطْفَالُ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ.» خدای عزیز و جلیل فرموده است: مردم، خانواده‌ی من هستند. پس محبوب‌ترین آن‌ها نزد من کسی است که با آنان مهربان‌تر و در برآوردن نیازهایشان کوشاتر باشد، یا آن‌جایی که خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انباء/ ۱۰۷) ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم. و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَن مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ خُلُقٌ يُدَارِي بِه النَّاسَ وَ حِلْمٌ يَرُدُّ بِه جَهْلَ الْجَاهِلِ» (الخصال ج ۱ ص ۶۲) ای علی! سه چیز است که اگر در کسی نباشد، کارش به پایان نمی‌رسد؛ پارسایی و ورعی که او را از گناهان باز دارد، خُلق و خوبی که به وسیله آن با مردم مدارا کند و بردباری و حلمی که به سبب آن جهل جاهل را دفع کند. از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره سنت آن حضرت پرسیده شد، فرمودند: «وَالْحَبُّ أُسَاسِي» محبت، بنیاد و اساس من است. از آنس بن مالک، خدمتکار حضرت، درباره برخورد محبت‌آمیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که گفت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ.» رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش‌ترین لطف را به مردمان داشت. به نظر می‌آید اگر بتوانیم در این تاریخ که خداوند شرایطی فراهم کرده که نه گرفتار جنگ هستیم و نه گرفتار حاکمان مستبد و وابسته، با محبت فراوان نسبت به همدیگر نمونه‌ای باشیم برای جامعه جهانی و خطاهای همدیگر را با نظر به تاریخی که پیش رو داریم چندان بزرگ ندانیم، آن فوز عظیم را احساس خواهیم کرد. در حالی که متأسفانه فعلاً در شرایطی نیستیم که به همدیگر رحم کنیم، با همان نگاهی که بعضی حقوق‌های آنچنانی برای خود تصویب می‌کنند و یا با اشرافیت خود تکبر بر بقیه را دامن می‌زنند و مردم را به زحمت می‌اندازند؛ حال اگر به شرایطی فکر کنیم که همه نسبت به همدیگر دلسوزی دارند، می‌بینیم خداوند این تاریخ را بستر شرایطی قرار داده که در آن تمام آنچه را که برای عبور از استکبار نیاز است برای ما

فراهم کرده، لذا کافی است به طلوع جهانی فکر کنیم که در همین جهان، یعنی جهانی که عقل مدرن آن را شکل داده، به اخلاقی بیرون از روحیه استکباری نظر نماییم و فضای «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» را در چنین تاریخی به ظهور آوریم تا معجزه اسلام در توانایی حضور در چنین تاریخی معلوم شود، آن هم در شرایطی که به ظاهر هیچ چیز به غیر از فرهنگ «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» گواه ایجاد شرایطی که انسان‌ها در دل یک مکتب نسبت به همدیگر دلسوزی کنند، نیست ولی به شدت نیاز است. بنده در زمانی که در اداره کل آموزش و پرورش مسئولیت داشتم، موضوع محبت به همدیگر را چشیده‌ام که چگونه صدام حسین با بمباران شهرها برای مدارس مشکل ایجاد کرده بود ولی همین کارمندان که عموماً به منافع خود فکر می‌کنند، در آن فضا هر کس تلاش می‌کرد گوشه‌ای از کار را بگیرد و بدون آن که حتی بنده را در جریان بگذارند، مشکلات را حل می‌کردند. فضا وقتی محبت‌آمیز بود این موارد پیش می‌آید و بستر یگانگی بین انسان‌ها جای بستر دوگانگی و خودخواهی که جهان مدرن ایجاد کرده است را می‌گیرد. چیزی که شما این روزها در حرکت‌های جهادی مردمی در رجوع و کمک به سیل‌زدگان و زلزله‌زدگان ملاحظه می‌کنید.

در زمان دفاع مقدس در مدرسه‌ها به دانش‌آموزان قلک داده بودند که هر کس می‌خواهد با رزمندگان همراه باشد هر چقدر خواست از پولی که پدر و مادرش به او می‌دهند در این قلک‌ها بیندازد. باور بفرمایید پول بسیار خوبی جمع شد. با این مثال‌ها خواستم فضای محبتی که تجربه کردیم را متذکر شوم که چه فضایی بود. مدیر مدرسه خودش در جای خود یک مجاهد فی سبیل الله بود. حتی می‌توانم بگویم ۷۰ یا ۸۰ درصد مدیران ما همان خرازی‌ها و باکری‌ها بودند، زیرا همه به پیروزی بر کفر فکر می‌کردند ولی بعد از جنگ که بعضی از دولت‌ها نسبت به جهت‌گیری انقلاب، تعریف دیگری را مطرح کردند و ملاک ثروت اندوزی و حقوق‌های نجومی به میان آمد، فضا این شد که امروز شما ملاحظه می‌کنید. وقتی حق جذب برای مدیران پیش آمد معلوم است که چه افرادی برای مدیریت دست و پا می‌شکنند تا مدیر شوند، در صورتی که قبلاً مدیران تنها بر اساس تعهدی که احساس می‌کردند مسئولیت‌ها را می‌پذیرفتند.

ما در آن شرایط متوجه شدیم ظرفیت این آیه که متذکر «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» می‌شود، تا کجاها است و محمدین تا کجاها می‌توانند در تاریخ حاضر باشند. کافی است در چنین فضایی خلق را «عیال الله» بدانیم و به پیامبر خدا که می‌فرمایند: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» فکر

کنیم؛ هویتی که رحمت است برای کل بشریت، در این فضا است که رسول خدا ﷺ در آن روایت بحث مدارا با مردم و بردباری جهت دفع جهل و جاهل را متذکر می شوند و با این رویکرد زیرساخت‌های جامعه و نهادهای اجتماعی شکل دیگری به خود می‌گیرد. این نوع تذکرات را مقایسه کنید با روحیه داعشی‌ها یا روحیه مقدسین متحجر خودمان که فقط ظاهر دین برایشان حجت است. وقتی این نوع ضعف‌ها را شناختیم متوجه می‌شویم اسلام راه دیگری مقابل ما قرار داده و سعی می‌کنیم با «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» عملاً اسلام را برای خود نگه داریم و به فوز عظیمی که در آخر آیه ی ۲۹ از آن خبر داده فکر کنیم. زندگی چنین ظرفیت‌هایی دارد و از این جهت مرز بردباری در بستر فرهنگ دینی با لیبرالیت‌ها و یا اباحه‌گری متفاوت خواهد بود و این دو نگاه به کلی از هم جدا هستند، زیرا شما بر مبنای تعهدی خاص و امید نسبت به اصلاح افراد در آینده، از خطاهای افراد جاهل می‌گذرید، آن هم جهت دفع جهل جاهل. ولی فرهنگ لیبرالیت نسبت به خوبی و بدی افراد بی تفاوت است.

شما در آن رابطه در واقع روح انقلاب و اسلام را اظهار می‌کنید و شخصیت دینی‌تان را از این طریق شکل می‌دهید. در همین رابطه است که امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند که حضرت فرمودند: «الْحُبُّ أَسَاسِي» محبت، بنیاد وجودی من است و نمی‌توانم به جز با این رویکرد با موضوعات روبه‌رو شوم و این در واقع اساس نبوت است.

نمونه محبت اولیاء دین به مردم را در گریه‌های جان‌سوز حضرت فاطمه علیها السلام می‌باید، آیا آن گریه‌ها جز گریه و دلسوزی برای امت بود که چرا امت را از نور هدایت الهی باز نموده و محروم‌شان کردند؟ با این وسعت، غم مردم خوردن را جز در خانه پیامبر و اهل بیت علیهم السلام که محل تجلی محبت پروردگار به بندگان است، در جای دیگر نمی‌توان سراغ گرفت. غم فاطمه زهرا علیها السلام جلوه بزرگ‌ترین محبت به بشر است و چقدر ظلم است که این غم را تفسیری دنیایی کنیم. فاطمه علیها السلام می‌فهمد که خانه‌نشین کردن حضرت علی علیه السلام یعنی بستن دریچه بزرگ هدایت الهی به روی بشر. آیا آن کس که غم مردم را دارد که به بیراهه نروند، می‌تواند در این رابطه اشک نریزد؟ این بزرگ‌ترین غم برای کسی است که بزرگ‌ترین محبت را به مردم و بزرگ‌ترین شعور را به برکت هدایت الهی دارد. تلاش‌های همه ائمه علیهم السلام را از همین زاویه باید نگاه کرد و این که جان‌شان در راستای محبت پروردگار به مردم، در محبت به مردم شعله‌ور است.

در راستای محبت خداوند به بندگانش در حدیث قدسی داریم که می‌فرماید: «مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذَرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَمَنْ أَتَانِي بِسَعْيِ أَتَيْتُهُ هَرُولَةً»؛ (فوحات مکی، ج ۲، ص ۵۵۹). اگر بنده‌ی من یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع به او نزدیک می‌شوم و اگر یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی فاصله‌ی دو دست باز به او نزدیک می‌شوم. و اگر آهسته به سوی من آید، من شتابان به سوی او می‌آیم. جناب مولوی در رابطه با محبت پیامبران و اولیاء الهی می‌گویند:

گوسفندی از کلیم اللہ گریخت	پای موسی آبله شد نعل ریخت
در پی او تا به شب در جستجو	و آن رمه غایب شده از چشم او
گوسفند از ماندگی شد سست و ماند	پس کلیم الله گرد از وی فشاند
کف همی مالید بر پشت و سرش	می‌نواخت از مهر همچون مادرش
نیم ذره طیرگی و خشم نی	غیر مهر و رحم و آب چشم نی
گفت گیرم بر منت رحمی نبود	طبع تو بر خود چرا استم نمود
با ملایک گفت یزدان آن زمان	که نبوت را همی زبید فلان

وقتی وارد نگاه محبت به اولیاء الهی شدیم و جایگاه آن معرفت را درست شناختیم و حرکات و سکنات آن ذوات مقدس را بر اساس محبتی که به آن‌ها پیدا کردیم تفسیر نمودیم، متوجه خواهیم شد چه بزرگی‌ها و ایثارها که این خانواده برای هدایت بشر از خود نشان نداده‌اند.

باز به آن جمله‌ی پیامبر ﷺ توجه کنید که در محضر حق عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خداوندا! قوم مرا هدایت کن، آنان نمی‌دانند. با این که اعمال خلاف قوم خود را تأیید نمی‌کنند، ولی از خدا می‌خواهند آن‌ها را هدایت کند تا از مسیری که به کمک رسول خدا ﷺ در آن قرار گرفته‌اند، بهترین بهره را ببرند. این را مقایسه کنید با روحیه‌ی مذهبی‌های خودمان و روحیه‌ی جناب سعد بن عباد که از یاران سینه‌چاک رسول خدا ﷺ بود و می‌بینید متأسفانه نه در دیروز و نه در امروز، هنوز آنچه لازمه معیت با رسول خدا ﷺ است در خود به وجود نیاورده‌ایم. سعد بن عباد همان صحابه حزب اللہی است که در فتح مکه پرچم را به دست می‌گیرد و شعار می‌دهد: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمُ تُسْتَحَلُّ الْحَرَمَةُ» امروز روز امتحان است، امروز روز شکسته شدن حرمت‌ها است. به این معنا که می‌خواهیم با شما برخورد

کنیم. پیامبر خدا ﷺ همان‌طور که ملاحظه فرمودید راه دیگری را در نظر دارند، لذا فرمودند: «الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ» امروز روز رحمت و مهربانی است و دستور دادند پرچم را از سعد بگیرند. پیامبر اکرم ﷺ چنین بود و دوست داشت که پیروانش به او تأسی کنند و در همه عرصه‌ها زندگی را لطیف و انسانی سازند؛ می‌فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَضِيعُ اللَّهُ الرَّحْمَةَ إِلَّا عَلَى رَحِيمٍ». سوگند به آن که جانم در دست اوست رحمت خدا جز افراد مهربان را در بر نمی‌گیرد.

بنا نیست ما خود را همسنگ مشرکین کنیم که سراسر خشم هستند، ما می‌خواهیم از آن فضا عبور کنیم. کشتن واقعی ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها، هرچند در مقابل آن زورگویی‌های آن‌ها مقاومت می‌کنیم، ولی به بی‌مقدار کردن هویت آن‌ها است. در همین رابطه در راستای بی‌مقدار کردن کار آمریکا نسبت به شهادت حاج قاسم سلیمانی، رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» فرمودند: «مهم‌ترین سیلی به آمریکا همین حرکت مردمی عظیمی بود که انجام گرفت؛ بعد هم که خب برادرها یک سیلی‌ای زدند؛ لکن سیلی سخت‌تر عبارت است از غلبه‌ی نرم‌افزاری بر هیمنه‌ی پوچ استکبار؛ این سیلی سخت به آمریکا است که باید زده شود.»

اگر متوجه‌ی حرکت نرم‌افزاری نباشیم، نمی‌فهمیم چرا در جنگ با صدام، شهادت را امری اساسی برای حضور در جهانی می‌دانیم که جهان «انقلاب اسلامی» است. یعنی اگر جایگاه حرکت نرم‌افزاری را نفهمیم، از عصری که در آن قرار گرفته‌ایم، آگاهی کاملی به دست نمی‌آوریم و ناخودآگاه در جهان خشونت و یا قدرت جدای از حقیقت قرار می‌گیریم.

جنگیدن برای نجات، غیر از جنگیدن برای جنگیدن است و غیر از جستجوی معنای خود در جنگیدن است که در بستر شهادت‌طلبی شکل می‌گیرد. ژنرال‌های جنگ نرم به دنبال چه هستند و ما در جنگ نرم به دنبال چه چیزی باید باشیم که در عین آن که جنگ است، ولی حضوری نرم دارد و به جای خشونت صرف در مقابل خشونت صرف، تقابلی دیگر را جهت غلبه می‌خواهیم دنبال کنیم؟ غرب‌زدگی، عین خشونت و داعشی‌گری است، ولی چون حاج قاسم، خشونت در مقابل خشونت نبود، انسان‌ها حقیقت خود را در او احساس کردند. در حرکت غلبه‌ی نرم‌افزاری بر هیمنه‌ی استکبار، بحث، بحث انتقام است و نه مصالحه، ولی راهی که باید در آن راه، آن انتقام انجام گیرد، کدام راه است؟ مسلّم آن راه، راهی نیست که اراده‌ی معطوف به قدرت بتواند آن را درک کند. آری! هیچ مصالحه‌ای بین ما و قاتلان ما صورت نخواهد گرفت، ولی چه چیزی در حرکت مردمی، در شهادت حاج قاسم سلیمانی صورت

گرفت که رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» آن را مهم ترین سیلی به آمریکا دانستند و سیلی سخت تر که غلبه نرم افزاری بر هیمنه پوچ استکبار است و باید زده شود، چه خصوصیتی باید داشته باشد؟ آیا می توان قرآن و روایات و متون متفکران را در راستای حضور نرم افزاری، همراه با انتقام خواند، ولی نه آن طور که از آن ها خشونت به ظهور آید؟ انتقام آری! ولی خشونت نه. مثل اشعاری که در جای خود انتقام است و شمشیر تیزی هستند که دشمن را بدون خونریزی می کشد. به گفته مولوی در وصف حضرت علی علیه السلام:

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست زانک بی شمشیر کشتن کار اوست

دفاع از حقیقت، با خود حقیقت ممکن است و نه با خشونت. ما در کجا باید باشیم که بتوانیم استکبار را بی معنا و بی هویت کنیم؟ بستر حضور تاریخی حاج قاسم، راهی شد جهت این امر، امری که در ذات انقلاب اسلامی نهفته است و همان ذات بود که مردم فهمیدند با آن حضور میلیونی، کنشی مناسبِ مقابله با استکبار را به میان آوردند و رهبر معظم انقلاب در موضوع غلبه ی نرم افزاری بر هیمنه ی استکبار، متذکر این امر می شوند. آیا با تفکر به هویت حرکت نرم افزاری می توان در اکنون تاریخی خود بهتر حاضر شد، آن هم با رویکرد سیلی سخت به آمریکا در بستر انتقام از آمریکا جهت به شهادت رساندن حاج قاسم؟ انتقامی در بستر حقیقت و قدرت و نه در بستر خشونت و ذلت.

در نسبت بین حقیقت و قدرت می توان به کربلا فکر کرد و شب عاشورا، که از یک طرف حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمودند: همه شما فردا شهید خواهید شد. زیرا خود را در بستر حقیقتی یافتند که آن را شهادت معنا می کرد و از طرف دیگر فردا با تمام نیرو جنگیدند و نشان دادند دارای قدرت روحی بزرگی هستند که ترس در آن راه ندارد. راستی! بین شهادت حتمی حضرت ابوالفضل علیه السلام که حضرت آن را از قبل می دانستند و آن همه دلاوری و قدرت نمایی، پیچیده ترین رازی است که می تواند مرز بین قدرت و خشونت را از هم جدا کند، تا معلوم شود چگونه خشونت با ترس همراه است ولی قدرت، با پشتوانه حقیقت، شجاعت آفرین است؟

ما در دعای شریف «ندبه» از عهدِ حضوری که حقیقت باید به صحنه آید، یک لحظه غفلت نمی کنیم و لذا قصه ی دعای «ندبه»، پایداری بر حقیقت است و نه ندبه ای که حکایت از ذلت و ترس باشد. انتقام سخت که انتقامی است پایدار و موجودیت دشمن را نشانه می گیرد، حتماً انتقامی است که در بستر حرکتی نرم محقق می شود، تا هویت تاریخی دشمن استکباری

بی‌معنا گردد؛ مانند حرکت حضرت زهرا علیها السلام، به خصوص آن جایی که حضرت وصیت فرمودند مرا شبانه غسل دهید و کفن و دفن کنید، تا جریان مقابل، هیچ کاری نتواند بکند، مگر آن که ناظر آب شدن و تبخیر به مرور خود در تاریخ باشد. «امّ اییها» بودن حضرت زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام یعنی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز باید این نهضت با روح مادرانه‌ی آن حضرت ادامه یابد و پایدار بماند. لذا می‌بیند که یک طرفِ صحنه خشونت است و جسارت به آستانه آن حضرت، و در طرف مقابل، حقیقت است و شجاعت، و این است که شیعه در ذکر مصائب آن حضرت متوجه رنجی می‌باشد که در مسیر به‌ظهور آوردن حقیقت در مقابل خشونت باید تحمل کرد تا معلوم شود پیروزی اصلی و انتقام سخت در حرکات نرم‌افزارانه نهفته است و هرکس باید در هر زمان مطابق دشمنی که در مقابل خود دارد، آن حرکت را به میان آورد. آیه‌ی مورد بحث توان چنین کاری را به ما می‌دهد.

همان فاطمه‌ای که «امّ اییها» بود، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله در تأسیس تاریخ اسلام بدون هویت نرم‌افزارانه، آن تاریخ را بنا نکنند و آن تاریخ، عقیم نماند؛ حضرت مهدی علیه السلام نیز که بناست نه تنها در مواجهه با جاهلیت، بلکه با همه‌ی فکرها و فرهنگ‌ها، تاریخ قدسی خود را بنا کنند؛ مسلم بدون به میان آوردن سیره‌ی زهرا علیها السلام هیچ افقی در مقابل بشر نخواهند گشود، و لذا آن حضرت فرمودند: «إِنَّ لِي فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَأَ حَسَنَةٍ» برای من در دختر رسول الله، اسوه نیکو هست. از آن جهت که در شخصیت حضرت زهرا علیها السلام حقیقت و حماسه، منجر به عبودیتی شده است که به حکم «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» تمام مقصد خلقت است. و این جا است که می‌بینیم هر روز بیشتر از روزهای گذشته‌ی تاریخ، حضرت فاطمه علیها السلام ظهور می‌کنند تا معلوم شود حضرت مهدی علیه السلام چه تاریخی را بنا است با مردم در میان بگذارند. آیا تاریخ آینده، تاریخی نیست که باید با حضرت فاطمه علیها السلام شروع شود و معنا پیدا کند؟ تاریخی که به جای حاکمیت اسلحه‌ها، حقیقت است که انسان‌ها را جلو می‌برد.

آیا نمی‌توان به این نکته فکر کرد که در سخنان رهبر معظم انقلاب در موضوع مقابله با آمریکا و انتقام سختی که باید گرفت، انقلاب اسلامی در حضور تاریخی خود به بلوغی در مقابل آمریکا و استکبار رسیده که از نیروی سخت و قدرت نظامی آمریکا عبور کرده و متوجه‌ی ناتوانی قدرت نظامی آمریکا شده که نمی‌تواند حتی با شهادت سرداری بزرگ، ملت ایران را مرعوب کند؟ از این به بعد جنگ سخت با آمریکا را نباید به چیزی گرفت و باید در تقابل با آمریکا وارد فاز تقابل نرم و حرکت نرم‌افزاری شد و در دل چنین حرکتی انسان‌ها را

متوجهی معنایی از خودشان کرد که معنای آن‌ها، معنایی نیست که جهان استکباری با قبله کردن آمریکا به انسان‌ها داده بود. از این جهت به نظر می‌آید عملاً مرحله‌ی بی‌معنا شدن هویت غربی جهان غرب شروع شده و در این راستا است که باید مبارزه با استکبار را ادامه داد و انقلاب اسلامی در این نسبت با جهان، خود را به میان آورده و تنها کسانی می‌توانند چنین حرکتی را به میان آورند که در بین خود فرهنگ «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» را تمرین کرده باشند زیرا مبارزه‌ی نرم‌افزاری، روحیه‌ای می‌خواهد که کنترل خشم با خودی‌ها را تجربه کرده باشد.

قبل از انقلاب اساتیدی را می‌شناختم که منتظر انقلاب اسلامی بودند و نظام شاهنشاهی را قبول نداشتند. می‌خواستند یک هویت متعالی برای ملت پیش بیاورند و در این راستا در حدّ خود تلاش می‌کردند. آن‌ها از حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به خوبی پشتیبانی می‌نمودند و متوجه بودند در همراهی با حضرت امام و با آن روحیه‌ای که انقلاب اسلامی دارد می‌توانند کارهای بزرگی در کشور انجام دهند و تصورشان آن بود که می‌توانیم انقلاب فاخری را شکل دهیم. ولی ما آن‌طور که انتظار آن‌ها بود کار را ادامه ندادیم و تندی‌ها و تنگ‌نظری‌هایی داشتیم که با هویت اصلی انقلاب فاصله داشت. بعضاً ما با کینه‌ها سراغ کسانی رفتیم که تا دیروز ضد انقلاب بودند ولی آماده بودند تا انقلاب را بپذیرند. اصل انقلاب حقیقتاً امر فاخری است و فضای گرایش به یک انقلاب فاخر در بین متفکران دانشگاهی بود و هنوز هم هست، ولی بعضی از تندروی‌ها موجب شد که بعضی از آن‌ها احساس کردند این انقلاب از آن آن‌ها نیست، در حالی که با روحیه «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» به خوبی می‌توانستیم این افراد را از آن خود کنیم. رسول خدا ﷺ به علی ﷺ می‌فرمایند برو پرچم را از دست آن رزمنده‌ی مؤمن حزب‌اللهی بگیر، زیرا در آن شرایط وقت آن حرف‌ها نبود. تا دیروز هر چقدر توان داشتیم که با ابوسفیان بجنگیم، باید پشت دروازه‌های مدینه با او می‌جنگیدیم ولی اکنون او هویتی مقابل شما ندارد لذا یکی از خانه‌هایی را که رسول خدا ﷺ در فتح مکه امن قرار دادند، خانه ابوسفیان بود.

سؤال: مگر ابوسفیان بر سر ماجرای سقیفه نیامد تا با حضرت علی ﷺ بیعت کند و به گمان خود به آن حضرت کمک نماید و عملاً کار را به درگیری داخلی بکشاند؛ چگونه می‌توان گفت دیگر با آن همه امتیازی که به او داده شد، خطری از جانب او نبوده است؟

جواب: مسلماً ابوسفیان در جریان تقاضای بیعت با حضرت علی ﷺ تبت خیر نداشته ولی فضایی که او را امیدوار می‌کرد که می‌تواند باز به میدان بیاید، تندی‌هایی بود که با آتش زدن خانه‌ی امیرالمؤمنین ﷺ ایجاد شد. فرض بر این است که بنا به شواهد کتاب ارزشمند «الغدیر»،

ابوسفیان یک ساعت هم ایمان نیاورده است. بنده هم منکر آن نیستم و حضرت علی علیه السلام هم امید او را که بخواهد جبهه‌ای برای خود شکل دهد ناامید کردند و مانع دوگانگی بین جامعه مسلمین شدند و تا آنجا که ممکن بود کوتاه آمدند تا فضا، فضای محبت شود ولی آن نوع تندی‌ها که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد، امثال ابوسفیان را امیدوار کرد که می‌تواند با همان هویت مشرکانه‌ی خود جایی در نظام اسلامی داشته باشد. مسلماً آن طور که عرض شد: «محبت‌ورزیدن نوعی معرفت‌ورزی و اندیشه‌ورزی است که از محدودیت‌های اندیشه‌های انتزاعی برتر است، و عقل حسابگر و منفعت طلب آن را درک نمی‌کند و از این جهت ممکن است حضرت علی علیه السلام از جهات گوناگون تنها بمانند، ولی از حرکت نرم خود دست برنداشتند.

شما در کربلا به خصوص در خطبه‌های حضرت اباعبدالله علیه السلام و یاران‌شان ببینید که چگونه به لشکر عمر سعد به عنوان کسانی که مسلمان هستند، نصیحت می‌کنند و برایشان دلسوزی می‌نمایند. در کربلا یک مسئله را باید صد در صد برای خود حل کنید تا بتوانید کربلا را درست بفهمید و آن این است که آن‌ها از مرگ به هیچ وجه ترسی نداشتند و مطمئن هم بودند که لشکر عمر سعد با آن‌ها درگیر می‌شود و همه شهید می‌شوند؛ ولی این همه دلسوزی پس برای چیست؟ اگر از اصل موضوع «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» غفلت کنیم تصور می‌کنیم امام علیه السلام با آن نصایح می‌خواهند به نحوی از دست لشکر عمر سعد نجات یابند. در حالی که در واقع امام از فرصت استفاده کردند تا آن محبت فراموش شده را به جامعه‌ی اسلامی برگردانند و تا حد زیادی هم موفق شدند و نتیجه‌اش بعد از کربلا به مرور پیش آمد.

ملاحظه می‌کنید آن فهمی که امام و اصحاب ایشان دارند، همان ادامه‌ی اسلام از طریق فرهنگ «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» است و عرض بنده آن است که محبت‌ورزیدن نیاز به شعور والایی دارد، فوق آنچه با عقل استدلالی پیش می‌آید، و در این امر نوعی سلوک نیاز است. به همین جهت هم آن قدر که مردم با اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله به اسلام ایمان آوردند با استدلال و بحث کلامی کسی مؤمن نشد. بله! وقتی دشمن و یا منافق شبهه کند باید جواب شبهه‌هایش را مطابق همان منطقی که شبهه می‌کند داد.

فضایی که شیعه تحت تأثیر دلسوزی‌های ائمه علیهم السلام دنبال کرده همیشه کارساز بوده است به همین جهت تفسیر میزان با محبت‌ورزیدن مرحوم علامه طباطبایی به بشریت نوشته شده است. به نظر بنده علامه طباطبایی در میزان همان روحانی است که در پیاده رو، آن پسر با دوچرخه

به او می‌زند و علامه زمین می‌خورند و عمامه‌شان هم آن طرف می‌افتد و آن پسر تازه از علامه طلبکار می‌شود که چرا عقب نرفته است! علامه بلند می‌شوند و عمامه‌شان را بر سر می‌گذارند و به آن آقا پسر می‌گویند: عموجان من چیزی ام نشد تو هم چیزیت نشد؟ این نوع محبت در سراسر تفسیر المیزان به چشم می‌خورد. اگر کسی این محبت را نداشته باشد، نمی‌تواند ۳۰ سال شب و روز خود را صرف تألیف تفسیر المیزان بکند. در مورد حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» دقیقاً قضیه از این قرار است. به همین جهت می‌توان گفت زیباترین عمل در بستر محبت به انسان‌ها شکل می‌گیرد.

آن محبتی را که در تشییع پیکر شهید حاج قاسم سلیمانی ملاحظه کردید، اوج این محبت در کربلا ظهور کرد. آن‌جا که خُر در حالی که از کار خود پشیمان است به طرف حضرت آمد و گفت آیا برای من هم توبه هست؟ حضرت چه اندازه زیبا و محبت‌آمیز از او پذیرایی کردند. همان‌طور که وقتی لشکر حرّ با شتاب از کوفه آمد و مانع حرکت کاروان حضرت به سوی کوفه شد، حضرت به اصحاب فرمودند این افراد و اسبان‌شان تشنه‌اند و از آن‌ها پذیرایی کردند و چه اندازه دلسوزانه با آن‌ها برخورد نمودند که در جای خود باید دنبال بفرمایید.

همه این صحنه‌ها حکایت از آن دارد که با سلوک و معرفتی متعالی می‌توان به این نوع محبت‌ورزیدن‌ها رسید. با توجه به این امر باید بدانیم اگر در این زمانه هم بخواهیم اسلام را درست معرفی کنیم باید در مسیری قرار بگیریم که بتوانیم محبت‌ورزیدن را بشناسیم و بر مبنای آن معرفت، محبت‌ورزی کنیم تا نوعی معیت با پیامبر خدا ﷺ برایمان پیش آید و احساس کنیم با پیامبر خدا ﷺ در این تاریخ حاضر هستیم و با نور آن حضرت عمل می‌کنیم، وگرنه از محبت‌ورزی مصنوعی که در لیبرالیته پیش می‌آید کاری بر نمی‌آید.

پیامبر اکرم ﷺ کسانی که خود را از طبقه برتر می‌دانستند و به نژاد و قوم و قبیله و پدران خود تفاخر می‌کردند، با تندترین کلمات نکوهش کرده‌اند؛ چنان که فرموده‌اند: «كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ لَبَنَتَيْنِ قَوْمٌ يَفْتَخِرُونَ بِآبَائِهِمْ أَوْ لِيَكُونَنَّ أَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْجَعْلَانِ»؛ همه ی شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک است، باید پایان بخشند قومی که فخر فروشی می‌کنند به پدران‌شان و یا باید بی‌ارزش‌تر نزد خداوند از فضله حیوانات باشند.

عایشه در وصف پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: «مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ مُنْتَصِرًا لِنَفْسِهِ مِنْ مَظْلَمَةٍ ظَلَمَهَا قَطُّ مَا لَمْ يُنْتَهِكْ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ شَيْءٌ فَإِذَا أَنْتَهَكَ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ شَيْءٌ كَانَ أَشَدَّهُمْ فِي ذَلِكَ غَضَبًا»؛ هر گز ندیدم که رسول خدا ﷺ مادام که چیزی از حرمت‌های الهی هتک نشده

بود، به خاطر ستمی که به شخص او روا شده بود، در صدد احقاق حق برآید؛ اما هر گاه به چیزی از حرمت‌های الهی تعدی می‌شد، نسبت به آن خشمگین‌ترین افراد بود. امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که شدیداً با سیره‌ی پیامبر ﷺ مأنوس بودند و در راه و رسم نبوی تفکر نموده و با آن خوب آشنا و بدان دلبسته و در صدد احیای آن بودند؛ در نامه‌ای عرفانی به فرزند خود مرحوم سید احمد خمینی چنین نگاشته است:

راستی چرا پیامبر خاتم ﷺ از ایمان نیاوردن مشرکان آن گونه تأسف و تأثر جان‌فرسا داشت که مخاطب شد به خطاب: «الْعَلَّكَ بِاِخْتِ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ اِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ اُسْفًا» جز آن‌که به همه‌ی بندگان خدا عشق می‌ورزید و عشق به خدا عشق به جلوه‌های او است؟ او از حجاب‌های ظلمانی خودبینی‌ها و خودخواهی‌های منحرفان که منجر به شقاوت آنان و منتهی به عذاب الیم جهنم که ساخته و پرداخته‌ی اعمال آنان است رنج می‌برد و سعادت همه را می‌خواست؛ چنانچه برای سعادت همه مبعوث شده بود. (صحیفه امام؛ ج ۱۶، ص ۲۱۶).

پیامبر ﷺ جز رحمت و مغفرت برای مردم نخواست. تقاضای آن حضرت از خداوند این بود: «اِنِّي لَمْ اُبْعَثْ لِعَانًا، وَلَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً، اَللّٰهُمَّ اِهْدِ قَوْمِيْ فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ» من برانگیخته نشده‌ام تا انسان‌ها را نفرین کنم، بلکه من برای دعوت [به حق] و رحمت برانگیخته شده‌ام. خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آن‌ها نمی‌فهمند.

انسان‌ها در افقی که حضرت محمد ﷺ در مقابل انسان‌ها می‌گشایند می‌توانند وسعت شخصیت همدیگر را بیابند و نسبت به همدیگر گشودگی پیدا کنند، غفلت از این امر موجب شده تا امروزه، مسلمانان و حتی شیعیان سعی نمی‌کنند همدیگر را بفهمند و آینه‌ی همدیگر باشد و این است که گشودگی انسان‌ها نسبت به همدیگر در بستر روح محمدی ﷺ نیاز اساسی این تاریخ است.

متأسفانه بخواهیم یا نخواهیم یک نوع فردگرایی بر ما در فضای تاریخ مدرنیته حاکم است. لذا درک عواطف انسان‌ها به حاشیه رفته و تنها ظاهر خشک قانون‌های بشری است که بین انسان‌ها حکومت می‌کند؛ و اگر فراموش کنیم پیامبر خدا ﷺ چه راهی را مقابل ما گذارده‌اند، عملاً با توقف در ارتباطات قانونی بی‌عاطفه، تنهایی و فردگرایی را ادامه می‌دهیم. ما با حضور در سیره‌ی پیامبر خدا ﷺ می‌توانیم همدیگر را بفهمیم، لازم نیست به اسم محبت، مُریدبازی راه بیندازیم، اساساً سعه‌ی انسانی اجازه نمی‌دهد نسبت ما با همدیگر مرید و مرادبازی باشد، ما در

نسبت با همدیگر سعی انسانی خود را تجربه می کنیم که چه اندازه با محبت به همدیگر در آن قرار داریم.

رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در صحبتی که با نخبگان المپیادها داشتند آن‌ها را توجه می دهند به ظرفیت‌های انسانی که فوق نخبگی صرف است؛ می فرمایند:

راه نخبگی یک راه بی انتها است. این جور نیست که ما بگوییم این جوان از لحاظ فکری، ذهنی نخبه است، حالا هم یک مدال گرفت و قضیه تمام شد؛ نه، این مدال یکی از نشانه‌های حرکت شما در یک مسیر است؛ مسیر نخبگانی، مسیر تلاشی که برخاسته از یک ظرفیت و استعداد و توانایی خاص است؛ در این مسیر باید شما حرکت کنید، باید تلاش کنید. خوب وقتی که به مدال می رسید، نشان دهنده‌ی این است که در این مسیر یک مقداری پیش رفته اید [اما] در هر رشته‌ای که هستید باید این پیشرفت را ادامه بدهید، باید کار کنید، تلاش کنید، فکر کنید. نگذارید که این ظرفیت و استعداد در همین حد پنهان و تمام بشود و در واقع سر این چشمه‌ی جوشان گرفته بشود؛ نگذارید این کار اتفاق بیفتد. عقیده‌ی من این است که توان انسان، ظرفیت انسان - همه‌ی انسان‌ها، حتی غیرنخبه‌ها - یک ظرفیت فوق العاده‌ای است منتها یکی ممکن است در یک جنبه‌ی زندگی ظرفیت بی پایانی داشته باشد، دیگری در یک جنبه‌ی دیگری اما همه این ظرفیت‌ها را دارند؛ مجموعه، مجموعه‌ی ظرفیت‌ها را دارد. این ظرفیت‌ها بی پایان است؛ نگذارید که وسط راه بمانید و ادامه ندهید

کار را، و راه را، (تاریخ/۱۶/۹۸/۵)

می فرمایند نگذارید مسیر نخبگی در همین حد نخبه بودن تان بماند. برداشت بنده از سخنان مقام معظم رهبری آن است که انقلاب اسلامی در بستر شریعت اسلام، آرام آرام انسان‌ها را طوری به خودشان برمی گرداند که بتوانند سعی همدیگر را بفهمند. این یک مشکل است که افراد در فضای مجازی به جای این که تلاش کنند همدیگر را و سعی حضور همدیگر را بفهمند، سعی می کنند با اشکال گرفتن به همدیگر، همدیگر را نفهمند. حتی بعضاً دیده شده که کتاب‌هایی از طریق حوزه چاپ می شود که ترجمه‌ی نظرات افرادی مثل هایدگر و گادامر است. این کتاب‌ها تا مرز ترجمه‌ی سخنان آقایان خوب جلو آمده ولی وقتی خواسته‌اند نظر آن‌ها را نقد و بررسی کنند به نظر بنده در نقدهای شان تلاش زیادی کرده‌اند تا نفهمند هایدگر و گادامر چه می گویند. چرا خود را نسبت به نظر متفکران نمی گشاییم تا آن‌ها هم خود را برای ما بگشایند؟ بنده متأسفم که جوانان مذهبی حتی فلسفه خوانده‌ها، تلاش نمی کنند همدیگر را

بفهمند. این که بنده شما را خسته می‌کنم از آن جهت است که متوجه باشید تاریخی در حال شروع است در فهم وسعت انسان‌ها، مواظب باشید از آن تاریخ غافل نگردید و حقیقتاً انسان‌ها با معیت با پیامبر خدا ﷺ و سعتِ همدیگر را درک می‌کنند. در این بستر است که امروزه می‌توانیم نیاز اساسی این تاریخ را رفع کنیم.

با توجه به نکته قبل عرض می‌کنم روحیه محبت، فوق کنترل انسان‌ها توسط قوانین است، یعنی محبت در مذهب می‌تواند به جای قانون بنشیند، بدون غفلت از قوانین و از احکام الهی. باید به این نکته فکر کرد، آیا محبتی که مذهب متذکر آن می‌شود و قوانینی که در این راستا مطرح شده، می‌تواند جایگزین قوانینی شود که نسبت به عواطف و موقعیت‌های مختلف انسان‌ها بی‌تفاوت است؟ بحث در نفی قوانین نیست، بحث در حضور عواطف است تا اتفاقاً قوانین هم در جای خود اجرا شود. آیا از خود نپرسیده‌ایم چرا در کشور ما عموماً قوانین یا اجرا نمی‌شود و یا اگر هم اجرا شود هیچ دردی را در عمل دوا نمی‌کند؟ ملاحظه کرده‌اید چگونه خصوصی سازی‌ها با همین قوانین و یا با ارز ۴۲۰۰ تومانی جیب دلال‌ها را پر کرد؟ از آن طرف ما ملتی عاطفی هستیم و نمی‌توانیم مانند اروپایی‌ها در قالب خشک قوانین، زندگی خود را تعریف کنیم و به همین جهت عرض شد روحیه محبت، فوق کنترل انسان‌ها توسط قوانین، جواب می‌دهد. ما افراد را طوری تربیت نکردیم تا متذکر این امر باشند که وقتی ارز ۴۲۰۰ تومانی را به نفع خود استفاده می‌کنیم خود را از گوهر آرام‌بخش محبت، محروم کرده‌ایم.

غربی‌ها با توجه به خصوصیت جغرافیایی‌شان حاضرند در قالب قوانین بگنجند، حتی قانون‌هایی که عقلاً قابل پذیرش نیست ولی صرف آن که قانون است، آن‌ها آن قوانین را می‌پذیرند تا اجرا شود. با این همه شما می‌دانید که مشکلات بسیاری دارند و به راه حلّی هم نرسیده‌اند، راه حلّ‌هایی که با نظر به عواطف انسانی توان رفع آن مشکلات را دارا است.

با نظر به تأکیدی که قرآن بر «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» دارد و محبت بین جامعه اسلامی را متذکر می‌شود، به خوبی می‌توانیم بفهمیم حال که در کل دنیا قوانین به تنهایی نمی‌توانند برای زندگی انسان‌ها در کنار هم کافی باشد، - تازه در کشور ما که مردم عاطفی هستند و عقل مان عقل دیگری است، - پس باید موضوع «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» را در همه ابعاد زندگی گسترش داد؛ به این معنا که درباره هر قانونی حساب کنیم چه دردی از جامعه انسانی را دوا می‌کند و ماورای ظاهر قانون، به نتیجه آن هم فکر کنیم، آن‌هم نتیجه‌ای که در فضای ارتباط انسانی مان مدّ نظر باشد. در

گذشته خود بدون آن که گذشته بی قانونی باشد، با همدیگر زندگی می کردیم و عموماً قبل از سلسله قاجار و شروع غرب زدگی مان، پذیرفته بودیم اگر کسی ثروتمند است بقیه از ثروتش استفاده می کنند و در این راستا رعایت همدیگر را داشتیم. او باغ داشت و آن باغبان هم در باغ او کار می کرد، قبل از فضای مدرنیته و رونق فرهنگ سرمایه داری، نه اسم صاحب باغ سرمایه دار بود و نه باغبان احساس فقر می کرد. واژه سرمایه داری واژه جدیدی است که با فرهنگ بومی ما بیگانه می باشد. بنده همیشه مثال آیت الله خادمی را می زنم که به ظاهر صاحب چند ده و دهکده با کشاورزی خوب بودند و در عین حال ما با ایشان در یک محل زندگی می کردیم و همان آبگوشتی را که ما می پختیم خانواده‌ی حاج آقا هم همان را می پختند. در حالی که پدر بنده به عنوان شاطر مغازه نانوائی یک کارگر به حساب می آمدند. منزل آیت الله هم همان اندازه ساده بود که منزل ما ساده بود و ابداً خانواده‌ها هیچ احساس دوگانگی نداشتند. در واقع آن ثروت یک نوع امانت بود که آن‌ها مدیریت می کردند، در عین حفظ محبت و بدون هرگونه تحقیری. ما در گذشته خود این چنین در معیت با حضرت محمد ﷺ با هم بودیم، امروز هم باید آن معیت را مناسب این زمانه شکل بدهیم تا گرفتار دوگانگی که سوغات روح غربی است نشویم.

محبت اگر برود دیگر برای انسان مهم نیست چه بر سر مردم می آید. بنده در جواب ارادت به شما می توانم در حدّ توان خود برداشتی که از دین دارم را به شما هدیه کنم و این یعنی جمع فرد و اجتماع و شوق متقابل و یگانگی اصیل توحیدی که در آن فضا انسانی جای انسان دیگر را تنگ نمی کند. انسان توحیدی محمدی ﷺ متذکر گشودگی انسان‌ها نسبت به همدیگر است. زمانی دنیای مدرن از طریق ارتباط با واهمه مردم، به نحوی مردم را مشغول خود می کرد و مردم هم به همان خیالات واهی مشغول بودند ولی با به میان آمدن انقلاب اسلامی، به جای توهمات، خیال متعالی جایگزین شد. زیرا انسان بالاخره با تصوراتی که از زندگی دارد، زندگی می کند، حال یا این تصورات توسط شیطان و نفس اماره شکل می گیرد که نام آن را توهمات می گذارند، یا آن تصورات را شرع و عقل شکل می دهند، که نام آن را خیال متعالی می گذارند. جناب مولوی در همین رابطه می فرمایند:

آن خیالاتی که دام اولیا است عکس مه رویان بستان خدا است

خیالاتِ انسان‌های فرهیخته و متقی از تجلیات انوار غیب است و منجر به عشق می‌شود و زندگی را رونق می‌بخشد. به هر حال با عقل تنها و بدون تصورات پاک نمی‌توان زندگی کرد و جناب حافظ در همین رابطه می‌فرماید:

عقل می‌گفت که دل منزل و مأوای من است عشق خندید که یا جای تو یا جای من است
یا جناب مولوی در رابطه با جایگاه عقل بدون عشق و بدون قلب می‌فرماید:

آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را
حسن را که نمی‌توان برای زندگی متعالی محور قرار داد، عقل هم که به تنهایی شور نمی‌آورد. یک چیزی در این میان هست که به قول بزرگان جهان گمشده‌ی ما می‌باشد که همان عالم خیال است. نقش خیال آن‌گونه است که وقتی شما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را مدّ نظر می‌آورید، سیره‌ی آن حضرت را متصور می‌شوید که چطور با آن بیوه زن که شوهرش از لیست شهدا حذف شده بود برخورد کردند و فردا به خانه‌ی آن زن رفتند و گوشت کباب کردند و به دهان فرزندانش گذاشتند و به کودکان می‌گفتند علی را ببخشید. این یعنی در عالم خیال‌تان با انوار معنوی آن سیره روبه‌رو می‌شوید که ماورای توهمات است که جهان مدرن برای بشر جدید شکل داده و رجوع به اموری است که اصالت ندارند و نوعی رجوع به سراب می‌باشد.

با توجه به نکات فوق باید متوجه باشیم اگر در این تاریخ با حضور در هویتی که انقلاب اسلامی پیش آورده، نسبت به همدیگر و سایر انسان‌ها محبت بورزیم، نوعی معیت با رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود فراهم کرده‌ایم. مانند فعالیت‌هایی که توسط خواهران و برادران در بستر انقلاب اسلامی در مناطق محروم صورت می‌گیرد.

اگر می‌بینید بعضی‌ها هنوز از نظر ظاهر تحت تأثیر جهان مدرن هستند، ولی از جهت باطنی نورانی شده‌اند و به شهدا و به خصوص به حاج قاسم سلیمانی ارادت می‌ورزند، به جهت آن است که انقلاب اسلامی خیالات متعالی را در مقابل آن‌ها قرار داده و مراحل عبور از توهمات غربی را برایشان فراهم نموده و با محبت است که این راه، روز به روز گشوده‌تر می‌شود. خداوند به ما کمک کند تا آرام‌آرام روح محبت‌ورزیدن را که نیاز تاریخی ما می‌باشد، در خود نهادینه کنیم.

در جمع‌بندی نسبت به آنچه گفته شد، می‌توان به موارد زیر نظر کرد:

- ۱- حقیقت در بین محمدیین حاضر است و با محبت ورزیدن به یکدیگر به ظهور می آید-
چه اندازه این محبت ورزیدن کم و نادر شده است-
- ۲- تلاش باید کرد تا همدیگر را درک کنیم تا حجاب‌های دوگانگی که در بین ما به وجود آمده، بر ما سیطره نداشته باشند.
- ۳- میدان ظهور بقیه انسان‌ها با محبت ممکن است، تا مجال دهیم هرکس خودش را به ظهور آورد.
- ۴- وقتی به همدیگر محبت می‌ورزیم نیمه خاموش خود را شکوفا می‌کنیم، آری! این وقتی است که در محبت ورزیدن سبقت می‌گیریم و این با تواضع ممکن است.
- ۵- محبت ورزیدن همان زندگی زنده و فعال است که با تواضع و ایثار به ظهور می‌آید.
- ۶- هویت انسان، تعلقی است. یعنی وجود او عین ربط به حضرت حق است و بدین لحاظ در ذات و وجودش نسبت به حق گشوده است.
- ۷- از آن جهت که ذات انسان نسبت به خداوند گشوده است، هر لحظه با نور اسماء الهی و تجلیاتی جدید، با خداوند روبه‌رو است.
- ۸- با توجه به آن که انسان نسبت به حق و حقیقت موجود بسته‌ای نیست، با نظر به افقی که از نظر وجودی در پیش رو دارد، همواره می‌تواند رابطه‌ی خداوند با ذات خود را تجربه کند و عملاً از نور حقیقت بهره‌گیرد و پرتو حقیقت را هر کجا باشد بشناسد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

نهج الفصاحه

بحار الأنوار، علامه مجلسي «رحمة الله عليه»

الكافي، ابي جعفر محمد بن يعقوب كليني «رحمة الله عليه»

مصباح الشريعة، ترجمه مصطفى

الإحتجاج على أهل اللجاج

كنز العمال،

توحيد صدوق

تأويلات، عبدالرزاق كاشاني

علم اليقين، ملا محسن فيض كاشاني

نهج الحق و كشف الصدق

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحكم، محي الدين بن عربي

تقريبات فلسفه، امام خميني «رضوان الله عليه»

تعليقات على شرح فصوص الحكم و مصباح الانس، امام خميني «رضوان الله عليه»

مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية، امام خميني «رضوان الله عليه»

شرح دعای سحر (ترجمه فارسی)، امام خميني «رضوان الله عليه»

شرح چهل حديث، امام خميني «رضوان الله عليه»

تفسير سوره حمد، امام خميني «رضوان الله عليه»

صحيفه امام خميني «رضوان الله عليه»

تفسير الميزان، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»

بحران دنياي متجدد، رنه گنون، ترجمه ضياء الدين دهشيري

سيطره كميت و علائم آخر الزمان، رنه گنون، ترجمه علي محمد كاردان

مثنوى معنوي، مولانا محمد بلخي

شمس الوحى تبريزي، آيت الله جوادى آملی

اسماء حُسنی، آیت الله محمد شجاعی

تحف العقول، ابومحمدحسن، حرانی یا حلبی، معروف به ابن شعبه

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه ای

فلسفه در بحران. دکتر رضا داوری

علم و دین، ایان باربور

حیات و هدفداری

بداية الحکمه و نهاية الحکمه، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»